

پیشگامان در صوف

جلد دوم

محمد نایب علی توسلی - عبدالؤمن طلوع





انشاد قلم چاپ و نشر مرکز

پیشگامانِ درخِ صوف

جلد دوم

محمد نایب علی توسلی - عبدالمؤمن طلوع

الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا

پیشگامان درءُ صرف

جلد دوم

محمدنایب علی توسلی - عبدالمؤمن طلوع

سرشناسه:	توسلی، محمدنایب - طلوع، عبدالؤمن ۱۳۵۷
عنوان و نام پدیدآور:	پیشگامان دره صوف
مشخصات نشر:	چاپ اول، کویت، انتشارات قلم، چاپ و نشر فرهنگ / زمستان ۱۴۰۳
مشخصات ظاهری:	۵۶۰ ص: ۸۰؛ وزیری
وضعیت:	بر اساس فهرست نویسی فیبا
یادداشت کتابنامه:	مندرجات ج ۲ در تاریخ، فرهنگ (علم و دانش)
تحقیقی پیرامون:	تاریخ، مدارس، سیمایی برانندگان دره صوف
موضوع:	پیشگامان دره صوف
شابک:	ISBN: 974-4326-553-32-4 ۹۷۴-۴۳۲۶-۵۵۳-۳۲-۴
ثبت شده:	ن ۲۸ ص ۲ / ۱۳۹۹ وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان



شناسنامه کتاب: پیشگامان دره صوف

نویسنده: محمدنایب علی توسلی، عبدالؤمن طلوع

ویراستار:	محمد علی امینی، نادر علی هزاره، ع دولت خانی
صفحه آرایی:	لیاقت علی شریفی، علی امید
فهرست بندی:	زهرا الهام، نوریه کریمی
طرح جلد:	محمد منویل توسلی
پوستر روی جلد:	نصیبه توسلی
نوبت چاپ:	اول / زمستان ۱۴۰۳ کویت
شمارگان:	۳۰۰۰ نسخه / قطع: وزیری
ناشر:	انتشارات قلم، چاپ و نشر فرهنگ
شابک:	ISBN: 974-4326-553-32-4 ۹۷۴-۴۳۲۶-۵۵۳-۳۲-۴
قیمت:	۴۰۰ / افغانی

مراکز پخش:

بلخ:	کتابخانه عمومی بیهقی
دره صوف:	حوزه علمیه خاتم النبیین
سمنگان:	کتابخانه مولانا جلال الدین محمد بلخی
شماره تماس:	۹۳۷۹۸۸۵۰۳۴ + Naeab.tawassuli@gmail.com

کلیه حقوق این اثر محفوظ است.



تقدیم به:

به آنان که برای تأمین حقوق اساسی مردم مبارزه کردند در راه عدالت، آزادی، در برابر ظلم و بی عدالتی سینه سپر نمودند، سال‌ها کنج زندان را تجربه کردند که مرگ سرخ را به آغوش کشیدند.

فهرست مطالب

۲۶.....	سخن ناشر
۲۷.....	پیشگفتار
۳۱.....	مقدمه
۳۵.....	تقریظ
۳۵.....	تقریظ
۳۶.....	تقریظ

فصل اول/ ۳۹

نگاه بر وضعیت، مدارس دینی شیعیان/ ۳۹

۴۱.....	وضعیت جامعه هزاره ها در گذشته
۴۴.....	دره صوف در آغاز قرن بیستم
۴۶.....	آغاز تأسیس مدرسه دینی سرولنگ
۴۸.....	انقلاب سقاوی ۱۳۰۷ ه.ش
۵۱.....	فتح ولسوالی دره صوف توسط نیروهای مردمی
۵۳.....	قیام بلخابی ها، علیه حکومت سقاوی

۵۴.....	نقش هزاره ها در به قدرت رسیدن محمدنادر خان ۱۳۰۹.....
۵۶.....	قتل نادر خان، توسط عبدالخالق هزاره
۵۷.....	شهید عبدالخالق
۶۰.....	دستگیری و زندانی شدن مرحوم آخوند حاجی
۶۳.....	قیام علامه اسماعیل بلخی، علیه ظاهرشاه
۶۵.....	نهضت جوانان در دانشگاه کابل
۶۶.....	دره صوف در دوره جمهوریت داود خان
۶۶.....	کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷
۶۹.....	قیام ۲۵ دلو ۱۳۵۷
۷۰.....	شهید عبدالعلی مزاری مدافع راستین مردم هزاره
۷۳.....	دره صوف در دوره حاکمیت طالبان
۸۲.....	مدارس دینی تشیع، پس از خرابی هزارهجات
۸۹.....	اولین مدرسه دینی در هزاره جات
۹۲.....	جایگاه فرهنگی

فصل دوم/۹۵

تأسیس اولین مدرسه دینی؛ پس از خرابی هزارستان/۹۵

۹۷.....	مدرسه دینی - سرولنگ
۱۰۰.....	مدرسه دینی - نوالی
۱۰۱.....	مدرسه دینی - پسقل
۱۰۲.....	مدرسه دینی - کمج
۱۰۳.....	مدرسه دینی - چهارده
۱۰۴.....	مدرسه دینی - حسنی برج
۱۰۵.....	مدرسه دینی - نوامد

۱۰۶.....	مدرسه دینی - شیخه
۱۰۸.....	مدرسه دینی - کوته دایمیرداد
۱۰۹.....	مدرسه دینی - تیوتاش
۱۱۰.....	مدرسه دینی - جرس
۱۱۱.....	مدرسه دینی - خواجه بلند
۱۱۲.....	حوزه علمیه خاتم النبیین
۱۱۳.....	مدرسه دینی - طور
۱۱۴.....	مدرسه دینی - مرکز دره صوف
۱۱۵.....	مدرسه دینی - چیل (جهیل)
۱۱۶.....	مدرسه دینی - پیچگاه آبخورک
۱۱۸.....	لیست - مدارس دینی دره صوف -

فصل سوم/۱۱۹

سیمای، برآندگان دره صوف/۱۱۹

۱۲۱.....	مولانا شاکر بلخی
۱۲۲.....	ولادت/تحصیلات مولانا شاکر
۱۲۲.....	سفرهای مولانا شاکر
۱۲۳.....	آثار مولانا شاکر
۱۲۴.....	بازگشت به زادگاه
۱۲۴.....	مولانا شاکر و تصوف
۱۲۷.....	اولین کتاب معارف هزارستان
۱۲۹.....	مولانا شاکر بلخی، در نظر دیگران
۱۳۳.....	داملاآدینه محمدعرب
۱۳۴.....	ولادت
۱۳۴.....	ازدواج

۱۳۵.....	فضائل و کمالات داملا عرب
۱۳۵.....	آموزش و تدریس
۱۳۶.....	شاگردان ملا عرب
۱۳۶.....	قدرت علمی داملا عرب
۱۳۷.....	وظایف رسمی
۱۳۹.....	داملا اهل الله بود
۱۳۹.....	داملا عرب مرد سیاست
۱۴۱.....	توجه دربارها و ارسال فرمان ها
۱۴۴.....	روابط با دربار
۱۴۷.....	آیه الله ملا محمد قائنی
۱۴۷.....	ولادت
۱۴۸.....	تحصیلات
۱۴۹.....	باز گشت به زادگاهش
۱۴۹.....	سفر به هزارستان
۱۵۰.....	ازدواج
۱۵۱.....	دیدار با سردار شیرعلی خان هزاره
۱۵۱.....	تفسیر آیه قرآن کریم
۱۵۲.....	تدریس در منزل
۱۵۳.....	آغاز حکومت امیر عبدالرحمان خان
۱۵۵.....	دیار غربت
۱۵۷.....	حجۃ الاسلام والمسلمین ملا غلام علی کربلایی
۱۵۸.....	ولادت
۱۵۸.....	تحصیلات
۱۵۹.....	بازمانده فاجعه بهسود
۱۶۱.....	اطلاع قتل عام مردم هزاره به مرجع تقلید
۱۶۲.....	اشتراک در جرگه منعقدی پغمان

۱۶۵.....	وادی تبلیغ
۱۶۷.....	خدمات علمی و فرهنگی
۱۶۹.....	تواضع و فروتنی
۱۶۹.....	تهجد و تواضع
۱۷۰.....	راز داری
۱۷۱.....	مجلس مناقب اهل‌الیت علیهم‌السلام
۱۷۲.....	استعداد و نبوغ فکری
۱۷۳.....	تدریس و شاگرد پروری
۱۷۴.....	نامه‌ی از آخوندحاجی از محبس دهم‌زنگ
۱۷۷.....	برنامه غذا
۱۷۸.....	یاد داشت، آیت الله عبدالحکیم صمدی
۱۷۹.....	خاموشی شمع
۱۸۱.....	پیام تسلیت، آیت الله شیخ عبدالحکیم صمدی جاغوری
۱۸۲.....	پیام تسلیت، آیت الله محمد علیحسینی بامیانی
۱۸۲.....	پیام تسلیت، بصیر احمد دولت آبادی
۱۸۵.....	آیه الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوندحاجی)
۱۸۶.....	ولادت
۱۸۷.....	دوران تحصیل
۱۹۲.....	سفر حج
۱۹۳.....	ازدواج
۱۹۳.....	نظم در کار
۱۹۴.....	تأسیس حوزه علمیه
۲۰۰.....	جهل مردم
۲۰۱.....	عوامل رونق گرفتن مدرسه سرولنگ
۲۰۳.....	اساتید آخوندحاجی

۲۰۴.....	اساتید مدرسه سرولنگ در گذر زمان
۲۰۵.....	تدبیر و آینده نگری آخوندحاجی
۲۰۸.....	فعالیت های فرهنگی
۲۱۱.....	نقش آخوندحاجی در انقلاب ۱۳۰۷
۲۱۶.....	راهکارهای عملی تقریب مذاهب اسلامی
۲۱۸.....	علت زندانی شدن آخوندحاجی
۲۲۰.....	محبس (زندان)
۲۲۴.....	کار شاق، از نوع شکنجه
۲۲۷.....	دوسوء قصد به جان آخوند حاجی در زندان
۲۳۰.....	بازدید محمد ظاهر شاه از محبس دهمزنگ
۲۳۱.....	تدریس، در زندان
۲۳۸.....	شاگردان دولتی، آخوندحاجی
۲۳۹.....	پُته خزانۀ / گنج پنهان
۲۴۲.....	فرار آخوندحاجی، از محبس دهمزنگ کابل
۲۵۲.....	تجدید دیدار با یاران
۲۵۳.....	ورود آخوند حاجی به دره صوف
۲۵۴.....	دعوت به بلخ باستان
۲۵۹.....	آیه الله شیخ علی جمعه نوالی
۲۶۰.....	ولادت
۲۶۰.....	از بهسود تادره صوف
۲۶۱.....	تأسیس حوزه علمیه
۲۶۱.....	تحصیلات عالی
۲۶۱.....	روایت /راویان
۲۶۲.....	ویژگی های اخلاقی
۲۶۳.....	تألیفات
۲۶۴.....	فعالیت های اجتماعی

۲۶۴.....	خاموش شمع تابناک
۲۶۷.....	حجۀ الاسلام والمسلمین ملا دوست محمد آخوند
۲۶۷.....	ولادت
۲۶۸.....	تحصیلات
۲۶۹.....	بازگشت به وطن
۲۷۰.....	تأسیس مدرسه دینی
۲۷۱.....	تأسیس دومین مدرسه دینی
۲۷۱.....	محبس (زندان)
۲۷۲.....	جایگاه انتظار، در فرهنگ اسلامی
۲۷۲.....	ملحق با کاروان شهدا
۲۷۵.....	آیۀ الله شیخ عبدالحسین «آخوند زوار»
۲۷۶.....	ولادت
۲۷۶.....	تحصیلات
۲۷۷.....	تقوا و پرهیزگاری
۲۷۷.....	وجوهات شرعیه مصرف نمیکرد
۲۷۸.....	دعوت به مدرسه حسنی برج
۲۷۹.....	زندان و مهاجرت
۲۷۹.....	غروب خورشید
۲۸۱.....	غلام نبی بیگ فرقه مشر
۲۸۲.....	ولادت
۲۸۲.....	تحولات
۲۸۳.....	سوء قصد به جان آخوندحاجی
۲۸۳.....	درک مردم
۲۸۷.....	الگوی خوب

فرقه مشر در اوراق تاریخ.....	۲۸۸
دعوت به کابل.....	۲۹۱
حجۀ الاسلام والمسلمین مولوی علی نظر.....	۲۹۳
تأسیس مدرسه دینی.....	۲۹۴
دعوت.....	۲۹۶
شاگرد پروری.....	۲۹۶
دیدگاه بزرگان.....	۲۹۸
خوش طبعی.....	۲۹۹
آهنگ ديار بلخ.....	۳۰۰
آیۀ الله شیخ محمد موسی اخلاقی.....	۳۰۱
ولادت.....	۳۰۲
مهاجرت اول.....	۳۰۲
مهاجرت دوم.....	۳۰۳
تدریس.....	۳۰۳
منزل ایشان مدرسه بود.....	۳۰۴
تبلیغ.....	۳۰۵
شخصیت اخلاقی و مناعت طبع.....	۳۰۵
غروب غم انگیز.....	۳۰۶
آیۀ الله شیخ محمد جواد نجفی.....	۳۰۹
ولادت.....	۳۱۰
تحصیلات.....	۳۱۰
تَرَک شبانه.....	۳۱۱
سفر عشق.....	۳۱۲
باز گشت به وطن.....	۳۱۳

کرسی تدریس	۳۱۳
تقوا و پرهیزگاری	۳۱۴
تواضع و فروتنی	۳۱۵
فقه و اجازه/ وکالت نامه ها	۳۱۶
همراه با فقر	۳۱۶
زمزمه های زیر لب	۳۱۷
حجۀ الاسلام والمسلمین محمد نبی کربلایی	۳۱۹
ولادت	۳۲۰
تحصیلات	۳۲۰
زمین وقف مدرسه	۳۲۱
کرسی تدریس	۳۲۲
اخلاق نیکو	۳۲۲
حجۀ الاسلام والمسلمین شیخ علی اکبر نهضت	۳۲۳
ولادت/ تحصیل	۳۲۴
خدمت عسکری و آشنایی با بهلول گنابادی	۳۲۵
ادامه تحصیلات	۳۲۶
سفر زیارتی به عتبات عالیات و دیدار با علما	۳۲۶
روشنگری و فعالیت های سیاسی	۳۲۷
سراج التواریخ خوانی در بین مردم	۳۲۸
دستگیری شبانه	۳۲۸
حجۀ الاسلام والمسلمین شهید عبدالعلی جاوید	۳۳۱
تولد	۳۳۲
تحصیل	۳۳۲
مترصد اوضاع کشور	۳۳۳

۳۳۴.....	مبارزه فرهنگی
۳۳۵.....	تأسیس کتابخانه
۳۳۶.....	آموزش نظامی
۳۳۶.....	عزیمت به وطن
۳۳۷.....	دوران نظامی
۳۳۷.....	نبرد گاه چپچل
۳۳۸.....	عروج خونین
۳۴۱.....	حجۃ الاسلام والمسلمین شهید سید حسین حسینی
۳۴۲.....	ولادت
۳۴۲.....	تحصیلات
۳۴۲.....	سفر عشق
۳۴۳.....	ملاقات با امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ
۳۴۴.....	تشکیل سازمان نصر
۳۴۵.....	بازگشت به افغانستان
۳۴۵.....	مبارزات سیاسی
۳۴۷.....	سفر، هرات
۳۴۹.....	آیۃ الله شیخ محمد حسین ترکستانی
۳۴۹.....	ولادت
۳۵۰.....	تحصیل
۳۵۱.....	تشکیل حوزه در سوریه
۳۵۲.....	عالم هجرت
۳۵۳.....	آیۃ الله حاج شیخ عطاء الله توسلی
۳۵۳.....	ولادت
۳۵۴.....	تحصیل
۳۵۴.....	سایه حکومت کمونیستی، بر مدارس دره صوف

مهاجرت.....	۳۵۶
حضور در صحنه های فرهنگی.....	۳۵۷
شیوه تدریس.....	۳۵۷
ویژگی های اخلاقی.....	۳۵۸
تألیفات.....	۳۵۸
عزیمت به وطن.....	۳۵۹
تأسیس حوزه علمیه.....	۳۶۰
دیار غربت.....	۳۶۱
سید ابوالحسن موسوی (کلنگگ).....	۳۶۳
دست توسل.....	۳۶۳
جشن عید غدیر خم.....	۳۶۴
منقبت خوانی در دره صوف.....	۳۶۵
دوران سربازی؛ آشنایی با بزرگان هزاره هادر کابل.....	۳۶۶
منقبت خوانی کابل/مزار شریف.....	۳۶۷
کشف حجاب توسط ظاهر شاه.....	۳۶۸
شعرهای حماسی، انقلابی ثور ۱۳۵۷.....	۳۶۹
چرا ایشان به کلنگگ معروف شد؟.....	۳۷۰
آوایی ماندگار.....	۳۷۰
پرواز روح کلنگگ.....	۳۷۱
حجّه الاسلام والمسلمین شیخ محمدعلی توسلی.....	۳۷۳
ولادت.....	۳۷۳
تحصیلات.....	۳۷۴
وکیل امام.....	۳۷۴
اطلاعات جهانی.....	۳۷۵
فعالیت های فرهنگی.....	۳۷۵
یورش شبانه.....	۳۷۶

تشکیلات جبهه آزادی بخش	۳۷۶
مهاجرت	۳۷۷
آیة الله شیخ علی جمعه رضایی	۳۷۹
ولادت	۳۷۹
تحصیلات	۳۸۰
فعالیت های سیاسی	۳۸۰
تدریس	۳۸۱
تلاش برای ایجاد اتحاد بین احزاب	۳۸۱
تأیید طلاب افغانستان	۳۸۲
کمک در تعمیر بارگاه یحیی بن زید	۳۸۲
حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدجواد حلیمی	۳۸۵
ولادت	۳۸۵
تحصیلات	۳۸۵
تواضع	۳۸۶
تدریس	۳۸۶
سفر کربلا	۳۸۷
ویژگی های فردی	۳۸۷
حجة الاسلام الحاج سیدعلی حسن حیدری	۳۸۹
ولادت	۳۸۹
تحصیلات	۳۸۹
آغاز فعالیت های تبلیغی و فرهنگی	۳۹۰
نقش ایشان در مرجعیت امام خمینی	۳۹۱
فعالیت های عصر انقلاب	۳۹۲
جلوگیری مردم از جنگ های داخلی	۳۹۳
حاجی چرا به خارج مهاجرت نکرد؟	۳۹۴
تأسیس مدرسه	۳۹۴

۳۹۵.....	اخلاق حاجی وکیل
۳۹۷.....	حجۀ الاسلام والمسلمین شیخ غلام محی الدین شریفی
۳۹۸.....	ولادت
۳۹۸.....	تحصیلات
۳۹۹.....	دوران سربازی
۳۹۹.....	مهاجرت
۴۰۱.....	فعالیت های اجتماعی
۴۰۲.....	حمله گروه طالبان به دره صوف
۴۰۴.....	متوالی دفتر
۴۰۴.....	تأسیس مدرسه دینی
۴۰۵.....	ویژگی اخلاقی
۴۰۵.....	دیار غربت
۴۰۷.....	حجۀ الاسلام والمسلمین شهید سردار محمد حسین جهانی
۴۰۸.....	ولادت
۴۰۹.....	تحصیلات
۴۱۰.....	خیزش سال ۱۳۷۷ دره صوف
۴۱۲.....	حملات طالبان بالای دره صوف
۴۱۳.....	دوران پسا طالبان
۴۱۳.....	کارنامه درخشان
۴۱۴.....	پیراهن سرخ
۴۱۵.....	حجۀ الاسلام والمسلمین شیخ محمد نبی امینی
۴۱۵.....	ولادت
۴۱۶.....	تحصیلات
۴۱۷.....	تدریس
۴۱۷.....	دعوت بزرگان قریه چهارده

۴۱۷.....	فعالیت های تبلیغی
۴۱۸.....	ویژگی اخلاقی
۴۱۸.....	فعالیت های سیاسی
۴۱۹.....	غروب غم انگیز
۴۲۱.....	حجه الاسلام والمسلمین شیخ محمد حسین معتمدی
۴۲۱.....	ولادت
۴۲۱.....	تحصیلات
۴۲۲.....	بازگشت به وطن
۴۲۲.....	کرسی تدریس
۴۲۳.....	ویژگی اخلاقی
۴۲۵.....	حجه الاسلام والمسلمین شیخ غلام رسول عارفی
۴۲۵.....	ولادت
۴۲۶.....	تحصیلات
۴۲۶.....	کودتای ۷ ثور
۴۲۷.....	گردهمایی ۲۰ سنبله ۱۳۶۷
۴۲۸.....	تأسیس مراکز فرهنگی
۴۲۸.....	دفاع از باورهای مذهبی مردم
۴۲۹.....	وادی تبلیغ
۴۲۹.....	اخلاق مداری
۴۳۰.....	عضویت شورای شهریه
۴۳۱.....	انجینر صدرالدین قرین
۴۳۱.....	تولد/تحصیلات
۴۳۲.....	آموزگاری و جهاد فرهنگی
۴۳۲.....	نهضت جوانان در دانشگاه کابل

۴۳۳.....	اکادمی پولیس ملی
۴۳۴.....	دیدارها با رهبر شهید
۴۳۵.....	زندان سمنگان
۴۳۵.....	مبارزه مسلحانه
۴۳۶.....	سفر به هزارستان
۴۳۷.....	مسافرت ها
۴۳۸.....	هم گام با رهبر شهید
۴۳۸.....	کمینگاه چیچل
۴۳۹.....	قرین، از دیدگاه بزرگان
۴۴۲.....	دچار مریضی
۴۴۳.....	طالب حسین قریه دار
۴۴۷.....	شیخ صفدر علی کربلایی
۴۴۷.....	ولادت
۴۵۱.....	حاجی محمدحسین تحویلدار
۴۵۵.....	ملا محمد جواد مولوی زاده
۴۵۶.....	ولادت
۴۵۹.....	ملا علی حسین عالمی
۴۶۱.....	شیخ خادم حسین کربلایی «محقق»
۴۶۳.....	ملا محمد رضا رضوی
۴۶۵.....	آیت الله حاج شیخ علی احمد حلیمی
۴۶۵.....	ولادت

۴۶۶.....	تحصیلات.....
۴۶۶.....	سفر به شهر عشق.....
۴۶۷.....	برگشت به افغانستان.....
۴۶۸.....	تأسیس حوزه علمیه.....
۴۶۹.....	تبلیغ.....
۴۶۹.....	سوابق مدیریت و مسئولیت ها.....
۴۷۱.....	آخر به یاد! بی اختیار گریستم؟!.....
۴۷۳.....	محمدنایب علی توسلی.....
۴۷۷.....	عبدالمؤمن طلوع.....
۴۸۱.....	نمایه ها.....
۴۹۵.....	منابع و مأخذ.....
۵۰۱.....	جراید و مجلات مورد استناد.....
۵۰۲.....	مصاحبه های اختصاصی نویسنده با:.....
۵۰۴.....	منابع رسانه ای.....
۵۰۷.....	پیوست ها: ۱ نگاره ها.....
۵۰۹.....	پیوست های: الف.....
۵۳۷.....	پیوست های: ۲ نگاره های بخش مدارس.....
۵۳۹.....	پیوست های: ب.....
۵۴۹.....	MOHAMMAD NAIEB ALI TAWASSULI.....
۵۵۳.....	ABDUL MOMIN TOLLU.....

تبر

سخن ناشر

جامعه‌ای افغانستان علی‌رغم، برخورداری از تنوع فکری، مذاهب و دیدگاه فقهی جغرافیای، قومی و زبانی همواره توانسته است هویت مشترک را حول محور ایمان به خدا و پیروی از پیامبران، برای خود محفوظ دارد. گرچه این هویت همیشه از جانب دولت‌ها و غرض‌ورزی‌ها مورد تهدید قرار گرفته، اما هوشیاری اهل خرد ضامن بقا و تداوم آن شده است.

دره‌صوف در جغرافیای افغانستان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده حضور مذاهب و قومیت‌ها و تأثیرات آنها بر تحولات داخلی، پیرامون آن بسیار پیچیده، تعیین کننده و شایسته بررسی‌های دقیق، همه جانبه‌ای، (پس) دوران خون بار امیر عبدالرحمان خان مذهب تشیع در این کشور پر رنگ ساخته، در عرصه‌های دانش، فرهنگ و سیاست آن چنان که باید شناخته می‌شده شناخته نشده است.

کتاب حاضر تلاش دارد بخشی از تاریخ تشیع و پیشگامان دره‌صوف در دوران پسا امیر عبدالرحمان خان را روشنی افکند.

نویسندگان این اثر آقایان محمدنایب‌علی توسلی، عبدالمؤمن طلوع از هم‌کاران مرکز تحقیقاتی، پژوهشی هزارستان بوده.

تاریخ تشیع به ویژه تاریخ دره‌صوف را در این دوره زمانی را به گونه‌ای روشن به بحث گرفته است و به فراخور موضوع، اطلاعات مفیدی را در موضوع تاریخ درخشان دره صوف به دست می‌دهد امید است حاصل کاران، مقبول اهل نظر قرارگیرد.

در این جا، شایسته است از تلاش نویسندگان محترم و نیز دیگر عزیزانی که در مراحل مختلف آماده سازی و نشر اثر، هم‌کاری داشته‌اند، سپاس و تقدیر به عمل آید.

مركز انتشارات قلم، چاپ و نشر فرهنگ
چون ۱۴۰۲

بسمه تعالی

سخن ناشر

جامعه‌ای افغانستان علی‌رغم، برخورداری از تنوع فکری، مذاهب و دیدگاه فقهی جغرافیای، قومی و زبانی همواره توانسته است هویت مشترک را حول محور ایمان به خدا و پیروی از پیامبران، برای خود محفوظ دارد. گرچه این هویت همیشه از جانب دولت‌ها و غرض‌ورزی‌ها مورد تهدید قرار گرفته، اما هوشیاری اهل خرد ضامن بقاء و تداوم آن شده است.

دره‌صوف در جغرافیای افغانستان از جایگاه ویژه‌ی برخوردار بوده حضور مذاهب و قومیت‌ها و تأثیرات آنها بر تحولات داخلی، پیرامون آن بسیار پیچیده، تعیین‌کننده و شایسته بررسی‌های دقیق، همه‌جانبه‌ای، (پسا دوران خون بار امیر عبدالرحمان خان مذهب تشیع در این کشور پر رنگ ساخته، در عرصه‌های دانش، فرهنگ و سیاست آن چنان که باید شناخته می‌شد، شناخته نشده است). کتاب حاضر تلاش دارد بخشی از تاریخ تشیع و پیشگامان دره‌صوف در دوران پسا امیر عبدالرحمان خان را روشنی افکند.

نویسندگان این اثر؛ آقایان محمدنایب‌علی‌توسلی، عبدالمؤمن طلوع از هم‌کاران مرکز تحقیقاتی، پژوهشی هزارستان بوده.

تاریخ تشیع به ویژه تاریخ دره‌صوف را در این دوره زمانی را به گونه‌ی روشن به بحث گرفته است و به فراخور موضوع، اطلاعات مفیدی را در موضوع تاریخ درخشان دره‌صوف به دست می‌دهد امید است حاصل کار آن، مقبول اهل نظر قرار گیرد.

در این جا، شایسته است از تلاش نویسندگان محترم و نیز دیگر عزیزانی که در مراحل مختلف آماده‌سازی و نشر اثر، هم‌کاری داشته‌اند، سپاس و تقدیر به عمل آید.

مرکز انتشارات قلم، چاپ و نشر فرهنگ

جوزا ۱۴۰۳

پیشگفتار

پی مقصد قیام کاوه شرط است
که هر بیرق درفش کاویان نیست
«علامه بلخی»

یکی از مباحث علمی و تاریخی مناسب، در زمینه‌های بررسی مربوط به تاریخ حوزات علمیه، رشادت‌ها، شخصیت‌ها، در سده‌های ۱۹ و ۲۰ است، زیرا تاریخ مدون، یا رساله‌ای، در دسترس نیست، تا نشان داده می‌شد که در این دو سده، وضعیت ادبی، فرهنگی و دینی مردم ما، چگونه بوده است تا از گسست تاریخی جلوگیری می‌شد؛ از این نگاه، ضرورت است، تا پژوهشی هر چند ابتدائی و کوتاه، در این راستا، انجام شود.

هر سر زمین و دیاری، قبل از هر چیز، با گذشته‌ای تاریخی، مدنیت و فرهنگ وابسته بوده و تشخیص پیدا می‌نماید. این تاریخ مدنیت و فرهنگ، چیز دیگری جز بیان مبارزات و کارکردهای آدمیان، با دستان نیرومند، مغزهای ژرف اندیش انسان‌های آن سرزمین نیست. جایگاه تمدن و تعالی انسان‌ها، به آثار گذشته‌ی هنری، علمی، تاریخی و عقیدتی

آن مردم بستگی دارد؛ که در اصطلاح جدید به آن، هویت ملی و اجتماعی می‌گویند. از افتخارات مردم دره‌صوف این است که در طول سال‌یان دراز، دارای فرهنگ غنی، علمی، هنری، ادبی و تاریخی بوده است، گرچه در گذشت زمان، تحولات و تغییرات زیادی



توسط حکام جاهل به وجود آمده است. این افتخارات، سرچشمه‌ی هنر، ادبیات، شعر و قصه‌های مدنیت است، که برگرفته از خدمات مردان بزرگ و زنان شیر صولتی است. که اسطوره‌های علمی، حماسی، هنری و اجتماعی مردم ما بوده است.

جریان حق و باطل، از آغاز خلقت بشر، بر روی کره خاکی، امتداد داشته است و این نبرد و ستیزها، سابقه طولانی به عمر بشریت دارد، علت این سابقه، فطری بودن صفت بدی و نیکی در ذات آدمی است. البته مفهوم این سخن، این نیست که برخی از انسان‌ها، خوب و برخی از انسان‌ها، بد آفریده شده‌اند، بل که منظور از آن این است که چون خلقت انسان از ماده پست و لجن و خاک آفریده شده است و در بُعد دیگر انسان، روح ملکوتی خداوندی سرشته شده است؛ بنا بر این هرگاه انسان‌ها بُعد پست خود را ترجیح دهند و به آن اشتغال داشته باشند، انسان‌های دون صفت، ظالم، طمع کار و مستکبر شمرده می‌شوند، و هرگاه به بُعد رحمانی و ملکوتی خود توجه نمایند، موجوداتی مقدس، پاک، مسئولیت پذیر، متعهد، عادل، پرهیزگار و معتقد خواهند شد. لذا چنین به نظر می‌رسد در عین حالی که انسان پاک و معتقد به آفرینش خداوندی باشد، در مواردی هم مرتکب گناه به سهو یا به عمد، می‌شوند. در حدود دو قرن پیش، نسل کشی مردم هزاره، در سردترین نقطه افغانستان (هزارستان) توسط شقی ترین حاکمان زمان، صورت گرفت، که مردم هزاره عزیز ترین و پاک ترین فرزندان خویش را از دست دادند. صحنه‌های اسارت مردان و زنان هزاره، در تاریخ کشور، داغ ناسور گردید که زخم‌های عمیق آن، تا هنوز برای وجدان‌های بیدار، قابل لمس است، حکومت جابر وقت، مردم را به دور از معارف نگهداشته و به سوی عصر کمون اولیه و قهقرایی رهنمون ساختند.

تاریخ دره صوف، بخشی از تاریخ کشور ما می‌باشد، زمینه‌های فرهنگی، رخدادهای تاریخی، و کارکردهای بزرگان دره صوف، جزء لاینفک تاریخ کشور می‌باشد. در این مرز و بوم، اندیشه‌های سیاسی، فرهنگی، تأثیر گذاری زیادی وجود دارد که با حوزه‌ی بخارا، الازهر، نجف، قم و دیگر حوزه‌های علمیه آن زمان، پیوند عیق داشته است.

قیام خونین مردم دره صوف، صحنه‌ی نبرد تاریخی ظلم و عدل است؛ واقعه‌ی سال ۱۳۵۷. ش تجلی بُعد رحمانی از سوی مردم، اوج رذالت و پستی، از طرف حکومت را نشان می‌دهد، که با تبلیغات گسترده‌ی دفاع از حق کارگر و بستن درب مدارس دینی، بسیج نیروهای متعلق به سازمان‌های مخوف خلق و پرچم، مردم را در تنگنای دینی، فرهنگی و عقیدتی قرار دادند که با شناخت اوضاع و شرایط زمان، علما بودند که پیشتاز و پیشکسوت جهاد و مقاومت گردیدند.

مردم دره صوف، نطفه قیام آرمانی و الهی خویش را، در کوه‌پایه‌های دره صوف منعقد کردند که امروز، نویسندگان و مؤرخین، از این حادثه‌ای تاریخی، به نیکی یاد می‌نمایند.

«انا علی ما نقول علیم»

۱۲/ قوس / ۱۴۰۳



مقدمه

روایت‌های تاریخی، بخش جدایی ناپذیری از فرهنگ و تمدن یک جامعه می‌باشد. افغانستان (خراسان بزرگ)، همانگونه که دارای تاریخ کهن و پر افتخار است، دارای فرهنگ غنی و عالی نیز بوده و مهد پرورش تمدن‌های جهانی توسط مردان و زنان بزرگی می‌باشند که بقایای آثار آن، شاهد گویا و انکار ناپذیر این مدّعاست. روایات و قصه‌های تاریخی، جایگاه و ریشه در فرهنگ و عقائد دینی ما دارد. اما با تأسف! میدان جنگ‌ها و تاخت و تازها، نیز بوده است که بسیاری از آثار گران‌بهای فرهنگی دانشمندان ما، در اثر این جنگ‌ها، نیست و نابود شدند، نخبگان ما، به وادی فراموشی سپرده شدند، صدمه‌ی شدیدی، به فرهنگ و تمدن ما وارد شد و ما را از پیشرفت و ترقی، عقب نگهداشته است. ولی خاطرات مردان، زنان و مدنیت‌ها، در لابلای افسانه‌ها و اسطوره‌های تاریخی هنوز زنده است، که در سینه‌های مردمان ما موج می‌زند؛ اگر با گوش دل بشنویم، نغمه‌های جانسوز آن‌ها، هنوز طنین انداز بوده و دل می‌آزارد.

روایاتی را که شما در این مجموعه می‌خوانید، شاید شماری از آن‌ها، حاوی اندیشه‌های مردان و زنان بزرگی باشند که توأم با زحمات، توانسته‌اند، فرهنگ و عقاید

خویشتن را در صندوقچه سینه‌ها، حفظ نموده و نسلی به نسلی دیگر، به شکل حکایت‌ها و قصه‌ها، انتقال داده‌اند. که ما به این حکایات، فرهنگ‌ها و رازهای نهفته به دیده‌ی گنجینه‌ای گران‌بهای فرهنگی نگریسته که از سعی و تلاش پژوهش‌گران و دانشمندانی که وقت گران‌بهای شان را صرف جمع‌آوری آن نموده اند قدردانی می‌نماییم.

برخی از این روایات، دارای رؤیاها و افسانه‌های هستند که اکنون با پیشرفت علم و تکنالوژی، به حقیقت مبدل شده است. ملتی که دو قرن به عقب کشانده شده است، ولی مدارس دینی خویش را در دل خانه‌ها حفظ نموده و قرن‌ها این فرهنگ را احیاء نموده است. این قصه‌ها، شاید صدها سال، قدامت تاریخی داشته باشند.

ولی اکنون ما عملاً می‌بینیم که با پیشرفت ساینس و تکنالوژی، انسان قادر است با اشخاصی که به هزارها کیلومتر فاصله دارند، به وسیله‌ی تلیفون‌های همراه، ماهواره، سیستم انترنیتی و غیره محاوره نموده و حتی تصاویر و ویدیوهای هم تبادل نمایند. اگر داخل شدن در مغاره‌های کوه، دیروز افسانه بود ولی امروز حقیقت انکار ناپذیر است و انسان‌ها در معادن، مغاره‌ها و تونل‌های که به صدها متر در دل کوه و عمق زمین حفر شده اند، داخل می‌شوند، بوسیله‌ی راکت‌ها، طیارات و بالون‌ها در فضا پرواز می‌نمایند، همه ثمره‌ی تلاش معلمان و استادان، در همه عصرها و قرون بوده است.

افتخار داریم با تحقیق میدانی آنچه را که ما در این مجموعه، گردآوری نموده‌ایم، یقیناً که ثمره‌ی زحمات دانشمندان و پژوهش‌گران ما بوده و با حفظ امانت داری، آن را به چاپ رساندیم، طبق سفارش پیامبر گرامی اسلام ﷺ که فرمودند: ﴿مَنْ أَرْخَ عَالِماً وَ مُؤْمِناً فَقَدْ أَحْيَاهُ﴾^۱ هرکسی که تاریخ زندگی عالم و مؤمنی را باز گو کند، او را زنده ساخته است.

در مورد یک موضوع خاص، روایات متعدد وجود دارد که ما کوشیده‌ایم، حداقل یکی یا دو تا از آن‌ها را، جمع‌آوری نماییم که به صورت جدا گانه و بعضاً یک‌جا، نوشته شده‌اند. آنچه مربوط به صحت و سقم این روایات می‌گردد، وابسته به تحقیق و پژوهش

^۱ کشف الظنون، ج ۱، ص ۳۵

محققین و دانشمندان بوده است، ما روایاتی را جمع‌آوری کردیم که بیشتر زبان‌زد عام بوده و حقایق مهم تاریخی و فرهنگی از لابلای آن منعکس می‌گردد. ما کوشش خواهیم نمود، تا در آینده، روایات و قصه‌های بیشتر تاریخی مردم را جمع‌آوری و به دسترس شما فرهنگ‌دوستان قرار دهیم.

باور داشته باشید، هرگاه ما از تاریخ اجدادمان، با خبر باشیم و قصه‌های تلخ و شیرین آن‌ها را، در سینه‌ها، جای بدهیم، نقل و حکایات آن، برای فرزندان مان، درس عبرت و سکوی پرش برای گذر از بحران‌های زندگی، خواهند بود، نسل جوان و با غرور افغانستان، به خصوص جوانان آگاه و دلیر دره‌صوف، و اقشار جامعه، باید درک نمایند، که درک تاریخ و درس از آن، ما را بیدار خواهند نمود، تا بدانیم که چگونه زندگی نماییم...؟

توفیق خدمت‌گذاری به کتاب، موهبت الهی است، که بندگان خویش را از سر لطف و کرم نصیبی می‌رساند و آنان را به این افتخار عزت می‌بخشند، شکر این نعمت نیز خود نعمت است که مضاعف با خدمت افزون نسبت با استان مقدس کتاب، کتاب‌داری حاصل می‌گردد. در سایه لطف حضرت حق تدوین این جزوه که حاصل ۱۳ سال تلاش مستمر می‌باشد با مراجعه به منابع ارزشمند تاریخی و تحقیق میدانی نگارش یافته است، به خاطر احتیاط شدید و احساس مسئولیت سنگین نسبت به کتاب «پیشگامان دره‌صوف» در سه فصل نگارش یافته و در حقیقت جلد دوم تاریخ دره‌صوف است. که توسط مدیرمدیر حجت‌الاسلام شیخ محمد علی‌امینی، محقق ژرف‌نگر نادر علی‌خان وع دولت‌خانی چندین بار بازخوانی گردید و لیاقت علی شریفی بیوگرافی مایان را به انگلیسی تبدیل کرد، از همه هم‌کاران و سروران و بزرگان که بر ما منت نهادند با ارائه دانستنی‌های خویش، به صورت کتبی و شفاهی، یاری نمودند، جهانی سپاس دارم.

قطعاً این اثر خالی از اشکال نیست، در این جا فرصت را غنیمت می‌شمارم از اساتید ارجمند و صاحب نظران محترم درخواست می‌نمایم ما را با ارائه نقطه نظرات خویش در راه اصلاحات هرچه بهتر یاری رسانند.

در اخیر، از همه کسانی که ما را به ثمر رساندن این اثر، خالصانه و صمیمانه یاری کردند و مشوق ما، بودند، تا از سختی‌های این راه پر فرازو نشیب، نه‌راسیم؛ نهایت سپاس گذاری داریم.

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ.

وَمِنْ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

محمدنایب علی توسلی - عبدالمؤمن طلوع



تقریظ

امام علی: «عقول الفضلاء فی اطراف اقلامها»^۱

نویسندگان گرامی، آقایان توسلی و طلوع عزیز، فرهنگ و تمدن بشری، مرهون تلاش پژوهشگران و نویسندگانی است که با تلاش‌های بی‌دریغ خویش، مشعل دانش و فرزاندگی را بر افروخته و با رشحه قلم خویش، هویت دینی، اجتماعی، سیاسی و ملی را، در جوامع بشری احیاء و مرزبانی کرده‌اند.

اینک که اثر ارزشمند شما، به عنوان «پیشگامان دره صوف» در سرزمین علم و دانش، (هزارستان) علی الخصوص در خطه قهرمان پرور دره صوف تبارز نموده حائز اهمیت است. بدین وسیله تلاش‌های علمی و تحقیقاتی عالی جنابان را، به ساحت مقدس کتابت و نگارش، ارج نهاده تبریک عرض می‌دارم، از خداوند بزرگ توفیق و دست یابی به قله‌های عظیم دانشوری مسألت دارم.

قانونپوه محمد اکبر (غوریانی)

تقریظ

أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ

پژوهشی که از نظرخواننده گرامی می‌گذرد، محصول کار پر ثمریست که از سویی آقایان محمدنایب علی توسلی و عبدالؤمن طلوع تدوین و تألیف شده است، چنان که نویسندگان در مقدمه این رساله بیان داشته‌اند.

تدوین چنین اثری، یکی از نیازهای جامعه بشری امروز می‌باشد، زیرا مرارت‌های که در سده‌های ۱۹ و ۲۰ در دره صوف واقع شده، متأسفانه مورد بررسی قرار نگرفته بود، لذا این

کار را از چند جهت ارزنده می‌دانم، نخست در این بررسی تا حدی زیادی با گردآوری مواد و منابع اولیه در این زمینه کوشیده‌اند، تا با مراجعه به مآخذ و اسناد موجود در کشور این مجموعه را فراهم سازد و از سویی هم، در تدوین و ترتیب این رساله، از مواد و منابع دست اول استفاده کرده‌اند، که این نوید خوبی است برای تحقیق آیندگان ما، که به دارایی فرهنگی خود شان، متکی گردد و ایشان رهاوردی از خویشتن، به یادگار بگذارند، هم‌چنان اساتید، کمال دقت را به خرج داده‌اند، اسناد و مدارک را کامل به گونه درست دسته بندی نموده‌اند.

من این رساله را، گامی نخست، در تبیین و تدوین تاریخ سده‌های ۱۹ و ۲۰ می‌دانم و امیدوارم که مؤلفین محترم، در کارهای پیش‌رو، توفیق مزید یابند، تا بازهم زمینه‌های پژوهشی، همت بگمارند، شناخت حوزه‌های علمیه، در سطح هزارستان و پیشگامان دره‌صوف «دره‌یوسف»، در سده‌های متوالی، یک پروژه کلان کاری است. و گوشه‌های بسیاری از مشکلات، هنوز فرا راه دانشمندان و محققین ما، قرار دارد.

تدوین این رساله را از بسا جهات، سودمند می‌دانم برای مردم آن خطه کار بسا و بزرگ بوده برای مردم غیور و قهرمان سر زمین مقاومت (دره‌صوف) تبریک عرض می‌نمایم. و من الله التوفیق

دوکتور غلام علی (جويا)

تقریظ

کتاب حاضر تحت عنوان «پیشگامان دره‌صوف» در سده‌های ۱۹ و ۲۰ دست‌آورد تلاش اساتید محترم نگارش یافته که مورد مطالعه و ارزیابی این جانب (پوهاند دوکتور لیاقت علی‌اوحدی) قرار گرفته است.

موصوف، با همت عالی، برای آن که چراغی، در رواق زرین تاریخ کشور، در قلمرو فعالیت‌های علمی و تحقیق میدانی و ادبی داشته باشد، دست به پژوهش و جستجو زده و با توجه به منابع معتبر و بهره‌گیری از آن، سرچشمه‌های این اثر ارزشمند، را تهیه و تدارک دیده‌اند که این کاریست بجا و در خور تقدیر، در اثر ارزشیابی که از آن به عمل آمد، بی‌شبهه می‌توان گفت آنچه در یک نبشته خوب، می‌توان انتظار آن را داشت از قبیل: آوردن عبارات، جمله‌ها، رعایت تناسب حال، ربط معانی، وصل و فصل ترکیب‌ها، رعایت قواعد دستوری در مورد حوزه‌های علمی و پیشگامان دره صوف، نگارش خوب و قابل ملاحظه‌ای که میزان مطالب و رویدادهای تاریخی در کشور بستگی دارد، از جانب مؤلفان محترم بجا آورده شده است.

بنا بر این؛ این اثر برای علاقه‌مندان و اهل مطالعه و محققان در کشور، کتابی سودمند است، من آن را می‌پسندم و به کارش ارج می‌نهم، آرزو مندم زودتر چاپ شده و به دسترس مشتاقان میهنم قرار بگیرد. بار دیگر زحمات شبانه روزی شان را تقدیر می‌کنم موفقیت‌های شان را در انجام فعالیت‌های بیشتر ادبی و فرهنگی برای شان استدعا دارم.

دوکتور لیاقت علی (اوحدی)

کابل ۲۵ ثور ۱۴۰۰

فصل اول

نگاہ بروضعیت، مدارس دینے شیعیان



وضعیت جامعه هزاره ها در گذشته

به لحاظ تاریخی اگر وضعیت هزاره ها (شیعیان) را در افغانستان بررسی کنیم در فرایند دولت سازی در افغانستان جدید (اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم) رابطه حکومت ها با جامعه هزاره شیعی تحت تأثیر سه عوامل بوده است.

– قوم گرایی

– فرقه گرایی

– اصلاح طلبی

در این فرایند طولانی حضور این سه عوامل کاملاً حس می شود. بعضی از حکومت ها در دولت سازی، بر ایجاد هژمونی قوم خاصی تکیه نموده اند. برخی به صورت سازگار با عامل اول کسب مشروعیت در میان جامعه اکثریت، رویکرد فرقه گرایانه داشته است. و بعضی نیز به صورت ناسازگار در عین حال که با شدت وضعف بر قوت و فرقه ای خاص تکیه می نمودند، می خواستند یک دولت مدرن بسازند. دولتی که مبتنی بر ایده شهروندی و تابعیت باشد و از

این حیث می‌خواستند دولت و حکومت همه مردم افغانستان باشند و راه اصلاحات مدرن دموکراتیک را در پیش گرفته‌اند.

هرگاه حکومت‌ها قومی یا مذهبی عمل کرده‌اند شیعیان هزاره با سرکوب‌های شدیدی روبه‌رو شده‌اند. می‌توانیم دوره‌ی امیر عبدالرحمن خان جابر در اواخر (قرن نوزدهم) مثال بزنیم که شیعیان افغانستان به طور عام و هزاره‌ها خصوصاً با یک تصفیه نژادی و مذهبی خونین مواجه شدند. حکومت طالبان در دوره جدید، مثال بارز دیگری نیز بوده است.

اما هرگاه عامل اصلاح طلبی و تشکیل دولت مدرن در رأس برنامه‌های حکومت‌ها بوده، شیعیان جامعه هزاره را بیشتر مورد توجه قرار گرفته و در درون جامعه افغانستان اسباب جذب و هضم آنها فراهم شود مثال‌های را نیز در این زمینه می‌توانیم ارائه دهیم، از جمله شاه امان‌الله خان در قانون اساسی، در سال ۱۹۲۳م ۱۳۰۷ه ش می‌خواست آن را تدوین کند، سعی کرد بر عامل وحدت بخش اسلام تکیه کند.

پیشنهاد نمود که دین اسلام رسمی باشد، نه فرقه‌های مذهبی. استدلال عمده ایشان این بود که تکیه بر اسلام به جای تکیه بر فرقه مذهبی خاص، می‌تواند اتحاد و همکاری را میان مردم افغانستان بالا ببرد و شیعیان هزاره نیز وارد جامعه افغانی سازند و آنها را در روند دولت سازی و ملت سازی در افغانستان از حاشیه بیرون بیاورد. اما اصلاحات با موانعی مواجه بود و طرح اصلاحات شاه امان‌الله خان با شکست مواجه شد و قریب چهل سال تا سال ۱۹۶۴م- ۱۳۴۲ش این اصلاحات به تعویق افتاد. در سال ۱۹۶۴م اندک اصلاحات در قالب قانون اساسی به وجود آمد و شیعیان به حقوق شهروندی شان نزدیک‌تر شدند، ولی به طوری کامل و وافی به حقوق شان نرسیدند اما با شروع جنگ‌های نیم قرن اخیر شیعه‌ها (هزاره‌ها) عمدتاً از سه جهت در رنج بودند.

یک- خشونت و تبعیض: شیعیان افغانستان در تاریخ پر فراز و نشیب‌های شان، از نظر علم فرهنگ در معرض خشونت و تبعیض بوده‌اند و میزان این خشونت قابل توجه بوده است. در تاریخ معاصر افغانستان هزاره‌ها مورد تبعیض و خشونت زیادی قرار گرفته‌اند. نمونه‌های

بسیار روشن و جدید آن را از سال ۱۹۹۲م ۱۳۷۰ش به بعد شاهد بودیم شیعیان هزاره خشونت های زیادی را تجربه کرده اند.

وضعیت شیعیان افغانستان حد اقل از دوره امیر عبدالرحمن خان (اواخر قرن نوزدهم) تا دوران جهاد- حدود یک قرن بسیار تیره و تاریک بوده است، بیش از شصت دو درصد شیعیان افغانستان و هزاره ها را قتل عام سلاخی شدند. امیر عبدالرحمان خان پس از درهم شکستن مقاومت شیعیان (هزاره ها) هر آنچه را که در مذاق شان خوش می آمدند با خود بردند و مابقی را با خاک یکسان می کردند، شیعیان و هزاره پس از این فاجعه هولناک در تمامی عرصه ها در حاشیه قرار گرفتند.

پس از حملات امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۳م ۱۲۷۲ش هزاره ها تا مرز نابودی کامل پیش رفتند از آن زمان به بعد بر اثر تبعیض های فراوان که نسبت به این مردم اعمال شدند آن ها را در تمام جوانب و عرصه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی دور نگه داشتند به طوری که اکثر شیعیان هزاره ها بی سواد بودند و آن عده هم که در شهرها زندگی بودند به دلایل مشکلات اقتصادی فراوان، قدرت تحصیل نداشتند، لذا تا قبل از شروع انقلاب ۱۳۵۷ه.ش از دره صوف مهاجرت و سفرهای بسیاری از پژوهش گران خارجی، که در افغانستان به تحقیقات مردم شناسی پرداخته اند، تحت تأثیر نگرش حکومت مرکزی قرار گرفته بود. و جامعه شیعی افغانستان "هزاره ها" را به فراموشی سپرده و کانون توجهات پژوهش گران بر قوم حاکم (پشتون) بود. و بر سایر ملیت ها توجه نداشتند. مونت استوارت الفنستون کتابی دارد به نام افغانان، جای فرهنگ نژاد، که در سال ۱۹۰۸م آن را در ۶۵۰ صفحه نگاشته است. در جمع ۵ صفحه را به هزاره ها اختصاص داده است.

این محرومیت تا سال ۱۹۷۸م ۱۳۵۷ش ادامه داشت هر چند در خلال این دوره ها بعضاً توجهاتی به این مردم شده است. به عنوان نمونه حبیب الله خان وقتی به قدرت رسید عفو عمومی اعلام کرد، اما عملاً فشار مذهبی کماکان اعمال می گردید و سپس پسرش شاه امان الله خان در راستای برنامه اصلاحی به هزاره ها آزادی مذهبی و سیاسی داد و حتی خواستار رسمیت مذهب

جعفری در قانون اساسی شده که بر اثر فشار مخالفین این اقدام شاه عملی نشد و با وجود آزادی‌های که فراهم شده بود هزاره‌ها نتوانستند در سیاست و قدرت حضور مشارکت ملی داشته باشند. با شروع انقلاب اسلامی از دره صوف در سال ۱۹۷۸م ۱۳۵۷ش سد محرومیت جامعه شیعی هزاره شکست و کم کم زمینه حضور دوباره‌ی آنان به صحنه اجتماعی و سیاسی فراهم گردید، تا دوران گروه طالبان که دوباره در نظر بود تاریخ غم‌بار امیر عبدالرحمن خان جابر یک بار دیگر تکرار شود و بدین سان شرایط بسیار نامناسبی برای مردم ما به وجود آوردند. و از همه بدتر رهبر خردمند و با تدبیری استاد شهید عبدالعلی مزاری رحمته الله را از مردم ما گرفتند که خسارت آن بر پیکره جامعه شیعی هزاره غیر قابل جبران است. در دوران گروه طالبان هزاره‌های افغانستان به گونه‌ی مورد تاخت و تاز قرار گرفت، تا آنجا که بعد از فتح مزار شریف به دست گروه طالبان، هزاره‌ها را در میان از سه راه مخیر گذاشتند:

- ترک کشور

- جزیه دادند

- کشته شدند.

دره صوف در آغاز قرن بیستم

در سال ۱۳۱۲ ه. ق. شخصی به نام محمد علم ولسوال دره صوف بود که در کتاب سراج التواریخ از این شخص چنین یاد شده است: (در ماه جمادی الثانی بزرگان طایفه یابوی دره صوف چون شراف علی، داراب علی، امام قل، فیض محمد و خال نیاز و... ایشان با حاجی محمد علم خان حاکم خود در دایمیردات رفته^۱... هم‌چنان در ۷ ذی‌الحجه سال ۱۳۱۳ ه. ق. شخصی به نام زرداد خان مهمند به جای محمد علم خان ولسوال دره صوف تعیین شده بود^۲، زرداد خان مهمند تا سال ۱۳۱۷ ه. ق. ولسوال دره صوف بود.

۱ - کاتب، فیض محمد سراج التواریخ ص ۵۱ جلد سوم چاپ تهران انتشارات سید جمال الدین حسینی.

۲ - همان ص ۹۴ ج ۳.

از ۱۵ محرم سال ۱۳۱۷ه ق به بعد شخصی به نام صاحب داد به حیث ولسوال دره صوف تعیین شد، بامستعمره شدن هزارستان به وسیله حکومت افغان (پشتون) در سال ۱۲۷۱ ه.ش ۱۸۹۲ میلادی فرهنگ ملت هزاره بسیار صدمه دید. مراسم مذهبی ایشان در زیر خانه‌ها از طرف شب انجام می‌شد. اگر بیگانه‌ای از دور نمایان می‌گردید چراغ تکیه خانه و یا مسجد را خاموش می‌کردند ازین جهت نام هزاره چراغ گلک تا سال ۱۳۴۰ ه.ش را به خود گرفت که به این نام توهین می‌شدند^۱.

استاد یقین خان پاراچناری در مورد برخورد امیر عبدالرحمان خان با مردم هزاره چنین می‌نویسد: (هزاره بیچاره که نداشت چاره‌ی؛ به تعصب مذهبی قتل‌عام کردند و زن‌های شان را اسیر نموده در شهر کابل به پنج روپیه و شش روپیه فروخته؛ کنیزخانه‌های مردم ساختند و اسیران مردانه شان در شب دوصد دوصد نفر در پشته شیر پور چاه امیر شیرعلی خان که برای آب‌کنده بود سرهای شان بریده لاش شان را سرنگون چاه می‌کردند و ملک دایه فولاد، دایه چوپان، گیزاب و... را ملک‌های شان به مردم کوچی غلجی دادند که تاحال در قبض و تصرف شان است^۲).

مردم دره صوف در آغاز قرن بیستم با صدمات شدیدی که از ناحیه دولت استعماری خاندان محمد زایی‌ها دیده بودند در شرایط سختی به سر می‌بردند آنها توان برگزاری مراسم مذهبی شان را در تکیه خانه و مساجد نداشتند و مراسم مذهبی شان را در نقاط کوهستانی دور افتاده و به دور از منظر مأموران دولتی برگزار می‌کردند، در دره صوف منطقه‌ی به نام منبر غریب یاد می‌کردد که ملا غلام علی کربلایی و خدای رحیم فقط دو نفر از مراسم عاشورا گرامی داشت به عمل می‌آوردند. اکنون بعد از گذشت صد سال، همه ساله خاطرات آن دوران تلخ را مردم دره صوف در (تکیه خانه منبر غریب) در قریه (سرولنگ) برگزار می‌نمایند.

^۱ - غرجستانی، محمد عیسی تاریخ هزاره و هزارستان ص ۲۰۹، ۱۹۸۹ م.

^۲ - دیدگاه نسل نو، نشریه تنظیم نسل هزاره مغل شماره ۱۲ سال اول دسامبر ۲۰۰۴ کویت.

با شروع قرن بیستم فصل جدیدی در زندگی هزاره‌ها پدیدار شد. امیر عبدالرحمان خان پادشاه جابر وستم کار در سال ۱۲۸۰ه. ش ۱۹۰۱ میلادی در باغ بالای کابل فوت کرد. و در زندگی مردم هزاره فصل جدیدی پدیدار شد. فرزند این حاکم ستم‌گر امیر حبیب‌الله خان با مردم هزاره رویه خوب‌تر و مناسب‌تری را در پیش گرفت و دوره جدید از حکم‌روایی در این کشور رونما شد. تعدادی مکاتب و مدارس ساخته شد و افغانستان به سوی ترقی و تعالی سوق داده شد، اما امیر حبیب‌الله خان بعد از مدتی به اثر توطیه کشته شد و فرزند جوانش حکومت را به دست گرفت. هر چند با به قدرت رسیدن امان‌الله خان بازهم مردم هزاره در یک مرحله بحرانی و شکست قرار داشتند و هنوز هم از قتل‌عام امیر عبدالرحمان خان هراس داشتند، اما بازهم فضای بازتر و حد اقل زندگی بدون جور و ستم بر آنها اعمال می‌شد. بعد از وفات امیر عبدالرحمان تا به قدرت رسیدن امان‌الله خان ۱۸ سال فاصله زمانی وجود دارد. در این مدت مردم هزاره در وضعیت خوبی قرار نداشتند.

آغاز تأسیس مدرسه دینی سرولنگ

در دورانی که روزگار ملت هزاره و تشیع افغانستان آن قدر تاریک و مأیوس‌کننده بود هیچ روزنه‌ی امیدی در کار نبود و با انبوهی از مشکلات دست و پنجه نرم می‌کردند آن طرفش ناپیدا بود و شرایط به گونه‌ای بود که هزاره و شیعه مصداق واقعی کلمه (هردم شهید) قرار داشت یعنی ملتی که هر لحظه طعم تلخ جان‌کندن و جان دادن را می‌چشیدند، در چنین شرایطی حضرت آیت‌الله شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) کمر همت بسته نمود در ابتدا مدتی در حوزات علمیه برادران اهل سنت با حرص و ولع زیاد مشغول تحصیل گردید و بعدها نزد عده‌ی علمایی که از نجف اشرف و مشهد مقدس آمده بودند به تحصیل ادامه داد تا این که در سال ۱۳۰۰ه. ش شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) تصمیم گرفت حوزه علمیه تأسیس کند در صورتی که از نظر شرایط سیاسی و اجتماعی مساعد نبود، تا آخوند حاجی دست به چنین

کاری بزند. چنانچه آیت الله محمد حسین عالم بلخاب برای آخوند حاجی پیغام داده بود: (آخوند میرزا حسین! من شنیده‌ام که شما مدرسه دینی تأسیس می‌کنید شرایط مساعد نیست و شما خودت را به کشتن می‌دهی!) آخوند حاجی در جواب آقای عالم چنین می‌گوید: (من حوزه علمیه تأسیس می‌کنم و لو به قیمت جانم تمام گردد).

آخوند حاجی مرد مبارز، خستگی ناپذیر؛ روشن فکر دوراندیش و با تدبیر بود روح ناآرام و قلب پرتپش داشت، آدمی تیز هوش و تیز بین بود، انسانی با درک متفکر و مبتکر بود این عالم عامل فرزانه از شعور و نبوغ بالایی سیاسی و اجتماعی برخوردار بود انسانی بود که زمان خودش را خوب می‌شناخت و با پیچ و خم‌های مشکلات جامعه‌اش آشنایی کامل داشت. ایشان در آغاز سال ۱۳۰۰ه.ش شروع به تأسیس مدرسه دینی سرولنگ نمود. مدرسه سرولنگ چنان شور و شوقی به دل مردم هزاره‌های افغانستان انداخت که از سراسر مناطق شمال و هزارستان برای درس به مدرسه سرولنگ دره صوف می‌آمدند.

در سال ۱۳۰۱ه.ش حضرت آیت الله شیخ میرزا حسین آخوند رحمته الله علیه روانه حج بیت الله شریف شد. از این که آخوند حاجی مستطیع نبود چون توان مالی نداشت. زمانی که در شهر مزار شریف درس می‌خواند تعدادی زیادی از بزرگان شهر مزار شریف با آخوند حاجی ارتباط نزدیک داشتند. و لذا یکی از تجار شهر مزار شریف از ایشان دعوت به عمل آورده بود که ام‌سال در سفر حج به همراه او بیاید و آخوند حاجی این دعوت را لیبیک گفته بود.

مهم‌ترین رویداد صدسال اخیر، دره صوف (دره یوسف) و بلخ بعد از استقلال کشور از بریتانیا در ۱۸ اگست ۱۲۹۸ه.ش ۱۹۱۹م در زمان شاه امان الله خان ۱۹۱۹-۱۹۲۹م اشغال کشور بخارا توسط شوروی بود، دولت افغانستان برای حمایت از چریک‌های آسیای مرکزی که در برابر روس‌ها می‌جنگید، غلام نبی خان چرخ‌چی را به عنوان رئیس تنظیمیه در بلخ فرستاد و شاه امان الله خان.

در بهار سال (۱۳۰۴ه.ش ۱۹۲۵م) ضمن باز دید از ولایت‌های مهم شمال کشور به بلخ سفر نمود. نائب‌الحکومه (والی) بلخ در زمان شاه امان الله خان، عبدالعزیز خان بود، علاقه

دار دره صوف برادر زاده اش عبدالعظیم خان بود که میانه خوبی با معارف نداشت (فرهنگ ۵۲۸).^۱

انقلاب سقاوی ۱۳۰۷ ه.ش

آیت الله شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) در عین حالی که به کارهای تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی مشغول بودند در قبال فعالیت های سیاسی و اجتماعی بی تفاوت نبود و با جدیت تمام برنامه های تقویتی و آگاه سازی توده ها را دنبال و پیگیری می کردند و فعالیت های سیاسی و اجتماعی در رأس برنامه های ایشان قرار داشتند و همیشه اوضاع و احوال منطقه را مترصد داشت.

به گفته ای محمد صدیق فرهنگ، در زمان پادشاهی امیر حبیب الله خان کلکانی (بچه سقاو)، (۱۳۰۸ ه.ش، ۲ جنوری ۱۹۲۹-۱۵ اکتبر ۱۹۲۹ م) اوضاع در بلخ و شمال کشور آشفته و نا بسامان بود، هیئت از جانب امیر حبیب الله خان کلکانی به رهبری میرزا محمد قاسم خان در بلخ فرستاده شد، عبدالرحیم خان کوهستانی نائب الحکومه بلخ گردید. و علاقه دار دره صوف میرزا محمد یوسف خان برادر زاده اش شد، در همان سال روان غلام نبی بیگ فرقه مشیر دره صوفی لشکری بیشتر از (۴۰۰۰) نفری را در دشت کله ی شمشیر سنگ الملی^۲ ترتیب داد از دو قسمت بلخاب و دره صوف به مقصد تصرف شهر مزار شریف حرکت نمود، بلخ، خلم و آبییک را تصرف کرد. به سمت بغلان قصد تصرف شهر قندوز، تخار، بدخشان و مأورای کوکچه لشکر حرکت کرد (هروی ص ۴۸)^۳،

در دشت برف کنک (رباتک) اتراق و خیمه بر پا نمود، از حاکمان حوزه شرق بیعت

^۱ - فرهنگ، میر محمد صدیق افغانستان در پنج قرن اخیر صص ۵۲۸، ۵۲۷، ۵۲۰.

^۲ - الملی روستایی است، در جنوب شرق این ولسوالی، در فاصله ۸۰ کیلومتری مرکز دره صوف واقع شده است.

^۳ - هروی، نجیب مایل، تاریخ و زبان در افغانستان، موقوفات افشار دانشگاه تهران ۱۳۶۲.

خواست^۱. استاد یقین خان پاراچناری در مورد برخورد دهقان زاده کلکانی بچه سقاو با مردم هزاره چنین می نویسد: (بچه سقا که از اصل مادرش هزاره و پدرش کلکانی آدم بی ننگ بود و نام قومیت هم نداشت مگر تاجیک می گفتند. و پدر بچه سقاو عمر خود را به سقاوی گذاشته انده بود... بعد از مشوره با گل آغا (حضرت شور بازار... بهتر این است که از قوم محمدزایی تخت نشین کسی نباشد).

حکومت امان الله را سقوط داد و به تخت سلطنت در کابل تکیه زد اما مردم هزاره علیه ایشان قرار گرفتند. هر چند تعدادی از هزاره ها با حبیب الله کلکانی هم کاری نمودند اما اکثریت با ایشان جنگ نمودند. در ادامه استاد یقین خان پاراچناری در مورد برخورد امیر حبیب الله کلکانی با مردم هزاره چنین می نویسد: (بچه سقاو چغل خان هزاره ساکن ده هزاره های کوهستان را نایب الحکومه کوهستانات، چاریکار و جبل السراج مقرر نمود).

موصوف زیر عنوان حالات سید حسین نایب سالار سقاوی از تفرقه درونی هزاره ها که قسماً از بچه سقاو و اکثرأ از امان الله حمایه می کردند چنین یاد نموده است (چون که سید حسین از کابل همراهی نفر بی کران و توپ و خزانه و جبه خانه و پول های زیاد از کابل به طرف ترکستان مراجعت کرد از راه دره پنچشیر و کوتل خاواک گذشته در نهرین در علاقه قطغن نزول نمودند. مردمان هزاره و افغانان کوچی قندهاری و... اقوام اتفاق نموده علیه سید حسین جنگ برپا نمودند، بعد از جنگ های شدید چون که از یراق و روس تفنگ ها مجبور گشته مردمان قطغن زمین شکست خوردند و... بعد از چند روز در مابین آبدان میر علم جنگ شروع گردید در حد رباط برف کنک قتل شدید واقع شد سید حسین را شکست داده واپس در خان آباد آمد از کابل مدد خواست پسر سقا سرشته نفری را نمود به سرکردگی پیرخوی هزاره نفری را روانه کرد بعد از رسیدن قوا برای سید حسین، میان قوای موصوف و مخالفین که آنها هم اکثرأ هزاره در رأس آنها غلام نبی خان دره صوفی بودند جنگ شدید در ناحیه تاج قرغان

^۱ - سالنامه نادر شاهی، سال ۱۳۰۹ ه. ش.

(تاشقرغان) در می‌گیرد (سجادی ص ۷۴)^۱.

یقین خان پاراچناری در این مورد چنین می‌گوید: (در تاج‌قرغان جنگ شدید نمود و نفری زیاد به قتل رسید شهر تاج‌قرغان، رباط و نایب آباد از نفر سقاوی و ناقلین از حد بی‌شمار به قتل رسیدند، کسی علاج دفن شان کرده نتوانست سپس جنگ در منطقه دشت شادیان میان هزاره‌ها و قوای سقاوی ادامه می‌یابد، سید حسین در تخت و بخت مزار شریف آثار قرار گرفت مردم هزاره جمع‌آوری خود را کرده و مردم ترکمان هم مددگار با دست بازتر عمل کرده هم مددگار سید حسین شده جنگ واقع گردید؛ مردم از یک طرف دار هزاره و ناقلین گردید در زدن و کندن خود گرفتار شدند آخر الامر هزاره‌ها و ناقلین غالب شده سقاویان را شکست فاحش دادند و سید حسین در تاش‌قرغان گریختند، سپس موصوف از کابل کمک خواسته و بعد از رسیدن کمک بار دیگر جنگ آغاز گردید و... یقین خان در این باره می‌نویسد: (مردم هزاره و ناقلین باز در دشت شادیان به میدان خدا و راستی بر آمدند سرگرده گی هزاره‌های غلام نبی خان یوزباشی دره صوف بودند، سید حسین فوراً از تاش‌قرغان خود را به مزار رسانید و جنگ شروع شد. چون مردم ناقلین و هزاره در گیر سید حسین می‌شد (اسیر می‌شد) در رخت های او تیل انداخته در میدان می‌سوختاند و اگر سقاویان در گیر (اسیر) مردم هزاره و ناقلین می‌افتاد آنان به همین منوال می‌نمودند).

در این زمان بود که غلام نبی خان چرخ‌چی از مسکو به حمایه شاه امان‌الله خان وارد شهر مزار شریف گردید و در این باره یقین خان پاراچناری چنین می‌نویسد: (غلام نبی خان پسر غلام حیدر خان چرخ‌چی سفیر سابقه امان‌الله در دولت روسیه در رسید فوراً لشکر سید حسین را از دهادی شکست داده کشیدند. در این جنگ هژده صد نفر از ترکمانان به دست نیروهای طرف دار غلام نبی خان چرخ‌چی کشته شدند و بیشتر از هژده نفر از مردم هزاره به قتل رسیدند یقین خان پاراچناری در مورد سعید احمد خان شاه‌نور چنین می‌نویسد: (نواسه شاه نور سعید محمد خان سر کرده هزاره بود، از وقت امیر حبیب‌الله خان سعید محمد خان دزد و ترار

^۱ - سجادی، عبدالقیوم، جامعه شناسی افغانستان حوزه قم ۱۳۸۰.

بود تن دهی اعظم دزد میدانی و بچه سقا و سید حسین نداشت خود را از ایشان بالاتر می گرفت حال در فوج محمد نادر خان نایب سالار مقرر است و شانزده هزار از قوم خود را در ملازمت دولت محمد نادر خان داده ملازمت دارند، امروز دولت افغانستان به کمر بستگی مردم هزاره آباد و بر قرار است (نسل نو هزاره مغل ۲۰۰۴)^۱.

سردار محمد امین خان از طرف شاه امان الله خان در بین مردم هزاره بود (هر محبوس که در گیر مردم هزاره می افتاد به حضور سردار محمد امین خان فرزند امیر حبیب الله خان برده او را سر می زدند. هر چند پسر سقا مبالغه بر افزودند مردم هزاره را رعیت کرده نتوانست). از نوشته یقین خان پاراچناری چنین استنباط می شود علی رغمی قتل و کشتن چندین نفر از بزرگان هزاره توسط بچه سقا مثل غلام حبیب خان و برادرش و چور و چپاول مال و دارایی شان توسط بچه سقا و هم چنان میر آخور احمد علی خان هزاره آدم مشهور و معروف وقت خود بود هر چند این شخص بدون جنگ رعیت بچه سقا بود اما ایشان او را بدون گناه و به قصد ضدیت مذهبی به شهادت رساند. در عوض میر آخور احمد علی خان طرف داران شاه امان الله خان، امیر عبد الرحمان خان پسر داد محمد خان کلان قوم شمالی سقاوی بودند عوض میر آخور احمد علی خان به قتل رسانید.

یقین خان پاراچناری در آخر نوشته می کند (داغ امیر عبد الرحمان بدل بچه سقاو مثل خال ماندن از هر طرف برای بچه سقا آرامی پیدا شد از هرات، میمنه، قندهار، جلال آباد و سمت جنوبی الا مردم هزاره همان رنگ ماندند).

فتح ولسوالی دره صوف توسط نیروهای مردمی

بزرگان و شخصیت های دره صوف به رهبری آخوند میرزا حسین تصمیم گرفتند که برای حفظ جان و مال مردم دره صوف از جنگ های خانمان سوز داخلی آسیب نینند و در امان باشند، از فرصت پیش آمده به وجه احسن استفاده نموده در این ارتباط حاج ملک حسین

^۱ - دیدگاه نسل نونشریه حزب تنظیم نسل نو هزاره مغل شماره ۱۲ ماه دسامبر ۲۰۰۴.

چنین می‌گوید: (زمانی که از ولسوالی دره صوف انقلاب آغاز گردید از تمام مناطق نیروهای مردمی جهت تصرف و آزاد سازی مرکز ولسوالی دره صوف حرکت کردند از طرف شرق دره صوف به فرماندهی غلام نبی بیک، رجب علی بیک، محمد حسین وکیل، نوراحمد بیک، دولت بیک، حیدر بیک از قریه نوآمد نیرو آمده بودند.

حاجی گردی شاه، امام قلی یوزباشی، پذیر وکیل، محمد یوسف خان، امیر علی خان و علی جم قریه دار از شیخه آمده بودند. حاج میرزا حسین، حاج داراب علی، مهدی بیک و حاجی امیر از دایمیرداد به ولسوالی حمله کرده بودند. حاجی عبدالوکیل از رشک، شرف وکیل از لیله آمده بودند.

حاج افضل، ارباب حسن، ارباب شمس، سید پهلوان، رسول زوار، قاسم زوار، حاج غلام محمد پدر شهید موسی خزانه دار از سرولنگ آمده بودند، حافظ و نایب صادق از طرف غرب دره صوف، ملا غلام علی کربلایی، نایب کمند سلطان دادی، ارباب محب از قریه خواجه بلند بهسود شرق دره صوف میرزا یعقوب علی خزانه دار و یوسف علی خان از مرکز دره صوف که در رأس همه آخوند حاجی میرزا حسین قرار داشت آمده بودند، بعد از فتح ولسوالی دره صوف مرحوم شیخ میرزا حسین دستور توقف جنگ و فیر را داد که مبادا به مال و دکان کسی خساره وارد شود، دشمن شکست خورده بود و فوراً امور اداری ولسوالی را تنظیم نمود و در ماه ثور ۱۳۰۸ ه. ش نور احمد بیک را به عنوان ولسوال دره صوف مقرر نمود).

نور احمد بیک به آخوند حاجی پیشنهاد می‌دهد که علاقه داری نوآمد هم باید پاک سازی شود. آخوند حاجی به همراه غلام نبی بیک به نوآمد رفت دور علاقه داری را محاصره کردند علاقه دار که از مردم چاریکار بود پشت بام علاقه داری بر آمده در حالی که با تفنگ نه تیره که در دست داشت مردم را تهدید می‌کرد که نزدیک نیایی فیر می‌کنم، آخوند میرزا حسین خودش بالای بام علاقه داری رفته علاقه دار را خلع سلاح نمود^۱.

شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) رهبر خردمند مردم دره صوف بود اما از این که یک

^۱ - ملک احمد حسین، یکی از بزرگان و منتقدین ولسوالی دره صوف.

فرد روحانی بود در امورات جنگی در دیگر مناطق صورت گرفته اشتراک نداشته است، تنها به سوق و اداره نیروها جنگی همت گماشته است در آن زمان ارتباطات به سختی صورت می گرفت از قرائین چنین بر می آید به جز در گفت گو با سران قریه مقصود و فولاد، آخوند حاجی منحیث رهبر مردم در صحبت و گفت گو اشتراک داشته اما در جنگ های که به هدف تصرف شهر مزارشریف صورت گرفته اشتراک نداشته است. در جنگ قریه دهی، فتح مزار شریف، بلخ و تاش قرغان شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) حضور فزینی نداشته است، تنها به سوق و اداره امور مصروف بوده است.

مردم هزاره در انقلاب سقوی، با بچه سقاو هم کاری نکردند زیرا ایشان را یک فرد یاغی و دزد دانسته بزرگان و میران هزاره از بازگشت شاه امان الله خان حمایت نمودند و تمام بزرگان هزاره ها در برابر حاکمیت حبیب الله کلکانی ایستادگی نمودند و در برابر لشکر بچه سقاو جنگ نمودند.

قیام بلخابی ها، علیه حکومت سقاوی

دریاد داشت های سید حسینی بلخابی در مورد صفدرخان باجگاهی و آیت الله سید حیدر شمشیری (تلواری).

سید حسینی بلخابی در یاد داشت های خود چنین می گوید: (صفدر خان اهل جاغوری و میرگن بود از جاغوری به باجگاه بلخاب مهاجرت نموده بود. در اواخر سال ۱۳۰۷ آیت الله سید حیدر نجفی شمشیری (تلواری) دست به حرکت نظامی علیه حکومت سقاوی زد و چون اطلاع یافته بود که صفدر خان عیار و جنگنده ماهری است به او سفارش نمود تا به هزارستان رفته و دوستان شکارچی اش را تشویق نموده به بلخاب بی آورد. در آغازین روزهای سال ۱۳۰۸ بود. صفدرخان تعدادی از دوستان سابقه اش را به حضور آیت الله سید حیدر شمشیری حاضر نمود. قیام مردم بلخاب علیه حکومت سقاوی شروع شد آنانی که بیشتر فرماندهی جنگ را داشتند کلاه سیاه به سر داشتند. در سال ۱۳۰۸ به ولسوالی سانچارک حمله نمودند آنجا را فتح

نمودند. منصور خان سوزمه قلعه‌ی پدر یعقوب علی خان و برات علی خان در محرم سال ۱۳۵۱ در سوزمه قلعه درخانه‌اش به من گفت (زمانی که سید حیدر شمشیری سانچارک را فتح کرد، من از جانب ایشان حاکم سانچارک تعیین شدم و چهل روز حاکم بودم). سید حیدر شمشیری با هماهنگی غلام نبی بیک فرقه مشر به شهر مزارشریف حمله نمود صفدر خان باجگاه در دشت شادیان شهید شد. برادر خانم آیت‌الله سید حیدر شمشیری که پسر خاله شهید آیت‌الله سید محمد باقر صدر بود به نام شیخ قاسم در مزارشریف شهید شد و قبرش در نزدیکی قونسلگری ایران محل زیارت عام است. نواسه آن شهید شوهر خاله سید محمدعلی صادقی است کتابی در مورد شمشیری نوشته‌اند که مدارک جالبی در آن کتاب وجود دارد چندین نامه از جانب علمای نجف عنوانی آیت‌الله سید حیدر نجفی شمشیری وجود دارد. شهید سید اسماعیل بلخی پسر خواهر (خواهرزاده) آیت‌الله سید حیدر شمشیری است. این کتاب در کتابخانه مدرسه علمیه صادقیه مزارشریف موجود است.

نقش هزاره‌ها در به قدرت رسیدن محمدنادر خان ۱۳۰۹

هزاره‌ها در انقلاب سقاوی جانب امان‌الله خان و محمد نادرخان را گرفتند و از آنها حمایت نمودند و در مورد حبیب‌الله کلکانی نظر خوب نداشتند و ایشان را فرد باغی و دزد می‌دانستند، هرچند تعدادی از بزرگان هزاره شمالی با امیر حبیب‌الله کلکانی هم‌دست شدند اما اکثریت هزاره‌ها مخالف حکومت سقاوی بودند که از جمله مردم هزاره و ترکمن شیعه ولسوالی دره صوف با نیروهای بچه سقاو جنگ کردند و به مزار شریف لشکر کشی نمودند.

امیر حبیب‌الله خان کلکانی در ادبیات فلکلور مردم هزاره به عنوان راهزن و دزد بازتاب یافته است که در ذیل به نمونه شعری در این مورد اشاره شده است.

جهان‌پرشدیک لحظه آمد شور و محشر شد	به جای پادشاه یک سارق آمد خان و افسر شد
هزاره از شکاف برف بیرون در غزا رفته	تهی دست از یراق بوده به کف بیل و عصا رفته
بسوی کوتل اونی همه چون خال به پارفته	

مردم هزاره بهسود به رهبری سعید احمدخان شاهنور وفتح محمدخان و فرقه مشر غلام نبی چپه شاخ علیه حکومت سقاوی جنگ نمودند ولشکریان حبیب‌الله کلکانی را شکست دادند.

هم‌چنان مردم ولسوالی دره‌صوف علیه حکومت سقاوی جنگ نمودند در قدم اول بازار دره‌صوف را از لوٹ وجود نیروهای طرف‌دار بچه سقاو پاک‌سازی نمودند و در قدم دوم بازار دهی را به تصرف خویش در آوردند و در ولسوالی کشته علیه نیروهای طرف‌دار شاه امان‌الله خان و نیروهای طرف‌دار بچه سقاو به فرماندهی میرزا قاسم جنگ سختی در گرفت که سرانجام مردم دره‌صوف به فرماندهی غلام نبی بیک دره‌صوفی پیروز شدند.

سرانجام نیروهای مردمی دره‌صوف ولسوالی بوینه‌قره، تنگی چشمه شفا، ولسوالی دهدادی، شهر مزار شریف، تاش‌قرغان، ولسوالی بلخ را به تصرف خویش در آوردند که در این جنگ‌ها فرمانده عمومی لشکر فرقه مشر غلام نبی بیک دره‌صوفی بود.

مردم دره‌صوف به رهبری مرحوم میرزا حسین آخوند و فرماندهی فرقه مشر غلام نبی بیک ولسوالی تاتار، کهمرد و سیغان، مرکز بامیان را فتح نمودند. که از این مراکز سلاح، مهمات و تجهیزات زیادی نصیب مردم دره‌صوف شدند.

مردم دره‌صوف به رهبری آیت‌الله شیخ میرزا حسین آخوند حاجی و به فرماندهی فرقه مشر غلام نبی بیک دره‌صوفی در به قدرت رسیدن محمد نادر خان نقش به سزایی داشته اند که بعد از پیروزی محمد نادر شاه از طرف دولت مرکزی به غلام نبی بیک دره‌صوفی رتبه فرقه مشری اهدا شد و ماهانه پنج صد افغانی امرار معاش به فرقه مشر غلام نبی بیک دره‌صوفی داده می‌شد (شریفی ۱۳۹۹)^۱.

در دوره پادشاهی محمدنادر خان در (۱۶ اکتبر ۱۹۲۹-۸ نوامبر ۱۹۳۳م) در شمال کشور جنگی رخ داد عامل آن مهاجران بخارایی علیه دولت شوروی بود. نیروها تا ۴۰ میل به شمال کشور پیش آمده بود و رهبری قیام مهاجران به دوش ابراهیم بیگ لوقی بود، که به

^۱ - شریفی، نظام‌الدین ۱۳۹۹ (بیوگرافی شیخ میرزا حسین معروف به آخوند حاجی).

شکل بی رحمانه توسط سپاه نادر خان به سر پرستی شاه محمود خان برادر نادر خان، لشکر وی در موقع گذشتن از رود جیحون (آمو) در بین لجن زارها غرق شدند.

در آن زمان رئیس تنظیمه بلخ میرزا محمد و حاکم بلخ یعقوب خان بود که ابراهیم بیگ را به مذاکره کشاند نتیجه نگرفت. در آن زمان علاقه دار دره صوف پسر کاکایش هاشم خان نبیل بود که میانه خوبی با معارف نداشت از خود بیگانگی نشان می داد، شاه محمود برادر نادر شاه از سال (۱۳۰۹ ه. ش، در دسامبر ۱۹۳۰ تا اگست ۱۹۳۱ م) به مدت هشت ماه در ترکستان زمین و قطعن به حیث سپه سالار باقی ماند و ناراضیان حکومت را به شدت سرکوب کرد، زندان های مخوف ترتیب داده بود (فرهنگ ص ۶۰۸).^۱

در سال ۱۳۱۱ ه. ش آیت الله سید محمد حسین عالم بلخاب وفات نمود، حضرت آیت - الله شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) برای تسلیت خانواده آقای عالم به بلخاب رفت و در آنجا با آیت الله سید مقدس یکاولنگی روبه رو می شود و از ایشان دعوت می نماید که به مدرسه سرولنگ جهت تدریس بیایند ایشان قبول می کند و مدت چندین سال آیت الله سید مقدس یکاولنگی در مدرسه سرولنگ تشریف آورده و به تدریس مشغول می شود، بعد از مدتی در منطقه دایمیرداد دره صوف مسکن گزین شده به طلاب آن منطقه درس می دهد.

قتل نادر خان، توسط عبدالخالق هزاره

در ۱۷ عقرب سال ۱۳۱۲ ه. ش محمد نادر خان پادشاه افغانستان توسط دانشجو جوان عبدالخالق هزاره کشته شد، علی رغمی که هزاره ها در به قدرت رسیدن پادشاهی محمد نادر خان نقش کلیدی داشتند اما ترور و کشتن پادشاه جابر توسط محصل جوان هزاره به نام عبدالخالق ضدیت و دشمنی خاندان شاهی با هزاره ها را دو چندان نمود.

روزگار مردم هزاره در شهرها و دهات بار دیگر به رکود گرایید و به سیاهی و دشمنی سوق داده شد، دولت محمد ظاهر شاه و عموهایش با مردم هزاره به سختی برخورد نمودند و

^۱ - فرهنگ، میر محمد صدیق افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۶۰۷، ۶۰۸.

دشمنی حکومت علیه مردم هزاره به حد اعظمی خود رسید. این دشمنی به حد رسید که از ورود هزاره‌ها در ارتش و قوای حربی و وزارت معارف منع شدند و محدودیت شدیدی علیه هزاره‌ها اعمال شد. به خصوص در دوره صدارت هاشم خان کار به جایی رسید که اکثریت سران هزاره دست گیر وروانه زندان شدند، از جمله اولین مؤسس مدرسه دینی در سطح هزارستان حضرت آیت‌الله میرزا حسین (آخوند حاجی) به مدت چهارده سال نُه ماه هجده روز در زندان ماندند.

شهید عبدالخالق

هزاره‌ها در دوران حاکمیت مرکزی امیر عبدالرحمن جلاد به سرنوشت شومی گرفتار شدند و متأسفانه با فتوایی غلط ملاها و کافر خواندن (امید ۱۳۷۷)^۱ مردم هزاره در حدود ۶۲٪ هزاره‌ها قتل عام و یا روانه‌ای کشورهای (پاکستان، داغستان، ایران و...) شدند و سایه شوم ظلم و استبداد بر هزارستان سنگینی می نمود که فرزند رشید قوم عبدالخالق هزاره از قلب هزارستان از سر زمین شیرین چهل دختران ارزگان مظلوم برخاسته و قلب سیاه ستم کار نادر غدار را نشانه گرفت که این مرمی خشم هزاران هزاره‌ای مظلوم بود که در حمله امیر عبدالرحمان ظالم در ارزگان، دای چوپان، دایه، فولاد و... به شهادت رسیده بودند و عبدالخالق شهید سکوت مرگ بار سال‌ها مظلومیت و زورگویی و اختناق را درهم شکست و به دوران سیاه حاکمیت چهل و بیداد خاتمه داد. عبدالخالق شهید قلب سیاه مستبد (نادر غدار) را نشانه گرفت که پدران ظالم نادر غدار صدها مرد وزن هزاره را در هزارستان کشته و یا به غلامی آورده بود و این نواسه پلیدش (نادر غدار) آن روز باید در دادگاه تاریخ محکوم به مرگ می شد، در آن جشن محصلین شاهد معرکه‌ای تاریخی، قتل نادر خان غلام نبی بیک فرقه مشر دره صوفی بود؛ نام شهید عبدالخالق هزاره هم چنان در لابلای تاریخ سرخ گون هزارستان می درخشد و با ورق زرین نوشته شده است. و هم چنان که در سروده‌های ملی هزاره‌ها آمده است:

^۱ - امید، هفته نامه مردم افغانستان شماره ۳۳۳ ص ۵ کابل ۱۳۷۷.

ماه تابو، مرد میدو، شیر از مو خالقو
 با همه مردانگی بگرفتی از جلادها
 آخر ای فرزند میهن با سرنوک تفنگ
 بهر سقا و جوالی و شهیدان وطن
 مرگ خونین را به جان و دل خریدارش شدی
 چون پس از تو گرگ‌ها با خشم اگر تازد به من
 مادرت با مرگ هم می‌نازد از اوماغ تو

کشته نادر شاه ره رفتی آلی زندو خالقو
 انتقام نوجوانان ارزگو خالقو
 تخم غم پاشیدی اندر کشت دشمو خالقو
 رفتی آخر گشتی روی دار اوزو خالقو
 قد و قامت خم نکردی پیش اوغو خالقو
 نیست آلی در دل ما گیم و اربو خالقو
 کاین چنین کردی وفا به عهد و پیمو خالقو^۱

هر چند شهید عبدالخالق شاگرد مکتب حربی و بسیار کوچک بود اما اندیشه بزرگ، او ملتی را سربلند ساخت. (نویسنده) من قتل عام ارامنه را در تاریخ ترکیه خوانده‌ام و همیشه به یاد آن ملت مظلوم بی‌گدار گریه می‌کنم، اما سر نوشت هزاره‌ها در افغانستان نیز چنان بود که بر ارامنه در سال ۱۹۱۵م آمده بود. هر چند هزاره‌ها قبل از ارامنه در سال ۱۸۸۷م قتل عام شد اما ترک‌های جوان در ترکیه ناجوان مردانه نسلی دیگری را به نام ارامنه قتل عام نمودند که در تاریخ یاد و خاطره آن برای همیشه در اذهان انسانیت زنده است.

شهید عبدالخالق هزاره به شکست مردمی خاتمه داد که در حدود یک صد سال هزاره‌ها در ماتم و درد قتل عام و غارت در ارزگان و هزارستان اشک‌بار و سوگوار بودند که تمام هستی و دارایی هزاره‌ها به تاراج رفته بود و زخم چرکین آن هنوز بر اندام ملتی سنگینی می‌نمود.

شهید عبدالخالق هزاره قصه‌ی شب دی‌جور و سیاه را در هم شکست، قلب سیاه استبداد را نشانه گرفت شاه را از اقتدار به زیر انداخت و قلب سیاه ظالم را شکافت. این پیروزی ملتی است که بهای سنگینی را در تاریخ صدسال سکوت مردم هزاره پرداخته است. هزاره‌ها متواری شدند، ایران، داغستان رفتند، به پاکستان پناه آوردند، به ترکمنستان آواره شدند، به هرات، شمال کشور (ترکستان) مهاجر شدند. از مذهب خویش منکر شدند، حنفی، اسماعیلیه مذهب

^۱ - دولت آبادی، بصیر احمد احیایی هویت ص ۲۰۸ انتشارات ابتکار دانش ۱۳۸۵.

شدند، خود را تاجیک گفتند، پشتون خطاب نمودند. ازبیک شدند تا از هجوم ملخ‌های آدمیت نجات پیدا کنند، تالشکر امیر عبد الرحمان خان آنها را تعقیب نکنند و زنده بمانند.

شهید عبد الخالق با هیچ حزبی سیاسی و هیچ دسته‌ای هماهنگ نشده و در هیچ حلقه‌ای وصل نبود و خود اقدام به چنین کار بزرگ نموده بود، زیرا او درد هزاره بودن و جرم هزاره گفتن را خوب درک نموده

بود. قبل از آن هزاره‌ها همانند قاجاق مواد مخدر در این سرزمین زندگی می‌نمودند و زشت‌ترین تحقیر و سخن‌نثار هزاره‌ها بود و حقیرترین مردم و بیچاره‌ترین ملیت هزاره‌ها بودند و هزاره‌ها به یک پیسه در کابل فروخته می‌شدند که پلی در کابل نزدیک مراد خانی به نام پل یک پیسه‌گی بر سر زبان‌ها است، اما کسی نپرسید چرا چنین است برادر؟ مگر ما انسان نیستیم؟ شهید عبد الخالق به تمام این دغدغه‌ها خاتمه داد قلب ستم‌گر را زیر رگ‌بار تفنگچه اش گرفت او بر قلبی کسی فیر نمود که پدران‌ش قلب هزاران انسان مظلوم را به جرم هزاره بودن در از رگان دریده بود، حماسه شهید عبد الخالق زنده است تا نسلی از تبار سر بداران زنده خواهد بود، شهید عبد الخالق جرقه‌ای امید در فضای سیاسی کشور تبارز داد.

نادر خان که خود عمیقاً از شکاف‌های قومی و زبانی تأثیر پذیرفته بود و قوم‌مداری در ساختار حکومت او نهادینه شده بود، علی‌رغم تصمیمات قبلی دوره امانی، تصمیم گرفت در سال ۱۳۱۱ ه. ش گل محمد خان مومند را در ترکستان مقرر نمود، گل محمد خان در قوم پرستی و پشتون‌گرایی یگانه‌ای روزگار بود، تا در آنجا نظریه برتری قومی و زبانی‌اش را به اجرا گذاشت. نام‌برده از زمان مقرری در ترکستان تمام مکتوبات دولتی را به زبان پشتو نگارش داد و خیلی از شهرها و مکان‌ها را تغییر نام داد از جمله بوینه‌قره به شولگره، دره‌گز را به کشنده و دره یوسف را به دره صوف و سران اقوام و قبایل هزاره، تاجیک، ازبیک و ترکمن را جوقه جوقه دست‌گیر روانه سیاه چال‌های قرون وسطایی نمودند (سجادی ص ۷۹).^۱

^۱ - سجادی، عبد القیوم، جامعه شناسی افغانستان حوزه قم ۱۳۸۰.

دستگیری و زندانی شدن مرحوم آخوند حاجی

آیت الله شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) در مورد علت زندانی شدن آخوند میرزا حسین چنین روایت می کند:

۱- ممنوعیت تأسیس مدارس و مراکز عمومی ذریعه مکتوب و فرمان ها به همه جا صادره شده بود. حضور آخوند حاجی، در کنار مولوی آدینه محمد عرب، پیش چشمان محمد هاشم خان، که صدر اعظم دولت وقت بود، جهت تعیین محمد ظاهر شاه، در لوی جرگه بلخ چنین اعلان کردند، (اگر شاه عادل نباشد مردم در برابر او می ایستند).

۲- تأسیس نمودن مدرسه دینی شیعی در ملک دره صوف، مرکز عمده ی تشیع در سطح هزارستان به شمار می رفت. استقبال گرم مردم، به ویژه اهل علم، از آخوند حاجی در مدرسه میرزا قاسم خان خلم، در حضور مقامات رهبری، وزیر گل محمد خان مهمند و ایراد سخنانی آتشین وی: اگر شاه عادل است باید تمام حقوق شهروندان بگونه مساوی باشد، مردم قندهار و بلخ، هیچ فرقی با هم ندارند، جز تقوا، پشتون های آن سوی سرحد، چرا زمین های مردم را، بدون بها، تصاحب می کنند؟ در حالی که در معامله، رضایت شرط است.

۳- سخنانی داغ، پر شور آگاهی بخش و انقلابی، در روضه شریف، نظام شهنشاهی را بر سری دو راهی قرار داده بود.

۴- تأسیس مدرسه دینی رسمی، توسط آخوند حاجی در عصر دولت امانی، تأسیس مدارس دینی، مراکز

عمومی ممنوع قرار داده شده بود، ایشان جزء اولین کسانی بود که در سطح هزارستان مدرسه دینی تأسیس کرده بود.

۵- ارتباط دوام دار آخوند حاجی، با حوزه علمیه کهن نجف اشرف و تبادل افکار با علمای آن زمان، از جمله، با آیت الله میرزا حسن شیرازی بود.

۶- به بهانه حق آبه همه ساله، بین مردم دره صوف و علاقه داری کشنده (دره گز) نزاع به وجود

می آمد، آخوند حاجی طرف دار حق آبه مردم دره صوف بود و برای مردم کشنده حق آبه قایل نبود.

۷- اشخاص نفوذی دولتی، رسیده های وجوهات شرعیه که از آیت الله ابوالحسن اصفهانی از نجف اشرف رسیده بود از منزل آیت الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) به دست آورده بود. برای شخصی به نام ملک سنایی مومن داده بود و او این رسیده ها را در اختیار وزیر گل محمد خان مهمند نایب الحکومه (ترکستان) قرار داده بود و بعد از دست گیری آخوند حاجی یکی از مواردی که از آخوند حاجی سوال می کند همین مورد بود که شما با علمای خارج از کشور چی ارتباط دارید؟).

آیت الله شیخ عبدالحسین معروف به آخوند زوار در مورد آخوند حاجی چنین می گوید: (دولت به تمام حرکات و فعالیت های آخوند حاجی حساس گردیده بود و تمام کارهای ایشان را زیر نظر داشت و به بهانه های مختلف از کار ایشان بازرسی می کرد و داستانی را چنین تعریف می کند: (یک وقت گفته شد که یک نفر نماینده وزیر داخله در بازار قلاء (قلعه) مرکز ولسوالی دره صوف آمده بود، مدرسه سرو لنگ با مرکز ولسوالی فاصله چندانی ندارد ما در مدرسه بودیم و آخوند حاجی کتاب مطول را برای عده ای از طلاب درس می گفت یک وقت دیدیم نماینده وزارت داخله وارد مدرسه شد و مستقیماً وارد جلسه درس ما شد و در گوشه ای نشست بعد از اتمام درس، آن شخص از طلاب سوال نمود که این کتاب چه نام دارد؟ ما جواب دادیم که این کتاب مطول است و او چیزی نگفت. ما از مدرسه خارج شدیم و آن شخص نزد آخوند حاجی بود و پس از بحث و گفتگوهای که بین آن شخص و آخوند حاجی صورت گرفت یک وقت متوجه شدیم که شرایط حساس شده و صحبت های تندی بین آخوند حاجی و آن شخص رد و بدل گردید و در نتیجه آن شخص بر افروخته شده بود و با ناراحتی مدرسه را ترک نمود. مدتی از این جریان گذشت تا این که یک وقت مأمور از طرف وزارت داخله به دنبال آخوند حاجی آمد. آخوند حاجی مرحوم مولوی خدا نظر دالان را به همراه مأمور فرستاد، وقت مولوی خدا نظر نزد وزیر داخله رفته بود، وزیر داخله به مولوی

خدا نظر گفته بود که من شمارا نخواسته بودم و به شما کاری ندارم مولوی خدا نظر بر می‌گردد و جریان را به آخوند حاجی می‌گوید تا این که در ۱۲ ثور سال ۱۳۱۶ ه. ش وزیر گل محمد خان مهمند نایب‌الحکومه ترکستان آخوند حاجی را به بهانه دعوت در بلخ احضار کرده روانه زندان نمود، سپس وزیر گل محمد خان به وزارت داخله گذارش داد که آخوند میرزا حسین دره‌صوفی را دستگیر نموده است در آن زمان هاشم خان صدر اعظم بود. دورانی که استبداد مطلق حاکم بود. دوران اختناق فکری، دوران به زنجیر کردن آزادیخواهان، دوران مهر کردن دهن‌ها، دوران در بند کشیدن شخصیت‌های سیاسی، مذهبی، سران قبایل و اقوام مختلف بود (شریفی).^۱

در سال ۱۳۲۴-۱۳۲۵ از طرف مردم دره‌صوف اشخاص ذیل من حیث وکیل شورا تعیین شده بودند که عبارت از غلام‌علی خان، طوره بیگ خان، سید سکندر شاه. اما در مورد شخصیت و اهلیت و کارنامه‌ی زندگی این افراد معلوماتی نتوانسته‌ایم جمع‌آوری نمائیم. تنها همین قدر می‌دانیم که در ولسوالی دره‌صوف گذرگاه (کوتل) به نام غلام‌علی جان وجود دارد که فعلاً حد فاصل بین دو ولسوالی دره‌صوف به شمار می‌آید.

دولت ستم‌گر و فاشیست محمد زایی‌ها مدت چهارده سال نه ماه هجده روز آیت‌الله شیخ میرزا حسین هزاره دره‌صوفی را در حبس نگه داشتند و در سال ۱۳۲۹ ایشان از حبس به کمک گل‌پاجا الفت مدیر محبس دهمزنگ کابل موفق به فرار شدند.

در ۱۲ ماه سرطان سال ۱۳۳۰ بعد از رهایی آخوند حاجی شخصی به نام داد محمد خان ولسوال دره‌صوف بود که ایشان با تمام حشم و لشکر به دیدن آخوند حاجی آمدند، رهایی وی را تبریک گفتند.

در ۱۸ سنبله ۱۳۳۰ ه. ش آیت‌الله شیخ میرزا حسین دره‌صوفی بنا به دعوت رسمی وزیر گل محمد خان مهمند در بلخ به اثر مسمومیت غذایی در قریه (کلان‌زایده دالان) ولسوالی بوبنه‌قره به شهادت رسید.

^۱ - مصاحبه‌ی اختصاصی شیخ نظام الدین شریفی، با آیت‌الله شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) ضبط کسیت (نوار).

• در زمان پادشاهی محمد ظاهر شاه (۱۳۱۲ش ۸ نوامبر ۱۹۳۳-۱۷ جولای ۱۹۷۳م) وزیر گل محمد خان مهمند وزیر داخله از همان آغاز تا سال ۱۹۴۵م بحیث رئیس تنظیمی ولایت‌های شمالی در بلخ مستقر گردید، از بدخشان الی فاریاب در ملک (ترکستان زمین) فرمان روایی می کرد، وزیر خیلی از محلات و جاهای تاریخی و شهرها را تخریب و تغییر نام دادند.^۱

در آن زمان وندی نائب‌الحکومه بلخ گل احمد خان غزنوی، الله داد خان اعتمادی، سردار محمد خان، کریم خان، سید عبدالله خان، غلام رسول پرمایچ و... بود، علاقه داران دره صوف عزیز احمد خان، عبدالعزیز خان، محمد ناصر خان برادران و برادرزاده‌های غلام رسول خان پرمایچ، سید عبدالله خان، عبدالحمید نائل بود^۲، آنها تا سال ۱۳۴۰ ه.ش، علاقه دار دره صوف و با معارف کم مهر بودند.

• دره صوف تا سال ۱۳۴۳ ه.ش ۱۹۶۴م جز ولایت بلخ بود، پس از آن به ولایت سمنگان (سمنجان) پیوست نقشه‌های جدید و مظاهر زندگی معاصر پیشرفته به تناسب وضعیت، مرکز دره صوف اندک تغییر یافت، مرکز دره صوف به بازار قلا (قلعه) یاد می شد^۳.

قیام علامه اسماعیل بلخی، علیه ظاهر شاه

سید اسماعیل بلخی در سال ۱۳۲۹ علیه پادشاهی محمد ظاهر خان قیام نمود که متأسفانه این قیام افشاء شد و به ثمر نرسید، شهید علامه بلخی مدت ۱۴ سال به زندان انداخته شد، آیت الله شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) که تازه از محبس دهمزنگ کابل رها شده بود به سمت علاقه دار لاش و جوین ولایت فراه رفته بود، خبر زندانی شدن علامه بلخی برای آخوند حاجی سخت تمام شد، آخوند حاجی برای رهایی بلخی از زندان دهمزنگ در تکاپو و تلاش

^۱ - یادی از خراسان قدیم، صص ۲۲۵-۲۲۸

^۲ - خلیق، صالح محمد تاریخ ادبیات بلخ / از کهنترین روزگاران تا اوایل سده بیست و یکم صص ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۸۹ کابل ۱۳۸۷ ه.ش

^۳ - توسلی، محمد نایب علی - طلوع، عبدالؤمن دره صوف در گذر بحران تاریخ ج ۱ ص ۲۳، بیهقی بلخ سال ۱۳۹۹ ه.ش

افتاد، علاقه‌دار لاش وجوین، فراه غلام حیدرخان را با هدایای قیمتی نزد ظاهرشاه فرستاد تا بلخی را از محبس رها کند ولی نتیجه حاصل نشد، غلام حیدرخان علاقه‌دار (لاش وجوین) توسط صدر اعظم هاشم خان عزل شد.

با زندانی شدن اسماعیل بلخی بار دیگر روزگار مردم هزاره روبه خرابی گذاشت و دولت محمد ظاهرخان در برابر مردم هزاره به سختی برخورد نمود و آزادی‌های فردی و اجتماعی را سلب نمود و تعدادی زیادی از شخصیت‌های مردم هزاره را به زندان انداخت. اما بعد از دهه چهل بار دیگر فضای باز سیاسی در کشور رونما شد که در این باره مرحوم شیخ محمدعسی غرجستانی چنین نوشته است (با تغییرات اوضاع بین‌المللی در سال‌های ۱۳۴۲- ۱۳۵۷ حلقه‌های ضعیف سیاسی در عراق به نام (شباب‌الهزاره) در کویت تنظیم نسل نو هزاره مغول به وجود آمد)^۱.

بعد از شهادت شهید عبدالخالق هزاره، علامه شهید بلخی پرچم شکسته خالق شهید را به دست گرفت. علامه بلخی در آوان جوانی وارد دوران تحصیل علوم دینی در مشهد ایران برق آسا غرید و در قیام مسجد گوهر شاد در برابر محمد رضا پهلوی با شیخ بهلول هم‌کاری نمود و اشتراک فعال داشت. علامه بلخی بعد از برگشت در افغانستان آرام ننشست و سخت در برابر ظلم و استبداد حکومت‌های جابر افغانستان حمله‌ور شد و مردم را علیه حکومت بیدار باش و به هوشیاری دعوت نمود.

بعد از مرگ بلخی سکوت مرگ‌بار در فضای تاریخ سیاسی ملت هزاره سایه انداخت و جلادان خون آشام ظاهرشاهی برگرده مردم سوار شدند و چراغی که شهید بلخی افروخته بود تنها بر زمین خاموش ماند و هیولای ستم و استبداد ظاهر خانی بر ملت افغانستان سایه انداخت و سکوت مرگ‌بار سیاسی و سلطه حکام جابر آل‌یحیی در افغانستان بیداد می‌نمود. همه کوله بار غم بردوش می‌کشیدند، مردمان این سرزمین همه گرفتار جبر سیاسی

^۱ - غرجستانی، محمد عسی تاریخ هزاره و هزارستان ص ۲۰۹، ۱۹۸۹ م.

^۲ - دولت آبادی، بصیر احمد احیایی هویت ص ۲۰۸ انتشارات ابتکار دانش ۱۳۸۵.

شده بودند و سیاه چال‌های دهشت زای حاکمان وقت مردم را به لرزه انداخته بود، مهر سکوت بر لب‌ها بسته شده بود و دعا‌های ملت و مردم در همه جا به نام المتوکل علی‌الله محمد ظاهر شاه و داود جلاد بود.

آه چه سکوت مرگ‌بار! با مرگ بلخی همه مرده و نفس‌ها در سینه‌ها خفته بودند، شب سیاه دیجور در همه جا سایه افکنده بود.

نهضت جوانان در دانشگاه کابل

در آغازین سال‌های ۱۳۴۸ باردیگر حلقه‌های سیاسی در دانشگاه کابل شکل گرفت و جوانان وطن در دانشگاه کابل (نهضت جوانان) را در قالب مجالس و گردهمایی‌های سیاسی در دانشگاه کابل شروع نمودند که در رأس آن استاد عبدالرحیم نیازی، داکتر غلام محمد نیازی، داکتر عمر، پرفیسور برهان‌الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، قاضی محمد امین وقاد، انجینر احمد شاه مسعود و... جوانان پر شوری بودند که در این حلقات حزبی کار می نمودند.

قبل از آن هسته‌های اولیه حزب خلق در کابل پایه‌گذاری شده بود و هم‌چنان روشن - فکران منتقد مردم هزاره نیز بیکار ننشسته و در سال ۱۳۵۱ ه.ش اولین هسته‌های حزبی خویش را در کابل تحت نام (روحانیت نوین) در عراق (شباب‌الهزاره) و در کوئته پاکستان (تنظیم نسل نو هزاره مغل) را روی کار نمودند. که همه این هسته‌ها هم نظر و هم عقیده برای رشد و شکوفایی مردم هزاره تأسیس شده بودند. روحانیت نوین در کابل در سال ۱۳۵۲ کامل‌تر شده و تحت نام گروه مستضعین به فعالیت آغاز نمود اما فشار و جو حاکم بر فضای سیاسی کابل منجر به تغییر نام در سال ۱۳۵۴ شدند که حزب حسینی از نمونه‌های آن است.

با کودتای سفید سال ۱۳۵۲ ه.ش توسط داود خان و اعلان جمهوری از طرف داودخان حرکت‌های سیاسی زیادی در میان اقشار و ملیت‌های ساکن در افغانستان پیدا شده بود.

طلاب علوم دینی که در ایران و عراق تحصیل نموده بودند و فعلاً در کابل زندگی می نمودند همه اندیشه اسلام‌گرایی افراطی داشتند و در حوزات علمیه اندیشه اسلامی خویش

را تبلیغ می نمودند که برگرفته از دستورات و تفکرات نوین اسلامی در عراق و ایران بود آنها همه از آیت الله خمینی، آیت الله سید محمد باقر صدر، داکتر شریعتی، شهید بهشتی، بنی صدر، شهید مطهری و... حمایت می نمودند و محور کل کارهای آنها سخنان این شخصیت ها و بر داشت های آنها از اسلام نوین بود. این افراد و شخصیت ها در افغانستان عبارت بودند از شهید محمد عالم مصباح، محمد امین افشار، اسماعیل مبلغ، آقای سید سرور واعظ، شیخ محمد امین تقدسی، شیخ میر حسین صادقی، شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمته، داکتر نهضت، شهید ضامن علی واحدی و... این ها شخصیت های بودند که در کابل دور حلقات سیاسی می چرخیدند و مسایل سیاسی نهضت جهانی اسلام را مورد مطالعه و بررسی قرار می دادند.

دره صوف در دوره جمهوریت داود خان

در دوره ای ریاست جمهوری محمد داود خان در سال (۱۳۵۲ ه. ش ۱۷ جولای ۱۹۷۳ م) محمد عالم خان والی سمنگان گردید و علاقه دار دره صوف هاشم خان دقیق از کوه دامن بود (توسلی و ثبلاگ)^۱.

در طول صد سال اخیر، دولت های وقت، برای همیشه، تلاش کرده اند، که صدای مردم هزاره را خاموش نگه دارند، اما موفق نشده اند؛ در این میان مردم دره صوف، در جایگاه بلندتر و بالاتر از موقف دولت های ظالم وقت، قرار داشته اند. و همیشه دره صوف محوریت گرد همایی ها و تنش های سیاسی در افغانستان بوده است و مدرسه دینی سرولنگ و باقی مدارس دینی دره صوف نبض حرکت های سیاسی شیعیان افغانستان قرار داشته است.

کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷

حزب دیموکراتیک خلق افغانستان به رهبری نور محمد ترکی در (۱۳۵۷ ه. ش ۱۹۷۸ م) دست به کودتای نظامی زد و حکومت جمهوریت داود خان را سرنگون نمود بعد

^۱ - توسلی، محمد نایب علی و ثبلاگ، دمی با تاریخ، برخی از نبشته های محمد نایب علی توسلی، دره صوفی.

از روی کار آمدنی حکومت کمونیستی والی سمندگان فدامحمد بهزاد و علاقه‌دار دره‌صوف عبدالرحیم حیران بود در اولین قدم حکومت کمونیستی فرمان‌های صادر نمود که خشم و انزجار مردم علما و محاسن سفیدان را برانگیخت، که در برابر آن فرمان‌ها مردم دره‌صوف سخت عکس‌العمل نشان دادند علما و روحانیت جوان دره‌صوف در برابر آن فرمان‌ها دست به مخالفت زدند که باعث دستگیری ۱۶ تن از علما، روشن‌فکران و بزرگان دره‌صوف در ۲۲ سنبله ۱۳۵۷ شد که اسامی آن شخصیت‌ها قرار ذیل اند:

- آیت‌الله شیخ عبدالحسین (آخوندزوار) مدرس مدرسه حسنی برج
- شیخ محمد کاظم جعفری از علمای بزرگ دره‌صوف
- شیخ خادم حسین ناطقی
- انجینر صدرالدین قرین
- معلم سراج الدین
- طالب حسین قریه‌دار
- معلم جهانگیر
- حاجی عبدالوهاب واثق (حاجی قوماندان)
- شیخ حسن از قریه کوته
- فیض محمد مدیر ترویج زراعت از ولسوالی مارمل بلخ
- حاجی حیدر از بینو منگ
- حاجی صفدر از بینو منگ
- عوض
- رستم
- باقر صاحب خان

— حاجی حسین از زیرکی (توسلی، طلوع ص ۹۲)^۱
در دومین مرحله دولت کمونیستی خلق و پرچم در تاریخ ۲۴ دلو ۱۳۵۷ اقدام به
دستگیری تعداد زیادی از بزرگان و محاسن سفیدان تمام نقاط دره صوف زدند که اسامی آنها
قرار ذیل اند:

- شیخ علی اکبر نهضت از چهارده
- حاجی پهلوان از چهارده
- استا ناظر از چهارده
- شیخ باقر از چهارده
- ارباب بختیاری قریه دار از دهن کاردو
- سید میرحسین از دور مرکز دره صوف
- میرزا ناصر از دور مرکز دره صوف
- محبوب از صدمرده
- حاجی ابراهیم از گلوانسای
- سید گلگن
- ملا برات حمیدی از دهی
- سید عبدالقهار از سادات دهی
- سید غفور از سادات دهی
- سکندر از چهارده
- لعل محمد از چهارده
- حاجی عاشور از چهارده
- سلطان از چهارده

^۱ - توسلی، محمدنایب علی - طلوع، عبدالمؤمن دره صوف در گذر بحران تاریخ ج ۱ ص ۹۷، ۹۸، بیهقی بلخ ۱۳۹۹

حکومت کمونیستی این افراد را با خود بردند، در ولایت سمنگان زندانی نمودند که در مجموع ۲۴ نفر بودند، یکی از محبوسین سمنگان این گونه روایت نمودند (ساعت ۱۲ شب ۲۴ دلو ۱۳۵۷ بود ما در زندان نمناک و سرد بدون لباس و جامه‌ی گرم از شدت سرما و گرسنگی با خود می‌لرزیدیم و در انتظار مرگ خویش نشسته بودیم).

بعد از زندانی نمودن آنها را در اطراف تحت رستم سمنگان در چاه انداخته بالایی شان فیر نمودند، که از آن چاه بختیاری قریه‌دار، شیخ باقر، سید میرحسین، سید گلگ، سید عبدالقهار، سید غفور، ملا برات حمیدی، سکندر و لعل محمد زنده بیرون شدند و بقیه در چاه به شهادت رسیدند (توسلی، طلوع ص ۹۴)^۱ داستان مفصل را در جلد اول تاریخ دره صوف (دره صوف در گذر بحران تاریخ) معالعه نمایید.

قیام ۲۵ دلو ۱۳۵۷

اولین جرقه‌ی انقلاب آزادی بخش مردم هزاره، در ۲۵ دلو ۱۳۵۷ از دره صوف به صدا در آمد، شیخ خادم حسین ناطقی در مصاحبه با هفته نامه مردم چنین می‌گوید: (در شب ۲۶ دلو ۱۳۵۷ از مدرسه حسنی برج به محاسن سفیدان دهن طور نامه نوشتم و گفتم باید انقلاب آغاز گردد و زمینه‌ی انقلاب را قبلاً مردم آماده ساخته بودند، مردم به من اطمینان داده بودند، من فردای آن روز عده‌ی را در سنگرهای پشت کلوب توظیف نمودم و خودم همراه حدود ۴۰۰ نفر در معدن رفتیم.

در آنجا یک قوماندان بالای من فیر کرد و من پیشا پیش مردم بودم، قبل از آن که مرمی او به من اصابت کند من پیش دستی نمودم با مرمی تفنگچه او را نشانه گرفته و به قتل رسانیدم، در معدن ذغال همه فرار کردند و در کلوپ پناه بردند. فردای آن روز بعد از محاصره نیروهای دشمن کلوپ را تصرف نمودیم تا این که در ۷ ثور ۱۳۵۸ ولسوالی دره صوف را محاصره و جشن آنها را تبدیل به عزا نمودیم بعضی آنها کشته و بعضی دیگرشان فرار کردند

وما موفق شدیم حکومت محلی را در مرکز ولسوالی دره صوف تشکیل دهیم^۱ بعد از سال ۱۳۵۸ه.ش مردم دره صوف شاهد درگیری و نبردهای خونین با حکومت کمونیستی بود، ولسوالی دره صوف بعد از سال ۱۳۶۰ توسط شورای احزاب (سازمان نصر، سازمان فدایان، حرکت اسلامی، حزب اسلامی، پاسداران جهاد اسلامی) اداره می شد^۲. (جهت معلومات عمومی قیام مردم دره صوف به جلد اول کتاب دره صوف در گذر بحران تاریخ مراجعه نمایید).

شهید عبدالعلی مزاری مدافع راستین مردم هزاره

شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمته جایگاه ویژه در میان ملت افغانستان و بالخصوص در میان هزاره ها دارد. سه دهه تلاش شهید مزاری برگرفته از اندیشه مبارزاتی، ابعاد مطالعاتی، جد و جهد او سر چشمه گرفته بود که شهید مزاری را در میان مردم هزاره از محبوبیت خاصی برخوردار ساخته بود.

شهید مزاری در دوران تحصیل تصمیم گرفت که جوانان هزاره و نسل نوین این قوم را بیدار ساخته و خود پرچمدار مبارزات آزاد خواهی هزاره را بلند کند، شهید مزاری ستمی که طی چندین نسل بر این قوم روا داشته شده بود را خوب احساس نموده بود و به دنبال فرصتی می گشت تا بستر مناسبی آماده شود و مردم رنج دیده هزاره را به سعادت و خوشبختی سوق دهد. شهید مزاری در حوزات علمیه نجف، مشهد و قم علی رغمی که طلبه ای عادی بیش نبود اما روح نا آرام او به دنبال جریان فکری سیاسی می گشت که در آینده باید آن را در وطنش افغانستان و هزارستان تعقیب نماید.

رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمته با مردی آشنا شد که چنین آرمان و اهداف را دنبال می نمود و علیه تعصبات قومی و نژادی می جنگید و سخنان آتشین از حنجره رسایش شنیده می شد؛ او شاگرد آیت الله خمینی مرجع تقلید شیعیان در حوزه علمیه نجف بود. شخصیتی که

^۱ - <https://www.adeli-af.com>

^۲ - <https://af.shafaqna.com> - شفقنا افغانستان

تمام اوصاف و خواسته‌های شهید عبدالعلی مزاری در وجود او نهفته بود؛ آیت‌الله خمینی حوزه علمیه گسترده را به راه انداخته بود. روشن‌فکران بلاد مختلف اسلامی را به گرد خود جمع نموده بود و شهید عبدالعلی مزاری وعده از طلبه‌های جوان افغانستانی نیز جز آن حلقه سیاسی بود در درس‌های حکومت اسلامی (ولایت فقیه) آیت‌الله خمینی اشتراک می‌نمود و آن درس‌ها را به صورت جزوات درسی بین محصلین و روشن‌فکران طلبه‌های افغانی پخش می‌کردند.

شهید مزاری در حقیقت الف‌بای اولیه نظام تشکیلاتی و مبارزه سیاسی را از آن مکتب فرا گرفته بود و بعد از آن تشکیل جلسات مکرر و زمینه‌گردهمایی روشن‌فکران افغانی در مشهد مقدس و قم شالوده همه تلاش‌های شهید عبدالعلی مزاری وعده‌ای از هم‌فکران او اعلان موجودیت (روحانیت مبارز) در سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۷ و (حزب حسینی) در سال ۱۳۵۲ در کابل که فشرده همه این تلاش‌ها بعد از حمله روس‌ها و کودتای ۷ ثور حزب سیاسی مقتدری بود که به نام (سازمان نصر افغانستان) اعلان موجودیت نمود.

آنچه را که من در تاریخ هزاره‌ها خوانده‌ام و سرنوشت سیاسی-اجتماعی هزاره‌ها را مطالعه کرده‌ام با قاطعیت می‌توان گفت که درخشان‌ترین دوره در تاریخ هزاره‌ها سال‌های ۱۳۵۷-۱۴۰۰ بوده است که در این دوره برای ملیت هزاره زمینه ظهور و اقتدار ملی و بین‌المللی فراهم شد و هزاره‌ها در کنار دیگر مجاهدین در برابر حمله روس‌ها جنگیدند و مناطق خویش را از لوٹ وجود عناصر مفسد خلق و پرچم پاک‌سازی نمودند و در سراسر نقاط هزارستان حکومت محلی احزاب جهادی مجاهدین هزاره شیعه روی کار آمد و مردم هزاره از آزادی فردی و اجتماعی برخوردار بودند.

احزاب جهادی شیعه در سراسر نقاط هزارستان حاکمیت داشتند و از امنیت و آزادی مردم دفاع می‌نمودند و شریعت اسلامی در سراسر نقاط هزارستان حاکم بود.

احزاب جهادی شیعه با دنیای خارج در تماس بودند و از کشورهای خارجی سلاح و مهمات می گرفتند و در برابر هر نا به سامانی ایستاد می شدند و تا آخرین لحظه خروج روس ها در برابر آنها ایستاد شدند و از عزت و ناموس مردم خویش دفاع کردند.

رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمه الله یگانه جلودار این قافله و مبارزات و جنگ ها بود و در این دوره با جدیت تمام در برابر قشون سرخ روس جنگید و تا خروج نظامیان شوروی سابق به عنوان یک مجاهد در تمام عرصه ها و سنگرها حضور فعال داشته از مقاومت های دره صوف، چهار کنت، شولگره گرفته الی تشکیل حزب وحدت اسلامی در ولایت بامیان. شهید عبدالعلی مزاری در تمام صحنه ها در خط مقدم و در صف اولیه جهاد قرار داشت و در این راه از هیچ کاری دریغ نورزید، شب و روز در خدمت مجاهدین بود و در جهت پیشرفت و ترقی هزاره ها تلاش نمود که ماحصل گفتارمان را اینگونه فهرست بندی می نمایم.

رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمه الله یکی از بنیانگذاران نهضت مقاومت در افغانستان بود که با تجاوز روس ها در افغانستان این حرکت جدیت بیشتر گرفت و به تشکیل احزاب سیاسی و نظامی انجامید که شهید مزاری جهت انسجام نیروها با عده از هم فکراش سازمان نصر افغانستان را در سال ۱۳۵۸ بنیانگذاری نمود.

شهید مزاری طراح پیاده نمودن حکومت اسلامی (ولایت فقیه) در هزاره جات بود شبیه حکومتی که آیت الله خمینی در ایران آن را پیاده نمود بود و در حقیقت خواستار حاکمیت متحد احزاب شیعه در هزارستان بود که نمونه عینی آن اتحاد احزاب شیعه و به وجود آمدن حزب وحدت اسلامی از اهداف استاد شهید مزاری بود.

شهید مزاری مجاهد واقعی و رهبر کم نظیر هزاره ها بود که نمونه اش را می توان تنها در لبنان به حسن نصرالله اشاره نمود اما دسیسه ها و جنگ های قومی و تنظیمی در افغانستان جان شیرین وی را از او گرفت و با دسیسه سازی مخالفین اش زمینه شهادت و شکست او را آماده ساختند.

رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمه الله خواستار اعاده حقوق سیاسی - اجتماعی هزاره

ها در افغانستان بود که برای تحقق این هدف و آرمان جنگید و در حدود سی سال در این راه از خود جدیت و تلاش به خرج داد از مقاومت و جهاد علیه روس گرفته تا مقاومت سه ساله غرب کابل. حضور پر قدرت رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری در کابل برای هیچ یک از تنظیم های جهادی قابل قبول نبود و همه در راستای شکست استاد شهید عبدالعلی مزاری بسیج شدند، شهید مزاری حقوق از دست رفته هزاره ها را می خواست. رهبر شهید مزاری می خواست که دیگر هزاره بودن جرم نباشد. شهید مزاری می خواست هزاره ها شهروند درجه دو کشور نباشد.

استاد شهید عبدالعلی مزاری حق سرخ هزاره ها را می خواست، شهید مزاری برای هزاره ها چوکی و قدرت می خواست رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری وزارت کلیدی می خواست، شهید مزاری یک چهارم قدرت را می خواست، شهید مزاری در این راه بسیار تلاش نمود اما دشمنانش او را به جنگ های تحمیلی و ناخواسته مصروف ساختند و سه سال مقاومت غرب کابل تمثیل حق خواهی شهید مزاری بود. شهید مزاری بعد از خروج نیروهای خارجی از افغانستان حضور قدرت مند خویش را در کابل عملاً تثبیت نمود و در مناطق هزاره نشین غرب کابل قلمرو حاکمیت خویش را تثبیت نمود. شهید عبدالعلی مزاری در مناطق غرب کابل مناطق وسیعی و گسترده ای را تحت قلمرو خویش در آورده بود و افراد مسلح نظامی قدرت مند از ایشان حمایت می کردند که همین حضور قوی شهید مزاری و هزاره ها در کابل باعث حضور پر رنگ آنها در کابینه حکومت موقت حضرت صبغت الله مجددی شده بود.

دره صوف در دوره حاکمیت طالبان

گروه طالبان در ۱۷ اسد ۱۳۷۷ شهر مزار شریف را به تصرف خویش در آوردند حاجی محمد محقق و کلیه مجاهدین حزب وحدت از مزار شریف به دره صوف عقب نشینی نمودند، دره صوف مرکز ثقل مجاهدین شدند؛ مقاومت مردمی در برابر گروه طالبان تشکیل شده بود.

در ۲۲ سنبله ۱۳۷۷ تقریباً بعد از یک ماه مقاومت حمله بالای گروه طالبان شروع شد، مجاهدین حزب وحدت اسلامی و بقیه مجاهدین از استقامت بازار مرکزی دره صوف بالای گذرگاه چیچل و سفید کوتل گروه طالبان را مورد حمله قرار دادند، در اولین ساعات حمله گروه طالبان شکست خورده به سوی ولسوالی کشنده و سمنگان فرار نمودند، اما بعد از چندین ساعت درگیری و پیروزی چشمگیر مجاهدین در جبهه دره صوف ساعت ۱۱:۳۰ دقیقه شب از جبهه بامیان خبر رسید که خط مقدم جبهه بامیان در آقرباط شکست خورده و گروه طالبان به سوی مرکز شهر بامیان در حال پیشروی می باشند، استاد محمد کریم خلیلی و باقی قوماندانان حزب و حرّت به کوه ها فرار نموده بودند این خبر حاجی محمد محقق را نیز وادار به فرار از دره صوف نمود.

استاد محمد کریم خلیلی و استاد محمد محقق از سرحد دره صوف و یکا و لنگ ذریعه طیاره به خارج از کشور رفتند، سرانجام گروه طالبان به تمام مناطق شمال مسلط گردیدند، مرکز دره صوف به تصرف گروه متحجر طالبان درآمد و قاسم خان سمنگانی برای آرامش روحی مردم و خلع سلاح عمومی به دره صوف آمده بود هیولای گروه طالبان خطرناک و کشنده بود، همه به کوه ها فرار نموده بودند.

اما دیری نی انجامید قوماندان غلام (میرکه) جنگ را علیه گروه طالبان شروع نمود، گروه طالبان در آغاز جنگ تلاش سختی به خرج دادند که جلو جنگ های غلام را بگیرند، اما جنگ ادامه یافت و قوماندان غلام ضربات مهلک و کشنده را در غرب ولسوالی دره صوف بالای گروه طالبان وارد نموده بود.

بار دیگر در اواخر ماه قوس ۱۳۷۷ حاجی محمد محقق از ایران به ولسوالی بلخاب بازگشت نموده بود، حاجی محمد محقق در اولین قدم علیه گروه طالبان اعلان جنگ داد، حاجی محمد محقق در نخستین فرصت سردار محمد حسین جهانی را با بیش از صد نفر مرد جنگی به ولسوالی دره صوف فرستادند.

سردار محمد حسین جهانی در ۸ حوت (۱۳۷۷.ه. ش ۱۸ اگست ۱۹۹۸م) عملیات جنگی خویش را بالای ولسوالی دره صوف آغاز نمودند، در دوره حاکمیت گروه طالبان ولسوال دره صوف فضل ربیع وردک بود، والی سمنگان مولوی اختر محمد مطیع بود و عبدالمنان نیازی قوماندان زبده طالبان در شمال کشور بود، همزمان با آغاز جنگ در ولسوالی دره صوف، مرکز ولسوالی از وجود گروه طالبان پاک سازی شد. ولسوال پشتون تبار گروه طالبان به نام (فضل ربیع وردک) با بیش از ۲۲ نفر به اسارت مجاهدین در آمدند (توسلی، طلوع ۱۲۲)^۱.

گروه طالبان بار دیگر نیروهای خود را سرو سامان دادند از سمنگان به فرماندهی والی سمنگان به کمیت ۴۵۰۰ نفر مسلح باتجهیزات مدرن روز به استقامت دره صوف حرکت کردند. ابتدا مناطق سوق الجیشی و استراتژیک سفید کوتل و گلوانسای را به کنترل خود در آوردند. سپس مردم دره صوف را از زمین و هوا به شدت مورد حمله قرار دادند.

چندین بار مرکز ولسوالی دره صوف را تصرف نموده تمام اموال و دارایی مردم دره صوف را از قبیل درخت، خانه و کاشانه مردم را غارت و آتش زدند پس از آن بازار قلا(قلعه) به بازار سوخته معروف شد، برای معلومات بیشتر در مورد قیام مردم دره صوف به جلد کتاب «دره صوف در گذر بحران تاریخ» مراجعه نمایید (توسلی و ثلاگ)^۲.

• در دوره ریاست جمهوری حامد کرزی در (۱۳۸۰.ه. ش ۲۰۰۱م) والی خیرالله انوش، سمنگان احمد خان سمنگانی و ولسوال دره صوف هریک احمد علی شاه تمسکی و حاج عبدالوهاب واثق بود، معارف دره صوف به همت خود مردم رنگ و بوی تازه پیدا کرده بود مکاتب، مدارس و لیسه ها از نو تأسیس شد فرزندان مردم سیل آسا در مکاتب و لیسه ها هجوم بردند.

• در دوره ریاست جمهوری اشرف غنی احمدزی در سال (۱۳۹۳.ه. ش ۲۰۱۴م) والیان سمنگان عبد الحق شفق، خیرالله انوش، عبداللطیف ابراهیمی، کریم خدام، داود کلکانی

^۱ - توسلی، محمدنایب علی - طلوع، عبدالؤمن دره صوف در گذر بحران تاریخ ج ۱ ص ۱۲۲، بیهقی بلخ ۱۳۹۹

^۲ - توسلی، محمدنایب علی و ثلاگ، دمی با تاریخ، برخی از نبشته های محمد نایب علی توسلی، دره صوفی.

- بود. در آن دوره ولسوالان دره صوف هر یک احمد علی حسنی و ملا سلطان علی سلطانی بود معارف دره صوف به همت والای خود مردم در اوج شکوفای قرار داشت.
- در دوره ای مجدد حاکمیت گروه متحجر طالبان در سال (۱۴۰۰ ه. ش ۲۰۲۱ م) والی سمنگان مولوی عبدالرحمان قندوزی ولسوال دره صوف محمد نسیم خیر شکن، در سال ۱۴۰۳ ولسوال دره صوف مخدوم علاءالدین «ابوالانصار» بود.
 - در ۲۰۲۱ هجری سال ۱۴۰۳، گروه طالبان^۱ بازار منطقه دهن طور دره صوف را به تعداد ۴۵۰ دکان و ۱۳ هتل و ۸ سرایی تجارتي را بدون رضایت مالکین تصاحب نمود^۲، مصادره و دولتی اعلان کردند^۳، بازار منطقه “دهن طور”^۴ دره صوف به دلیل نزدیکی به معادن غنی ذغال سنگ^۵ از اهمیت اقتصادی ویژه ای برخوردار است^۶.
 - محدودیت های گروه طالبان از زمان تسلط دوباره بر افغانستان، علیه هزاره ها (شیعیان) در تازه ترین اقدامات دستور جمع آوری کتاب های درسی فقه جعفری در طی فرمان وزارت تحصیلات عالی طالبان به دانشگاه های خصوصی آمده است: «هدایت داده که کتابخانه ها تمام نهادهای تحصیلی خصوصی در افغانستان را تصفیه کنید، کتاب هایی که مخالف فقه حنفی، سیاسی و کتاب هایی که مشکلات عقیدتی ایجاد می کنند، را از کتابخانه ها جمع کرده و به جای آن ها کتاب های سیرت نبوی جایگزین کنید. وزارت تحصیلات عالی طالبان ذریعه مکتوب نمبر ۴۶۹-۳۱۱ مورخ ۱۴۰۲/۹/۲۳ به ریاست دعوت و ارشاد مدیریت اجرائیه عمومی به امضا مولوی شیخ شاکر الله وحدت و به ریاست اطلاعات و فرهنگ ولایت بامیان هدایت داده تا کتب مکاتب مذکور را الی

^۱ - <https://www.youtube.com/channel> - سنترال افغانستان

^۲ - <https://www.etilaatroz.com> - اطلاعات روز

^۳ - <https://www.bbc.com/persian/afghanistan> - بی بی سی افغانستان

^۴ - <https://dari-suf.blogfa.com> - دره صوف سر زمین آزادگان

^۵ - <https://am.media/fa> - هشت صبح

^۶ - <https://www.afintl.com> - انترنشنل افغانستان

ختم رسمیات روز پنجشنبه طی فرمان نمبر ۱۵۳۵ مورخ ۱۴۴۵/۱۱/۲۸ جمع‌آوری کردد.^۱

گروه طالبان محدودیت‌های فرهنگی علیه زبان و فرهنگ فارسی اقدام کرد^۲، در مرز اسلام قلعه از ورود هرگونه کتاب چاپ ایران با هر موضوع و محتوایی که باشد، جلوگیری می‌کنند.^۳ به گفته‌ی زواران، طالبان در مرز اسلام قلعه، حتی قرآن چاپ ایران را جمع‌آوری و ضبط کرده‌اند. طالبان پیش از این، کتب دعا، مَهر و کفن زائران کربلا را نیز جمع‌آوری و به آتش کشیدند.^۴ وزارت اطلاعات و فرهنگ معینیت امور نشرات کمسیون کتاب، لیست ۴۳۰ عنوان کتاب مختلف‌النوع را در مرحله اول در اختیار کتاب‌فروشی‌های کابل گذاشت و فروش آنرا منع کردند و پس از آن ریاست اطلاعات و فرهنگ طالبان در ولایت دایکندی، اقدام به جمع‌آوری کتاب‌های ممنوعه از جانب این گروه کردند. و در ولایت غزنی درب کتابخانه انقلاب اسلامی را در ولسوالی جاغوری بستند و کتاب‌های اعتقادی اهل تشیع را باخود بردند. عبدالقیوم عزیزی استاد دانشگاه کابل، این اقدام طالبان را ستیز علنی با زبان فارسی است، بل که دشمنی با علم نیز محسوب می‌شود و کتاب علمی به زبان پشتو وجود ندارد که دانشجویان مطالعه کنند. طالبان غیر از زبان پشتو دیگر زبان‌ها را قبول ندارند اما این را نمی‌دانند که حتی یک منبع علمی در زبان پشتو وجود ندارد، کتاب‌هایی را که آنان در زبان پشتو خوانده و نوشته‌اند جز خان‌سالاری و برادرکشی محتوایی نداشته است. محتوای کتاب‌های ممنوع شده از سوی طالبان قرار ذیل‌اند:

^۱ - <https://www.jomhornews.com/fa/news/> خبرگزاری جمهوری

^۲ - <https://www.khabaronline.ir/> خبرایرنا

^۳ - <https://amu.tv/fa/> - آمو

^۴ - <https://fa.shafaqna.com/news/> شفقنا افغانستان

- { کتاب‌ها درباره باورهای اهل تشیع؛
- { کتاب‌ها درباره حکومت‌داری مدرن؛
- { کتاب‌ها درباره جامعه‌شناسی اجتماعی و دینی؛
- { کتاب‌ها درباره چهره‌های سیاسی؛
- { کتاب‌ها درباره دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی؛
- { کتاب‌ها درباره هنرها، به‌شمول نقاشی؛
- { کتاب‌های رمان و شعر است.

مردم در اوج سر درگمی یاس و ناامیدی، فرار مغزها از دره‌صوف و کشور، معارف در کشور در حال نیمه جان قرار داشت و دختران کاملاً از مکتب منع شده بودند^۱ ملت‌های ضعیف، همیشه تحت ستم و مورد نامهربانی و برخورد زشت عناصر ظالم و مفسد دولت‌های غیر دیموکراتیک، قرار می‌گیرند. این گونه نامهربانی‌ها، سبب برخورد و اصطکاک دائمی بین مردم، قشر جوان و تحصیل کرده، با دولت می‌گردد، که متأسفانه همیشه پیامدهای خوب و مطلوب را در پی ندارند. تاریخ هر ملت، شاهد این مدعاست، زیرا وقتی تاریخ ملت‌ها را ورق می‌زنیم، در هیچ گوشه‌ای از جهان، پیدا نمی‌توانیم، که تعصب کور و جاهلانه، باعث پیشرفت و ترقی ملت‌ها شده باشند و مردم را از معارف بدور نگه ندارند، همیشه افزون طلبی و خود خواهی‌ها و خود محوری‌ها، باعث جنجال و عقب‌گردی ملت‌ها گردیده‌اند.

کشور ما در طول تاریخ، دچار جنجال و مصیبت‌های تعصب و آپارتاید نژادی، مذهبی و قبیله‌ای بوده است، و متأسفانه! امروز هم ما از این هیولا، در امان نیستیم؛ این مصیبت عظیم، چنان در رگ، پوست و خون مردم ما، ریشه دوانده که هیچ باورمند نیستیم که بگوییم، این کشور، رو به سمت ترقی و تکامل می‌رود.

دره‌صوف یکی از بزرگ‌ترین ساحات جغرافیایی شمال کشور است، در طول صدسال اخیر، مخصوصاً بعد از قتل عام مردم هزاره توسط امیر عبدالرحمان خان جابر و حکومت‌های

^۱ - توسلی، محمدنایب «دره‌صوف سنج حماسه‌ها» ج ۲ ص ۵۶، ۱۳۹۵ ه. ش، انتشارات انستیتوت تعلیمی کابل.

قیلوی آل یحیی، مردم ما در تنگنایی عقیدتی و فرهنگی قرار داشتند و برای همیشه دچار جنجال‌ها، زورگویی‌ها، اختلاف‌ها، تفرقه افکنی‌ها و عمل کردهای زشت دولت حاکم، بوده است.

تاریخ دره صوف، تاریخ مردمی پرشور و پرغروری است که در تمامی میادین، همیشه سر بلند و با عزت به پیش رفته دره صوف مرکز علوم دینی، مرکز سیاست، درایت حکومت- داری بوده است.

بلخ، در درازنایی تاریخ سرنوشت تاریخی هر ملتی را بزرگان آن ملت رقم می‌زنند، پس هر ملتی که مردان بزرگ ندارد، تاریخ چندانی هم ندارد و یا تاریخش قابل نگارش نیست. عبدالاعلاء رحمه الله نویسنده مصری، از سر زمین بلخ، این گونه یاد نموده است، (خطه از جغرافیای دهکده جهانی که به نام «بلخ باستان» یاد می‌شود، یک وقت و زمانی، از آوازه و شهرت جهانی، بر خوردار بوده است) تاریخ شاهد گویایی این مدعاست که بلخ، را به این عناوین یاد نموده است «ام البلاد، بلخ باستان، بلخ الحسنا، بلخ البامی، دارالفقاهه، دار الاجتهاد وقبه الاسلام و...» این اسم‌ها، بیان گر این است که بلخ، مهد فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است. و دانشمندان زیادی، به جهان علم و دانش، عرضه داشته است، مانند: بوعلی سینا، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مولانا شاکر بلخی و... که این‌ها از جمله شعراء و عرفایی بزرگ جهان اسلام، به شمار می‌روند و یا ناصر خسرو قبادیانی بلخی، که یکی از شخصیت‌های نام‌دار این سر زمین می‌باشد؛ و ده‌ها شخصیت علمی دیگر، که اسامی و آثار آنها، در لابلای کاغذ پاره‌ها پیچیده شده است و در قبرستان عمومی، به نام کتابخانه‌ها، مدفون مانده- اند. در صورت که شیخ صدوق، صاحب کتاب «من لایحضره الفقیه» افتخارش این است که دو بار در سال (۳۶۸ ه.ق) در سر زمین بلخ، مسافرت داشته و از نزد مراجع و دانشمندان آنجا،

کسب فیض نموده و اذن روایت از مراجع آن خطه گرفته و به دستور علما آنجا، کتاب «من لا یحضره الفقیه» را در سر زمین بلخ باستان به رشته تحریر در آورده است (آزمیدخت ۱۰، ۸)^۱. به همه علماء و روشن فکران متعهد و قلم به دستان آگاه، توصیه می شود که از باب ﴿من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق﴾^۲ بر خدمات ارزنده آنها، ارج نهاده و زندگی آنها را، مورد تحقیق و بررسی قرار دهند و برای نسل های آینده معرفی نمایند. بر همه اصحاب درد آشنای فکر و اندیشه و به خصوص روحانیت متعهد و آگاه است، که کمر همت ببندند و پرچم پرافتخار علم و دانش را، بر کوله بار خویش حمل نموده تقدیم جامعه نمایند.

متأسفانه تمام افتخارات سر زمین ما، مورد هجمه حاکمان مستبد بی فرهنگ، قرار گرفته، تمام آثار تمدن و فرهنگ این خطه را تخریب و به نابودی کشانده اند و ابر سیاه جهل و تعصب، سایه شومش را بر این سر زمین گسترانده و عامل تمام بد بختی ها شده است، که هر یک به نوبه خود عامل نابودی تمدن و فرهنگ این سر زمین به حساب می آیند. روحانیون و روشن فکران، را تبعید و یا در بند کشیده تا به پایه چوبه دار پیش بردند و بعضاً چراغ عمرش را خاموش ساختند.

شخصیت های سیاسی، علما و سایر اقشار جامعه را در سیاه چال های قرون وسطائی انداخته و نیست و نابود کردند و از قاعده «اختلاف بینداز حکومت کن» بهره گرفته به جنگ های خانمانسوز داخلی دامن زدند، نزاع های مذهبی، قومی و نژادی را، به راه انداختند، تا توده های مردم در گیر هم بوده و فرصت فکر کردن و تعقل را از آنها صلب نمایند. تا چند صباحی به زندگی ننگین شان ادامه حیات بدهند، به خصوص ملت تشیع تحت فشارهای مضاعفی قرار داشتند و آن قدر اختناق و خفقان حاکم بود که این ملت در اکثر مناطق مجبور شدند که تقیه را برای احیای مراسم دینی و مذهبی پیشه خویش قرار دهند و مراسم های مذهبی را همیشه در خفا برگزار نمایند. حاکمان مستبد، توده ای مردم را غرق در جهالت، عقب

^۱ - بلخ، کهن ترین شهر خراسان ایرانی، آسیای مرکزی، در قرون نخستین اسلامی، تألیف دکتر آزمیدخت، مشایخ فریدنی، چاپ

تهران سال ۱۳۷۶ ه. ش صص ۸، ۱۰

ماندگی، فقر، فلاکت، بدبختی، درگیر تعصبات قومی و مذهبی کرده بودند، تا خود آسایش داشته باشند؛ درد آورتر این است که توسط علمای درباری حکم تکفیر مردم تشیع را صادر نموده. (و این فتوا به امضایی میر احمدشاه در بین اهل تسنن شایع کرد که جهاد با شیعه به مثابه جهاد با کفر است)^۱ (سجادی ص ۹۷) و به بهانه‌های گوناگون در صدد نابودی آنها بودند حاکمان وقت به خاطرخواست و اهداف ذیل ملت تشیع را تحت فشار قرار دادند:

۱- ملت هزاره (تشیع) مجبور شود کشور را ترک کنند، هزاره‌های کویت، خراسان، آلمان، داغستان، روسیه و ایران، نتیجه همین تئوری است.

۲- از معتقدات شان دست بردارند که بخش قابل توجهی از مردم هزاره مذهب اهل- سنت را پذیرفته اند.

۳- آنهای که مقاومت کردند، به عنوان رافضی، قلم داد شده «جریمه» پردازند، تا تحت فشار فقر و فلاکت، توان رشد و پیشرفت از آنها سلب شود.

تاریخ، آینه روشن زندگی انسان‌هاست، مطالعه ودقت در آن، بشر را به سوی دریافت حقیقت‌ها، رهنمون می‌سازد. ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا﴾^۲ آیا در زمین گردش نکردند، تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! آنها نیرومندتر از اینان بودند، خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم کردند.

در آن زمان ملک دره صوف، جزء مناطق بلخ باستان بود، در گنج‌واره بلخ آمده: بلخ هفت منبر داشت، ملک دره یوسف، یکی از آن منبران بود، در مرور زمان، دره یوسف به (دره صوف) سمنجان (سمنگان) پیوست داده شد (توسلی ص ۵۶)^۳.

۱- سجادی، عبدالقیوم، جامعه شناسی افغانستان حوزه قم ۱۳۸۰.

۲- روم/ ۹.

۳- توسلی، محمدنایب «دره صوف ستیغ حماسه‌ها» ج ۲ ص ۵۶، ۱۳۹۵ ه. ش، انتشارات انستیتوت تعلیمی کابل.

مدارس دینی تشیع، پس از خرابی هزاره جات

متأسفانه سند موثقی در دسترس نیست، که پس از قتل عام و خرابی هزارستان در عصر امیر عبد الرحمان خان، کدام مدرسه دینی و در کدام نقطه هزارستان برای اولین بار شروع به فعالیت رسمی نمود؟ قدر مسلم این است که آموزش ابتدایی پس از مرگ امیر عبد الرحمان دوباره شروع شد، اطفال در مکاتب خانگی، به طوری خفیه و پنهانی درس می خواندند. بر اساس یک سند نه چندان موثق، در شماره ۱۶ مجله حبل الله میزان ۱۳۶۴ مرحوم حاج شیخ موسی یکاؤلنگی را اولین مؤسس مدرسه دینی، در عصر امیر عبد الرحمان خان جابر، معرفی کرده اند؛ ولی آیت الله شیخ عبد الحکیم صمدی جاغوری مدعی است: (اولین بار مدرسه دینی پس از قتل عام مردم (هزارستان) در ملک دره صوف، توسط آیت الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) قده با هم کاری مرد رنجبر تاریخ هزاره، ملا غلام علی کربلای قده تأسیس گردید. که مقارن با سفرهای شاه امان الله خان در خارج از کشور و لغو برده داری هزاره ها، توسط شاه امان الله خان بوده است (لوی چغتایی ص ۴۶۶)¹.

طبق آن سند (مرحوم شیخ موسی یکاؤلنگی) در سال ۱۲۷۵ ه. ش در یکاؤلنگ، به دنیا می آید، دروس ابتدایی را، نزد ملایی محل فرا می گیرد، در حدود سال ۱۳۰۰ ه. ش با خانواده خود، جهت تحصیل به مشهد مقدس می رود، مدت سه سال در حوزه علمیه مشهد درس خوانده و دوباره به وطن بر می گردد، بار دیگر، جهت ادامه تحصیل، رهسپار نجف اشرف شده مدت ۷ سال و چند ماه، در نجف اشرف، به تحصیل علم و دانش می پردازد و محضر علمای بزرگ وقت، چون ملا صدرا، شیخ باقر زنجان، آقا ضیاء عراقی، نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی قده را درک نموده است، او در سن ۳۶ یا ۳۷ سالگی به درخواست مردم و خانواده، به وطن بر می گردد و مدرسه دینی متروکه ایلخانی را در منطقه نیک یکاؤلنگ، در سال ۱۳۱۲ ه. ش از نو تأسیس می نماید. طبق این سند، حاج شیخ موسی یکاؤلنگی، مقارن با مرگ نادرخان، به وطن برگشته است که مرگ نادرخان در ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ ه. ش بوده است.

¹ - تاریخ علماء بلخ، بنیاد پژوهش های اسلامی استان قدس رضوی، مشهد مقدس ۱۳۸۶ ج ۱ ص ۴۶۶.

ملا غلام علی کربلای رحمته (دولت آبادی ۱۴۵)^۱ خواجه بلند، مردی است که تمام حوادث خون‌بار زمان امیر عبدالرحمان خان را، به سر چشم دیده، و خود شاهد روایت حوادث تلخ هزارستان بوده است، اومی گوید: (در سال ۱۲۹۷ ه. ش ما تصمیم بر جور کردن مدرسه دینی را در دره صوف گرفته بودیم، خط (نامه‌ی) از طرف آیت‌الله سید عالم بلخاب رسید که در آن نامه، نوشته بود: شنیدم شما مدرسه‌ای دینی جور می‌کنید، شرایط زمانی و مکانی، هنوز ایجاب چنین کار بزرگ را نمی‌کند و در قبال‌کننده و غول و زنجیر و کشته شدن را دارد. در آن وقت در تمام مناطق هزاره نشین، حتی یک مدرسه دینی رسمی که ساختمان داشته باشد وجود نداشت و مکتب‌های خانگی به طوری خفیه و پنهانی فعال بودند، مردم هزاره جات، تمام تلاش‌شان، بر این بود تا ملایی شیعی پیدا کنند، اطفال شان را درس ابتدایی و عقاید مذهبی، بیاموزد و از سوی دیگر از طرف دولت وقت علمایی حنفی مذهب (کاتب ج ۳ ص ۷۲)^۲، برای ارشاد مردم هزاره استخدام می‌شدند^۳ و علمای استخدام شده همراه دو نفر عسکر به دستور امیر عبدالرحمان خان (طغیان ص ۲۵۸)^۴ در مناطق هزارستان طریقه‌ای امام ابوحنیفه را تعلیم می‌دادند و در رأس آنها قاضی ملا عبدالقیوم خان بود، که به زور قواعد مذهب حنفی را بر هزاره‌ها تحمیل می‌نمود ولی برای مردم هیچ تأثیر نکرد (زابلی ص ۱۸۶)^۵.

ملا غلام علی کربلایی، در خاطرات خود نوشته: (سید محمد عالم در منطقه بلخاب، سید محمد حسن رئیس، در منطقه یک‌ه‌ولنگ و شیخ خادم حسین در منطقه کوه بیرون بهسود میدان وردک و خودم در منطقه دره صوف، به طوری پنهانی مکتب خانگی داشتیم، درس می‌دادیم و طلاب علوم دینی که برای درس خواندن، از جاهای دیگر، می‌آمدند، شب‌ها را

^۱ - بصیر احمد دولت آبادی نویسنده شهر افغانستان: ملا غلام علی کربلای «خواجه بلند» دره صوف مرد رنجبر تاریخ اند، حوادث

تلخ هزاره‌ها را، او در سینه دارند، شناسنامه افغانستان ج ۲ ص ۱۴۵

^۲ - کاتب هزاره، فیض محمد سراج التواریخ ج ۳ ص ۷۲ سال ۱۹۱۴

^۳ - یزدانی، حاج کاظم پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها ج ۱ ص ۲۴۷

^۴ - تاریخ ملی هزاره ص ۲۵۸ تیمور خانوف مترجم عزیز طغیان سال ۱۳۷۳

^۵ - مختصر المقول در تاریخ هزاره مغول ص ۱۸۶ سال ۱۳۳۲ کویت پاکستان، ملا محمد افضل وطن داد زابلی

در مهمانخانه‌های میر، مَلِک و بیگ‌ها، به عنوان پیش خدمت جا داده می‌شدند، تا حکومت ظالم وقت، از این راز، پی‌نبرند، احیاناً اگر مأمور از طرف دولت می‌آمد، برایش گفته می‌شد که این جوان‌ها پیش خدمت ما است؛ از این جهت بود، چراغ علم و دانش، تدریجاً رو به خاموشی می‌رفت، نفسی برای کشیدن، باقی نمانده بود و هیچ روزنه‌امیدی هم از دامن افق پیدا نبود.

شاه امان‌الله خان، محمد رضا شاه پهلوی شاه ایران، و مصطفی کمال آتاترک، پادشاه ترکیه، باهم هم پیمان بودند این سه نفر در انگلستان با هم عهد و پیمان بسته بودند، تا در کشور خود، قانون اروپایی را پیاده کنند یعنی [کشف حجاب] نمایند! شاه امان‌الله خان، از مصطفی کمال پادشاه ترکیه خواست چه‌طور بین مردم محبوبیت پیدا کنند...؟ پادشاه ترکیه در جواب گفت: باید به مردم خود احترام داشته باشی حقوق همه را به یک چشم ببینی شاه امان‌الله خان بعد از بازگشت از سفر اروپائی خود در آخر سال ۱۳۰۳ ه.ش لغوی قانون برده داری هزاره‌ها را تصویب نمود و گفت همه‌ای تابعین کشور، حقوق مساوی دارند).

ملا غلام علی کربلایی می‌گوید: (با اعلان لغوی برده داری، هنوز خطرات بزرگ در یک قدمی ما بود، در سال ۱۳۰۰ ه.ش ۱۹۲۰ م، ما عزم را جزم کردیم و همه‌ای خطرهای را به جان خریدیم، در دامنه‌ی کوه خواجه حاجت پشت قشلاق بهسودی‌ها (حاج افضل) مدرسه علمیه دینی اعمار نمودیم).

این مدرسه، به مدت ده سال در این محل فعالیت چشم‌گیر داشت. هر عالمی که تا سنه ۱۳۳۰ ه.ش از تمام مناطق هزاره نشین، قد برافراشته‌اند یک بار زانوی شاگردی را در مدرسه دینی سرولنگ دره صوف خم نموده است (غرجستان ص ۲۶).^۱

بعد از مرگ نادرخان تعداد مدارس دینی در مناطق مختلف هزارستان اعمار گردید در آن مناطق علمای وقت آغازگر مدارس دینی بودند.

از آن تاریخ به بعد علاوه بر مدارس دینی و تکیه خانه‌ها و حسینیه‌های مردم هزاره

^۱ - غرجستان، نشریه مرکز انسجام امور ملیت هزاره، شماره ۶ سال دوم، ۱۳۶۷

تکیه خانه‌های شهر کابل، مزارشریف، هرات و قندهار رنگ و بوی تازه‌ی می‌یابند و کم‌کم دروس دینی ابتدایی از دل خانه‌های مردم هزاره که به صورت پنهانی بود به مساجد و مدارس دینی رسمی کشانیده شد (دولت‌آبادی ص ۴۶۷، ۴۶۶).^۱

مرحوم شیخ عبدالحسین «آخوند زوار» رحمته می‌گوید: (در آن زمان در هیچ یک از شهرهای بزرگ افغانستان مانند: کابل، قندهار، بامیان، بلخ و هرات، حتی در سراسر هزارستان، هیچ مدرسه دینی شیعی رسمی، وجود نداشت؛ در کابل سال ۱۳۱۵ه.ش در منطقه چنداول، حاجی نورالدین خان، که رئیس قوم بود، به تشویق آیت‌الله شیخ حاج میرزا حسین، زمینی را از بابت تأسیس مدرسه دینی، به مبلغ سی هزار روپیه پخته کابلی خریداری کرد، ولی بر اثر رعب و وحشت حاکم در منطقه مدرسه دینی اعمار نگردید صرف به ساخت مسجد اکتفا شد).^۲

در بین سال‌های ۱۳۶۰، ۱۳۴۰، ۱۳۳۹ه.ش (شفایی ۲۹۶) چندین مدرسه دینی، از سوی مردم هزارستان، در ولایات مختلف افغانستان، افتتاح شدند، و یا نوسازی شدند؛ در هزاره جات، آیت‌الله سیدعلی بهشتی، به افتتاح مدرسه دینی ورس همت می‌گمارد، در کابل آیت‌الله سرور واعظ، به مدیریت مدرسه دینی محمدیه می‌رسد، آیت‌الله شیخ سلطان محمد ترکستانی در مزارشریف مدرسه علمیه را افتتاح می‌کند و در قندهار آیت‌الله شیخ آصف محسنی شاگرد قدیمی (آیت‌الله خویی) دست به تأسیس مدرسه دینی می‌زند.

حسین شفائی (قوله خویش) در کتاب خطی «زندانیان روحانیت تشیع» به مشخصات چندین مدرسه دینی در کابل و سایر ولایات افغانستان، اشاره می‌کند. در این جا به لیست شورای نظارت بر مدارس دینی افغانستان، در رابطه به تعداد مدارس دینی شیعی، اشاره می‌شود. در این

۱ - شناسنامه افغانستان - وضعیت فرهنگی افغانستان ص ۴۶۶-۴۶۷ بصیر احمد دولت‌آبادی ۱۳۷۱
افغانستان، اسلام و نوکرای سیاسی صفحه ۲۱۵-۲۱۷ اثر اولیوروا، افغانستان شناس فرانسوی، ترجمه: ابوالحسن سروی مقدم، چاپ آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.

۲ - آیت‌الله شیخ عبدالحسین (آخوند زوار)

۳ - زندانیان روحانیت تشیع افغانستان ۱۳۶۶/ حسین شفائی ج ۱ ص ۲۹۶ سال ۱۳۶۶

جدول، «لیست» حدود (۱۵۷) مدرسه دینی، بدون مشخصات منطقه، نام برده شده است البته این دال بر احتیاط نویسنده است، که مبادا از پرده بیرون افتد راز که مدارس دینی شیعی بر افشایی نام و مناطق گرفتار حکومت وقت گردد. مثلاً: ولایت ارزگان ۲۰ مدرسه، بامیان ۲۹ مدرسه، غزنی ۳۱ مدرسه، غور ۱۷ مدرسه، میدان وردک و پروان ۳۸ مدرسه، درسمت شمال ۲۲ مدرسه دینی^۱. مسأله دیگری که قابل توجه است این است که، در جدول - «لیست» شورای نظارت بر مدارس دینی اسامی و تعداد مدارس قندهار و هرات درج نشده است. گویا این دو ساحه از دیگر مناطق هزاره نشین مجزا شده است، درحالی که در قندهار و هرات هم مدارس دینی وجود داشته است. و نیز در بادغیس، جوزجان و جاهای دیگر، مدارس دینی، قبلاً بوده که در این لیست نیامده اند.

به تعداد مدارس دینی در هزارستان از آن جهت اشاره شده است که واضح گردد، مردم هزاره جات نگران خلاء ناشی از کمبود مدارس دینی بعد از سال ۱۳۳۹ه.ش، ۱۹۶۰م در تمام مناطق هزاره نشین الی اکنون نبودند. ولی به کمبود مدارس و مکاتب دولتی به وفور در سطح هزاره جات تا سال ۱۳۸۵ه.ش، ۲۰۰۶م می توان اشاره کرد.

در زمان حکومت شاهنشاهی محمدظاهر شاه، عمویش محمد هاشم خان، از آغاز حکومت نادر خان ۱۳۰۸ه.ش الی سال ۱۳۲۵ه.ش، ۱۹۴۶م صدر اعظم بود در فرمان نمبر [۸۷۵] صدارت عظمی به وزارت معارف امرداد که از شمولیت اولادهای شیعه (هزاره) در مکاتب عالی، نیمه عالی و عسکری جلوگیری به عمل آید، سردار محمد داود خان هشت سال صدر اعظم بود؛ همان حکم را تمدید کرد در لیسه عسکری مهتاب قلعه کابل مکتوب فرستاد شاگردان، دانش آموزان هزاره به لیسه ها شامل نشود، بعدها این مکتوب توسط جنرال ملکیار مدیر لیسه ی مهتاب قلعه کابل فاش شد^۲، [ذریعه ای نام برده، فرمان صادر شد که طبق آن مردم شیعه، به ویژه مردم هزاره از وارد شدن، در دانش سراهای عالی، رشته های حساس نظامی،

^۱ - همان ص ۲۹۷،

^۲ - هفته نامه وحدت شماره ۷۹ ص ۵ سال ۱۳۷۱

سیاسی و اقتصادی منع گردید (یزدانی ص ۲۴۷).^۱

علامه حسین فاضلی رحمته الله می نویسد ﴿كَانَهُ الشَّيْعَةُ عَامَةً وَالْهَزَارَ بَيْنَ خَاصَّةٍ قَدْ تَمْنَعُوا مِنْ دُخُولِ الْكُلِّيَّاتِ الْعَسْكَرِيَّةِ وَالْاِقْتِصَادِ وَكَانَهُ هَاشِمِ خَانَ قَدْ صَدَّرَهُ قَرَاراً حُكُومِيّاً تَحْتَ الرَّقْمِ [۸۷۵] إِلَى الْوَزَارَةِ الْمَعَارِفِ لِذَلِكَ يَمْنَعُوا قَبُولِي آبْنَاءِ الشَّيْعَةِ فِي مَعَاهِدِهِ الْعَالِيَةِ فِي كَابُلٍ وَخَاصَّةً فِي الْمَعَاهِدِ الْعَسْكَرِيَّةِ وَلَا يَحِقُّ لَهُمْ دُخُولٌ مِثْلَ هَذَا الْمَرَاكِزِ التَّعْلِيمِيَّةِ﴾^۲ شیعه‌ها به طور عموم و مخصوصاً هزاره‌ها، از وارد شدن در رشته‌های حساس نظامی، سیاسی و اقتصادی منع شده بودند، هاشم خان در ضمن فرمان [۸۷۵] حکومتی که برای وزارت معارف صادر نموده بود فرزندان شیعه و هزاره را از وارد شدن در مراکز تعلیمی و معاهده‌ای عالی کابل به ویژه در مراکز و معاهد عسکری منع نموده بود و برای آنان هیچ گونه حق ورود در این معاهد و مراکز تعلیمی داده نمی‌شد؛ از این رو در تمام مدارس و مکاتب تعلیمی برای همیشه بر روی مردم هزاره بسته شده بود، دیگر کسی جرأت نداشت که فرزندان خود را، به مدارس و مکاتب، بفرستد، اگر کسی جرأت می‌کرد، درس بخواند، ممکن بود حتی به قیمت جانش تمام شود (آزادافغانستان ص ۶)^۳، از این جهت برخوردهای مملو از خشم و تبعیض، علیه هزاره‌ها به جای این که از دستاوردهای علم و دانش مستفید شوند دانش‌های علمی و ذخایر فرهنگی خود را از دست دادند (دولت آبادی ص ۲۸۱)^۴ ولی هزارستان به خاطر قهر طبیعت و خشم حکامان وقت از این نعمت خدا دادی محروم شدند.

سرکوب اجتماعی - سیاسی و اقتصادی، هزاره‌ها را طبعاً به انزوایی فرهنگی کشانیده بود و نامطلوب ترین پیامد این انزوا از نظر فرهنگی در حوزه آموزشی بود. اگرچه شرایط در

۱ - پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها ج ۱ ص ۲۴۷، سال ۱۳۷۲ حسین علی حاج کاظم یزدانی

۲ - دیدگاه نسل نو هزاره مغل سال اول شماره دوازدهم دسامبر ۲۰۰۴ ص ۶

۳ - آزاد افغانستان، پشاور، شماره ۲۵، ص ۶ سال ۱۳۳۱

۴ - هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۲۸۱ سال ۱۳۸۵ ه. ش انتشارات دانش، بصیر احمد دولت آبادی. / سیری در هزارجات

ص ۳۵۵، علی داد لعلی

همان ص ۲۷۷

دوران جمهوری داودخان ۵۷-۱۳۲۵ ش ۷۸-۱۹۷۳ م اندکی بهبود یافت، تعداد مدارس انگشت شمار در بعضی نقاط هزارستان ساخته شد.^۱

قبل از این دوره تنها چند مدرسه‌ای دینی در آن شریط پر از خفقان وجود داشت که هر روز از طرف حکومت بسته و مؤسسين و بزرگان آن سر به نیست می‌شدند، همزمان با این بی‌توجهی و بستن مدارس آموزشی در هزارستان بر عکس در مناطق پشتون نشین مکاتب بیشتری ساخته شده بود (موسوی ۱۳۷۹: ۲۲۲).^۲

حتی در تمام ساحات وسیع ازملک هزارستان مطبوعات، جریده، روزنامه و دیگر وسایل تنویر وجود نداشت، پیشرفت و مدنیت وجود نداشت و مردم را به فقر فرهنگی و حشtnاک دچار ساخته بود، از قبیل مکاتب، شفاخانه (بیمارستان) دواخانه نامی وجود نداشت (نایل ۱۳۶۴: ۷۵).^۳

محروم بودن از نعمت سواد، رنجی است که بشر آن را تجربه کرده است، اسارت انسان و محروم بودن از نعمت سواد دور بودن از مدارس و مکاتب، با فرمان‌های اعلی- حضرت‌ها و پندارهای دروغین، در فراسوی زمان همه داد از رنج می‌زنند؛ رنجی که سال‌یان دراز، در تاریخ عمر بشریت، دامن افراد خیلی زیادی را گرفته است، از تجاوز و حمله بر سیاه پوستان، تا قتل عام و هویت کتمان شده انسان‌های هزاره، در قرن بیستم، رنجی است که هر انسان آزاده‌ی را تکان می‌دهد و فراموش شدنی هم نیست (هزاره مغل ۲۰۰۶).^۴

هزاره‌ها توانستند تا حدودی بر این مشکلات وضعف آموزشی فائق آیند. بازگشت هزاره‌ها به فرهنگ و ساختار اجتماعی سنتی (مکتب‌خانگی) باعث شد تا به ضعف خویش چیره شوند، هزاره‌ها را برای مقابله با این در ماندگی تضعیف حکومت وضعیت نا به هنجار

^۱ - همان ص

^۲ - موسوی، دکتر سید عسکر هزاره‌های افغانستان، نقش سیمرغ قم ۱۳۷۹.

^۳ - نایل، حسین سایه روشنی‌ها از وضع جامعه هزاره، مطبعه دولتی کابل ۱۳۷۴.

^۴ - دیدگاه نسل نو هزاره مغل سال چهارم شماره ۴۵ دسامبر ۲۰۰۶ ص ۱۲.

اقتصادی سال‌ها مبارزه نمودند. به اعتقاد نگارنده هر جامعه‌ای که ریشه‌های فرهنگی خود را از دست نداده باشد، همواره می‌تواند خویشتن را باز شناسی و احیا نمایند. بنا براین، هزاره‌ها از فرهنگ و سنت‌های غنی برخوردار بوده توانستند ناکامی‌های پس از ۱۸۹۰م را جبران نموده و با وجود سرکوب‌های بی‌رحمانه به حیات خود ادامه دهند. بدین ترتیب آنان بار دیگر سهم فعالی در حیات سیاسی افغانستان طی پنجاه سال اخیر ایفا نمایند.

اولین مدرسه دینی در هزاره جات

با وجود این که اهل تسنن و تشیع، دو جریان مهم مذهبی دوام‌دار در افغانستان بوده و هستند، ولی برخورد نظام‌های سیاسی و حکومتی هیچ‌گاه در برابر این دو جریان یک‌سان نبوده است. زیرا دولت‌های وقت جریان تشیع را به عنوان یک جریان مخالف و معترض و تسنن را به عنوان نیمه جریان موافق و حامی دولت تلقی نموده‌اند. وقت که دوره‌ای حکومت سیاه امیر عبدالرحمان خان جابر را مطالعه می‌نماییم متوجه می‌شویم که با لگد مال کردن کرامت انسانی در مدارس و مکاتب را برای همیشه به روی مردم ما بسته بودند. سیاست امیر عبدالرحمان خان حمایت از سر زمین سوخته بود. که در آن هیچ جنبنده‌ای توان زیست و حرکت دوباره را نداشتند سیاست قبیله‌ای امیر عبدالرحمان خان، تداوم خشونت، تخریب، انهدام کامل کتابخانه‌ها، منابع طبیعی، کاریزها، زیر بناها، تخریب باغ‌ها، مراکز آبیاری، قتل عام‌های فجیعی به نوعی حس غریزی امیر وحشی را ارضا می‌کرد.

در اواخر سده نوزدهم، پزشک و عکاس دربار حکومت امیر عبدالرحمان خان، دوکتور لیلیاس همیلتون Dr. Lillias Ann Hamilton می‌نویسد: (با قتل عام‌های فجیع و آتش زدن خانه‌ها و کتاب‌ها، دیگر آفتاب علم و دانش در سر زمین هزارستان غروب کرد و باور نمی‌شد باز هم جوانه بزند (دختر وزیر ۱۹۸۴)^۱.

^۱ - دختر وزیر، بانوی زیبای هزاره نویسنده دکتر لیلیاس همیلتون Dr. Lillias Ann Hamilton ص ۲۵۶ سال ۱۹۸۴م

از این رو، برخلاف اهل سنت که دارای مدارس دینی و دولتی بوده‌اند؛ شیعیان افغانستان مدارس دینی یا دولتی نداشته و مدارس دینی آنها همه غیر دولتی بوده‌اند. گرچه هزاره‌های افغانستان تاریخ خالی از در بدری و قتل عام‌ها کم‌تر به یاد دارند، ولی هیچ‌گاه به اندازه یک قرن اخیر به مشکل مواجه نبوده‌اند. چنانچه از بررسی تاریخ گذشته بر می‌آید بدترین شرایط برای هزاره‌ها، سال‌های ۱۲۵۸ الی ۱۳۵۷ ه.ش بوده‌است، در طول این سال‌ها تمام مراکز علمی و فرهنگی حتی کتاب‌های تاریخی و مذهبی هزاره‌ها، محو و نابود گردیدند. که شرح این ماجرا با طول و تفسیر در جلد سوم سراج التواریخ ملا فیض محمد کاتب هزاره و در کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها نوشته دانشمند شهیر کشور حاج کاظم یزدانی، به تفصیل آمده است.

ولی یادآوری این موضوع ضروری است که گفته‌اند: هیچ‌گاه علما و بزرگان هزاره از سعی و تلاش در جهت تأسیس مدارس دینی و احیاء هویت فراموش شده‌ی خویش دست برنداشته‌اند. از جمله حضرت آیت‌الله حاج شیخ میرزا حسین معروف به آخوند حاجی برای اولین بار در دره‌صوف، دست به تأسیس مدرسه دینی زدند که به عنوان ام‌المدارس در سطح هزارستان شهرت دارد. (مجله اوقاف ۱۳۵۰).^۱

در همین مورد شیخ عبدالحسین آخوند زوار می‌گوید: (آیت‌الله حاج شیخ میرزا حسین آدم باغیرتی بود و در آن زمان در تمام نقاط کشور، حتی یک مدرسه دینی رسمی وجود نداشت و مدرسه آخوند حاجی اولین مدرسه دینی در سطح هزارجات بود. که به طور رسمی توسط ایشان در منطقه دره‌صوف تأسیس گردیده بود و شاگردان زیادی از تمام مناطق هزاره نشین در این مدرسه جمع شده بوند.

دومین مدرسه دینی را آیت‌الله شیخ علی جمعه نوالی ساخت و سومین مدرسه دینی را ملا دوست محمد آخوند در پسرقل دایمیرداد بنا نمود و چهارمین مدرسه را آقای سید عالم

^۱ - مجله اوقاف، «مدرسه‌ها» شماره دوم، صفحه ۳۰، سال: ۱۳۵۰. رهنمائی بامیان، انجمن تاریخ افغانستان، صفحه ۲۲-۳۴ سال

در دهن شرط بلخاب، تأسیس نمود و پنجمین مدرسه دینی را مردم چهارمحله چهارکنت و ششمین مدرسه را شیخ خادم حسین کوه بیرون بهسود ساخت، که تقریباً با مدرسه ملا دوست محمد آخوند همزمان تأسیس گردید.^۱

با گذشت چهل سال از تأسیس مدرسه دینی دره صوف، تمام مردم هزاره در سراسر هزاره جات جرأت پیدا کردند که مدرسه دینی رسمی خویش را در سال‌های ۱۳۶۰، ۱۳۴۰، ۱۳۳۹ در شهرها و ولایات کشور، تأسیس و نوسازی کنند^۲ از این لحاظ می‌توان گفت دره صوف روزگاری مرکز علم و فقاقت بوده است.^۳

حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالحکیم صمدی جاغوری رحمته الله در سال ۱۳۵۸ ه. ش در رأس هیئت شش نفری سفری در شمال افغانستان داشت^۴ در «سفر نامه ترکستان زمین»^۵ نوشته اند: (در دره صوف همان مدرسه است که رجال و شخصیت‌های علمی و نام‌دار تشیع مانند: آیت الله سید ابوالقاسم بلخی، آیت الله سید میر حسین خاساری، آیت الله سید محمد سرور واعظ، آیت الله شیخ سلطان محمد ترکستانی، آیت الله شیخ محمد امین افشار، آیت الله سید نادر بحر، آیت الله محمد اسماعیل مبلغ، آیت الله سید میر حسین مدرس شریفی چارکنت، آیت الله شیخ محمد موسی اخلاقی، آیت الله شیخ محمد جواد نجفی، آیت الله شیخ عبدالحسین، آیت الله سید حیدر نجفی دوشمشیری، آیت الله شیخ عطاء الله توسلی، شیخ یعقوب علی قندهاری، علامه شهید سید اسماعیل بلخی، مولوی اسحاق نوری قندوزی، ملا دیدار پدر علامه یعقوب علی توسلی مدیر مسئول مدرسه امامیه کویته پاکستان، آیت الله شیخ خادم حسین کوه بیرون بهسود، مولوی نور الحق هراتی، ملا ملک روی دو آب، شیخ محمد علی جبرئلی، شیخ حسن مصباح بلخی، آخوند بکک از یکاولنگ و... روزگاری تمام این شخصیت‌ها، افتخار شاگردی حضرت آیت الله

^۱ - نقل قول ملا غلام علی کربلانی

^۲ - شیعیان افغانستان، نویسنده: محمد عزیز بختیاری، صفحه: ۲۴۴-۲۴۵

^۳ - آشنائی با بناهای تاریخی مدارس افغانستان نویسنده: احمد علی کهزاد، انتشارات مدرسه، چاپ چهارم، صفحه ۱۸۹

^۴ - مشاهیر تشیع در افغانستان ج ۲ ص ۱۶۱ سال ۱۳۷۹ عبدالحمید ناصری داودی، انتشارات امام خمینی

^۵ - سفر نامه ترکستان زمین، آیت الله حاج شیخ عبدالحکیم صمدی جاغوری ۱۳۶۸، صص ۱۶، ۱۴

حاج شیخ میرزا حسین رحمته الله علیه دره صوفی را داشتند، دره صوف همان دره‌ای است، که روزگاری به نجف اشرف و قم ثانی معروف بوده است.^۱

دره صوف همان منطقه‌ای است که سران جهادی را پناه داد و بالاخره شرننگ تلخ شکست روس‌ها و طالبان از همانجا رقم خوردند. دره صوف سیمای تأثیر گذار و پیشگامان برازنده‌ای در تاریخ هزارجات دارد.^۲ این خطه، از دیر باز مرکز تشیع و پایگاه ستارگان علم و ادب بوده و امروزه پس از گذشت قرن‌ها، ستارگانش چشم و چراغ ملت‌های مسلمان، به حساب می‌آیند. دره صوف از دیر زمان با حوزه‌های بزرگ علمیه شیعه در نجف اشرف، قم و مشهد، در تماس بوده است، در دشوارترین ایام و سیه روزی‌ها، از حرکت نیفتاده است، بر همین اساس مدارس دینی و روحانیت دره صوف از سایر مناطق شیعه نشین (هزارستان) مجزا و پیشگام بوده است و بیشترین طلاب از همین خطه مصدر خدمت بوده‌اند.^۳

جایگاه فرهنگی

سواد به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان تشکیل دهنده فرهنگ در آخرین موج جهانی شدن از جایگاه ویژه‌ای بر خوردار بوده است جهان در حال توسعه و رشد از محور دین روند جهانی حاکم بر جهانی شدن مرکزیت دینی پیدا می‌کند از آنجای که فرهنگ بر تصمیمات مهم کشوری و سازمانی اثراتی مهم و شگرف می‌گذارد که بررسی عوامل درونی در فرایند مدیریت استراتژیک را باید مورد توجه قرار داد. یکی از برکات الهی که نصیب جامعه هزاره شده است، بهرمندی از نعمت فرهنگ است که در سایه پر برکت کتاب الهی، سنت پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت عصمت علیهم السلام فراهم گردیده است. این غنای محتوای فرهنگی، پشتوانه

^۱ - همان ص

^۲ - موسوی، دکتر سید عسکر هزاره‌های افغانستان، نقش سیمرغ قم ۱۳۷۹.

^۳ - همان ص ۲۲۶

بسیار ارزشمند است که می تواند در همه عرصه ها تکیه گاهی مطمئن برای محققین و فرهیختگان تلقی شود.

داشتن این ویژگی متمایز، قوتی است که جامعه هزاره را نسبت به سایر مجموعه های فرهنگی موجود، در بهترین حالت قراردادده است. آموزش و پرورش به عنوان یکی از نهادهای مهم اجتماعی، کارکردهای گوناگون دارد که مهم ترین آنها حفظ و انتقال فرهنگ به عنوان میراث مشترک انسانی به نسل های بعدی است و از این جهت جامعه فعلی هزاره ها وضعیت مناسبی را در مقایسه با دیگران دارد که ما فهرستی از مراکز مهم حوزات علمی، مکاتب و تحصیلات عالی دره صوف را بر می شماریم.



فصل دوم

تأسیس اولین مدرسه دینے؛ پس از خرابے هزارستان



مدرسه دینی - سرولنگ

دره صوف، سرزمین خوش آب و هوا کوهستانی است که در قسمت جنوب «بلخ» قرار گرفته است. رود خانه‌ای از کوه‌های آن سر چشمه گرفته و سر انجام زمین‌های خشک بلخ را مرطوب می‌سازد؛ این خطه از دیر باز مرکز تشیع و پایگاه ستارگان علم، ادب و فقاہت بوده است. مدرسه دینی سرولنگ - دره صوف یکی از بزرگ‌ترین حوزه‌های علمیه (خراسان بزرگ) است. حدیث کهن و تاریخ پر فراز و نشیبی دارد. در اوائل قرن بیستم حضرت آیت‌الله حاج شیخ میرزا حسین قزوینی^۱ با هم‌کاری ملا غلام علی کربلایی مرد رنجبر در تاریخ هزاره که خود یکی از علمای برجسته‌ای دره صوف بود؛ همزمان با سفرهای، شاه امان‌الله خان در خارج از کشور به طوری رسمی در دره صوف (ترکستان) در سال ۱۳۰۰ه. ش برای اولین بار، در سطح هزارستان مدرسه دینی تأسیس کرد^۲، که بگونه‌ای سبقت را از حوزه علمیه^۳ قم در ایران ربوده

^۱ - ستاره شب دیجور، صفحه ۲۲ انتشارات: ادبیات هنر مقاومت، سال: ۱۳۸۳ تهران.

^۲ - حوزه علمیه قم در دوران رضا شاه پهلوی بر اثر تعطیل حوزه علمیه تهران و انتقال علما شیعه در شهر قم حوزه علمیه قم بنا شد.

- تأسیس حوزه علمیه تهران سال ۱۳۳۱ قمری منبع: سایت حوزات علمیه <http://www.hawzahqom.ir>

است و حوزه علمیه قم در ایران، در سال ۱۳۰۱ ه.ش توسط آیت الله شیخ عبد الکریم حائری یزدی بنا شد. و آخوند حاجی با شرایط پر از خفقان، سال ها در این مدرسه دینی، تدریس کرد و شاگردان زیادی را تقدیم جامعه نمود^۱.

قریه سرولنگ دارای اقلیم گرم و هوای مرطوب، آب دریایی با شیب ملایمی از جنوب به طرف شمال از کنار این مدرسه سرازیر می شود و درختان میوه فراوان، در اطراف زمین مدرسه غرس شده اند و روستای خوش آب و هوا سرسبز و خرم، که در فصول اربعه، کاملاً برای تحصیل طلاب مساعد است این

مدرسه، اولین مدرسه دینی پس از قتل عام امیر عبدالرحمان خان در سطح هزارستان در دره صوف می باشد.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: امام حسن العسکری (علیه السلام)
- ۲- موقعیت: قریه سرولنگ- دره صوف بالا ولایت سمنگان
- ۳- زمین مدرسه: ده جریب ۲۰۰۰۰ متر مربع.
- ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه: ۸۰ X ۴۰۰
- ۵- مدرس: دو باب
- ۶- اطاق ها: ۲۴ باب
- ۷- مسجد: دو باب محراب (مسجد شمالی - مسجد جنوبی)
- ۸- کتابخانه: یک باب، که اکنون پیرامون «۱۶۷۰» جلد کتاب چاپی و نسخه های خطی در آن گرد آمده است^۲.

^۱ - هفته نامه وحدت شماره ۹۲ ص ۶ سال ۱۳۷۱

^۲ - دانشگاه و کتابخانه عظیم استان بامیان قدیم در سال ۱۲۷۵ ه.ش و کتابخانه شهرستان اندخوی به تعداد «۵۸۵» جلد کتاب توسط سپاهیان امیر عبدالرحمان خان آتش زده شد، در سال ۱۳۷۷ ه.ش در اندخوی و دره صوف به تعداد «۶۲۴» جلد کتاب توسط طالبان آتش زده شد و حتی در زیر دیکدان ها غذا طبع شدند، به دستور مولوی ابوالقحافه منصوری «ملا فیصل نیازی» مدرسه کهن

۹- آشپز خانه: یک باب

۱۰- حوض آب: داخل حیات مدرسه یک حلقه

۱۱- نهر (جوی) آب از وسط مدرسه می گذرد.

ساختمان این مدرسه چهار بار تغییر کرده و نوسازی شده است. مدرسه دینی سرولنگ در زمان حمله روس‌ها در افغانستان، سنگر مستحکم برای حمایت از مجاهدین بود. در سال ۱۳۷۷ ه.ش با حمله گروه طالبان به دره صوف این مدرسه به خرابه کامل مبدل گردید. کتاب‌ها و نسخه‌های گران‌بهای آن کاملاً به آتش کشیده شد، بعد از شکست طالبان این مدرسه دینی توسط حجج الاسلام استاد حاج شیخ احمد علی احمدی، سید حاجی طالب و استاد عزیز الله شفق بهسودی نوسازی و احیای مجدد گردید. این مدرسه تاکنون به شکل مستمر و پیوسته فعال می‌باشد. که به نام ام‌المدارس در سطح مدارس دینی هزارستان شهرت دارد.

زمین مدرسه سرولنگ گویا از طرف غلام نبی بیک فرقه مشر وقف گردیده است. و بعداً از طرف آیت الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) و ملا غلام علی کربلایی، از حاجی عبد الوهاب ازبیک به مبلغ «۴۵۰» روپیه پول سفید غجری (قاجاری) خریداری گردید، که (سند عرفی این مدرسه موجود است).

در این مدرسه اکثر مضمون‌های حوزه‌وی تدریس می‌شده است و در نتیجه شاگردان زیادی را در عرصه‌های علم و فقاقت و جهاد و مبارزه، تقدیم جامعه نموده است هر کدام شان به نحوی در جامعه تک ستاره اجتماع خویش بوده‌اند.

سرانجام، آخوند حاجی رحمته‌الله بعد از سال‌ها تدریس در این مدرسه و سپری نمودن محبس (زندان) قرون وسطایی دخمه‌ای مخوف ستم شاهی ظاهرخانی به مدت چهارده سال نه ماه هجده روز در دهادی بلخ و دهمزنگ کابل در ۱۸ سنبله ۱۳۳۰ ه.ش به دسیسه عمال دولت

سرولنگ دره صوف تخریب و به ویرانه کامل مبدل شد. و در شهر مزار شریف قتل عام فجیع انجام داد که تاریخ از ذکرش شرم دارد. و حوزه علمیه نجف اشرف در قرن پنجم قمری توسط شیخ طوسی^(ره) تأسیس گردیده؛ که افتخار جهان تشیع است.

وقت در بلخ مسموم و در منطقه کلان زایده دالان به شهادت، رسید و در همانجا به خاک سپرده شد.

مدرسه دینی - نوالی

آیت الله حاج شیخ علی جمعه فرزند نصرالدین زوار ساکن قریه نوالی در سال ۱۳۰۹ ه.ش مدرسه دینی امام صادق (علیه السلام) را در قریه نوالی تأسیس کرد. شیخ علی جمعه به مدت سه سال در این مدرسه دینی تدریس نمود، اما ایشان در سال ۱۳۱۳ ه.ش جهت ادامه تحصیل عازم نجف اشرف شد. با گذشت سی و یک سال تعطیلی این مدرسه متروکه گردید. بار دیگر با برگشت ایشان به افغانستان در سال ۱۳۴۴ ه.ش مجدداً نوسازی و فعال گردید. او یکی از چهره-های برجسته علمی و فقاقت بود. آیت الله شیخ علی جمعه سالها در این حوزه علمیه تدریس نمود و شاگردان زیادی را به جامعه تقدیم کردند.

قریه نوالی دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوا فضای سرسبز و در فصول اربعه کاملاً برای تحصیل طلاب علوم دینی مساعد است و در زمستان نسبتاً برف گیر و سرد سیر می باشد که این مدرسه دومین مدرسه دینی در سطح هزارستان در دره صوف است.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: امام صادق (علیه السلام)
- ۲- موقعیت: قریه نوالی - دره صوف بالا - ولایت سمنگان
- ۳- زمین مدرسه: سه جریب ۶۰۰۰
- ۴- مساحت زیر بنای مدرسه: ۷۰×۳۵۰۰
- ۵- مدرس خانه: یک باب
- ۶- اطاق ها: ۱۸ باب
- ۷- دهلیز (برنده): سه باب

۸- مسجد: یک باب محراب

۹- کتابخانه: یک باب

۱۰- آشپز خانه: یک باب

۱۱- حوض بزرگ: آب داخل حیات مدرسه

۱۲- قدوق (چاه) آب: یک حلقه

در کنار این مدرسه، چشمه آب زلالی به نام چشمه ملا غلام علی برای استفاده طلبه‌ها و مردم موجود است. زمین مدرسه نوالی از طرف ملا حیدر کربلایی وقف شده است، این مدرسه نیز سند شرعی خاکی (عرفی) دارد و با کمک مردم این مدرسه دینی دو بار اعمار گردید. گرچه در اوضاع پر خفقان آن روز فرصت چندانی برای این کارها مساعد نبود. آیت-الله شیخ علی جمعه رحمته الله نوالی، پس از سال‌ها تدریس در این مدرسه، در ۱۸ قوس سال ۱۳۶۱ ه. ش سرانجام پیک اجل در رسید و به سن هشتاد سالگی به رحمت حق پیوست.

مدرسه دینی - پسل

حجة الاسلام والمسلمین ملا دوست محمد آخوند فرزند ملا نیک محمد ساکن قریه پسل در سال ۱۳۱۴ ه. ش مدرسه دینی تأسیس نمود که سال‌ها مشغول تدریس بودند. پسل دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوای است در موسم بهار فضایی سرسبز دارد که در فصل زمستان برف گیر و سرد سیر می‌باشد.

مشخصات:

۱- اسم مدرسه: امام جعفر صادق علیه السلام

۲- موقعیت: قریه او بیلاق پسل، دره صوف بالا- ولایت سمنگان

۳- زمین مدرسه: هشت جریب ۱۶۰۰۰

۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۶۰۰۰×۱۰۰

۵- مدرس: یک باب

۶- اطاق ها: ۳۲ باب

۷- دهلیز: (محل پذیرای طلاب) سه باب

۸- مسجد: یک محراب

۹- کتابخانه: یک باب

۱۰- آشپز خانه: یک باب

۱۱- چشمه آب روان: آب داخل حیات مدرسه نل کشی شده است.

زمین مدرسه، از طرف آجه و بابیه وقف شده است. برای باری دوم در سال ۱۳۸۴ه.ش توسط شیخ علی حسین کربلایی حاج شرف و اسحاق کربلایی زمین بیشتر وقف گردید و ساختمان مدرسه توسط حجت الاسلام شیخ عبدالکریم فاضل، شیخ محمد صفر کاشفی، مشفق و مهدی فهیمی به طوری اساسی توسعه داده شد. ملا دوست محمد آخوند، در ۲۴ اسد سال ۱۳۲۰ه.ش به سن شصت و هشت سالگی به رحمت حق پیوست.

مدرسه دینی - کمج

شیخ محمد نبی کربلایی فرزند ملا شفا ساکن قریه کمج در سال ۱۳۲۰ه.ش مدرسه دینی تأسیس نمود که ایشان سالها در آن مدرسه مشغول تدریس بود. کمج دارای اقلیم کوهستانی و تگاب هموار و روستای خوش آب و هوای است در موسم بهار فضایی سرسبز دارد و در فصل زمستان برف گیر و سرد سیر می باشد. در سه فصل سال زمینه تحصیل برای طلاب علوم دینی مهیا می باشد.

مشخصات:

۱- اسم مدرسه: امام جعفر صادق (علیه السلام)

۲- موقعیت: قریه کمج- دره صوف بالا-ولایت سمنگان

۳- زمین مدرسه: شش جریب ۱۲۰۰۰

۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۴۰×۱۶۰۰

۵- مدرس خانه: یک باب

۶- اطاق ها همراه زیر زمینی: ۳۰ باب

۷- دهلیز برنده دورانی: چهار باب

۸- مسجد: یک محراب

۹- کتابخانه: یک باب

۱۰- آشپز خانه: یک باب

زمین مدرسه از طرف ملا شفا وقف گردیده بود، که شیخ محمد نیکربلایی رحمته سال - ها در این مدرسه دینی، تدریس نموده بود و شاگردان زیادی را تقدیم جامعه نمود. سر انجام ایشان در تابستان سال ۱۳۴۵ ه. ش به رحمت حق پیوست.

مدرسه دینی - چهارده

حجة الاسلام والمسلمین سید محمد علی نجفی فرزند سید عوض کربلای، ساکن چهارده، در سال ۱۳۲۲ ه. ش مدرسه دینی را تأسیس نمود و سال ها در این مدرسه مشغول تدریس بود. قریه چهارده اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوای است در موسم بهار فضای سرسبز دارد که در فصل زمستان برف گیر و سرد سیر می باشد، درسه فصل سال زمینه تحصیل برای طلاب علوم دینی مساعد است.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: حجتیه عجل الله فرجه
- ۲- موقعیت: قریه چهارده - دره صوف بالا - ولایت سمنگان
- ۳- زمین مدرسه: پنج جریب ۱۰۰۰۰
- ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۷۰×۱۱۰
- ۵- مدرس: یک باب

- ۶- اطاق ها: همراه زیر زمینی ۱۲ باب
- ۷- دهلیز: محل پذیرای طلاب سه باب
- ۸- مسجد: یک باب محراب
- ۹- کتابخانه: یک باب
- ۱۰- آشپز خانه: یک باب
- ۱۱- حوض بزرگ آب: داخل حیات مدرسه یک حلقه
- ۱۲- چاه (قدوق) آب: یک حلقه

مدرسه دینی - حسنی برج

حجة الاسلام والمسلمین مولوی علی نظر فرزند غلام حیدر ساکن قریه حسنی برج در سال ۱۳۲۵ ه. ش مدرسه دینی در قریه حسنی برج تأسیس نمود. ایشان سال ها در این مدرسه دینی مشغول تدریس بود. و هم چنان از شیخ عبدالحسین آخوند زوار، جهت تدریس علوم دینی در این مکان دعوت نمود که با آمدن آخوند زوار به حسنی برج بنایی این مدرسه توسعه داده شد.

حسنی دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوای، در موسم بهار، فضای سرسبز دارد و در فصل زمستان، برف گیر و سرد سیر می باشد و نیز تگاب هموار و در سر سبزی این روستا از انواع مختلف درختان میوه غرس شده است.

مشخصات: (بر اساس مدرسه تگاب حسنی)

- ۱- اسم مدرسه: علی ابن ابیطالب (علیه السلام)
- ۲- موقعیت: قریه حسنی برج - دره صوف بالا - ولایت سمنگان
- ۳- زمین مدرسه: پنج جریب ۱۰۰۰۰
- ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۵۰×۵۰۰۰
- ۵- مدرس: یک باب

۶- اطاق ها: همراه زیر زمینی ۳۰ باب

۷- دهلیز: محل پذیرای طلاب سه باب

۸- مسجد: یک باب محراب

۹- کتابخانه: یک باب

۱۰- آشپز خانه: یک باب

۱۱- چاه (قدوق): آب یک حلقه

زمین مدرسه حسنی برج توسط مولوی علی نظر از خانم روزه بای خریداری شده بود. این مدرسه در سال ۱۳۶۷ ه. ش مجدداً توسط الحاج شیخ غلام رسول عارفی تجدید بنا شد. که متأسفانه این مدرسه دینی در سال ۱۳۶۹ ه. ش به اثر رانش زمین ساختمان آن به کلی تخریب گردید. و در سال ۱۳۷۰ ه. ش بنایی جدید مدرسه حسنی در تگاب حسنی بار دیگر توسط شیخ غلام رسول عارفی اعمار گردید. سرانجام مولوی علی نظر بعد از سال ها تدریس علوم دینی در ۳ اسد سال ۱۳۵۰ ه. ش در شهر مزارشریف به رحمت حق پیوست.

مدرسه دینی - نوامد

حجة الاسلام والمسلمین سید اسحاق نجفی فرزند سید یحیی زوار ساکن قریه نوامد در سال ۱۳۳۴ ه. ش مدرسه دینی را در این ساحه تأسیس نمود. و به مدت سه سال، در این مدرسه دینی مشغول تدریس بود بعد از مسافرت ایشان جهت ادامه تحصیل به نجف اشرف، این مدرسه به مدت سی و چهار سال تعطیل و متروکه گردید. در سال ۱۳۷۱ ه. ش شیخ محمد عابدین احمدی فرزند حاجی غلام سخی، این مدرسه دینی را نوسازی و تجدید بنا نمود و اکنون با مدیریت حجت الاسلام شیخ محمد امین رضایی جزء مدارس فعال دره صوف می- باشد.

قریه نوامد دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوا، در موسم بهار، فضایی سرسبز و نیز تگاب هموار دارد، در تابستان گرم و در فصل زمستان متوسط می باشد، برای

درس خواندن طلاب کاملاً مساعد است.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: امام محمد باقر (علیه السلام)
 - ۲- موقعیت: قریه تگاب نوامد- دره صوف بالا- ولایت سمنگان
 - ۳- زمین مدرسه: دو جریب مترمربع ۴۰۰۰
 - ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۵۰×۲۵۰۰
 - ۵- مدرس: یک باب
 - ۶- اطاقها: همراه زیر زمینی ۱۲ باب
 - ۷- دهلیز: محل پذیرای طلاب، سه باب
 - ۸- مسجد: یک محراب
 - ۹- کتابخانه: یک باب
 - ۱۰- آشپزخانه: یک باب
 - ۱۱- حوض بزرگ آب: داخل حیات مدرسه
 - ۱۲- چاه آب: یک حلقه
- زمین مدرسه از طرف حاجی رجب علی بیگ وقف گردیده است، سید اسحاق نجفی جهت ادامه تحصیل در نجف اشرف سالها ماندگار شد. سر انجام ایشان در ۲۴ قوس سال ۱۳۵۵ ه. ش در نجف اشرف به رحمت حق پیوست این مدرسه تا کنون به شکل مستمر فعالیت دارد.^۱

مدرسه دینی - شیخه

آیت الله شیخ نور احمد نوری فرزند خال محمد زوار ساکن قریه شیخه، در سال ۱۳۴۱ ه. ش مدرسه دینی تأسیس نمود و سالها در این مدرسه مشغول تدریس بود. مدرسه علمیه در

^۱ - هفته نامه ی معارف اسلامی. (۱۴۰۳). کابل شماره مسلسل ۱۱۹ ص ۳.

دامنه کوه چهل تن (چهل دختران) شیخه موقعیت دارد که از محیط خوب سرسبز و کنار آبشار برخوردار است.

شیخه دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوا است، در موسم بهار، فضای سرسبز و نیز تگاب کوهستانی دارد. در تابستان هوای معتدل و در فصل زمستان سرد و برف گیر می باشد. این مدرسه دینی برای درس خواندن طلاب کاملاً مساعد است، آب چشمه کوه چهل تن از کنار این مدرسه می گذرد و تأثیر خاص بر فضای این منطقه دارد و زمینه تحصیل را برای طلاب کاملاً مهیا ساخته است.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: محمدیه ﷺ
 - ۲- موقعیت: قریه شیخه - دره صوف بالا - ولایت سمنگان
 - ۳- زمین مدرسه: دو جریب ۴۰۰۰
 - ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۹۰×۱۲۰۰
 - ۵- مدرس خانه: یک باب
 - ۶- اطاق ها همراه زیر زمینی: ۱۴ باب
 - ۷- دهلیز برنده: محل پذیرای طلاب، سه باب
 - ۸- مسجد: یک محراب
 - ۹- کتابخانه: یک باب
 - ۱۰- آشپز خانه: یک باب
 - ۱۱- جوی آب: از داخل حیات مدرسه می گذرد.
- صوفی پیر نظر دو جریب زمین را برای مدرسه وقف نمود. که شیخ نور احمد نوری بالای آن مدرسه دینی اعمار نمود. ایشان بعد از سال ها تدریس در این مدرسه سر انجام در ۲۹ حوت سال ۱۳۶۱ ه. ش دارفانی را وداع گفت و به رحمت حق پیوست^۱.

^۱ - هفته نامه ی معارف اسلامی. (۱۴۰۳). کابل شماره مسلسل ۱۲۲ ص ۳.

مدرسه دینی - کوته دایمیرداد

حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد علی توسلی فرزند ملا دوست محمد آخوند ساکن قریه کوته دایمیرداد در سال ۱۳۵۵ ه.ش حوزه علمیه را تأسیس نمود و سال‌ها در این مدرسه، مشغول تدریس بود و ایفای وظیفه نمود.

کوته دایمیرداد دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوای است، در موسم بهار، فضای سرسبز دارد و در فصل زمستان سرد و برف گیر می‌باشد، این مدرسه برای درس خواندن طلاب در سه فصل سال مساعد است.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: المهدی 
 - ۲- موقعیت: قریه کوته دایمیرداد - دره صوف بالا ولایت سمنگان
 - ۳- زمین مدرسه: دو جریب ۴۰۰۰
 - ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۸۰×۸۰۰۰
 - ۵- مدرس: یک باب
 - ۶- اطاق‌ها: همراه زیر زمینی ۱۵ باب
 - ۷- دهلیز برنده: محل پذیرای طلاب سه باب
 - ۸- مسجد: یک محراب
 - ۹- کتابخانه: یک باب
 - ۱۰- آشپزخانه: یک باب
- زمین مدرسه از طرف ارباب ناظر حسین وقف گردیده است. شیخ محمد علی توسلی بعد از سال‌ها تدریس در این مدرسه سرانجام در ۲۳ ثور سال ۱۳۷۰ ه.ش در ولسوالی شولگره (بوینه قره) ولایت بلخ داعی اجل را لبیک گفته و به جوار معبود خویش شتافت.

مدرسه دینی - تیوتاش

حجة الاسلام حاج سیدعلی حسن حیدری فرزندسید ملاحیدرشاه ساکن قریه تیوتاش در سال ۱۳۶۱ ه.ش مدرسه دینی را تأسیس نمود و سال‌ها در آن حوزه علمیه تدریس کرد. تیوتاش دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوای است، در موسم بهار فضای سرسبز و نیز تگاب هموار دارد. در تابستان گرم و در فصل زمستان متوسط می‌باشد این مدرسه برای درس خواندن طلاب کاملاً مساعد است.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: امام حسن العسکری (علیه السلام)
 - ۲- موقعیت: قریه تیوتاش - دره صوف بالا - ولایت سمنگان
 - ۳- زمین مدرسه: سه جریب ۶۰۰۰ مترمربع
 - ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۷۰×۳۵۰۰
 - ۵- مدرس خانه: یک باب
 - ۶- اطاق‌ها همراه زیر زمینی: ۱۲ باب
 - ۷- دهلیز برنده: محل پذیرای طلاب سه باب
 - ۸- مسجد: یک محراب
 - ۹- کتابخانه: یک باب
 - ۱۰- آشپز: یک باب
 - ۱۱- حوض: بزرگ سنگی پهلوی مدرسه (کنده)
- ساختمان مدرسه در جایی مسجد کهنه اعمار گردیده است، واقف آن معلوم نیست آقای حیدری بعد از سال‌ها تدریس سرانجام در ۲۴ ثور سال ۱۳۹۳ ه.ش دارفانی را وداع گفت، و به رحمت حق پیوست.

مدرسه دینی - جرس

آیت الله شیخ علی احمد حلیمی فرزند ملا میر حمزه ساکن قریه جرس در سال ۱۳۸۳ ه. ش مدرسه دینی را تأسیس کرد و سال‌ها در آن حوزه علمیه تدریس نمود. جرس دارای اقلیم کوهستانی بوده که فضای آن سرسبز آب و هوای آن سردی دارد، در سه فصل سال برای تحصیل طلاب مساعد و در فصل زمستان برف گیر و سرد سیر می‌باشد.

مشخصات:

- ۱- اسم: مدرسه علمیه امام زین العابدین (علیه السلام)
 - ۲- موقعیت: قریه جرس - دره صوف بالا - ولایت سمنگان
 - ۳- زمین مدرسه: چهار جریب ۸۰۰۰
 - ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۲۰×۱۲۰۰
 - ۵- مدرس: یک باب
 - ۶- اطاق‌ها همراه زیر زمینی: ۱۳ باب
 - ۷- دهلیز برنده: محل پذیرای طلاب چهار باب
 - ۸- مسجد: یک محراب
 - ۹- کتابخانه: یک باب
 - ۱۰- آشپزخانه: یک باب
 - ۱۱- حوض بزرگ: ذخیره آب داخل حیات مدرسه
- زمین مدرسه از طرف محمد ابراهیم بای وقف گردیده است. استاد حلیمی سال‌ها در این مدرسه تدریس نمود، سپس به شهر مزار شریف نقل مکان نمود و مدیریت مدرسه علمیه ثقلین و ریاست مدارس و حوزات شمال افغانستان را نیز بر عهده دارد.

مدرسه دینی - خواجه بلند

حجةالسلام والمسلمین شیخ غلام محی الدین شریفی فرزند ملا فیروز ساکن قریه خواجه بلند بهسود در سال ۱۳۸۸ ه.ش حوالی شخصی خویش وقف مدرسه دینی نمود، به دلیل کوچ نمودن مردم از روستاها به شهرهای بزرگ افغانستان مثل مزار شرف، کابل و هرات مدرسه از افتتاح باز ماند، صرف مسجد اعمار شد.

خواجه بلند دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوای است در بهار فضای سرسبز دارد و در فصل زمستان سرد برف گیر می باشد خواجه بلند برای درس خواندن طلاب در سه فصل سال مساعد است.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: رسول اکرم ﷺ
 - ۲- موقعیت: خواجه بلند بهسود-دره صوف بالا-ولایت سمنگان
 - ۳- زمین مدرسه: چهار جریب ۸۰۰۰
 - ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۵۰×۳۵۰۰
 - ۵- مدرس خانه: یک باب
 - ۶- تعداد اطاقها: ده باب
 - ۷- دهلیز برنده: یک باب
 - ۸- مسجد: یک باب محراب
 - ۹- کتابخانه: یک باب
 - ۱۰- آشپز خانه: یک باب
 - ۱۱- حوض بزرگ: ذخیره آب یک حلقه
 - ۱۲- چاه آب(قدوق): یک حلقه
- زمین مدرسه از طرف، شیخ غلام محی الدین شریفی، وقف گردید، زمین مدرسه

آماده اعمار ساختمان مدرن روز می‌باشد. شیخ غلام محی‌الدین شریفی، سرانجام در ۲۰ اسد سال ۱۳۹۸ در شهر کویته پاکستان به رحمت حق پیوست.

حوزه علمیه خاتم النبیین

حجة الاسلام والمسلمین استاد شیخ محمد علی امینی فرزند عبدالله ساکن قریه تحتجوی مرکز ولسوالی دره صوف، در ۱۳۹۲/۳/۲۶ ه.ش حوزه علمیه خاتم النبیین علیه‌السلام را با حمایت مردم محل تأسیس نمود و مدت نه سال است که در آن مدرسه تدریس نموده و مشغول تربیت فرزندان مردم است، تاکنون فعالیت‌های خوبی را به جامعه تقدیم نموده است. قریه کشکک دارای اقلیم کوهستانی است، فضای مناسب و دارای آب و هوای معتدل بوده. در چهار فصل سال برای تحصیل طلاب مساعد می‌باشد.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: حوزه علمیه خاتم النبیین علیه‌السلام
- ۲- موقعیت: قریه دهن کشکک-دره صوف بالا- ولایت سمنگان
- ۳- زمین مدرسه: یک جریب ۲۰۰۰ متر مربع
- ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه حدوداً ۲۵×۲۰
- ۵- مدرس: دو باب
- ۶- اطاق‌ها: ۶ باب
- ۷- سالون و برنده: یک سالون، دو برنده.
- ۸- مسجد: ===
- ۹- کتابخانه: یک باب
- ۱۰- آشپزخانه: یک باب
- ۱۱- چاه آب: یک حلقه

زمین مدرسه از طرف مردم محل وقف گردیده است. در این مدرسه تعلیمات علوم دینی، ادبیات عرب از جامع المقدمات تا لمعه و منطق، شاگردان مشغول تحصیل هستند، این مدرسه از بدو تأسیس، تحت پوشش وزارت معارف قرار گرفت و به صورت یکی از بخش های معارف به صورت رسمی اداره می شود، لذا نصاب تعلیمی معارف در این مدرسه تطبیق می شود و محصلین از صنف اول شامل و تا صنف دوازدهم ادامه تحصیل داده و با اسناد صنف دوازده فارغ می شوند، استاد امینی تا اکنون در این مدرسه مشغول تدریس است.

مدرسه دینی - طور

حجة الاسلام والمسلمین شیخ خدمت علی فاضلی فرزند عوض علی ساکن سرطور، در سال ۱۳۹۴ ه.ش مدرسه دینی (ویژه خواهران) را تأسیس نمود و سال ها در آن حوزه علمیه تدریس نمود.

قریه طور دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوای است در موسم بهار فضای سرسبز دارد و در فصل زمستان سرد برف گیر می باشد این منطقه برای درس خواندن طلاب در سه فصل سال مساعد است.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: فاطمه الزهرا علیها السلام
- ۲- موقعیت: قریه دهن طور- دره صوف بالا - ولایت سمنگان
- ۳- زمین مدرسه: دو جریب ۴۰۰۰
- ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۸۲۰×۱۸
- ۵- مدرس: یک باب
- ۶- اطاق ها همراه زیر زمینی: ۱۳ باب
- ۷- دهلیز برنده: محل پذیرای طلاب چهار باب
- ۸- مسجد: یک محراب

۹- کتابخانه: یک باب

۱۰- آشپز خانه: یک باب

زمین مدرسه، از طرف ملاسلطان حسین اصغری وقف گردید است این مدرسه تا کنون فعالیت دارد.^۱

مدرسه دینی - مرکز دره صوف

حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا شیخ زاده فرزند آیت الله شیخ علی جمعه، ساکن نوالی در سال ۱۳۹۵ ه. ش مدرسه دینی در مرکز دره صوف اعمار نمود که ایشان سالها در آن حوزه علمیه مشغول تدریس می باشد.

مرکز دره صوف دارای اقلیم کوهستانی بوده که فضای آن سرسبز و آب هوای معتدل دارد، در چهار فصل سال برای تحصیل طلاب مساعد می باشد.

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: امام جعفر صادق مرکز دره صوف علیه السلام
- ۲- موقعیت: مرکز دره صوف بالا - ولایت سمنگان
- ۳- زمین مدرسه: دو جریب ۴۰۰۰
- ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۲۰×۱۰۰۰
- ۵- مدرس: یک باب
- ۶- اطاق ها همراه زیر زمینی: ۱۲ باب
- ۷- دهلیز برنده: محل پذیرای طلاب یک باب
- ۸- مسجد: یک باب محراب
- ۹- کتابخانه: یک باب

^۱ - متأسفانه با تماس های مکرر با مولوی صاحب حبیب الله رشاد و دیگر بزرگان دره صوف پایین موفق به تهیه زندگی نامه علما، بزرگان و لیست مدارس دینی نشدیم.

۱۰- آشپز خانه: یک باب

۱۱- حوض بزرگ: ذخیره آب داخل حیات مدرسه

بخش از زمین مدرسه، از طرف قومای کابلی (افشار) وقف گردیده است و یک بخش آن خریداری گردیده است استاد شیخ محمد رضا شیخ زاده سال‌ها در این مدرسه تدریس نموده تا اکنون نیز فعالیت دارد.

مدرسه دینی - چیل (جهیل)

حجة السلام والمسلمین حاج شیخ پاینده محمد و آخوند محمد عطا فرزند علی داد، ساکن سرآسیاب چیل - روی دوآب، در سال ۱۳۴۸ ه. ش مدرسه دینی تأسیس نمود و ایشان سال‌ها در آنجا مشغول تدریس بودند.

چیل دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوا است در فصل بهار سال فضای سرسبز دارد و در فصل زمستان برف گیر و سرد سیر می‌باشد، برای درس خواندن طلاب در سه فصل سال مساعد است.^۱

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: مدرسه ولی عصر علیه السلام
- ۲- موقعیت: چهل - روئی دوآب - ولایت سمنگان.
- ۳- زمین مدرسه: چهار جریب ۸۰۰۰۰
- ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۴۵×۲۲۵۰.
- ۵- اطاق‌ها: همراه زیر زمینی ۳۷ باب
- ۶- مسجد: یک باب محراب.
- ۷- کتابخانه: یک باب.
- ۸- آشپز خانه: یک باب

^۱ - این اطلاعات را توسط ثقه الاسلام والمسلمین آقایی ضیایی داده شده است کمال سپاس دارم.

زمین اطراف مدرسه باغ میوه و درخت‌های چنار به مساحت چهار جریب زمین است. زمین اصلی مدرسه را ملا سخی داد کربلائی وقف نموده است. و زمین اطراف آن را استاد شیخ محمد حسین ضیائی برای مدرسه خریداری نموده است. این مدرسه تا اکنون فعالیت دارد. حاجی شیخ پاینده محمد و آخوند محمد عطا، بعد از سال‌ها تدریس سرانجام در سال ۱۳۶۵، ۱۳۸۰ ه.ش دارفانی را وداع گفته به رحمت حق پیوستند.^۱

مدرسه دینی - پیچگاه آبخورک

حجة السلام والمسلمین محمد باقر نوری ساکن قریه تاله مزار آبخورک - روی دوآب در سال ۱۳۶۶ ه.ش مدرسه دینی تأسیس نمود ایشان سال‌ها در آن مدرسه دینی مشغول تدریس بود.

پیچگاه آبخورک دارای اقلیم کوهستانی و روستای خوش آب و هوای است در موسم بهار فضای سرسبز دارد و در فصل زمستان سرد سیر و برف گیر می‌باشد این قریه برای درس خواندن طلاب در سه فصل سال مساعد است.^۲

مشخصات:

- ۱- اسم مدرسه: مدرسه رسول اکرم ﷺ
- ۲- موقعیت: پیچگاه آبخورک - روئی دوآب - سمنگان.
- ۳- زمین مدرسه: دو جریب ۴۰۰۰۰
- ۴- مساحت: زیر بنای مدرسه ۲۰×۸۰۰.
- ۵- اطاق‌ها: همراه زیر زمینی ۱۷
- ۶- مسجد: یک محراب
- ۷- کتابخانه: یک باب

^۱ - هفته‌نامه‌ی معارف اسلامی. (۱۴۰۳). کابل شماره مسلسل ۱۲۳ ص ۳.

^۲ - هفته‌نامه‌ی معارف اسلامی. (۱۴۰۳). کابل شماره مسلسل ۱۲۰ ص ۳.

۸- آشپز خانه: یک باب

۹- چاه آب: یک حلقه

زمین مدرسه را حاجی ولی محمد وقف نموده است. و شیخ محمد باقر نوری سال‌ها در این مدرسه مصدر خدمت بوده است، این مدرسه تا اکنون فعالیت دارد.^۱

^۱ - این اطلاعات را توسط ثقه الاسلام والمسلمین شیخ عبدالحمید مدقق داده شده است کمال سپاس دارم.

* مدارس دینی دره صوف پائین *

- ۱- مدرسه زیرکی
- ۲- مدرسه دهی
- ۳- مدرسه دهمکی
- ۴- مدرسه تاقچی
- ۵- مدرسه پیشی
- ۶- مدرسه توقسن
- ۷- مدرسه میانه
- ۸- مدرسه لبابی
- ۹- مدرسه اولجه قدوق
- ۱۰- مدرسه بازارک
- ۱۱- مدرسه شمالک
- ۱۲- مدرسه نیکک
- ۱۳- مدرسه گوله
- ۱۴- مدرسه زیدوری

متأسفانه با تلاش‌ها و پی‌گیری فراوان بخاطر وخامت امنیتی مسیر راه موفق نشدیم، تا تاریخ تأسیس مدارس دینی دره صوف پائین ونخبگان آن دیار را یاد داشت نمائیم.

لیست - مدارس دینی دره صوف -

بر اساس سال تأسیس ترتیب شده است.

وضعیت	موقعیت			مؤسس	سال تأسیس	نام حوزه علمیه	تاریخ
	سمنگان	دره صوف	قریه				
فعال	//	//	سرو لنگ	حاج شیخ میرزا حسین	۱۰/۱/۱۳۰۰	امام حسن العسکری (ع)	۱
فعال	//	//	نوالی	حاج شیخ علی جمعه	۱۹/۲/۱۳۰۹	امام جعفر صادق (ع)	۲
فعال	//	//	پسقل	ملا دوست محمد آخوند	۱۵/۷/۱۳۱۲	امام جعفر صادق (ع)	۳
فعال	//	//	کمیج	شیخ محمدانی	۵/۳/۱۳۲۰	امام جعفر صادق (ع)	۴
فعال	//	//	چهارده	سید محمد علی نجفی	۴/۶/۱۳۲۲	حجیه (عج)	۵
فعال	//	//	حسنی	مولوی علی نظر	۱۰/۶/۱۳۲۵	علی ابن ابی طالب (ع)	۶
فعال	//	//	نوآمد	سید اسحاق نجفی	۳/۹/۱۳۳۴	امام محمد باقر (ع)	۷
فعال	//	//	شیخه	شیخ نور احمد نوری	۷/۷/۱۳۴۱	محمدیه (ص)	۸
فعال	//	//	کوته	شیخ محمد علی توسلی	۱۳۵۵	المهدی (عج)	۹
خیر فعال	//	//	تیو تاش	سید حاج علی حسن حیدری	۱۴/۸/۱۳۶۱	امام حسن العسکری (ع)	۱۰
خیر فعال	//	//	جوس	شیخ احمد علی حلیبی	۱/۱۱/۱۳۸۲	امام زین العابدین (ع)	۱۱
غیر فعال	//	//	خواجه بلند	شیخ غلام محی الدین شریفی	۲۵/۵/۱۳۸۸	رسول اکرم (ص)	۱۲
فعال	//	//	مرکز دره صوف	شیخ محمد رضا شیخ زاده	۶/۳/۱۳۹۵	امام جعفر صادق (ع)	۱۳
فعال	//	//	کشکک	شیخ محمد علی ابینی	۲۶/۳/۱۳۹۲	خاتم النبیین (ص)	۱۴
فعال	//	//	طور	شیخ خدمت علی فاضلی	۶/۲/۱۳۹۲	فاطمه الزهرا (س)	۱۵
فعال		//	زیر کی	حاج احمدی		امام رضا (ع)	۱۶
فعال	//	روی دو آب	چهل	حاج محمد عطا	ش. ۱۳۵۰	ولی عصر (عج)	۱۷
فعال	//	روی دو آب	پیچگاه	اسحاق کربلایی	ش. ۱۳۶۶	رسول اکرم (ص)	۱۸

فصل سوم
سیمایے، برازندگان درہ صوف

مولانا شاکر بلخی

جامعه‌ی هزاره همواره در دامن خود؛ شخصیت‌های بزرگ و نقش‌آفرین در تاریخ افغانستان (خراسان) زمین پرورش داده است که مولانا شاکر بلخی یکی از آن جمله‌ها است. حدود دو و نیم سده قبل شاعر، عالم و صوفی وارسته مولانا شاکر در دره‌صوف (دره‌ی - یوسف) بلخ زاده شد. شخصیتی که با اندیشه شعر زندگی کرد و از شاعران پیش از خود هم چون مولانا، حافظ، سعدی، شمس تبریزی، رازی، جامی، انوار و بیدل تأثیر بسیار پذیرفت. آثار او می‌توان از دیوان خطی مولانا شاکر بلخی، کلیات برهان القاطع و الجامع الحکمتین یاد کرد.

بلخ روزگار محل ظهور عالمان و نخبگان و شخصیت‌های بارز علمی، فرهنگی هم چون مولانا شاکر بلخی بوده است بر حال و احوالش وقوفی نیست. گرچه! مظلومیت مردم ما در افغانستان در این دو سه قرن اخیر به حدی بوده است که حتی چهره‌های مفاخر علمی آنها هم گم‌نام و جایگاه علمی آنان تخریب و آثارشان دست خوش تحولات شده‌اند و به انزوای گم‌نام تاریخی قرار گرفته‌اند.

ولادت/تحصیلات مولانا شاکر

مولانا صوفی محمد شاکر دره صوفی (دره یوسف) بلخی ابن ملا محمد تکاف بلخی (حنیف بلخی، ۱۳۶۳: ۴۴۸)^۱. در قرن هفدهم در ۱۶ رمضان المبارک ۱۱۵۵ ه. ق. ۱۷۳۴ م در دهکده‌ی خوج و بلند (خواجه بلند) امروزی دره صوف (دره یوسف) از توابع استان بلخ باستان دیده به جهان گشوده و تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود فراگرفت. در نوجوانی رهسپار مدرسه‌ی نظامیه‌ی بخارا گشت و به تحصیل ادب، تفسیر، فقه، کلام و حکمت پرداخت. سپس به مراکش، حجاز، حبشه و دهلی سفر کرد. پدرش به وی علاقه‌ی فراوان داشت تا فرزندش آبدیده و سخت کوش بار بیاید از این رو درس‌ها او را با خود همراه می‌ساخت. (روزنامه‌ی راه عدالت ۱۴۰۲: ۱۲)^۲ و مولانا شاکر از این که در کنار پدر بود و از تجارب او استفاده می‌نمود، خوش حال بود.

سفرهای مولانا شاکر

مولانا شاکر بلخی از خانواده‌ای سرشناس بود. پدرش در قلمرو حکومت سلسله‌ی اشترخانیان سفرهایی داشت. (خلیق، ۱۳۸۷: ۳۴۶)^۳ آن وقت که حکومت بلخ رو به انقراض بود، پدر مولانا شاکر (ملا تکاف) که مرد علم و تجارت پیشه بود روانه‌ی بخارا گردید و در مناطق نمندگان، اندیجان، فرغانه و قوقان سکونت اختیار کرد و مولانا شاکر در آن سامان به سلک درویشان و متصوفه درآمد (توسلی، طلوع ۱۳۹۹: ۷۵)^۴.

پیر فرغانه‌ی کشف دار بود	مرشد شیخ این دیار بود
پیشوا، از برای اهل سلوک	ساکن بلده‌ی مزار بود
جرعه نوش است از می توحید	مست از آن رو، بی‌خمار بود

^۱ - حنیف بلخی، محمد حنیف. (۱۳۶۳). پرتاوس، شعر فارسی در آریانا. چاپ اول، پشاور: بی‌نا.

^۲ - روزنامه‌ی راه عدالت. (۱۴۰۲). شماره مسلسل ۶ ص ۱۲.

^۳ - خلیق، صالح محمد. (۱۳۸۷). تاریخ ادبیات بلخ، از کهن ترین روزگاران تا اوایل سده بیست و یکم. کابل: انجمن نویسندگان، بلخ.

^۴ - توسلی، محمد نایب علی و طلوع عبدالمؤمن. (۱۳۹۹). سیمای برازندگان دره صوف: بیهقی بلخ

خواه قوقند، خواه فرغانه‌ی صاحب قدر و اعتبار بود
مولانا شاکر بلخی تک‌سوار وادی خرد و اندیشه بود که خون نافش در خاک
پر تپش سر زمین متلاطم بلخ باستان ریخته شده بود. بلخ روزگاران محل ظهور عالمان،
نخبگان و شخصیت‌های بارز فرهنگی بود بر حال و احوالش وقوفی نیست؛ مولانا شاکر
شاعر پارسی زبان سده‌ی هجدهم میلادی، درویش اسلامی و عارف صوفی بود، در عصر
خود یکی از بزرگ‌ترین استادان معنوی و شعور شعری شناخته می‌شد (روزنامه‌ی
وحدت. ۱۳۷۱: ۳).^۱

آثار مولانا شاکر

از آثار مولانا شاکر چنین بر می‌آید که او افزون بر فارسی، زبان‌های عربی، ترکی و
هندی را خوب می‌فهمیده است. در جوانی برای تحصیل علم به دهلی هند رفته در خدمت
میر مظهر برائچی مراحل سلوک در طریقه‌های نقشبندیه، قادریه، چشتیه و سهروردیه را طی
و کسب فیض کرده است. پس از آن به اردبیل خراسان رفته نزد شیخ محمد علام‌الدین به
فرا گرفتن دروس منطق، فلسفه و حکمت پرداخته است. سپس با جمعی به بخارا سفر کرده
به شاگردی مولانا ابوالقاسم بن محمد مظهر جیهاتی درآمد. او عالم جید و دوست‌دار اهل -
بیت نبی ﷺ بود و مرثیه‌خوانی را در بخارا رواج داده بود. مولانا شاکر دارای استعداد، هوش
سرشار، علم آموزی و قریحه‌ی شعری بود که همه‌ی موضوعات تدریس شده را به‌خوبی فرا
می‌گرفت و به شعر تبدیل می‌کرد. به زودی نام او به عنوان داملا و مولانا شاکر شهرت یافت.
چون به بخارا بازگشت گروهی از شاگردان، گرد او جمع شدند و مشغول تدریس گردید.
پس از بازگشت از اردبیل به بخارا به تدوین دیوان خود که شامل قصاید، غزلیات،
مقطعات، مسمطات، ترجیعات، رباعیات، مستدرکات، مثنوی، مقالات و قصاید عربی بود
پرداخت و آن را در دو بخش تنظیم کرد. بی‌شک بررسی آثار مولانا شاکر بلخی در یک

^۱ - روزنامه‌ی وحدت. (۱۳۷۱). کابل شماره مسلسل ۴۵ ص ۳.

مطلب تمام نشدنی نیست، اشعار مولانا به ویژه در میان فارسی زبانان کشورهای فارسی زبان نظیر ایران، تاجیکستان و افغانستان نیز محبوبیت بسیاری پیدا کرده است، مولانا شاکر بلخی از نامدار ترین ادیبان و شاعر بلند آوازه سده ای خویش بوده است (حنیف بلخی، ۱۳۶۳: ۴۴۹)¹.

بازگشت به زادگاه

مولانا شاکر در سال ۱۲۲۲ هـ.ق/ ۱۸۰۱ م. به زادگاهش بلخ باز گشت. گرچه زمان، اجازه ی فعالیت های فرهنگی را برای او نداد؛ زیرا اوضاع تنگ و خفقان آوری بر جامعه ی آن روزگاران حاکم بود؛ اما با گذشت زمان مولانا شاکر به پختگی علمی می رسید. هر چند شرایط زمان صحنه های فرهنگی را برای او تنگ کرد و تا حدی فشار بر او وارد شد که از روزگارش شکوه ها دارد:

بوالعجب عصری که اکنون حق زباطل نیست فرق

پیش چشم عالم، نادان و عاقل نیست فرق

"شاکرا" خاموش بنشین کاندرا این دولاب دون

جغد با طوطی و یک زاغ، عنادل نیست فرق

مشکل است ای هم نشینان روزگار غربتی چون زمستان بگذرد دائم بهار غربتی

فی المثل چون "یوسف ثانی" بود اندر جهان عاجز است آن کس که افتد بر دیار غربتی

مولانا شاکر و تصوف

مولانا شاکر ترکستانی بلخی اهل تصوف بود. مؤرخان معتقدند که او فردی خرقة

¹ - حنیف بلخی، محمد حنیف. (۱۳۷۹). مفاخر بلخ. پشاور: انجمن ادبی بلخ.

پوش، زهد پیشه، عزلت گزین و اهل تأمل بود، از امور دنیوی اعراض می کرد؛ اما موسیقی سماع را دوست می داشت (خلیق، ۱۴۰۲: ۲۵۶).^۱

مولانا شاکر در زمانی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت که شرایط افغانستان (خراسان) زمین، آلوده به خفقان بود. از این رو او گاهی از روزگار گلایه دارد. برای آن که از چهار چوب تعلیمات قرآنی خارج نشود سعی می کرد عقیده‌ی خود را در قرآن بیابد. او عقل و انواع آن را ابداع خداوندی می داند، اما اظهار می دارد که ابداع در زمان خاص اتفاق نیفتاده است. او معتقد است عقل فعال ارسطو الهام قرآنی است، فلسفه‌ی مولانا شاکر آمیزه‌ای از حکمت، درایت رنگ و بوی اسلامی دارد.

مولانا شاکر هزاره‌ی بلخی علاقه‌ی فراوان به اهل بیت پیامبر ﷺ داشت؛ مرثیه‌های او در مردم هزارستان و بلخ شور و هیجانی به پا می کرد و کوچک و بزرگ این مرثیه‌ها را می خواندند و از بر (حفظ) می کردند. اشتغال مولانا شاکر بلخی به مرثیه سرایی عام پسند بود. اشعارش باعث شد که فضلا و خواص به شعر او تمایل بسیار داشته باشند.

سید امیرحسین ترکستانی در وصف مولانا شاکر این طور می نویسد: (مولانا یک عاشق بود، نه از نوع خاکی و زمینی آن بل که او عاشق خالق هستی و سفیرش خاتم الانبیاء المرسلین و اهل بیت طاهرین آن بود. تمام اشعارش گویایی توحید، وصف نبوت و عشق به اهل بیت و عرفان اسلامی است).

مولانا شاکر بلخی در حرارت عشق و فراق سوخت؛ در تقیه^۲ عمر خود را به سر برد اشعارش گویای زبان حالش می باشد. چنانچه آیت الله شیخ عطاءالله توسلی دره صوفی متوفی ۱۳۹۳ش در باره وی گفته است: (شهرت مرثیه سرایی مولانا شاکر بلخی به حدی بوده که علما و نخبگان زمان خویش را تحت الشعاع قرار داده بود. مولانا شاکر با این که در روزگار خود در ردیف شاعران بزرگ بود، از شعرای پیش از خود به ویژه سعدی، مولانا، شمس،

^۱ - خلیق، صالح محمد. (۱۴۰۲). عرفان و تصوف اسلامی در بلخ باستان.

^۲ - خود داری، از آشکار کردن مذهب خویش برای حفظ جان.

جامی، بیدل انوار و حافظ تأثیر بسیار پذیرفته است) در اشعار خود چنین می گوید:

من بی سرو سامانم (إِرْحَمْتَ لَنَا) شاها فانظرتِ إِلَى عَبْدِكَ مِنْ لُطْفِكَ يَا مَوْكِي
أَغْرَقْتُ مِنَ الْغَفْلَةِ فِي الْبَحْرِ مَعْاصِيَا فِي الْيَلِّ شَقَاوَاتٍ بِالْإِيلِ وَالنَّهَارِ

مولوی و شمس و حافظ، و بیدل و انوار هم
جامی و سعدی صاحب سخن در جنگ و بحث
شیخ و شاب و زاهدان و عابدان و عارفان
دهریان، پیرمغان و اهرمن در جنگ و بحث
هیچ سر خالی ز سودای تو نبود در جهان
بت پرستان، بتگران و بت شکن در جنگ و بحث
می کند شوق تو آخر بر دل هر کس اثر
"شاکر" شوریده دل با خویشتن در جنگ و بحث

مولانا خال محمد خسته متوفی سال ۱۳۵۲ ه.ش. در نظم الحیات خویش نوشته است:
(مولانا صوفی شاکر بلخی از افکار بلند صوفیانه و شاعرانه برخوردار بود. یکی از بزرگ
ترین عارفان عصرش بود، در میان مردم خراسان به مثابه‌ی مولانا جلال الدین بلخی بود،
اشعار مولانا شاکر تنها انتخاب برای من بود).

« من از عالم تو را تنها گزینم روا داری که من غمگین نشینم؟! »

دل من چون قلم اندر کف توست ز توست ار شادمان و گر حزینم «

مولانا شاکر حدود دوصد و پنجاه سال پیش چشم از این جهان فرو بست. گاهی
خود را مخاطب قرار می دهد و از بی ارزشی دنیا می گوید، گاهی از زمانه شکوه‌ها دارد،
به هر حال جز نام نیک از او به جا نمانده است.

"شاکرا" کلکت خرامان است جهد کن بیا بعد مرگت تا بماند چند شعری یادگار
مولانا شاکر بلخی، دیوان اشعار، کلیات برهان القاطع و الجامع الحکمتین را به
یادگار گذاشت. خوش بختانه این آثار او در زمان حیاتش نوشته شده است؛ مردم دیوان مولانا
را بسیار قدر می کنند و نسخه های خطی قدیمی آن در بین مردم و در کتابخانه ی ملی کابل،
لکه ناپنجاب، دوشنبه و تاشکند فعلاً موجود است.

اولین کتاب معارف هزارستان

بعد از حادثه ی غم باری که به دستور امیر عبدالرحمان خان بر مردم هزاره رفت و در
سال ۱۸۹۲ م ۱۳۱۳ هـ ق (خانوف^۱، ۱۳۷۲: ۲۰۷). ۶۲٪ این قوم را قتل عام کردند و تمام مکاتب
و مدارس هزارجات و همه ی اسناد و اوراق تاریخی آن ها را سوزانده و از بین بردند. از این
جهت معارف هزاره ها رو به نابودی رفت و از میان مردم محو شد (کاتب هزاره^۲، ۱۳۹۳: ج ۳/
۷۲). به گفته ی سید عسکر موسوی هزاره ها بعد از غائله ی امیر عبدالرحمان خان به انزوا و
تجرید فرهنگی کامل قرار گرفته بودند (ریاضی هروی^۳، ۱۳۶۹: ۲۲۵). اعزام ملاهای حنفی
مذهب توسط حکومت جابر بر مناطق هزارستان در میان هزاره ی دایزنگی در رأس آن قاضی
داملا عبدالقیوم خان به زور قواعد مذهب حنفی را بر آن ها تحمیل کردند (هزاره ها)، (زابلی
مغولی^۴، ۱۳۳۲: ۱۸۶). و در تمام نقاط هزارستان حتی یک کتاب چاپی هم پیدا نمی شد، جز
دیوان خطی مولانا شاکر هزاره بلخی که از چشم مأمورین حکومت به دور مانده بود.

در این مرحله هزاره ها با استفاده از فرهنگ غنی که خود ریشه در اسلام دارد به
سیستم آموزش سنتی (مکتب خانگی) رو آوردند "این سیستم در دنیای خارج کم تر شناخته

^۱ - خانوف، تیمور. (۱۳۷۲). تاریخ ملی هزاره. مترجم عزیز طغیان. چاپ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

^۲ - کاتب، فیض محمد هزاره. (۱۳۹۳). سراج التواریخ. ج ۳: مؤسسه انتشارات عرفان تهران.

^۳ - ریاضی هروی، محمد یوسف. (۱۳۶۹). عین الوقایع تاریخ افغانستان. چاپ اول: بنیاد موقوفات محمود افشار تهران.

^۴ - زابلی مغولی، محمد افضل بن وطن. (۱۳۳۲). مختصر المنقول در تاریخ هزاره مغول. کویت: بی نا.

شده است" این روش هزاره‌ها در طی ۱۴ قرن گذشته یکی از عالی‌ترین دستاوردهای تمدن اسلامی است. از و رود محصلین هزاره ذریعه‌ی فرمان‌ها و مکتوب‌ها (هفته‌نامه‌ی وحدت، ۱۳۷۱: ۵)^۱. در تمام مکاتب مدارس دولتی جلوگیری می‌شد و این امر ممنوع اعلان شده بود (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۲۲)^۲. حتی، در زمان حکومت محمد ظاهر شاه پندار، فرمان‌ها صادر شدند فرزندان هزاره را از مکاتب منع قراردادند، (یزدانی ۱۳۷۲: ۱۵۹)^۳. خاندان آل‌یحیی از طُرق مختلف به صورت ماهرانه کوشیدند جلو رشد فکری؛ علمی و فرهنگی هزاره‌ها را بگیرند. ورود کتب‌های چاپ ایران، نجف اشرف در افغانستان ممنوع بود، در حال که کتب‌های چاپ شوروی به زبان پشتو در افغانستان آزاد بود (روزنامه آزاد افغانستان، ۱۳۳۱: ۲۵)^۴ از میان دود و آتش خاکستر برجامانده‌ی لشکریان جهل و جنون، بازهم چه مرواریدهایی بر خاسته‌اند علما، روحانیون آرام ننشسته عقاید و باورهای مذهبی خویش را سینه به سینه حفظ کرده نسل به نسل انتقال دادند و دست به قلم‌نوی و دوات بردند که از جوهره‌ی ذغال چوپ ترکیب می‌گردید. عقاید، اخبار و حوادث روزگار خویش را نوشتند و در مکاتب خانگی درس دادند، آن‌چه به نام مکتب بچه‌خوانی یاد می‌شد.

ملا غلام‌علی کربلای می‌گوید: (دانشمندان بس بزرگ از مکتب خانگی برخاسته همانند رازی، بوعلی سینا، خیام، فارابی، ابن عربی، ابن رشد، ابن خلدون، غزالی، البیرونی و بسیار دیگر. بازهم قلم به‌دستان و روحانیون فعال ما شروع به نوشتن قرآن کریم، حمله‌ی حیدری، شاهنامه فردوسی و دیوان شاعران از جمله دیوان، مولانا شاکر بلخی کردند)^۵. بعد از حادثه سیاه امیر عبدالرحمان خان آنان که قد بر افراشتند مصدر خدمات در

^۱ - هفته‌نامه‌ی وحدت. (۱۳۷۱). کابل شماره مسلسل ۷۹ ص ۵.

^۲ - موسوی، سیدعسکر. (۱۳۷۹). هزاره‌ها در افغانستان. مترجم اسدالله شقایب: انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرخ تهران

^۳ - یزدانی، حسین علی (۱۳۷۲) پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها. لیتوگرافی: انتشارات عرفان قم

^۴ - روزنامه آزاد افغانستان، (۱۳۳۱) پشاور شماره مسلسل ۲۵ ص ۶.

جامعه خویش شدند عبارت اند: از آیت الله شیخ حاج میرزا حسین هزاره دره صوفی اولین مؤسس مدرسه دینی در سطح هزارستان، ملا غلام علی کربلایی، شیخ خادم حسین کوه بیرونی، سید حسن رئیس، آخوند بکک یکه اولنگ، سید عالم بلخاب، سید اسماعیل بلخی، شیخ سلطان ترکستانی، سید سرور واعظ (پایگاه اطلاع رسانی - پایگاه اطلاع رسانی حزب عدالت و آزادی)^۱ و...

آنان که دیوان مولانا شاکر بلخی را نوشتند اسامی آنها قرار ذیل اند: خود مولانا شاکر بلخی^۲، ملا غلام علی کربلایی، ملا غلام حسن نوامد، سید مسلم شاه، ملا میرزا علی، ملا قربان علی، ملا حمید الله نظری (بابه حمید) که اشعار مولانا شاکر از دست خط این مردان بزرگ باقی مانده و تا هنوز در بین جامعه‌ی ما اشعار مولانا شاکر نقل محافل و مجالس است؛ (پایگاه اطلاع رسانی پیام آفتاب)^۳. هر طفل که بتواند دیوان خطی مولانا شاکر را در مکتب خانگی بخواند پدرش به آن افتخار می‌کند و می‌گوید پسر من کتاب شاکر را خوانده توانایی خواندنش بالا رفته دیگر ملایی نیست که پسر من را درس بدهد، مکتب خانگی از مکتب دولتی تفاوت داشته قابل بحث نیست. (صفحه رسمی محمد نایب علی توسلی)^۴.

مولانا شاکر بلخی، در نظر دیگران

ملا محمد یونس جریده نگار گاه نامه‌ی دوران شاهی^۵ (محمد ظاهر شاه) سال ۱۳۱۸ هـ ش در بلخ نوشته است، که بلخ بامی در درازنای تاریخ خالی از اندیشمندان و بزرگان نبوده است. او در رساله‌ی خود از مولانا شاکر بلخی به عنوان یکی از بزرگان بلخ یاد کرده است.

^۱ - <https://jfp-af.org> - پایگاه اطلاع رسانی حزب عدالت و آزادی

^۲ - <https://www.khabaronline.ir> / خبر ایرنا

^۳ - <https://www.payam-aftab.com> - پایگاه اطلاع رسانی پیام آفتاب

^۴ - <https://www.mfacebook.com> - صفحه رسمی محمد نایب علی توسلی

^۵ - جریده بلخ / بیدار. (۱۳۱۸). روزنامه. ص ۴.

(پایگاه اطلاع رسانی معلومات درمورد هزاره‌ها)^۱ در تاریخ ادبیات بلخ، از کهن‌ترین روز گاران تا اوایل سده بیست و یکم آمده که مولانا شاکر شاعر و عارف روشن ضمیر بود (خلیق، ۱۳۸۷: ۳۴۵).^۲ در «ارمغان سمندگان» آمده مولانا شاکر در زهد و تقوا از همه سرآمد روزگار بود (حسن، ۱۳۸۰: ۳۲).^۳ در کتاب «سیری در ادبیات دری» آمده که او مدرس و امام جماعت مسجد خواجه ابونصر پارسای ولی، شخص دانش‌پژوه و پرهیزگار بود (نائل، ۱۳۶۵: ۲۷۹).^۴ مولانا شاکر در عرصه‌ی قلم، نوشتار و مضامینی شیوا داشته در وادی نظم و نثر آثاری از او به یادگار مانده است، در قالب دیوان مجموعه‌ای از اشعار و غزلیات او به الفاظ ادیبانه که مردم مجذوب و شیفته‌ی خرقة‌ی او می‌شدند و بیش از دو قرن است اشعارش در بین مردم سینه به سینه انتقال یافته است (حنیف بلخی، ۱۳۷۹: ۲۳۴).^۵ آثار او توجه اهالی قلم را به خود جلب کرده است. اشعار مولانا شاکر بلخی و کلیات برهان القاطع، الجامع الحکمتین بیش‌تر از چهار هزار بیت/شعر است؛ اما مولانا شاکر بلخی، ملا و صوفی وارسته، مرد شاعر والا مقام و گمنام بود در مناطق خوج و بلند می‌زیسته و چند شعری از آن به طبع رسیده (توسلی و طلوع، ۱۳۹۹: ج ۱/ ۱۹۰).^۶ در وصف وی چنین نوشته‌اند:

چه صوفی بود در فصل و زمانش فلک در غبطه بود از عارفانش
به خاور یک‌تاز علم و عرفان به عالم جان می‌داد و شیفتگانش
در کتاب المزارات الشهر البلخ مؤلف ابوالاسفار بلخی در مورد مولانا شاکر آمده است: (او از ملک دره‌ی یوسف ترکستان بلخ و در منطقه خوج و بلند (خواجه بلند) دره صوف

^۱ Great Hazara Jat-<https://www.mfacebbook.com> - معلومات در مورد هزاره‌ها

^۲ - خلیق، صالح محمد. (۱۳۸۷). تاریخ ادبیات بلخ، از کهن‌ترین روز گاران تا اوایل سده بیست و یکم. کابل: انجمن نویسندگان، بلخ.

^۳ - حسن، محسن. (۱۳۸۰). ارمغان سمندگان (زندگی‌نامه مشاهیر علمی و ادبی). کابل: انتشارات نعمانی.

^۴ - نایل، حسن. (۱۳۶۵). سیری در ادبیات دری سده سیزدهم. کابل: اکادمی علوم افغانستان (انستیتوت زبان و ادبیات دری).

^۵ - حنیف بلخی، محمد حنیف. (۱۳۷۹). مفاخر بلخ. پشاور: انجمن ادبی بلخ.

^۶ - توسلی، محمد نایب علی و طلوع عبدالمؤمن. (۱۳۹۹). دره صوف در گذر بحران تاریخ: انتشارات بیهقی بلخ.

می زیسته مرد با کمال عالمی دانای بود (بینوا، ۱۳۵۵: ج ۶/ ۳۸۵)^۱. که این منطقه فعلاً از توابع دره صوف بالا ولایت سمنگان می باشد (توسلی، ۱۴۰۰: ۲۷)^۲. در رساله‌ی ملا محمدیونس بلخی (جریده بلخ، بیدار، ۱۳۱۸: ۴)^۳. نوشته شده که دیوان عالی مولانا شاکر بلخی و کلیات برهان القاطع و الجامع الحکمتین بیش تر از چهار هزار شعر در خود گرد آورده است و این نسخه در آرشیف ملی کابل و کتابخانه‌ی لکھ نا پنجاب فعلاً محفوظ است؛ (پایگاه اطلاع-رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی بابیه بسود)^۴ بخشی از اشعار مولانا، در سال ۱۳۱۸ هـ در کابل به نام جریده‌ی بلخ به طبع رسیده چنین توضیحات داده اما مولانا صوفی شاکر بلخی از توابع جبال البلخ ملا و صوفی وارسته، مرد شاعر والا مقام و گمنام بود در مناطق خوج و بلند می زیسته و چند شعری از آن به طبع رسیده است. (جریده‌ی بلخ، بیدار، ۱۳۱۸: ۴).

مولانا شاکر بلخی در بزم درس تفسیر قرآن، احکام، فقه، فلسفه و حکمت تدریس می کرد؛ بیش از هزاران شاگرد و مریدان خاص داشت. ایشان هم چنان تسلط بر علم قرائت داشت از فصاحت و بلاغت خاص بر خوردار بود؛ (پایگاه اطلاع رسانی پارسی بان در گستره‌ی ادبیات و فرهنگ)^۵ مدتی استاد مدرسه و پیش نماز مسجد خواجه ابو نصر پارسا در بلخ بود. در سده‌ی [۱۸] میلادی در ۲۵ محرم الحرام ۱۲۷۱ هـ. ق، ۱۸۵۰ م در بلخ در گذشت، در دروازه‌ی هندوان شرقی شهر بلخ و نزدیک قبر رابعه بلخی مدفون گردید؛ (پایگاه اطلاع رسانی دره صوف سرزمین آزادگان)^۶ جمعی از مردم و شاگردان وی لوح سنگ بر قبر آن نصب کردند. تا زمان حکومت تام الاختیار ترکستان زمین وزیر محمد گل خان مهمند آن قبرها هویدا

^۱ - بینوا، عبدالروف (۱۳۵۵) دایرة المعارف آریانا ج ۶ (به زبان پشتو). کابل: وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان.

^۲ - توسلی، محمدنایب علی. (۱۴۰۰). خاطرات نیمه دوم سفر نیم قرن بیستم: انتشارات اکبر کابل.

^۳ - جریده بلخ / بیدار. (۱۳۱۸). روزنامه. ص ۶.

^۴ - <https://mfabbesud.com> - پایگاه اطلاع رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی بابیه بسود

^۵ - <https://parsiban.com> - پایگاه اطلاع رسانی پارسی بان در گستره‌ی ادبیات و فرهنگ

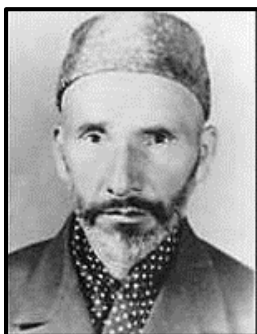
^۶ - <http://www.dari-suf.blogfa.com> - پایگاه اطلاع رسانی دره صوف سر زمین آزادگان

بود به دستور آن وزیر، نابخرد آن قبرها تخریب گردید و بعد از آن ناپدید گشت (جریده‌ی بلخ، بیدار، ۱۳۱۸: ۶)¹.



¹ - جریده بلخ / بیدار. (۱۳۱۸). روزنامه. ص ۶

داملا آدینه محمدعرب



داملا آدینه محمدعرب، ۱۲۶۴-۱۳۱۸ یکی از دانشمندانی بود، که به عنوان بزرگ-ترین عالم دین، در روزگارش شناخته می شد. ایشان یکی از علمایی بود که در زمان نخستین تجاوز روس ها، به افغانستان در سال ۱۳۰۷ ه.ش با شاگردانش کفن پوش در صحنه جهاد آمده و علیه کفروتجاوز، اعلان جهاد کرد؛ مبارزی بود که شوروی وقت، برای دست گیری شان جایزه تعیین کرد و او را بانی جهاد، در برابر خود می دانست. عالمی که با صفای طینت در برابر تجاوز روس ها با شهادت تمام ایستاد. هم چنان با دربارهای حکومت وقت، کنار آمد و هم کار خوب نظام، در تأمین امنیت و آرامش مردم بود.

ولادت

داملا محمد عرب، در سال ۱۲۶۴ ه. ش در قریه کوکه بلایق ولسوالی حضرت سلطان ولایت سمنگان، به دنیا آمد، نامش آدینه محمد است و به قوم عرب تعلق داشت. که امروز نیز اقوامش در آن نواحی زندگی می کنند، زبان عربی را فراموش کرده اند و به فارسی - دری صحبت می نمایند (عالم با جرئت و باهیت بود، مبارزات علمی او تاهنوز سر زبان هاست)^۱

داملا عرب مدت طولانی، در مدارس خلم و مزار شریف، تدریس کرد. دو سال مدرس دارالعلوم کابل شد. در لویه جرگه‌ی دوران نادرخان، در سال ۱۳۰۹ ه. ش به نمایندگی مردم بلخ شرکت کرد و در سال ۱۳۱۸ ه. ش در خلم در اثر مرض وبا، بدرود حیات گفت.

مردم می گویند: در آن زمان، افرادی از نائب الحکومه بلخ، برای انجام واکسن به خلم آمدند. داملا عرب آنها را اجازه نداد، تا مردم را واکسن نمایند، خودش گرفتار وُبا شد و وفات کرد. به قولی بعد از آن، مرض وبا ناپدید شد. مردم چنین باور دارند، وقتی در مرض وُبا، شخص بزرگی وفات کند، مرض محو می شود. داملا، در گوشه مدرسه محمد قاسم خان در ولسوالی خلم، دفن شده است. در تاریخ وفات او این ابیات سروده شده است.

وادر یغا رفت داملا عرب	معدن حلم وحیا وهم ادب
چون ز تأثیر وُبا گشته شهید	روز سه شنبه چهارم از رجب
نهم برج اسد کرده قضا...!!	او به امر حضرت سلطان رب
رفتن آن ذات عالی از جهان	باعث قطع وبا را شد سبب
سال رحلت را حسن واضح بگو	تاریخ فوتش زیغشها طلب

ازدواج

داملا آدینه محمد عرب سه بار ازدواج نمود همسر اولش، دختر عبدالرحیم بای عرب، از کوکه بلایق سمنگان بود، همسر دومش، دختر میرزا نصرت الله خان از خرم سمنگان بود و

^۱ - خاطرات سفر نیم قرن بیستم، کابل ۱۴۰۰ ص ۴۰۵

همسر سومش دختر میرزا نجف علی خان هزاره، از کهمرد بامیان بود. از داملا، دو پسر ماند به نام: صوفی مخدوم اسماعیل و مخدوم یحیی و یک دختر به نام صفیه که با شاگرد داملا، مولوی علاوالدین از فاریاب ازدواج کرد. مولوی علاء الدین را کمونیست‌ها شهید کردند.

فضائل و کمالات داملا عرب

در خاطرات مولوی کمال سمندابی، از قول مولوی سید نظر سمندابی، که هر دو از شاگردان نامدار مولوی عرب بودند، در فضیلت استادش چنین تعریف می‌کند:

داملا عرب واقعاً یک شخصیت بی‌نظیر، عالم برجسته، صاحب نظر در فلسفه و حکمت متعالیه بود. او هم در ابعاد عقلانی و هم در ابعاد عرفانی متبحر بود، او اهل تفکر و اندیشه و اهل الله بود. او شخصی وارسته، با فضیلت، اهل تقوا، مرد عارف روشن ضمیر بود. در شب نمازی، چنان بود که مانند بید می‌لرزید. اما در مقابل حکومت، مانند کوه می‌ایستاد، او یک روشن فکر انقلابی بود و شجاعت‌اش را از شجاعت حضرت علی علیه السلام گرفته بود.^۱

آموزش و تدریس

آدینه محمد، در یک خانواده فقیر به دنیا آمد، از کودکی گوسفندهای اشخاص مال‌دار را می‌چراند. می‌گویند: روزی آدینه محمد کوچک، در حالی که کتابی در دست داشت، به خانه‌ای سلیمان‌خان که از بزرگان قریه لرغان سمنگان بود، آمد و گفت: گوسفندهای کسی را می‌چراند و درس می‌خواندم، به درس خواندنم راضی نشد از او آرزو شده و اینجا آمدم. ایشان به او نگاه کرد و او را پذیرفت. آدینه محمد بعد از آن هم درس می‌خواند و هم گوسفند می‌چراند، وقتی اندکی بزرگ شد و درسش پیشرفت، برای آموزش بیشتر، به دهنه غوری ولایت بغلان رفت و آموزش را ادامه داد. پس از مدتی از آنجا روانه سوات در نیم قاره هند گردید، گفته می‌شود: در آنجا به سختی‌ها مواجه شد. مدتی ملخ می‌خورد. و بالاخره

^۱ - خاطرات مولوی سمندابی، سمنگان، صفحه ۸۵-۸۷، عبدالحمید توانا، چاپ پشاور ۱۳۷۲.

به حیث عالم بر جسته، به کشور برگشت. کسانی که در آن روزگار در نیم قاره هند تحصیل می کردند، لقب مولوی را به خود می گرفتند و تحصیل یافته های بخارا، لقب داملا را به دست می آوردند. اما آدینه محمد را هم مولوی عرب و هم داملای عرب می گویند: لقب داملا را برای او علمای شمال کشور داده اند، که در شمال همه دانشمندان، تحصیل کرده بخارا بودند داملا گفته می شدند چون در نیم قاره هند تحصیل کرده بود. داملا بعد از ختم تحصیل، در مدرسه میرولی خلم، مدرسه محمد قاسم، در خلم و مدرسه اسماعیل بای، تدریس می کرد، در آن زمان، امام میرزا محمد قاسم خان، مؤسس مدرسه امام محمد قاسم خان، رئیس تنظیمه مزار بود که داملا محمد عرب در آن مدرسه، نیز تدریس می کرد.

شاگردان ملا عرب

ملا عرب، شاگردان زیادی را تربیه نمود از جمله گفته می شود: داملا امان الله، مشهور به داملا حاجی صاحب، داملا نور محمد خان، داملا قوت از سمنگان، داملا نعمت الله از سرپل، داملا صوفی میرزا حسین هزاره از دره صوف و مولوی محمد عمر، استاد منطق در مدرسه اسدیه مزارشریف، از جمله شاگردان او بودند. به قولی شاعر معاصر کشور ما استاد خلیل الله خلیلی نیز نزد او به شاگردی نشسته است. به خصوص مثنوی و هدایت النحو را نزد ایشان خوانده است و این شاید در دوران حکمروایی امیر حبیب الله کلکانی باشد، که داملا عرب، در بلخ، نزد میرزا قاسم خان، که رئیس تنظیمه حبیب الله خان بود، استاد خلیل الله خلیلی، نیز در آن روزگار در بلخ مستوفی بوده است، که حدود ۲۰ سال سن داشت.

قدرت علمی داملا عرب

می گویند: میان علما و صوفیان، در زمینه مولود خوانی، اختلاف ایجاد شد، در روز مولود پیامبر، ﷺ مولودخوانان، متنی را که ۱۲ بند داشت می خواندند و حین خوانش بند ۶ یا ۷ مولود نامه، همه ایستاد می شدند. در این رابطه علما نظر داشتند که باید ایستاد نشوند، اما

صوفیان ایستاد می شدند و آن را تبلیغ می کردند؛ روی این موضوع، مناقشه علما و صوفیان شدت گرفت؛ موضوع را به پایتخت اطلاع داده شد، از مرکز هدایت داده می شود که جلسه از علما و صوفیان شمال دایر گردد و در آن جلسه، موضوع حل گردد، در روضه شریف جلسه دایر شد. از شهر آبیگ داملا سیدقل آمده بود، از مناطق دیگر هم علما جمع شده بودند و از خلم داملا آدینه محمدعرب همراه چند نفر شاگردانش از جمله داملا صوفی میرزا حسین هزاره دره صوف آمده بودند. جلسه در مدرسه بهاءالدین و محل حوض سر پوشیده در غرب روضه شریف دایر شده بود. وقتی داملا عرب همراه شاگردانش رسید، همه به پا ایستادند و او را قدر نمودند. چند لحظه یی گذشت و عالمی از دولت آباد آمد، مردم او را بیشتر قدر نمودند همه به پا ایستاد شدند و تا نزدیک دروازه به مقابل او آمدند.

با دیدن این وضعیت، شاگرد داملا عرب، داملا صوفی میرزا حسین هزاره گفت: وقتی ما می آییم، همه ایستاد می شوند، وقتی نام پیامبر گرامی ﷺ اسلام را می گیرند، چرا ایستاد نمی شوید؟ داملا مولوی عبدالجمیل، که ریاست جلسه را به عهده داشت، حرف داملا صوفی میرزا حسین را تأیید و قدر می کند و موضوع با همین سخن شاگرد داملا عرب، فیصله شد. داملا عبدالجمیل می گوید: (داملا صوفی میرزا حسین این قدر ملایی فهمیده است، داملا عرب، تاهنوز لب به سخن باز نکرده فیصله همین است و بس و لف دستار مبارک دملایی را به گردن داملا صوفی میرزا حسین، انداخت، داملا عرب، شاگردانش را خیلی دوست داشت و شاگردش داملا میرزا حسین هزاره را، بیشتر مورد شفقت و مهربانی قرار می داد، از این کار استادش، سوال برای دیگر شاگردانش پیش آمده بود که چرا داملا صوفی میرزا حسین، را این قدر مورد شفقت و مهربانی قرار می دهد...؟!)

وظایف رسمی

داملا عرب، پیوسته مصروف تدریس بود. فقط دو سند موجود است که از دو وظیفه رسمی داملا خبر می دهند. نخست نامه مورخ ۲۹ میزان ۱۳۰۶ ه. ش وزارت معارف به عنوان

«ف» مولوی آدینه محمد خان، مبنی بر رد استعفای او از تدریس در دارالعلوم عربی، در این نامه چنین آمده است:

(به خود شما بهتر معلوم است که اهالی تاشقرغان، شما را در بین خود فاضل فهمیده و برای تدریس در دارالعلوم، انتخاب کرده و به وزارت معارف فرستاده اند، در این صورت، وزارت معارف استعفای شما را قبول کرده نمی تواند... هر آن قدر زودتر به کابل تشریف آورید).

این نامه نشان می دهد که داملا عرب، با انتخاب مردم خلم، برای تدریس به دارالعلوم، به کابل رفته است. این که در کدام سال به این وظیفه رفته و تا چه زمانی ادامه داده است معلوم نیست؛ بنا بر روایتی از بزرگان سمنگان، داملا دو سال در دارالعلوم کابل تدریس کرده است. سند دوم، اعتماد نامه و کالت داملا عرب است این سند نشان می دهد که داملا به اساس و کالت خط شرعی مورخه ۶ اسد ۱۳۰۹ ه.ش در لویه جرگه کابل شرکت نموده است، به استناد این دو سند^۱.

داملا عرب را از لحاظ علمی، از لحاظ سیاسی و اجتماعی، شخصیت برجسته، در شمال کشور به خصوص در بلخ و سمنگان می یابیم، که به حیث مدرس دارالعلوم کابل که در سال ۱۳۰۱ به عنوان نخستین مکتب، در کشور تأسیس شده بود، انتخاب می شود و هم چنان در لویه جرگه نیز به عنوان نماینده مردم، شرکت می نماید. روایت می کنند که نادرخان او را قاضی القضاات ساخت. اما قبول نکرد. البته در این زمینه سندی موثق نداریم. بعد از آن نیز تا سال ۱۳۱۸ ه.ش که وفات کرد، معاش مستمری از دولت می گرفت، و حتی بعد از وفات او مدتی فرزندانش معاش ایشان را می گرفتند.

^۱ - هر دو سند در نزد فرزندان ایشان موجود است.

داملا اهل الله بود

مولوی کمال، دانشمند بزرگ اسلامی ولایت سمنگان که اکنون در قید حیات است و ۱۱۰ سال سن دارد می گوید: من و داملا میرزا حسین هزاره، شاگرد داملاعرب، از اهل الله^۱ بودیم که روایت می کند: در کوکجر، خلیفه بهرام که اصلاً از روی دو آب است و به نام خلیفه صاحب مشهور بود و زنی به نام تاش بی بی داشت، اهل کشف و مرید اهل الله بود. روزی تاش بی بی، با مادر داملاعرب، به زیارت خلیفه می روند. تاش بی بی که اهل راز بود، با خلیفه صاحب صحبت می کند و مادر داملا، شاهد این مسئله است. گفته می شود، فقط مردان بزرگ اهل کشف اند. تاش بی بی، به مادر داملا می گوید: تو توان دیدن این رویداد را نداشتی، فرزندی که در شکم تو است، از اهل راز و از بزرگان خواهد بود؛ به این اساس، داملاعرب از اهل الله طبیعی بود.

داملاعرب مرد سیاست

مولوی آدینه، در زمان امیر امان الله خان، مدرس نام دار بود و مدتی هم برای میرزا محمد قاسم خان، که از سارباغ سمنگان و رئیس تنظیمه بلخ بود، امامت می کرد. شاید میرزا محمد قاسم، مولوی را جهت حرمت گذاری فراوان و استفاده از دانش و تجارب علمی، اجتماعی، نفوذ سیاسی و مذهبی اش، نزد خود نگه داشته بود.

وقتی شاه امان الله خان، به شمال سفر کرد، میرزا محمد قاسم خان، از او پذیرایی شاهانه کرد و چند متر راه قالین فرش نمود. شاه امان الله خان که آن آمادگی را دید، به همراهان خود گفت: ما بی مورد خود را شاه می گوئیم، شاه اصلاً اینجا بوده است.^۲ در ختم سفر میرزا محمد قاسم را با خود به کابل برد، از کار برکنار کرد و نظر بند

^۱ - اهل الله به معنی: مردان متقی و پارسا: مردی از اهل الله رسید و وقوف به مددی را به ایشان تلقین (انیس الطالبین ص ۱۱۴) لغت نامه مرحوم دهخدا.

^۲ - از زبان فرزندان داملاعرب نقل شده است.

نگه داشت که در گذر اندرابی، زندگی می کرد و مسجد اندرابی را در مقابل مقبره تیمورشاه ساخت، بعد از این رویداد، داملا عرب، در خلم تدریس خود را ادامه داد.

وقتی حبیب الله کلکانی به قدرت رسید، میرزا محمد قاسم خان، دوباره رئیس تنظیمه بلخ شد. در این وقت، استاد خلیل الله خلیلی، مستوفی بلخ مقرر گردید و داملا عرب، شخصیت بزرگ علمی، دینی و سیاسی، همچنان مصروف تدریس بود.

در این زمان، قوای شوروی، به راهنمایی غلام نبی خان چرخ، در حمایت امان الله خان وارد بلخ شد. خلیلی در کتاب نخستین تجاوز روس ها به افغانستان، می نویسد: بعد از آمدن قوای روسیه، میرزا محمد قاسم خان، داملا آدینه محمد عرب، در مجلسی با بزرگان نشستند، داملا عرب گفت: امر جهاد را نوشته کن، جهاد در مقابل کفر متجاوز فرض است^۱ و اعلان جهاد کرد. گفته می شود داملا با شاگردانش کفن پوش آمده بودند و آماده جهاد بودند. می گویند: قوماندان فرقه ۱۸ دهادی جنرال عبدالغزیز مارملی که در مجلس حاضر بود، خطاب به داملا عرب گفت: بگذارید، با نظامی ها مشوره کنیم، بعد تصمیم می گیریم. در این زمان داملا خطاب کرد، به آن جنرال گفت: اعلان جهاد کار علماست و به شما تعلق ندارد. استاد خلیل الله خلیلی می نویسد: قوای شوروی، شهر مزار شریف را اشغال کرد و ما به طرف خلم و آبیک، عقب نشینی کردیم. در این وقت طیاره های شوروی، بالای خلم، پارچه های ورق را می انداخت که در آن نوشته شده بود: چهارتن از خائنین و دشمنان خلق، محمد قاسم، ملا آدینه محمد عرب، خلیل الله خلیلی و نام نفر چهارم فراموش شده، شاید، قوماندان فرقه ۱۸ دهادی باشد، هر کس آنها را دست گیر و تسلیم نمایند، انعام خوبی نصیب شان می شود.

بعد از عصر امیر حبیب الله کلکانی، در زمان نادر خان، داملا عرب، مورد توجه نظام بود، پیوسته با او ارتباط داشتند و حتی از اجرائات خود به او گزارش می دادند، چنان که گزارش مقابله و شکست ابراهیم بیگ را به او نوشتند. نامه ها و فرمان های نادر خان و محمد ظاهر شاه، که از نفوذ داملا عرب به نفع خود استفاده می کرده اند، در این نوشته بررسی و

^۱ - افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۲ ص ۵۸۵ میر محمد صدیق فرهنگ سال ۱۳۷۴ انتشارات اسماعیلیان

بازشناسی گردیده است. اما شهادت دینی و سیاسی داملا عرب، از روایتی آشکار می‌گردد که بعد از مرگ نادر خان، از او نقل می‌کنند می‌گویند: وقتی نادر خان کشته شد، هاشم خان برادر او که بعد صدر اعظم شد، در میمنه بود، از مردم میمنه، برای ظاهر خان بیعت گرفت. به عبدالجلیل خان نایب الحکومه مزارشریف، اطلاع داد که مردم را جمع کند؛ هاشم خان، به مزار شریف آمد، تا بیعت اینجا را هم بگیرد. اهالی مزارشریف و ولایات اطراف آن جمع شده بودند، هاشم خان از آنها در مورد بیعت مردم بلخ پرسید، مردم داملا عرب را نماینده خود معرفی کردند.

داملا دست شاگردش داملا میرزا حسین هزاره را گرفت پیش شد، در مقابل هاشم خان و در حضور همه مردم چنین گفت: تعیین شاه امر مهمی است، وقتی مرا نماینده ساخته‌اند، باید بگویم که شاه باید عادل باشد، عملش اسلامی باشد، من بیعت می‌کنم، ولی اگر اندک تخلف ورزید، خلع است و شاه ما نیست. اگر از شریعت عدول کرد، من معزول می‌دانم و داملا میرزا حسین، به هاشم خان خطاب کرد: اگر شاه از دستورات اسلامی سرپیچی کند، تمام مردم در مقابل شان ایستاد می‌شود و شاه را عزل می‌کند و شاه فریب کار زبنده یک کشور اسلامی نیست.

هاشم خان اطمینان داد و گفت: من همراهش هستم، امانت را به من بسپارید، شاه الحمدالله مسلمان است. بعد از این رویداد، مردم فکر می‌کردند. هاشم خان آنها را زندانی خواهد کرد، اما برعکس با دیدن شهادت و نفوذ داملا عرب، دولت خواست او را از خود بسازد، همان بود که همیشه نامه‌ها، فرمان‌ها و تقدیرهای شان به داملا عرب می‌رسید.

توجه دربارها و ارسال فرمان‌ها

داملا آدینه، علاقه‌مند تقرب در دربارها نبود، ولی همه شاهان زمان، به او توجه داشته و می‌خواستند به گونه‌ی حسن نیت او را حفظ نمایند. یکی از این شیوه‌ها، ارسال فرامین مختلف، به مناسبت‌های گوناگون، عنوانی داملا عرب است، شاهان با این عمل و حرمت

گذاری می‌خواستند با در نظر داشت غریزه خود خواهی در انسان‌ها، توجه و اعتماد او را جلب نمایند. تا شاه در دفاع از خود سخن داشته باشد، یا این امر، سبب گردد تا در باره نظام، سخن ناثواب نگویند، که این هم موفقیت بود. مهم‌تر از همه این بود، که ارسال نامه‌های شاهان، وابستگی او را به دربار، مسجل می‌کرد و شاهان، این اصل را زیاد توجه داشتند. عنوانی داملا عرب و شاگرد لایق‌اش داملا میرزا حسین فرمان‌های تبریکی، به مناسبت اعیاد و موارد دیگر، از سوی نادرخان و ظاهرشاه، بار بار ارسال گردیده است. متن فرمان‌ها در رابطه به فضیلت ایام عید، قربانی، صدقه، فطر و... است و در ضمن خواسته شده است به حکومت و وطن، وفادار باشند و دعایی خیر در حق دین و وطن نمایند.

در ۲۲ اسد ۱۳۰۹ ه. ش نادرخان، طی فرمان شاهی، وضعیت شمالی را به داملا عرب و داملا میرزا حسین، شرح می‌نماید: تقدیم اخلاص، به فضیلت مآبان، داملا صاحب عرب و داملا میرزا حسین خان، مسکونه تاشقرغان و دره یوسف بلخ:

چون شما بزرگواران را، از خیرخواهان و علاقه‌مندان به خیریت و امنیت و آرامی وطن می‌دانم، خواستم که به ذریعه این فرمان، از اوضاع عمومی مملکت و جریانات امور آن شما معززین را مطلع گردانم.

بعد از ذکر سرکوبی اشرار شمالی می‌نویسد... برای انتظامات و اصلاحات عمومی سمت شمالی، یک هیأت تنظیمیه، تحت ریاست عالیقدر جلالت‌مآب محمدگل خان مهمند، وزیر داخله فرستادیم و از جانب دیگر، در نتیجه تحقیقات سرّی و خصوصی، این بغاوت را از اثر یک سازش بزرگ دیدیم که دست مغرضین و مفسدین، از مرکز هم در آن کار می‌کند، لهذا مشمولین این سازش را، هم مجموعاً دست گیر کرده به قدر مراتب، شاملیت شان اعدام، فرار و حبس کردیم.

در فرمان دیگر ۳۰ دلو ۱۳۰۹ چنین می‌نویسد: فضایل آگاه عزیزم داملا صاحب عرب و داملا میرزا حسین خان هزاره مسکونه تاشقرغان و دره یوسف... بعد از تبریکی عید فطر، صداقت به حکومت، محبت به وطن، خدمت به اسلام را از لوازم حیاتیه خویش دانسته،

از روی اخلاص و صمیمیت، دعا کنید که خداوند عالم، اسلام را خراب نکند و وطن عزیز ما را از مخاطرات بی اتفاقی مصئون داشته به ترقیات مشروع برساند.

در فرمان سال ۱۳۱۰ه.ش داملا چنین خطاب می شود: «عزیزم داملا آدینه محمد خان عرب» و بعد ذکر تبریکی عید فطر می آید فرامین شماره (۳۰۰) ماه ثور ۱۳۱۰ه.ش شماره ۷۲۲-۱۸۳ قوس ۱۳۱۰ه.ش شماره ۴۲۰ مورخ ۱۵ دلو ۱۳۱۰ه.ش یعنی در یک سال بیش از ۵ یا ۶ فرمان، از سوی نادرخان، به داملا عرب و داملا میرزا حسین رسیده است.

در فرمان ۱۳۰۰ می نویسد: «عزیزم داملا عرب، مشهور به ملا آدینه محمد خان و داملا میرزا حسین خان» عید اضحی را تبریک می گوید، همین گونه نادرخان و محمد ظاهر شاه در سال ۱۳۱۲ در ماه های مختلف ۱۶ حمل، ۱۴ اسد، ۲۰ جدی، فرمان های ضمن تبریکی ایام عید و پانزدهمین سالگرد استقلال، عنوانی داملا عرب و داملا میرزا حسین خان می فرستد.

فرمان محمد ظاهر شاه در ۱۳ دلو ۱۳۱۵ه.ش عنوانی داملا عرب است، که نام از داملا میرزا حسین نیز برده است، در آن نامه آمده است. «ارسال یک جلد قرآن شریف، چاپ افغانستان که چاپ آن در عهد نادر خان، آغاز شده بود، اکنون تمام شده غرض تلاوت به شما ارسال است» نگاهی به عناوین فرمان ها، میزان نیاز دربار را به شخصیت ها و به خصوص داملا عرب نشان می دهد.

در سال ۱۳۰۹ه.ش که نظام هنوز استقرار پیدا نکرده بود، داملا عرب و شاگردش داملا میرزا حسین را به اخلاص همراه و فضیلت پناه و فضیلت آگاه عزیزم خطاب می نماید. در سال ۱۳۱۰ه.ش عزیزم داملا آدینه محمد خان عرب می گوید، در سال ۱۳۱۱ه.ش عزیزم داملا عرب مشهور به آدینه محمد خان آمده است، که با کم شدن القاب، غلطی نام را نیز همراه دارد.

در سال ۱۳۱۲ه.ش عزیزم داملا عرب خطاب می گردد، که دیگر فضیلت پناه، اخلاص همراه، صاحب و خان از کنار نامش دور گردیده است. این بدان معناست که در بار با استحکام نظام، احساس قدرت نموده و نگاهش به بزرگان در جهت رعیت تغییر یافته است.

روابط با دربار

داملا عرب، به عنوان شخصیت متنفذ شمال، هم‌چنان که مورد توجه دربار بود، هم‌کار و یاور نظام نیز بوده است. زمانی که نادر خان به قدرت می‌رسد، داملا عرب، نامه‌ی به او می‌فرستد، که نامه به امضای محمد نوروز، رئیس دارالتحریر شاهی، در ۱۸ سرطان ۱۳۰۹ ه.ش که پاسخ نادر خان را دارد، به او می‌رسد: «ذات ملوکانه از احساسات دین دارانه شما که نسبت به ترقی و اعتلای حوزه اسلامیت این خاک دارید، اظهار رضایت و مسرت فرمودند» در ۴ اسد ۱۳۰۹ ه.ش فرمان شاه، عنوانی او می‌رسد که در آن از سرکوب شمالی و فرستادن هیأت، به ریاست جلال‌آب وزیر محمد گل خان مهمند، دست‌گیری و اعدام و فرار هم‌دستان بغاوت، در کابل، سخن گفته است.

در مقابله نادر خان با مهاجران و مجاهدان آسیای میانه، داملا عرب با نظام، هم‌کار بود و از سوی نادر خان در نامه‌ی چنین تقدیر شده است، ۱۸ قوس ۱۳۱۰ ه.ش عزیزم داملا عرب و داملا میرزا حسین خان ساکن تاشقرغان، دره یوسف از حسن خدمت‌گذاری شما که در غایله‌ی ابراهیم شریف خان، در مزار شریف، به معیت والا شان جلال‌آب محمد یعقوب خان، والی و رئیس تنظیمیه مزار شریف و میمنه ابراز داشته اید... خرسند گردیدم. اینک ذریعه‌ی این نامه، مراتب خرسندی خود را، به شما ابلاغ داشته مزید توفیقات خدمت‌گذاری، برایتان خواستاریم.

محمد نادر خان شاه افغانستان.

شاه محمود که سپه سالار و وزیر حربیه است به او می‌نویسد: به اخلاصی که به حکومت عادلانه خود دارید، می‌دانم که به خاتمه یافتن معامله اشرار منتظر می‌باشید، که اداره نصرت عساکر ما را بشنوید. این است که ذیلاً به شما معلومات می‌دهم. بعد از آن روز اسارت ۱۵۰۰ نفر و خانواده همراه ابراهیم بیک و فرار او به آن سوی دریا و غرق شدن فراوان افراد در دریایی کوکچه سخن می‌گوید.

در ۳ حمل ۱۳۱۰ش شاه محمود وزیر دفاع می نویسد: از اخلاص و خدمت گذاری تان که در راه حفاظت دین و ناموس و رضای اولوالامر خود، اعلیحضرت شهریار غازی، ابراز داشته اند... خرسند گردیدم. همواره به حفاظت دین و ناموس وطن خود، بیدار و هوشیار باشید.

در ۱۸ ثور ۱۳۱۱ ه.ش هاشم خان صدراعظم، به داملا عرب چنین می نویسد: مراسله ۱۶ ذی الحجه شما که مشعر بر اظهار دعاگویی و ارادتمندی تان و خیریت و امنیت آن والا و امور خوب و کیل نائب الحکومه بود، به ملاحظه ام رسید، از حسن خیرخواهی و صداقت شعاری شما، که به حکومت اسلامی خود دارید، خرسند و مسرور شدم.

نظر به این هم کاری هاست که وزارت حریه دولت شاهی، والا مقام، دو مدال اعلیحضرت غازی شاه امان الله خان را، برای داملا عرب خان و داملا میرزا حسین خان نشان خدمت و فداکاری می دهد، که در آن آمده است: نظر به فداکاری و صداقتی که برای امنیت و آرامی مملکت عزیز خود و خدمتی که برای دفع اشرار شمالی و قطعن زمین ابراز داشته، این نشان ذیشان، از حضور مبارک والا مقام اعلیحضرت غازی، برای داملا صاحب عرب و داملا میرزا حسین خان داده شد.

آیه الله ملا محمد قائنی

فقیه اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آیت الله ملا محمد قائنی (۱۲۷۵-۱۲۰۱ ه.ش) که از استوانه های کم نظیر علم و عرفان و از افکار بلند اجتماعی برخوردار بود. در زمینه هنرهای ارزشمند شعر و خوشنویسی سرآمد بود. و از اساتید بزرگوار حوزه های علمیه جامعه هزارستان، در سال های ۱۲۴۵ الی ۱۲۶۴ ه.ش بوده است، در مناطق هزاره نشین، خدمات بزرگی انجام داده و شاگردان زیادی را تقدیم جامعه آن روز نموده است. آیت الله شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) ایشان را اولین استاد شیعی آیت الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) خوانده است.

ولادت

این فقیه ربانی در سال ۱۲۰۱ ه.ش در قائن مشهد مقدس ایران، در میان خانواده ای متدین دیده به جهان گشود. طبق معمول تحصیلات ابتدایی را در محله و زادگاهش به پایان رساند، به خاطر بر خور داری از هوش و استعداد سرشاری که در زمان طفولیت از خود نشان داده بود مورد توجه خاص اطرافیان قرار گرفت. از این که اطرافیان علاقه زیاد به مکتبی غنی اهل بیت علیه السلام داشتند، تصمیم گرفتند او را وارد حوزه های علمیه نمایند.

تحصیلات

ملا محمد قائینی پس از طی تحصیلات مقدماتی در زادگاهش در حالی که هنوز به سن تکلیف نرسیده بود، جهت سیراب شدن از سر چشمه زلال علم و عرفان و معنویت رهسپار عتبات عالیات شد. ابتدا در کربلا معلی، رحل اقامت گزید و مشغول تحصیل شد. سپس روانه نجف اشرف شد، نزد اساتید آن روز، ادبیات عرب و اصول فقه را تلمذ کرد.

آیت الله شیخ عبدالحسین (آخوندزوار) جریان آمدن ملا محمدقائنی را در شهر مزار شریف، از قول استادش آیت الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوندحاجی) چنین تعریف نموده است:

(آیت الله ملا محمد قائنی، اصلاً از قائن شهر مشهد مقدس ایران بود، جهت تحصیل علوم دینی در نجف اشرف در جوار بارگاه ملکوتی حضرت مولا علی علیه السلام مشغول تحصیل گردید، از بس که عاشق تحصیل علم و تشنه‌ای کسب دانش بوده، در تمام مدت دوران تحصیل نامه‌های که از طرف خانواده رسیده بود نمخوانده بود، که مبادا اخبار ناراحت کننده - ای باشد و او را از تحصیل علم باز داشته، دلنگرانیش کند، پاکت نامه را باز نکرده زیر فرشش که بورپای بود گذاشته بود، بعد از مدت طولانی، یک وقت تصمیم گرفت که این نامه‌ها را باز کند.

- بخواند که از طرف چه کسی آمده است...؟

- چه چیز نوشته است...؟

- چه خبرهای است...؟

وقت که نامه‌های ناخوانده را از زیر فرشش بیرون می‌آورد و پاکت نامه را باز می‌کند و نامه‌ها را می‌خواند که از طرف بستگانش نوشته شده است. در گذشت پدرش را تسلیت می‌گویند و مادرت بدون سر پرست گردیده و برادران و خواهرانت یتیم شده است، به ایشان توصیه شده بود هرچه زود تر باز گردد.

نامه دومی را باز می‌کند می‌خواند که نوشته‌اند: مادر داغیده ات دارفانی را وداع

گفته و برادران و خواهرانت چشم انتظار شمارا دارند.

نامه سومی را باز می کند، بیانگر پیام تلخ دیگر برایش می باشد. مثل تیغ جراح قسمتی از قلبش را زخم می زند، به عوض دارو، نمک بر قلب جریحه دارش می پاشد، هر نامه را که باز می کند، تاب تحمل را از ملا قاضی می رباید، مصیبت های وارد شده را در طول سال های تحصیلی اش، یکجا خبر می شود برخلاف انتظار شیخ محمد قاضی، از شنیدن اخبار ناگوار دچار شوک و فشار روحی و روانی می گردد).

باز گشت به زادگاهش

آیت الله حاج شیخ میرزا حسین می فرماید: (آقای محمد قاضی، مجبور می شود که با انبوهی از غم و مصیبت که در قلبش سنگینی می کند و فکرش را آزار می دهد، حوزه علمیه نجف اشرف را ترک نموده، عازم شهر و دیار خویش می گردد، بعد از مدتی خسته و کوفته به زادگاهش که می رسد، متوجه می شود که با تمام نا باوری ها آن چیز های را که در نامه خوانده بود، به واقعیت پیوسته است، جای پدر، مادر، برادر و خواهر و... را خالی می بیند، شیخ قاضی، فشار روحی و روانی او مضاعف می گردد، مریض می شود جهت تداوی به داکتر مراجعه می کند، مدتی تحت تداوی قرار می گیرد. ولی نتیجه نمی گیرد، داکتر معالجتش به قاضی می گوید: بیماری شما با دارو، درمان امکان پذیر نیست، شما باید در مناطق خوش آب و هوا سفر داشته و تفریح کنید...!

سفر به هزارستان

ملا غلام علی کربلایی می گوید: (آیت الله ملا محمد قاضی استادم بود، در اوائل شورش مسلحانه امیر عبدالرحمان خان در منطقه ی بهسود طلبه های زیادی داشت. و نحوه ی سفر ایشان به هزارستان این گونه است. که قبلاً در نجف اشرف، از طلاب افغانی (خراسانی) آئروز شنیده بود، که اکثر مناطق افغانستان (خراسان) کوهستانی است، بسیار سرسبز و دارای آب و

هوای خوش می باشد، فلهمذا شیخ محمد قائنی، تصمیم می گیرد که به افغانستان مسافرت نماید. لذا از طریق مرز تایباد، وارد شهر هرات می گردد و بعد از آنجا از طریق لعل و سر جنگل و دایزنگی، قریه به قریه، توسط الاغ و حتی در بعضی جاها، مریض شده و گاو سوار می شود، چون توان راه رفتن هم نداشته، تا به ملک یکه ولنگ می رسد، وارد منزل یکی از اشراف قول به نام سعید محمد حسین، یکی از بای های (سرمایه دار) منطقه می گردد و شب را در آنجا می ماند بعد از صرف غذا ملا قائنی دعا می کند همه اهل و عیالش آمین می گوید! و صاحب خانه با کمال تعجب از ملا محمد قائنی سوال می کند که شما ملا هستید؟

ملا محمد قائنی می گوید: بلی!

صاحب خانه می گوید: مسئله دینی می دانی...؟

ذخیره اصفهانی را درس گفته می توانی...؟

و باز ملا قائنی می گوید: بلی! صاحب خانه پیشنهاد می کند برای من درس منتخب عملیه بده و شیخ هم قبول می کند و همانجا ماندگار می شود، برای صاحب خانه درس عملیه، برای فرزندان درس احکام شرعی می گوید و مدتی بدین منوال می گذرد.

ازدواج

تا این که شیخ محمد قائنی، مدت در ملک یکه ولنگ ماندگار می شود تصمیم می گیرد، که ازدواج کند و برای سعید محمد حسین پیشنهاد می کند من ازدواج می کنم، برایم یک زن مناسب پیدا کن، سعید محمد حسین دختری غلام حسن بای هزاره را، برای شیخ پیدا می کند، ملا محمد قائنی با دُر بیگم دختر بای ازدواج می کند. و مدتی باخانمش، در منزل پدر همسرش، می ماند مصارفش را می دهد، چون وضع اقتصادی ایشان در هزارستان خوب نبود. بعد از مدت طولانی، برای شیخ می گوید: شیخ تو خودت می بینی که وضع اقتصادی من خوب نیست و زندگی خوبی ندارم که برایت بیشتر از این کمک کنم، و خود شما به فکر مخارج و مصارف زندگی ات باش، شیخ محمد قائنی هیچ منبع درآمدی نداشت، در تب و تلاش افتاد تا شاید راه چاره ای پیدا کند).

دیدار با سردار شیرعلی خان هزاره

ملا غلام علی کربلایی می گوید: (میرعظیم خان سبک یکه ولنک، شیخ قاضی را رهنمای می کند که برود در منطقه جاغوری، نزد سردار شیرعلی خان هزاره که در سنگ شانه جاغوری است و او آدم صاحب نام و نشان است، با او دیدار کنید، به شما حتماً کمک می کند، شیخ می رود تا خودش را نزد سردار شیرعلی خان هزاره می رساند و ایشان مهمانخانه عمومی داشت که مسافرین شناس و نا شناس، می آمدند و در آنجا شب را سحر می نمودند، شیخ محمد قاضی در جمع مهمانان نا خوانده می پیوندد بدون این که خودش را معرفی کند و خواسته هایش را مطرح کند، چند روزی بدین منوال می گذرد، تا این که یک روز می بیند که خدمت کاران در تب و تلاش است و مهمانخانه را جاروب می زنند و مرتب می کنند، حولی و جلوی دروازه را آب پاشی می کنند، برای شیخ سوال پیدا می شود، از خدمت کاران سوال می کند امروز با روزهای دیگر چه فرق دارد...؟ برایش گفته می شود خان هزاره امروز مهمان دارد.

تفسیر آیه قرآن کریم

ملا غلام علی کربلایی می گوید: (میرحسین داد خان، یکی از میران سنگ شانه جاغوری، برای ملا قاضی می گوید؛ امروز حاکم، قاضی و قوماندان امنیه اعلی، مهمان سردار شیرعلی خان می باشند. بعد از مدتی مهمانان آمدند. بعد از پذیرایی و صرف غذا، قاضی آیه ای از قرآن کریم را خواند ﴿وَطَعَامُ الدِّينِ أَوْ تَوَالِ الْكِتَابِ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾^۱ را اشتباه خوانده و اشتباه معنی نمود، به اصطلاح خودش اهل مجلس را موعظه نمود و درد آور تر این که اهل مجلس فهمیده و نافهمیده سخنان ایشان را تأیید می کردند، ملا محمد قاضی می گوید: من دم درب اتاق نشسته بودم کسی مرا نمی شناخت، از این که قاضی آیه ای از سوره مائده را، دروغ خواند و غلط معنی می کرد، ناراحت نشدم، چون معلوم بود سواد کافی نداشت

ولی این که اهل مجلس فهمیده و نافهمیده تأیید می کردند، به من تأثیر بد نمود، از جلو درب (دروازه) اتاق صدا زدم غلط خواندی؟ همین که گفتم غلط خواندی! دیدم اهل مجلس ساکت و آرام شدند، نفس ها در سینه حبس شدند، مجلس در سکوت کامل فرو رفت! بعد از چند لحظه ای سردار شیر علی خان هزاره رو به من کرده و گفت پیش بیا بچم!

ملا محمدقائنی می گوید: من پیش رفتم و سردار شیر علی خان هزاره، من را درپهلویش جای داد و من در کنار سردار شیر علی خان نشستم، سردار رو به من کرد و گفت: خوب تو حرف قاضی صاحب را اشتباه گرفتی، شما این آیه قرآن را خوانده و معنی کرده می توانی؟ ملا محمد قائنی در تفسیر خوب مسلط بود، همان آیه قرآن را که قاضی خوانده بود، دو باره قرائت نمود و شروع به تفسیر نمود.

ملا محمد قائنی می گوید: هنگام که من بحث قاضی را مطرح نمودم و تفسیر می کردم، قاضی صاحب هم تأیید می کرد می گفت بلی بلی صاحب!!! مجلس کاملاً در سکوت فرو رفته بود و همه مردم متحیر مانده بودند. سردار شیرعلی خان هزاره، رو به قاضی کرد و گفت: ما خوب ملاهای زبده و فهمیده داریم، قاضی هم تأیید کرد، بلی خان صاحب! ملایی شما فهمیده است، از من کرده ملا تر است، خلاصه مجلس خاتمه پیدا می کند، حاکم و قاضی و مهمانان، همه رفتند، وقت که منزل کاملاً خلوت شد، سردار شیرعلی خان هزاره، من را خواست و گفت تو جنی یا ملائکه؟ از کجا پیدا شدی؟ تو از آسمان آمدی؟ یا از زمین برآمدی؟ گفت: تو چه قدر خوب ملایی بوده ای! که قاضی در برابر استدلال و سخنان شما، عاجز آمد، چشمم را روشن نمودی، مایه ای افتخارم گردیدی، درود بر تو، شیر مادر حلالیت باد آفرین بچم).

تدریس در منزل

ملا محمد قائنی می گوید: من مسافر، منظور خود را که جهت تقاضای کمک آمده بودم نگفتم، فرزندان را جمع نمود، به من گفت: این ها را درس بگو من هم قبول کردم

مدتی فرزندان سردار شیرعلی خان را در منزلش درس دادم بعد از مدتی، به فکر خانواده ام افتادم و با خود گفتم اینجا فرزندان سردار شیرعلی خان هزاره را درس می‌دهی. زن و فرزندان کجا شد...؟ خانه ات کجاشد...؟ لحظه‌ی یادی از نامه‌های نجف به ذهنم خطور کرد، اشک در چشمانم حلقه زد سرانجام مجبور شدم که منظور اصلی خود را و علت آمدنم نزد سردار شیرعلی خان برایش مطرح کردم.

وقت سردار شیرعلی خان، از آمدن ملا محمد قائنی، اطلاع پیدا می‌کند فوراً به خدمت کارانش دستور می‌دهد تمام مایحتاج ملا محمد قائنی را از قبیل فرش ظرف و مقدار مواد خوراکی تهیه کنند، خدمت کاران همه را آماده می‌کنند به تعداد (۱۵) الاغ را بار می‌کنند و یک اسب سواری برای ملا آماده می‌کند. و ملا محمد قائنی را تا یک‌هولنگ همراهی می‌کند، ملا محمد قائنی، با خوشحالی و آبرو مندانه، نزد خانواده اش بازمی‌گردد، مدتی در یک‌هولنگ و دهن رشقه، چُولی باد آسیاب بهسود زندگی می‌کند.

آغاز حکومت امیر عبدالرحمان خان

اولین کسانی که روحیه‌ی برتری جوی داشت، فرعون بود: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا﴾^۱ فرعون در زمین برتری جویی کرد، بدترین کاری دسته دسته کردن قوم و ملتش بود! بعد قوم خود را بر قوم دیگر ترجیح داد! کار به جای رسید که مردان قوم سبطی را سر بریدند، زنان شان را به عنوان برده زنده می‌گذاشتند.

ملا غلام علی کربلایی می‌گوید: (موجودیت ملا محمد قائنی در هزارجات توسط سید اکبر شاه ورسی و سید نقی شاه مارقولی به کابل خبر داده شده بود. و زمان که امیر عبدالرحمان خان، در حکم نمبر (۱۹) فرمان دستگیری پنج طائفه را صادر کرد (ملا، کربلای، میر، زوار، سید وجیه) اشخاص فتنه جوی مفسد که مردم را اغوا می‌کند به ستیزه برانگیخته‌اند

همه از دم تیغ گذرانده شود، (غرجستانی ۱۳۷۲: ۱۸۹)^۱، که فساد زیر پای همین ها هست؛ همراه با صدور این فرمان، جنگ های خونین شروع شد، توسط این امیر خشن، تمام مناطق هزارستان، درگیر جنگ فرسایشی شدند. مردم بهسود، هراس داشتند که مبادا ملا محمدقائنی را حکومت بی رحم گرفتار نماید. طبق مشوره، ایشان را توسط ملا زوار علی به یکاولنگ آورد، باز هم مردم احساس خطر کردند او را به همراه ملا رئوف بکک نزد حاکم بلخاب محمد علی خان هزاره که پدر عبدالعلی خان دره صوفی بود فرستادند، ایشان مدتی در دهن شرط بلخاب زندگی نمود، شاگردان زیادی نزد او جمع شدند و ملا محمدقائنی مشغول تدریس گردید. محمدعلی خان هزاره به خاطر سرپیچی از دستورات حکومت مرکزی، امیر عبدالرحمان خان، از منصبش عزل گردید، بعداً محمدعلی خان هزاره ملا محمدقائنی را همراه خویش به شهر مزار شریف آورد، در آن زمان، شخصی ظالمی به نام عبدالله خان حاکم بلخ بود، در بین مردم هزاره به ابن زیاد شهرت داشت ملا محمدقائنی مدت در منطقه یلمرب ماندگار شد و درس دینی را شروع نمود.

سید شاه احمد و حاج غلام محمد، از منطقه گردنه، محمد رضا تیرک، همراه شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی)، در مزار شریف نزد آیت الله ملا محمدقائنی درس را شروع نمودند، سید محمد عظیم پدر سید کاظم و یک عده دیگری هم نزد ملا محمدقائنی مشغول فراگیری علوم دینی شدند. زمانی که ملا محمدقائنی در منطقه یلمرب (ایل عرب) مزار شریف احساس خطر نمود، بنا به مشوره بزرگان یلمرب، عبدالرحیم خان هزاره، شهر میمنه را یگانه جای مناسب، برای او می بیند، و نامه (خطی) برای ملا فیض محمد چرمگر میمنه فرستاد. و آیت الله ملا محمدقائنی را با فامیلش، همراه صوفی غیاث و غلام عباس، به میمنه روان کردند و در خانه حاج گلاب خان، کاکایی ملا چرمگر ساکن شدند، مدت یک سال بیشتر، در میمنه ماندند و آنجا هم مشغول تدریس گردید.^۲ که فعلاً خانه ملا محمدقائنی را مردم میمنه، به

^۱ - غرجستانی، محمد عیسی کله منارها در افغانستان، ص ۱۸۹ سال ۱۳۷۲ انتشارات اسماعیلیان قم

^۲ - دره صوف سر زمین آزادگان - <http://www.dari-suf.blogfa.com>

مسجد تبدیل نموده‌اند، جای ملا را مردم به دیده قدر و قداست می‌نگرند. ایشان بعد از چند سال زندگی در ملک میمنه، بار دیگر، به مزار شریف باز گردید و خرمن پر فیض علم‌اش را برای شاگردانش پهن نمود.

دیار غربت

آیت الله سید محمد عالمی بلخابی می‌گوید: (آیت الله شیخ محمد قائنی رحمته الله در هزارستان مصدر خدمات شایان گردیده بود) ملا محمد قائنی در سخت‌ترین شرایط در مناطق هزارستان، مزار شریف و میمنه، بعد از چندین سال تدریس و تعلیم و تربیه طلاب علوم دینی، به دور از وطن اصلی‌اش، در دیار غربت نسبت مریضی که عاید حالش گردیده بود، به عمر ۶۴ سالگی، در سال ۱۲۶۵ ه.ش در منطقه یلمرب بلخ، روحش به رحمت ایزدی پیوست و در قبرستان عمومی یلمرب به خاک سپرده شد، که اکنون بعد از گذشت یک قرن، قبر مرحوم آیت الله ملا محمد قائنی توسط محمدنایب علی توسلی، به نقل از محمد الله بای، فرزند داد محمد، فرزند روزی قل بنا به نقل مرحوم ملا خادم حسین هجده نهر که گاه‌گاهی روزهای جمعه به زیارت قبر ملا محمد قائنی می‌آمدند، حمد سوره‌ای می‌خواندند، پیدا شد و در سال ۱۳۹۹ ه.ش بار دیگر توسط عبدالمؤمن طلوع با لوحه سنگی علامت گذاری شد، (توسلی، طلوع ۲۲۸: ۱۳۹۹).^۱



سنگ بنایی مقبره آیت الله ملا محمد قائنی - در قبرستان یولمرب شهر مزار شریف

^۱ - توسلی، طلوع، (۱۳۹۹) دره صوف در گذر بحران تاریخ، انتشارات بیهقی بلخ

حجة الاسلام والمسلمين ملا غلام علي كربلايي



در درازنای تاریخ پرافتخار این سر زمین، به چهره‌های تابناک مردان فرهنگ، هنر و سیاست بر می‌خوریم، که با تلاش‌های پیگیر در راه سعادت مردم، نام خود را در اوراق زرین تاریخ جاویدانه ساختند.

گرچه مردان بزرگ و فرزندان نابغه را در قالب هیچ کشور و قومی نمی‌توان گنجانید. زیرا وسعت ملک آنان، به اندازه وسعت نظر ایشان است، بل که بهترین نسبت آن‌ها، آن است که ایشان را فرزندان تاریخ نامید یکی از این نوابغ، ملا غلام علی کربلایی است که دوران خون‌بار و سفله‌پرور امیر عبدالرحمان خان را به چشم سر دیده و شاهد حوادث تلخ روایات آن بوده است. نویسنده توانا، محقق و پژوهش‌گر شهیر کشور، حاج کاظم یزدانی، بصیر احمد دولت‌آبادی، آیت‌الله شیخ محمد حکیم صمدی جاغوری ایشان را (مرد رنجبر تاریخ هزاره) خوانده‌اند.

ملاغلام علی کربلایی (۱۲۴۹-۱۳۷۳ ه.ش) از جمله معدود عالمان دینی روزگارش بود. نزدیک به چهار دهه به تبلیغ علوم دینی و تربیت شاگردان بسیاری از اقصای نقاط هزارستان پرداخت، وی افزون بر فقه و اصول، در ادبیات عرب تبحر داشت، در زهد و پارسائی نیز سرآمد و زبانزد خاص و عام بود. این عالم بزرگوار، در شب ۱۹ ماه مبارک رمضان، شب ضربت خوردن مولی‌الموحیدین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) در زادگاه مولانا شاکر بلخی، شاعر قرن هجدهم میلادی به تاریخ ۱/۱/۱۳۷۳ ه.ش چشم از جهان فرو بست، در ذیل به زندگی و شخصیت و فعالیت‌های اجتماعی او پرداخته می‌شود.

ولادت

ملاغلام علی کربلایی، فرزند میر کلب علی رضا، در سپیده دم ۱۲ جوزا سال ۱۲۴۹ ه.ش مقارن با سیزده رجب المرجب، میلاد پر برکت امام علی (علیه السلام) در خانه مردی قدم گذاشت که فرد بسیار محترم، محبوب و به زهد و تقوا و پارسائی شهرت داشت، پدرش یکی از میران نام‌دار هزاره بود، که با آمدنش چشم او را روشن ساخت در منطقه‌ای باد آسیاب (دیوال‌قل چولی) و لسوالی بهسود از توابع ولایت میدان وردک، چشم به جهان گشود. ایشان از طایفه بابه بهسود بود که شجره‌نامه به (سی و هشت) نسل طبق صحبت‌های خود شان به طایفه اسم‌تمور بهسود، به خواجه عبدالله انصاری، صحابه‌ی جلیل‌القدر پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرامی اسلام می‌رسد، (کربلای ۱۳۱۲: ۸۸).^۱

تحصیلات

ملاغلام علی، در مکتب خانگی زادگاهش قرآن کریم، پنج کتاب، حمله حیدری، دیوان حافظ، دیوان مولانا شاکر بلخی، ورقه گلشاه و شاه‌نامه فردوسی را آموخت و سپس به

^۱ - کشف النسب، دستخط ملا غلام علی کربلای، ۱۳۱۲ خواجه بلند بهسود دره یوسف

مدرسه دینی دیوال قل باد آسیا رفت. که آتش جنگ، در گوشه و کنار بهسود زمین روشن شده بود، مردم در برابر لشکر مهاجم امیر عبد الرحمان خان مقاومت می کردند، در آن لحظات حساس مردم از درس و تدریس فرزندان خویش غافل نبودند. ایشان دروس مکتب خانگی را نزد ملا زوار علی آخوند فرا گرفت. کتاب جامع المقدمات، صرف، نحو، سیوطی، مغنی و تفسیر را نزد آیت الله ملا محمد قاننی آموخت. در آن زمان در مناطق دیوال قل بهسود، مکاتب رسمی دولتی، وجود نداشت.

در آغاز دوران طفولیت ملا غلام علی، اوضاع هزارستان، در زمان حکومت امیر عبدالرحمان جابر، رو به وخامت گذارده بود و هر روز درد و رنج و سیه روزی و اسارت هزاره ها بیشتر می شد. مردم و کشور ما شاهد قتل عام ها، آوارگی و سر در گمی از سوی حکومت وقت بودند، که علامه شهید اسماعیل بلخی^(۵) وضعیت ملت را چنین تعریف می کند:

نصیحت، نشنوم از مفتی شهر که گفتا خون مظلومان حلال است

بازمانده فاجعه بهسود

ملا غلام علی، در سال ۱۲۷۰ ه. ش ۱۸۹۱ م به اسارت و بردگی در تخیمان زمان گرفتار گردید و خود با چشم سر، کشته های مردان و زنان هزاره را دیده بود، آه و ناله ی زنان و کودکان به ثریا رسیده بود. پس از تحمل مشکلات و سختی های بسیار و خستگی طاقت فرسا، با پای پیاده در اسارت غول و زنجیر جهل و جنون، از دورترین نقطه ی بهسود، به کابل رسید و با کمال سر در گمی، از خود بیگانگی و تهی دستی سرگردانی سفر اسارت، یتیمی و از دست دادن عزیزانش، با غول های وحشی چنین دست و پنجه نرم نمود.

کاروان اسارت از بهسود، تا کابل، از کابل الی کاپیسا در سرزمین تگاب - کاپیسا منطقه اله سایی (علی سایی) لنگر به زمین انداختند، او را مانند فولاد آبدیده کرد. و در پرتو استعداد درخشان و سعی فراوانی که داشت. نزد ملا و مولوی های تگاب کاپیسا، پله های علم و معرفت را پیمود و به سرعت سطوح متوسط عالی (سیوطی، مغنی، تفسیر شریف جلالین، گنج

الدقائق و...) را نزد علمای بزرگ و مدرسین نامی هم چون داملا نورالدین، مولوی صوفی محمد اقبال، مولوی آدینه محمد و... فراگرفت.

وی خود در این باره گفته: (در جریان تحصیل، در منطقه اله سای تگاب کاپیسا بودم، آتش فتنه‌ای امیر وقت، کم کم رو به خاموشی گرائید من در آن زمان، جوان رشید بودم پس از گذشت چندین سال اسارت مهاجرت به دستور امیر واپس به بهسود زمین رفتیم و در وطن اجدادی‌ام نام و نشانی از خانه و کاشانه باقی نمانده بود).

ملا غلام علی، پس از دید و بازدید از سرزمین آبائیش جهت سروسامان دادن زندگی، به مردم خود، مردم تلقین همت داده مردم را تشویق نمود تا مردم منازل و سرپناهی برای خودشان بسازند؛ اما از سوی دیگر مردم در تهاجم و تاراج کوچی‌های بی‌رحم، روز مره گرفتار بودند، و ملا غلام علی کربلای، در کارهای اجتماعی و حل مخاصمات و رفع مسائل حقوقی و مراعات آنان در منطقه، شرکت فعال و چشم گیر داشتند.

ملا کربلای، خود می گوید: (من باز مانده‌ای فاجعه‌ای بهسود زمین، سال ۱۲۷۰ه. ش هستم، که ریشه در بهسود قدیم دارد، مانند دیگر برادران خود، جزء بقیة السیف آن شکست شوم آواره شدم.

ملا کربلایی می گوید: (در سال ۱۲۸۰ه. ش از بدی حادثه، روانه ملک ترکستان زمین شدم تا به ملک دره صوف رسیدم و در آنجا ساکن شدم، مردم از ملا غلام علی دعوت نمودند، تا به فرزندان شان درس دینی بگویند و در عوض درس گفتن، ملا زمین‌های اوری گول پای- کوتل قلاء (قلعه) مرکز دره صوف را، برای ملا غلام علی دادند، تا ملا برای خود سر پناهی بسازد و قسمتی از زمین‌های دور مرکز دره صوف را ملا خریداری می کند).

ملا غلام علی، یگانه یار و مشوق آیت الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) برای انتخاب موقعیت زمین و اعمار ساختمان مدرسه دینی در سطح هزارستان «سرولنگ» بود.

ملا کربلایی، برای آخوند حاجی، پیشنهاد می کند که دامنه های کوه خواجه حاجت، برای ساخت مدرسه دینی مناسب است، در موقع خطر، کوه یگانه پناگاه طلبه ها قرار خواهد گرفت. ملا کربلای پنجه ی آهنین و نفس های آتشینش را از جوهرش خالی نکرد، اما ققنوس مدرسه ای دینی را برای اولین بار پس از خرابی امیر عبدالرحمان خان، در سطح هزارستان، از درون خاکستری به جا مانده (قریه سرولنگ) سر بلند کرد و به اوج قله ها پیوست داد، ایشان در این باره می گوید: (تمام علمایی که در مناطق هزارستان آن روز، قبل از (سنه) ۱۳۳۰ ه. ش قد بر افراشته بودند، یک بار زانوی شاگردی را در مدرسه دینی سرولنگ خم نموده اند) اکنون بیش از یک قرن است که مدرسه دینی سرولنگ، مستمر فعالیت دارد و علمای زیادی را تقدیم جامعه نموده است.

ملا غلام علی کربلایی هم چنان در برگذاری جرگه ی کبیره منعقدۀ پغمان سال ۱۳۰۳ (لغوی برده داری هزاره ها) اشتراک نموده بود و در قیام تاریخی حبیب الله خان کلکانی (بچه سَقَو) ملا غلام علی کربلایی، همراه غلام نبی بیک فرقه مشیر در مخالفت با بچه سقو از نادر خان حمایت نمودند.

در سال ۱۳۰۸ ه. ش منحیث نماینده مردم ترکستان به کابل رفتند و تلاش نمودند تا مردم را با حکومت نادرخان آشنایی داده و در ختم غائله جنگ با نادرخان هم کاری نمودند و در به قدرت رسیدن نادرخان سهم فعال داشتند، این فعالیت ها در کارنامه ای زندگی ایشان ثبت است، (سال نامه نادرشاهی ۱۳۰۸: ۶).

اطلاع قتل عام مردم هزاره به مرجع تقلید

ملا غلام علی کربلایی می گوید: (در سال های جنگ با سپاهیان امیر عبدالرحمان جابر و قتل عام مردم هزاره، تخریب زیر بناها، آتش زدند کتابخانه ها و اماکن عمومی مردم هزاره به چهارطرف دنیا آواره شدند من اولین کسی بودم اوضاع رقت بار شیعیان افغانستان را به اطلاع مرجع بزرگ تقلید جهان حسن شیرازی (معروف به میرزای بزرگ) رساندم، وی با وزارت

خارجۀ ایران در تماس شد خواستار مداخله جدی ایران در توقف کشتار شیعیان افغانستان شد، طی نامه‌ی خویش انگلیس را عامل اصلی این تراژدی شیعیان دانسته و از دولت قاجار خواست با حکمرانان هندی تماس گرفته خواستار جلوگیری از ادامه جنایات امیر عبدالرحمان خان در افغانستان شود ولی تأثیر نکرد).

جنایات امیر عبدالرحمان خان به شدت تمام به پیش می‌رفت، من و رفیقم ملا محمد افضل ارزگان این نامه (خط) را مهر تأیید کردیم، من به ملا محمد افضل سفارش کردم وقت در نجف برای تحصیل رفتی تاریخ هزاره را بنویس، در سال ۱۳۳۱ ه.ش نامه‌ی از ملا محمد افضل با یک جلد کتاب خطی توسط زواران عتبات و عالیات از کویته پاکستان برای من رسید. (ناصری، ۱۳۷۹ ج ۱ ص ۲۲)^۱

اشتراک در جرگه منعقدۀ پغمان

برده داری، نخستین صورت بندی اجتماعی - اقتصادی، استعمار فرد از فرد است که در کشور افغانستان خصلت خانوادگی داشت، عبارت است از غصب مالکیت زمین، جایداد، برده داری و تصاحب برجان فرد نیز بود، کشور افغانستان، بنا بر عدم استقلال سیاسی و عمال دست نشاندۀ ای دولت انگلیس، به سیاست برده داری ادامه داد، با آن که در کشور انگلستان در سال ۱۲۲۸ ه.ق ۱۸۰۷ م برده داری لغو گردید، و در سال: ۱۲۳۲ ه.ق و ۱۸۱۱ م، در آن کشور تجارت برده داری همراه با مجازات، تبعید و نفی بلد معین گردید (غرجستان ۱۳۶۷ صص ۱۸، ۶).^۲

امیر عبدالرحمن خان، با پول و اسلحه دولت انگلیس در داخل کشور ادامه حیات داد امیر جبار هم وطنان مسلمان بی گناه خود را به اسارت و بردگی گرفته بود و مناطق هزاره نشین

^۱ - مشاهیر تشیع در افغانستان ج ۱ ص ۲۲ سال ۱۳۷۹ عبدالحمید ناصری داودی، انتشارات امام خمینی

^۲ - غرجستان، نشریه مرکز انسجام امور ملیت هزاره، شماره ۶ ص ۱۸ سال دوم، ۱۳۶۷

سرزمین هزارستان، به بازار گرم برده فروشی تبدیل گردیده بود، خرید و فروش کودکان و زنان هزاره رسماً ذریعه فرمان‌های دولتی تصدیق و تأیید شده بود.

خریداران کنیز و غلام، باید جنس خود را در حضور قاضی و یا حاکم رسماً ثبت می‌کرد و یک دهم قیمت کنیز و غلام به خزانه دولت سپرده می‌شد، زن‌های مسلمان، در کشور مسلمان در برابر پول نقد و جنس خرید و فروش می‌شدند، بل که در مقابل یک مقدار جنس ناچیز، نیز قابل تبادله بودند، یک انسان در مقابل دوسیر گندم و جو، نیز قابل مبادله بودند، این گونه مسلمان فروشی در کشور مسلمان به نام افغانستان بیداد می‌کرد، در کابل پل به نام یک پیسه‌گی نیز معروف است. زنان و کودکان هزاره در این محل خرید و فروش می‌شدند.

تا این که در بیست سرطان سال ۱۳۰۳ خورشیدی من عریضه‌ی، نوشتم در حضور شاه پیشکش کردم؛ نظام بردگی، در حضوری (۱۱۰۰) نفر نمایندگان مردم، از سوی شاه امان الله خان در جرگه کبیره منعقد‌ای پغمان رسماً ملغی اعلان گردید، در این جلسه فیصله گردید، در فصل یازده، حقوق عمومیه تبعه‌ی افغانستان در ماده؛ "ده"، این مطالب ذکر گردید: (حریت از هر گونه تعرض و مداخلت، مصونیت دارد و هیچ کس بدون امر شرعی و شخصیه نظامات مقننه، تحت توقیف گرفته و مجازات کرده نمی‌شود) و در افغانستان اصول اسارت، بالکل موقوف است و هیچ کس زن و مرد مسلمان را از هر قوم و طائفه‌ی باشند، به طور اسارت استخدام کرده نمی‌تواند، و در نظام نامه دولت، اخذ رسوم گمرک کنیز و غلام پولی، از عوائد دولت حذف گردید.

الغاء نظام بردگی، از همان آغاز، مورد استقبال گرم مردم قرار گرفت و از آن، همه به نیکی یاد کردند. خوانین هزاره در جرگه کبیره منعقد‌ای پغمان، ملا غلام رضاییگ، ملا نور محمد و خودم (ملا غلام علی کربلایی) بودم، حاضرین مرا گاهی ملای ترکستانی و گاهی ملای هزاره‌ی دایزنگی خطاب می‌کردند. و با کمال شوق از جایم بلند شدم، این ابیات را با صدای بلند زمزمه کردم:

دخترک امت خیرالوراء همچون کنیزان شدی بیع و شراء

از تو این چنین شیوه هنجار بد گشت به خوبی بدل این کار بد

همه‌ی حاضرین به گریه افتادند، از کار شاه تحسین کردند نه تنها ملیت هزاره برده نبود، بل که ملیت تاجک، پامیر، نورستانی، قزل‌باش، ایماق و ازبیک را نیز شامل می‌شدند، این کار ماهیت ضد دینی و ضد ملی داشت که امت مسلمان را در عصر روشنائی، به بردگی گرفته بود.

شاه امان الله خان، بلند فریاد زد! مردم دلیل صدور لغو بردگی، همانا این بود که این مردم اسیران مسلمان و مسلمة است، به لحاظ خداوند (ج) خوشنودی حضرت محمد ﷺ و خرسندی اینجانب خادم دین اسلام (شاه امان الله خان) از قید و بند اسارت آزاد است، به تمام والیان و فرماندهان، امر است، اگر از این فرمان، سرپیچی کنند، گردن شان نزد خداوند اکبر، و شرع انور، بسته است که عفو عمومی را رعایت نکنند، و مسلمانان، برادر هم‌دیگر هستند، و حقوق همه اتباع یک‌سان است، هیچ کس از کسی دیگر برتر نیست. خداوند اجداد مان را نیامرزد، تخم کینه و بی‌اتفاقی را در بین امت مسلمان کاشته‌اند، هر که از این امر سرپیچی کند، از یک‌هزار الی ده هزار روپیه، پخته کابلی جریمه می‌شود، این حکم به امضاء مبارک والامقام مهر گردید، (کاظم ۱۳۹۵، ۲۱۸ لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳، ص ۷۶).^۱

این اعلان، به امضاء مبارک شهریار والامقام دیانت پناه اعلیحضرت غازی میر امان الله خان، در شماره ۳۰ مورخ ۱۴ جوزا سال ۱۳۰۳ برابر ۲۱ مارچ ۱۹۲۳، در مطبعه جلیله‌ی حربیه دارالسلطنه و جریده اتفاق اسلام، از مطبعه دولتی کابل و هرات، به چاپ رسید، بعد از آن همه ما اشتراک کنندگان، خرسند و شادمان، به طرف خانه‌های خود رفتیم، من اولین کسی بودم که خبر خوش لغو برده داری را، به عزت الله خان، حاکم بلخ، رساندم و انعام خوبی نصیبم شد، (اتفاق اسلام ش ۳۰، ص ۲۹-۱۳۰۳).^۲

^۱ - داکتر سید عبدالله کاظم، ۱۳۹۵ "رویداد لویه جرگه کبیره دارالسلطنه ص ۷۶، ۱۳۰۳"

^۲ - جریده شماره ۳۰ ص ۲۹-۱۳۰۳ اتفاق اسلام

وادی تبلیغ

تردیدی نیست که تبلیغ، در هدایت جامعه، نقش مهم و چشم گیر دارد، ولی آنچه برای یک مبلغ اسلامی مهم است، این است که در کنار بیان احکام دینی و مسائل شرعی، به امور اجتماعی و سیاسی جامعه نیز پردازد و علت انحطاط، فساد و انحراف جامعه را ارزیابی نموده و با آن به مبارزه برخیزد، تا ریشه همهی گمراهی ها و بد بختی ها را بخشکاند.

ملا غلام علی کربلایی، روحانی فعال و مبارز و دور اندیش بود. اودر منبر تبلیغ نشسته، همیشه، سعی می کرد، در سخنرانی ها، بایان شیوا و جذابش مسائل اساسی، مشکلات و عقب ماندگی های جامعه را ریشه یابی نماید، به دلیل برخورداری از هوش و ذکاوت بالای اجتماعی و درک شرایط عصر و زمانه ی خویش توانست جایگاه و موقعیت خاصی را در میان مردم کسب نموده و مصدر خدمت قرار گیرد. ملا کربلایی، قرآن کریم را در دوران کودکی حفظ نموده بود و در تفسیر قرآن کریم تسلط داشت. در منطقه از نگاه تفسیر کم نظیر بود برای چهار بار، روانه ای سفر کربلای معلی شد و با خود، سوغات سفر، کتاب تفسیر کبیر منهج الصادقین^۱ را برای اولین بار به مدرسه دینی (حوزه علمیه) سرولنگ آورده بود، که مورد تشویق علما و نخبگان آن روز قرار گرفتند. او یکی از بنیانگذاران و حامیان مدرسه دینی، در آن عصر خفقان در منطقه ی سرولنگ دره صوف در سال ۱۳۰۰ ه. ش بود.

همزمان با سفرهای شاه امان الله خان در خارج از کشور، مدرسه دینی سرولنگ را بنیانگذاری کرد و مدرسه ی دیگری، در سال ۱۳۰۹ ه. ش در منطقه ای نوالی توسط شیخ علی جمعه بنا شده بود، تلاش های پی گیری ملا کربلایی، مردم را تشویق می کرد که در مدرسه دینی سرولنگ و نوالی بیایند، به فرا گیری علم و دانش پردازند؛ از سوی وی نمایندگانی به چهار سمت فرستاده شده بود، تا برای بقا مدرسه و فراهم سازی امکانات آموزشی، مدرسه - دینی را کمک و مساعدت مالی نمایند.

میر کلب علی رضا، پدر ملا غلام علی، یکی از میران هزاره، مردی نام دار، سیاست

^۱ - تفسیر کبیر منهج الصادقین تألیف ملا فتح الله کاشانی است و از تفاسیر مهم شیعه در قرن دهم ه. ق به شمار می رود.

مدار، سخنور و پهلوان بود، که در برابر سرکوب و نسل کشی لشکر امیر عبدالرحمان جابر، جانانه مقاومت و از مردم خویش، پاس داری کردند، عبدالرحمان جابر، از او احساس خطر کرد، تا سر انجام او را به بهانه‌ای مذاکره، ملاقات و تشکیل جلسه (جرگه) در منطقه جلریز، اسیر و روانه زندان ساختند که پس از چندی، وی را به شهادت رساندند.

دوران نو جوانی ملا غلام علی کربلایی، توأم با جنگ و خون ریزی، آغاز شد و او مجال نیافت تا به خیال آسوده، به آبادانی و پرورش فرهنگ ناب محمدی صلی الله علیه و آله تعلیم و تربیه، به سر زمینی آبائی اش بپردازد، به زودی هزارستان بزرگ، توسط شمشیرهای ظلم، ستم و حاکمیت عبدالرحمان جابر، زیر قیمومیت حکومت مرکزی، درآمد و یک دوره‌ای دور و دراز استبداد تاریک تاریخی آغاز شد.

در دوران سیاه حاکمانی پس از امیر عبدالرحمان، هیچ نوع خبری از علم و دانش، فرهنگ، در سراسر هزارستان نبود. بل که هیچ گونه توجهی به این مردم، در ملک ترکستان و دره صوف از سوی حکومت مرکزی صورت نگرفت، اما تلاش های پیوسته و مستمر ملا غلام علی هم چنان ادامه یافت.

جویندگان علم، برای کسب مرحله‌های بالاتر، شماری بیشتری در اینجا (مدرسه سرولنگ) به فرا گیری علوم دینی مشغول بودند، دلیل عمده‌ای که باعث شد تا چراغ علم و دانش، در این ناحیه، همواره روشن بماند، داشتن فرهنگ غنی ادبیات فارسی و سنت حوزوی خراسان بزرگ بود، که به طور سنتی و شفاهی، این فرهنگ را سینه به سینه پرورش داده بودند زمینه بقا و دوام آن را فراهم ساخته بودند. کتاب خوانی، قصه گویی و خوش نویسی، این سه سنت حسنه و بر جسته‌ای فرهنگی بود که همواره در سراسر هزارستان، ترکستان و ملک دره صوف، زنده مانده بود و ملا کربلای سهم برازنده‌ای در این راه داشتند، که تمام اندیشمندان و نخبگان جامعه آن روز، ابتدا وارد مکتب خانگی می شدند، ایشان در این باره می گوید: (مکتب خانگی یک داد خدا بود).

ملا محمد ملک مبلغ روی دو آب، می گوید: (ملا کربلایی در فن خطابه، زمان

شناس، مخاطب شناس و متناسب با سطح افکار مخاطبین، سخنرانی می کرد، گاهی از علم افلاک سخن می گفت، گاهی با لحن متعارف عامیانه با مردم سخن می گفت، داستان‌ها و مثال‌های مستدل، برای تفهیم مطالب، نقل می نمود، در خطابه، در داخل کشور بی نظیر و در خارج کشور کم نظیر بود، در حوزه علمیه نجف اشرف، در حضور جمعی از علماء و مرجع تقلید آیت الله حکیم، سخنرانی کرد. آیت الله حکیم فرمود: حضور چنین عالمی در افغانستان، چه نیازی به علمایی نجف دارد، در اخیر ایشان کتاب تفسیر کبیر منهاج الصادقین را به ملا کربلایی تحفه داد، و این کتاب سال‌ها، در مدرسه سرولنگ بود، که از آن، علما به عنوان منبع علمی استفاده می کردند (توسلی، طلوع ۲۲۵، ۱۳۹۹).^۱

خدمات علمی و فرهنگی

مردم مناطق مرکزی (هزارستان) از زمان یورش و فشارهای امیر عبدالرحمان خان جابر، علاوه بر محرومیت، تحت انواع شکنجه، تبعیض، سرکوب و فشارهای روانی قرار داشتند، مردم هزاره علاوه بر ناتوانی در تأمین امکانات اولیه زندگی خویش، فرصت علم آموزی نیز از آن‌ها سلب شده بود، از این جهت، چراغ علم و دانش، در بین جامعه هزاره، رو به افول گذاشته بود.

ملا غلام علی کربلایی، در صدد ارتقاء سطح دانش فکری، اطلاعات علمی، سیاسی و زدودن افکار خرافی و ضد دینی بود و باورمند بود از بین بردن سلطه‌ی استبداد و رسیدن به احقاق حقه‌ای مردم جز با زمینه‌ای تحصیل به دست نمی آید، ایشان شب و روز، در تلاش بود که باید ابتدا مراکز علمی در سراسر هزارستان فعال شوند به همین خاطر، ملا کربلای، با کمک مردم در جاهای مختلف، مراکز علمی، مساجد و تکیه خانه‌ها را تهداب و پایه گذاری کردند که قرار ذیل است:

^۱ - توسلی، طلوع «دره صوف در گذر بحران تاریخ» ج ۱ ص ۲۲۵ انتشارات بیهقی، بلخ ۱۳۹۹ ه.ش.

- ۱- مدرسه دینی سرولنگ دره صوف-سمنگان(همگام با آیت الله شیخ میرزاحسین آخوندحاجی)
- ۲- مدرسه دینی دولت آباد- بلخ(همگام با آیت الله شیخ میرزاحسین آخوند)
- ۳- مدرسه دینی رشک بهسود- وردک میدان
- ۴- مدرسه دینی جنگ آغلی پشت بند- بغلان
- ۵- مدرسه دینی نیک یکاولنگ- بامیان(همگام با آخوند بکک)
- ۶- مسجد وحسینیه سیاه دره یکاولنگ- بامیان
- ۷- مسجد وحسینیه چنداول- کابل(همگام با آیت الله شیخ میرزاحسین آخوند، حاجی نورالدین خان)
- ۸- مسجد وحسینیه سرغازی سیغان- بامیان
- ۹- مسجد وحسینیه هاجر کهمرد- بامیان
- ۱۰- مسجد وحسینیه آق چشمه - پشت بند بغلان
- ۱۱- مسجد وحسینیه پشت قشلاق بهسودی های سرولنگ(منبر غریب)
- ۱۲- مسجد وحسینیه خواجه بلند بهسود، دره صوف- سمنگان
- ۱۳- مسجد راه برا - خواجه بلند بهسود، دره صوف- سمنگان
- ۱۴- مسجد وحسینیه لالیا- نوامد، دره صوف- سمنگان
- ۱۵- مسجد وحسینیه دالان بوینه قره- بلخ
- ۱۶- مسجد وحسینیه پل برق بوینه قره- بلخ
- ۱۷- مسجد وحسینیه شانجیر چهارکنت- بلخ

ملا غلام علی کربلای، فرهنگ مسجد و مدرسه سازی را داشت، وقت یک طرف مسافرت می کرد، در دهی و قریه می رسید که مسجد نداشت، نظر به تراکم جمعیت مردم را تشویق به ساخت مدرسه و مسجد می نمود، وقتی ییلاق یا گندم درو می رفت، ابتدا جای مسجد را درست می کرد وچنین کار را به دیگران نیز توصیه اکید می نمود، (توسلی،

طلوع ۱۴۰۱، ۳۵۲). همه‌ای مصارف و ساختن این مراکز علمی، مساجد و تکیه خانه‌ها، از سهم مبارک امام (علیه السلام) و کمک مردم بود، لکن سر پرستی در ساختن آن و تعیین روحانی، مدرس و... از سوی ایشان بود، زحمات و مشقات فراوان نیز همراه داشت و حوصله‌ای زیادی می‌خواست، که از عهده‌ای هر کسی این کار ساخته نبوده و نیست.

تواضع و فروتنی

تواضع، یکی از ویژگی‌های ممتاز ملا غلام علی کربلایی بود، با این که وی از علمای بزرگ و مشهور و شناخته شده و با سابقه‌ی کم‌تر از یک قرن تدریس در مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بود، تواضع و فروتنی نسبت به اشخاص و افراد، به خصوص اهل علم و صاحبان فضل و کرم داشت، این صفت حسنه، در اوج خفقان و سیه روزی و سر درگمی هزارستان بزرگ، در درس‌های مکتب خانگی و گفت‌گوها و مباحثات، ملا کربلایی، پرهیز از حرف‌های بیهوده و نفاق افکن در بین مردم و گریز از مطرح شدن، از جمله ویژگی‌های وی بود، او دقیقاً از جمله افرادی بود، که شخصاً حضرت آیت‌الله حاج شیخ میرزا حسین قزوینی^۱ به سراغش رفت، که ایشان عاشق علم هست و ارادت خاصی به آخوند حاجی داشت، ایشان کوچک‌ترین قدمی در باره مطرح شدن خویش، در بین مردم، بر نداشت و ترجیح می‌داد که سیره و زندگی متواضعانه‌ی داشته باشد، به درس و بحث و عبادات خود، پردازد و کوچک‌ترین اهتمام نداشت که صاحب مقامی باشد، در گفتار و کردار، خیلی نزاکت را مراعات می‌کرد، که مبدا سبب رنجش خاطر کسی شود و شاید پرهیز از مشهور شدن باشد، او زندگی بسیار زاهدانه‌ای را در کوهستانی خوش آب و هوای «چشمه شریف، خواجه بلند بهسود» داشت.

تهجد و تواضع

«تهجد» در عرف پرهیزگاران، راز و نیاز به درگاه خداست، اکسیر اعظم و کمایی اکبر است، این کار می‌تواند مس تیره وجود انسان را، به طلایی ناب مبدل کند، قرآن کریم

در اثر دهی فوق العاده تهجد، در نماز شب، چنین می فرماید:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۱ پاسی از شب را از

خواب برخیز، قرآن و (نماز) بخوان! این یک وظیفه اضافی برای توست.

یکی از ویژگی های ملا کربلای، تهجد و تواضع بود، هر شب یک ساعت مانده به صبح از خواب بر می خواست، نماز شبش را با حالت خاصی بجا می آورد، بعد از نماز صبح، به تلاوت قرآن می پرداخت و می فرمود: خواندن قرآن، لذت خاصی دارد، در حال که قرآن مجید را کاملاً حفظ بود. ایشان به زیارت جامعه کبیره و زیارت عاشورا، اهتمام ویژه داشت، تهجد و تواضع ملا غلام علی، زبانزد خاص و عام بود. زمزمه های نیمه شب ملا کربلای، بعد از درگذشت او نقل مجالس علما بود.

راز داری

این مرد کم نظیر علم و عرفان، در سیر و سلوک، سابقه ای یک قرن تجربه را، با خود داشت و عارفان بزرگی، چون مولوی آدینه محمد عرب، آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، آیت الله شیخ علی جمعه نوالی، آیت الله شیخ خادم حسین کوه بیرونی، آیت الله سید محمد حسن رئیس یکاوندنگ، سید آخوند میر علی احمد حجت، آیت الله سید سرور واعظ، آیت الله شیخ محمد امین افشار و حجت الاسلام عبدالحسین آخوند زوار، به وی عنایت خاصی داشتند.

وقت حاج آخوند میرزا حسین هزاره دره صوفی، از سال ۱۳۱۶ ه. ش الی سال ۱۳۲۹ ه. ش مدت چهارده سال در محبس دهدادی بلخ و دهمزننگ کابل بود، او با درد و محنت در محبس دهدادی و دهمزننگ کابل، به حضور آخوند حاجی می رود و گذارشات منطقه را در قالب شعر، فکاهی و به شمارش انگشتان دستش^۲، بیان می کند به آخوند حاجی، گذارش روز را

^۱ - اسراء/ ۷۹

^۲ - باشمارش انگشتان دستش به حروف ابجد کبیر با آخوند حاجی اشاره و تکلم دارد، ولی کسی متوجه حالتش به خوبی نمی شود، در حال حاضر کار بهلول زمان را به خود می گیرد.

تقدیم می کند.

ملا فیض محمد چرمگراندخویی، یکی از محبوسین زندان دهدادی مزارشریف بود، که نامه‌ی با اطمینان به وی می‌دهد تا به فامیلش در منطقه یلمرب مزارشریف برساند، اما متأسفانه، از سوی مأمورین حکومت شناسای می‌شود و آن نامه را کتوم می‌کند، (می‌خورد) که مبادا اسرار آن آشکار شود.

مجلس مناقب اهل البیت (علیهم‌السلام)

گرچه تبلیغ، امر به معروف نهی از منکر، وظیفه همه مسلمان‌هاست که هم‌دیگر را از کار خلاف باز دارند، به عمل خیر و صلاح، سفارش نمایند، ولی مسئولیت روحانیت، به خاطر آگاهی و آشنائی شان، بیشتر از دیگران است، مردم را با تبلیغ و ارشاد شان، از گمراهی و ضلالت به راه راست هدایت نمایند، ملا غلام علی، روزها، شب‌های جمعه و ایام ماه محرم و عاشورای حسینی، منقبت خوانی با سبک روش سنتی منقبت و مرثیه خوانی برپا می‌نمود. درحالی که مردم در اوج خفقان و سیه روزی قرار داشتند، در عزای سرور و سالار شهیدان حسین ابن علی (علیه‌السلام) اشک ماتم می‌ریختند، این سنت حسنه، تا اکنون در بین مردم ما به وجه احسن اجرا می‌شود، ایشان می‌گویند: در سال ۱۲۸۱ ه.ش در دامنه جر، پشت قشلاق بهسودی سرولنگ، شب‌ها، منبر می‌رفتم، خدای رحیم شنونده و گریه کننده بود، فقط دو نفر باهم بودیم. و امروزه مشهور به (منبر غریب) است؛ روزی در منطقه دالان، مشغول کار گندم درّوم بودم، ایام و ستارگان را شمردم که ماه محرم است، از دالان تا قشلاق اولی هشت ساعت راه بود پیاده طی نمودم، تا خود را در منطقه آب‌کی (اولی) رساندم، خبری از مجلس عاشورای حسینی را نیافتم، آن شب گذشت، از گوشه و کنار سوال نمودم، جلسه‌ای عاشورای حسینی کجاست...؟ فقط کسی، رمزی، بر پای جلسه عاشورا حسینی را برایم گفت، عصر روز، جلوی خانه‌ی هر کی آب پاشی و جاروب است، آنجا جلسه عزای امام حسین (علیه‌السلام) برپاست، آنروز را تا شب لحظه شماری کردم، شب فرا رسید، با رفیقانم سر نمایی یکی پی دیگری

طرف آبادی و قشلاق حرکت کردیم، مبدا گرفتار مأموین حکومت شویم، تا رمز جلسه را پیدا نموده و داخل خانه زیر زمینی شدیم، خانه کاملاً انبوه از جمعیت، ولی آرام و ساکت بودند که انتظار روحانی را می کشیدند، من از صاحب مجلس اجازه گرفتم، چند تا دیباچه‌ای «مرثیه» امام حسین (علیه السلام) را بخوانم، برایم اجازه داد، وقت بالای منبر قرار گرفتم از تهی دل، یک استغاثه‌ی مصیبت جانسوز صحرای کربلا کردم، اما در اول روضه اسارت هزاره‌ها را به اسارت زینب کبرا پیوند دادم، مردم یک پارچه مثل ابر نو بهار، گریه می کردند که مولوی خدا نظر از گریه غش کرد.

ملا غلام علی کربلایی، سخنور توانا بود و نوحه و روضه امام حسین (علیه السلام) را با آواز زیبا می خواند، همه مردم او را دعوت می کردند و می گفتند امروز ملا کربلای (در منبر^۱ قشلاق از مو روضه بخواند، اگر نخوانی هیچ نموشه).

استعداد و نبوغ فکری

ملا غلام علی کربلایی، از استعداد و نبوغ فکری فوق العاده‌ای برخوردار بود، دوستان و شاگردان ایشان، به این امر اذعان می دارند؛ به عنوان نمونه، آخوند طهماسب، در باره‌ی ذکاوت و استعداد ملا کربلایی، چنین می گوید: «ملا کربلایی دارای استعداد بسیار قوی بود، ایشان حرف طرف مقابل را زود و خوب می فهمید، ضمن این که ایشان، دارای حافظه بسیار قوی بود، مسأله دینی را که از لابلای کتاب‌ها می آموخت، پس از مدت‌ها، اگر از ایشان سؤال می شد، به راحتی آن را به یاد می آورد. بالبداهه جواب می گفت، ما از ایشان در این مدت بهره‌های فراوان بردیم.

ملا کربلایی، دارای اعتبار قوی بود و سخنش، در میان مردم، نافذ و عملی بود و کسی را یارای آن نبود که بر وی اشکال کند، ملا کربلای حریف و رقیب از نگاه علمیت

^۱ - ملا غلام علی کربلای در منبر قشلاق سرولنگ، حسنی، نوامد، حاجی محمد رحیم بای، دادک، بهسود و خواجه بلند بهسود پیوسته منبر می رفت به تبلیغ و ارشاد مردم می پرداخت تا دم مرگ از تبلیغ غافل نبود.

نداشتند، در زمان خود شخصیت کم نظیر بود و مردم نیز محتاج به چنین عالم وارسته‌ای بودند»

تدریس و شاگرد پروری

افراد زیادی هستند که سواد و قدرت علمی دارند و اگر بخواهند از عهده تدریس کتاب‌ها بیرون می‌آیند، ولی حال و حوصله گفتن چند درس را ندارند، یک عمر زحمت و خون جگر خوردن و آخر الامر، فرد بی‌خاصیت، از کار در می‌آیند، ملا کربلای خودش اظهار می‌دارد، برای من طلبه پروری یک اصل بود.

از ویژگی و خصوصیت ملا غلام علی، این بود که بسیار پشت کار داشت و علاقه مند به تدریس بود هرچه درس می‌گفت، اظهار خستگی نمی‌کرد، در این زمینه برای ترویج علوم دینی و فنون اسلامی که با سواد ساختن فرزندان مردم، زحمات فراوان کشیدند و شاگردان بسیاری را تربیه نمود؛ این شاگردان ایشان به چهار سمت رفتند و به گسترش علوم دینی پرداختند. ادیبان، قصه‌گویان، خوش نویسان، نویسندگان و میرزاهای بسیاری، در این دوران پدید آمدند، که وجودشان در بقا و گسترش علوم و فرهنگی، مغتنم شمرده می‌شدند. باید اعتراف کرد که خوش نویسانی که در آن زمان پرورش یافتند، شمارشان در جامعه امروزی اندک است. از ملا کربلای، کتاب‌های دست نویس فراوانی باقی مانده، که از جمله آنها کشف النسب است.

حدود یک قرن پیش اکثر علما، چه آنانی که در دره صوف بودند و چه آنانی که در جاهای دیگر هزارستان مصدر خدمت بودند، از شاگردان بی‌واسطه و یا با واسطه ایشان اند؛ برخی از شاگردان ایشان عبارتند:

آیت الله شیخ خادم حسین کوه بیرون، ملا دوست محمد آخوند، آیت الله شیخ میرزا حسین، آیت الله شیخ محمد موسی اخلاقی، آیت الله شیخ محمد سلطان ترکستانی، آخوند عبدالحسین معروف (آخوند زوار) آخوند طهماسب، شیخ نوراحمد نوری، شیخ محمد امین

افشار، آیت الله سید نادر بحر، آیت الله سید سرور و واعظ، آیت الله سید محمد حسن رئیس یکا و لنگ، ملا یعقوب بکک، آخوند سید میر احمد حجت، ملا غلام حسین، ملا زمان چوبه و ملا یعقوب خزاندار و... که این ها همه در عصر خویش، از بهترین علمایی نخبه‌ی زمان خویش بودند.

نامه‌ی از آخوند حاجی از محبس دهمزنگ

شیخ عبدالله کربلایی خواجه بلند از قول پدرش ملاغلام علی کربلایی چنین نقل می‌کند: (در سال ۱۳۲۶هـ نامه‌ی از آخوند حاجی میرزا حسین، از محبس دهمزنگ، کابل برایم رسید، که ضمن سلامتی خود، برای من نوشته بود عرض درود و سلام، صحت‌مندی و جان‌جویی شما را از خداوند متعال مسئلت دارم.

ملاغلام علی کربلایی برادرم یار و یاورم، مشاور عالم دلسوز در تمام کارهای دینی، از جمله این که در تأسیس مدرسه دینی، مرا یاری نمودی و زحمات زیادی را متحمل شدی، خداوند به شما پاداش خیر دهد و از تمام حوادث تلخ روزگار مصئون و محفوظ باشید، من برای شما عالم وارسته‌ای را که به نام شیخ محمد تقی بهلول می‌باشد، معرفی می‌کنم و ایشان تازه از زندان دهمزنگ کابل آزاد گردیده است و طبق مشوره من به ولایت بلخ آمده است و از شما می‌خواهم که ایشان را به هر طریق می‌شود به منطقه‌ی دره صوف ببرید، تا در مدرسه سرولنگ برای طلاب آنجا درس بگویید و شما زمینه اقامت از نظر جاه و مکان برای ایشان، در ملک دره صوف مهیا کنید و شیخ بهلول هم حتماً قبول می‌کند، سید خواجه محمد نعیم خان، یکی از شاگردان من، در زندان است و ایشان فعلاً علاقه دار خلم، از خویشاوندان عبدالله خان حاکم بلخ می‌باشد، من برای ایشان سفارش شیخ محمد تقی بهلول را کردم و شما می‌توانید، این کار را از طریق نعیم خان پی‌گیری نمایید و سید خواجه محمد نعیم خان، از عبدالله خان حاکم بلخ که با اقامت شیخ محمد تقی در منطقه‌ای دره صوف، موافقت نماید که احتمالاً قبول می‌نماید.

محمد هاشم خان اخته، در آن زمان صدر اعظم بود، فضای اختناق و خفقان را در

کشور به وجود آورده بود، کسی نفس کشیده نمی توانست، گرچه فعلاً محمودخان برادرش صدر اعظم است، ولی باز جوئی اختناق حاکم است.

ملا کربلای می گوید: من سه روز طی طریق نمودم، پیاده خود را از دره صوف به ولایت بلخ رساندم و در شهر مزار شریف خودم را کارگر و گندم درو معرفی کردم و رفتم به سراغ سید افضل طبیب، در خانه او کار می کردم و شب در خلوت از ایشان احوال شیخ بهلول را گرفتم. او گفت شیخ بهلول ایرانی در بلخ در محبس است، من شنیدم سید خواجه محمدنعیم خان، علاقه دار خلم، شیخ بهلول را به علاقه داری خلم می آورد و تو فعلاً برو در منطقه خود و من برگشتم در ملک دره صوف مدت یک ماه صبر کردم، باز دلم آرام نداشت، دو باره روانه بلخ شدم، زمانی که در بلخ رسیدم، مجدداً به سراغ سید افضل طبیب رفتم و از کسی احوال ایشان را گرفتم و آن شخص به من گفت: سید افضل طبیب، به بخارا رفته تا دوا بیاورد، من شب رفتم به منزل داملا امان الله، او امام جماعت مسجد دارالحفاظ خلم بود و من برای ایشان گفتم که من برای درس خواندن آمدم و او با لبخند ملیح گفت: داملا عرب فوت شده و دیگر ما ملای زبده نداریم که درس بگویند و من جرئت نکردم که از ایشان احوال شیخ بهلول را جوینا شوم در شهر خلم سرگردان به دنبال شیخ بهلول می گشتم. یک روز قنبر علی گلکار را پیدا کردم و ایشان از اقوام بهسودی ما بود و شب در خانه آن مهمان شدم، از ایشان سوال نمودم که شیخ بهلول را نمی دانی کجا است؟ او گفت کدام بهلول همان بهلول طبیب؟ و من گفتم نه! من شیخ بهلول را می گویم و گفت من شیخ بهلول را نمی شناسم ولی بهلول طبیب ایرانی در اینجا آمده است و شبها در منزل خواجه محمدنعیم خان، علاقه دار خلم است، ولی هرکسی را راه نمی دهد و من گفتم او را کجا پیدا کرده می توانم او گفت خودش در خانه های مریض داران می آید.

من حیران و سرگردان در کوچه های خلم قدم می زدم و یک روز مأمورین خلم، من را مورد لت و کوب قرار داد و مدت سه روز من را حبس نمودند، تا این که با وساطت سید افضل، قنبرعلی و سید خواجه نعیم خان، من را آزاد کرد، من باز هم چنان در شهر، به دنبال شیخ

محمدتقی بودم، یک وقت دیدم مرد قد بلند و لاغر اندام و رنگ زرد، اما سیمای نورانی و دوست داشتنی که از طرف مدرسه میرزا قاسم خان می‌آید، در حال که یک طفل در بغل داشت، با خود گفتم حتماً همین شخص، شیخ بهلول است، او که زن و عیالش در ایران است و آخوند حاجی هم او را در نامه تنها ذکر کرده است و یادی از خانواده‌اش نکرده است و طفل که در بغل دارد، از کیست؟ و دلم خیلی زیاد گواهی می‌داد که این شخص شیخ بهلول می‌باشد، نزدیک ایشان رفتم و گفتم السلام علیکم و ایشان با لبخند ملیح گفت: علیک السلام ملاغلام علی کربلایی خوش آمدی! و از صورت پیدا است که دوشبانه روز، نان نخورده‌ای؟ من یقینم کامل شد، که این شخص شیخ بهلول می‌باشد و با وجود که هنوز خودم را معرفی نکرده بودم، ایشان مرا با نام یاد کرد و گفت دو شبانه روز است که نان نخورده‌ی و خودم را به ایشان نزدیک کردم و با ترس و لرز در گوش او گفتم: شما شیخ بهلول استید؟ ایشان گفت: بلی من می‌خواستم حرف دلم را بگویم که ایشان فوراً راه افتاد و من را به خانه یعقوب علی خان برد و در آنجا به من گفت: شما از ملک دره صوف آمده‌ای؟، و در آنجا مردم اهل تشیع زیاد است؟ من گفتم: بلی و بعد من نامه‌ی آخوند حاجی را دادم، همین که شیخ بهلول چشمش به نامه آخوند حاجی افتاد، اشک در چشمانش حلقه زد و بغض گلویش را گرفت و صدایش به لرزه آمد و گفت: این نامه یکی از شاگردان ممتاز من، در محبس دهمزنگ کابل است و این نامه از شخص مظلوم و پناه‌گاه مظلوم است، او در کشورش مظلوم است و در شهر و دیارش مظلوم است و او مظلومانه حبس است.

و بعد شیخ بهلول داستانی را تعریف کرد و گفت داملا مرادیگ قزاق قبیچاق، در زندان دهدادی مزارشریف، در حالی که دست و پاهایش به زنجیر ستم بسته بود، دخترش که به ملاقات او آمده بود، مورد تجاوز شخصی به نام خالد گل، مأمور زندان قرار گرفت و دخترش به پدرش استغاثه می‌کند! و از او انتظار کمک دارد، در حالی که دست و پای پدر به زنجیر بسته بود، کاری از پدرش بر نمی‌آمد، داملا مرادیگ، متوسل به داملا صوفی میرزا حسین هزاره شده و از ایشان طلب استمداد می‌کند، در صورت که ایشان هم مثل همه زندانیان، دست

و پاهایش، به زنجیر ستم بسته بود، ولی ایشان عقد دختر را، به خالد گل می‌بندد، تا عمل زشت خالد گل خلاف شرع نباشد، داملا میرزا حسین، در محبس کمک کار و پناهگاه مظلوم بود و ایشان سفارشات، به من کرد، که مدرسه من در اختیار شما است، ولی من فعلاً تحت نظر و مکلفیت علاقه دار خلم و سید خواجه محمد نعیم خان، می‌باشم و بینم چه می‌شود! و شما این مطلب را با وی مطرح نمایید.

من رفتم نزد سید خواجه محمد نعیم خان و موضوع را گفتم و ایشان گفت: شما یک عریضه بنویسید، از عبدالله خان حاکم بلخ، در خواست انتقال شیخ بهلول از علاقه دار خلم، به علاقه داری دره صوف نمایید که آن هم از توابع بلخ می‌باشد. من یک عریضه نوشته کردم و فردایش همراه سید خواجه محمد نعیم خان، علاقه دار خلم نزد عبدالله خان رفتم و عریضه را به حاکم بلخ دادم و حاکم بلخ عریضه را خواند و عصبانی گردید و عریضه را پاره کرد و به عسکر دستور داد که من را به زور از دفترش بیرون کند، من در بیرون دفتر حاکم منتظر ماندم، تا سید خواجه محمد نعیم خان، از نزد عبدالله خان بیرون آمد و حالش گرفته بود و به من گفت: حاکم بلخ با انتقال شیخ محمد تقی بهلول به علاقه داری دره صوف، موافقت نکرد، من به همراه سید خواجه محمد نعیم خان، به علاقه داری خلم رفتم، شب در منزل سید خواجه محمد نعیم خان بودم و شیخ بهلول هم آنجا بود و من موضوع را به شیخ گفتم و ایشان از ما تشکر نمود و گفت ملا غلام علی، خواست خداوند متعال چیزی دیگر است، من با سید اینجا بمانم خوب است، تا این مردم را هدایت کنم، تو برو به امورات زندگی خود برس و سلام من را به داملا صوفی میرزا حسین، برسان و به ایشان بگو خواست خداوند متعال چیزی دیگری است و باهم سه تایی گریه کردیم.

برنامه غذا

من دو شب دیگر در منزل سید میر اکبر خان آغا، در خلم ماندم و شیخ بهلول آنجا بود و آن وقت مریضی «وُبا» پیدا شده بود، شیخ بهلول، به من سفارش کرد که ملا غلام علی

برنامه‌ی غذایت، را طبق برنامه غذای امام رضا علیه السلام تنظیم کن، در حال داشتن روزه فقط وقت افطار غذا بخور و با یک گیلان آب قناعت کن و در زمان که روزه نیستی، در دو شبانه روز سه بار غذا بخور، یعنی روز اول صبح، غذا بخور و ظهر غذا نخور، شب اش غذا بخور، باز روز دوم صبح غذا نخور و ظهرش را غذا بخور و شبش را نخور و باز روز سوم صبح و شام غذا بخور به همین ترتیب، غذا خوردن را تنظیم کن، از مریضی "وبا"، در امان خواهی بود، من طبق سفارش شیخ بهلول، برنامه غذایی را تنظیم کردم و چندین سال است که مریض نشدم و شیخ بهلول با دختری بنام شرین/بس بی بی که نام پدرش قنبر علی گل کار، مشهور به شکوربای، ازدواج می کند. و بعدها به لغمان و جلال آباد تبعید گردید، زن و فرزندش فوت می کند و ایشان زندانی می گردد، یک وقت شنیدم، شیخ بهلول، به کشور مصر، در دانشگاه الازهر تدریس می کند، من خیلی خوشحال شدم و بعد از چند سال دیگر، از زواران عتبات عالیات، شنیدم، شیخ بهلول در نجف مشغول تدریس است. سپس شنیدم که در ایران زندانی گردیده است و من گفتم خداوندان بندگان خوبی را چه قدر سخت مورد امتحان قرار می دهی! مصیبت پشت مصیبت گرفتاری پشت گرفتاری^۱.

یاد داشت، آیت الله عبدالحکیم صمدی

یکی از ویژگی های صالحان و اولیای الهی، خلق و خوی نیک است، امام علی علیه السلام در خطبه همام، از مهم ترین ویژگی های مؤمنان را، بشّاش بودن برمی شمارد و می فرماید: «الْمُؤْمِنُ هُوَ الْكَيِّسُ الْفَطِنُ، بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ»^۲ تقریباً تمام کسانی که با ملا غلام علی کربلایی، سروکاری داشته، نخستین چیزی که از وی به خاطر دارد، اخلاق نیک و مخصوصاً تبسم شیرینی است که از سوی ملا کربلایی، به مخاطبین هدیه می شد.

^۱ - دره صوف سر زمین آزادگان - <http://www.dari-suf.blogfa.com>

^۲ - الکافی، ج ۲ ص ۲۲۶ باب علامات و صفات مومن

آیت الله صمدی، چه زیبا به این خصلت ملا کربلایی اشاره می‌کند: عطوفت و مهربانی آمیخته با صداقت و راستی، چهره شکفته و انبساط وجه داشت قال الباقر (علیه السلام) «إِلْقَ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ». «تبسم ملیح حتی در شدیدترین حالات و مشکل ترین پیش آمدهای احتمالی که نشان دهنده ایمان به مکتب و تأدیب به آداب پیشوایان مکتب اسلام است، از گوشه و لبان او تبسم دور نمی‌شد، سیمای صالحان و خوبان، در پیشانی وی، نقش جاودانه داشت، قناعت و وارستگی، در فراز و نشیب دنیای ناپایدار، در زندگی آن روحانی بزرگوار می‌درخشید.

خاموشی شمع

سرانجام شمع فروزان عمر این عالم جید و ربانی، همزمان با عید نوروز سال ۱۳۷۳ ه.ش خاموش شد، ۱۲۴ سال از عمر ایشان گذشته بود، بر اثر کهولت سن، در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان، شب ضربت خوردن مولی الموحدین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) در زادگاه شاعر قرن هجدهم مولانا صوفی شاکر بلخی، بدرود حیات گفته و روحش به ملکوت اعلی پیوست، که در قبرستان قَلْفَك «خواجه بلند بهسود» و در کنار قبر خواجه سید محمد آصف نواده‌ی سید بر که اندخویی، به خاک سپرده شد.

با تأسف! در آن زمان، آنچنان از خرمن علمی‌اش خوشه‌ای برچیده نشد و با سینه مالا مال از علم، دانش به دیار باقی شتافت؛ گویی وی پیش از زمان خودش به دنیا آمده بود و زمان از درک وی عاجز بود.^۱

ملا غلام علی کربلای، مصدر خدمات در جامعه خویش بود، مصداق عاش سعیدا و مات سعیداً، ﴿وَالسَّلَامُ عَلَیْ یَوْمٍ وُلِدْتُ وَیَوْمٍ أَمُوتُ وَیَوْمٍ أُبْعَثُ حَیًّا﴾^۲ بود، روحش شاد یادش گرامی باد.^۳

^۱ <https://mfabbehsud.com> - پایگاه اطلاع رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی باب بهسود

^۲ - مریم/ ۳۳

^۳ - فصل نامه بازتاب سمنگان، شماره ۳ ص: ۲۱، سال ۱۳۹۸.

پیام تسلیت، آیت الله شیخ عبدالحکیم صمدی جاغوری

آیت الله شیخ عبدالحکیم صمدی جاغوری، معاونیت مجمع جهانی اهل البیت (علیهم السلام) در پیامی، رحلت عالم فرزانه، شیخ غلام علی کربلایی (رحمته الله) را تسلیت می گوید: متن پیام معاونت مجمع جهانی اهل البیت (علیهم السلام) به شرح ذیل است.

بسم الله الرحمن الرحيم

با نهایت تأثر و تأسف! ارتحال عالم فرزانه و خدوم، شیخ غلام علی کربلایی، را دریافت نمودم، من شناخت کامل از ایشان دارم، این فقید سعید، در طول سالیان متمادی، با آگاهی از اوضاع پر خفقان زمان خویش، فعالیت های مستمر دینی را در مکتب های خانگی ادامه دادند، او پشتیبانی و حمایه مدرسه ای دینی در سطح هزارجات؛ در سال ۱۳۰۰ ه.ش به مدیریت حضرت آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، مدیر و مدبر توانا، در منطقه ی دره صوف، وظیفه خود می دانست و در سایه این مراکز، به ترویج معارف قرآن و عترت، تلاش های فراوان کرد، که از خود آثار ارزشمندی حوزوی و علمی را بر جای گذاشت.

این ضایعه ای غم ناگ را به پیروان اهل البیت (علیهم السلام) در کشور و مشهد مقدس و همه علاقه مندان، ارادتمندان، به ویژه خانواده آن مرحوم، تسلیت و تعزیت عرض می نمایم. از بارگاه خداوند متعال برای آن مرحوم علوی درجات و برای بازماندگان، صبر و سلوان مسألت دارم.

انا الله وانا اليه راجعون

آیت الله شیخ عبدالحکیم «صمدی»

مشهد مقدس ۲۸ حمل ۱۳۷۳

پیام تسلیت، آیت الله محمد علی حسینی بامیانی

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

خبر ارتحال عالم جلیل القدر، جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای ملا غلام علی کربلایی توسلی (طاب ثراه)، موجب تألم و تأسف این جانب گردید. آن بزرگوار عمر شریف شان را بیش از یک قرن، در راه ترویج معارف قرآن و اهل البیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و وعظ و ارشاد مردم، صرف نمود، و با گفتار و رفتار خویش، از خدمت گذاران نمونه ای دین و مذهب بودند. جزاه الله خیراً جزاء المحسنین.

این جانب ضایعه ای فقدان آن عالم والا مقام را، به بستگان محترم و دیگر علاقمندان ایشان، و به عموم مردم شریف دره صوف و فرزندان ایشان، تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال، برای آن فقید سعید علو درجات و برای باز ماندگانش، صبر جمیل و اجر جزیل مسألت دارم.

آیت الله محمد علی حسینی بامیانی

مشهد مقدس ۲۸ حمل ۱۳۷۳

پیام تسلیت، بصیر احمد دولت آبادی

انا لله وانا اليه راجعون

ملا غلام علی کربلایی^(ره) که او را به حق می توان «مرد رنجبر تاریخ» نامید، روحانی فعال و مورخ دردمند، ژرف نگر و مرد پرکار بود. او در طول عمر شریفش، بیش از یک قرن، آثار بس گران بهای بکر و مدرسه دینی سرولنگ را در اوج خفقان و سیه روزی زمان، به

یادگار گذاشت که غیر از او کسی را یارای خلق و حمایه آن نبود. با اندوه و تأسف فراوان، وفات عالم جلیل القدر، ملا غلام علی کربلای (طاب ثراه) که عمر شریفش را در راه تبلیغ شرع حنیف و مراقبت از مؤمنان سپری کرد، در یافت کردیم. خداوند عالی ترین اجر و پاداش نیکو کاران را به ایشان عطا فرماید.

این مصیبت دردناک را به خانواده گرامی او و همه دوست داران و عارفان به فضلش، تسلیت می گویم و از خداوند قادر، مسألت دارم که آن مرحوم را، مورد رحمت واسعه ی، رضوان و خوشنودی خویش قرار دهد و با اولیائش (محمد و اهل بیت مطهرش) محشور گرداند و به بستگانش صبر و آرامش عنایت فرماید.

بصیر احمد دولت آبادی

مشهد مقدس ۲۸ حمل ۱۳۷۳



آیة الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی)

سر زمین افغانستان (خراسان) بزرگ مهد رویش و پرورش چهره‌های فرهیخته علمی، فرهنگی و هنری فراوان بوده است، که در اثر حوادث و نابسامانی‌های اجتماعی گم‌نام مانده، و فرصت شناسایی این چهره‌ها میسر نگردیده است، از این رو، نسل حاضر احساس می‌کند که در تاریخ کشور مفاخر علمی، فرهنگی و اجتماعی نداشته‌ایم؛ در حالی که نقطه نقطه‌ای این سر زمین؛ شخصیت‌های علمی، فرهنگی، هنری و اجتماعی را پرورانده است. که در نشر

معارف، فرهنگ دینی و تمدن بشری، نقش عظیم داشته و خدمات انکار ناپذیر انجام داده اند که آثار گران سنگ و ارزشمندی از خود، در اوج خفقان و سیه روزی زمانه، به یادگار گذاشته اند.

یکی از این چهره های ماندگار و شاخص، حضرت آیت الله حاج شیخ میرزا حسین هزاره دره صوفی است، که در عرصه های مختلف علمی، فرهنگی و اجتماعی هزارستان بزرگ، خدمات ارزشمندی، انجام داده است که در تاریخ هزارستان بزرگ کم نظیر است.

ولادت

رخش سیمای عدل از دور می داد جهان داری ز رویش نور می داد
آیت الله حاج شیخ میرزاحسین (معروف به آخوند حاجی) فرزند غلام محمد در سال ۱۲۶۰ ه. ش در قریه ی سرولنگ دره صوف ولایت سمنگان در یک خانواده مذهبی، چشم به جهان گشود و تا سن هفت سالگی در آغوش گرم خانواده پرورش یافت. میرزاحسین در دوران کودکی بسیار پرتحرک و تیز هوش بود، نظر به بچه های هم سن و سالش، از جسارت، شهامت و شجاعت بالای برخوردار بود. و از همان آوان کودکی، توجه خانواده را به خود جلب نموده بود. پدرش بیشتر متوجه تعلیم و تربیت فرزندش میرزاحسین بود، لذا او را به سن هفت سالگی روانه مکتب خانه محلی نمود، از آنجای که میرزاحسین کوچک از استعداد و هوش فوق العاده برخوردار بود، به اندک زمانی، خواندن قرآن کریم و برخی کتاب های فارسی را نیز آموخت، میرزاحسین، کم کم بزرگ تر می شود و در دنیای جدید، قدم می گذارد از نگاه جسمی و از نظر فکری، رو به رشد بود.

به سن و سال نوجوانی رسیده بود و در بین هم سن و سالانش، از هر جهت بر جسته تر به نظر می آمد. غلام محمد، پدر میرزاحسین، زمین زراعتی زیادی داشت که زندگی او از طریق دهقانی و کشاورزی تأمین می شد.

ضمن این که او توجه خاص به تعلیم و تربیه فرزندش داشت، او را کم کم با کارهای

روز آشنا می کرد و ایشان در کنار پدر، مشغول کار بود و ضمناً به کار نجاری و آلات افزار کشاورزی، مورد نیاز آن روز، مهارت پیدا نمود.

دوران تحصیل

میرزاحسین، از همان دوران نوجوانی انسان با غیرت، تیزهوش و با استعداد بود، زمانی که به سن جوانی رسید، کم کم متوجه وضعیت نامطلوب وفلاکت بار جامعه اش شد، ایشان متوجه شد که مردم اکثراً از جهل و فقر فرهنگی، شدیداً رنج می برند، این نکته از وضعیت زندگی آنها هویدا بود، فقر اقتصادی نیز توده های مردم را زجر می داد، که آثار آن از سیمایی تک تک مردم نمایان بود.

همسایگان شرق و شمال دره صوف، مردمان هزاره اهل سنت بودند، که از لحاظ قومی با هم مختلط هستند، در آن زمان حکام وقت، آتش بیاران معرکه بودند، که بر این اختلافات دامن می زدند، تیغ برهنه بر پیکر زخم خورده مردم ما بود، ظلم حاکم، جهل جاهل، تعصب کور، و فقر اقتصادی، همه دست در دست هم داده، سر نوشت سیاهی را، برای مردم، ما رقم زده بود.

مردم هزاره در تمام نقاط افغانستان، در حال تقیه بسر می بردند و تمام مراسم دینی و مذهبی و به خصوص ایام عاشورای حسینی (علیه السلام) را به دور از چشمان افراد حکومتی، در دامن کوه پایه ها و زیر خانه ها، با صد ترس و دلهره برگزار می کردند.

شیخ عبدالحسین آخوند زوار^۱ می گوید: (ملا غلام حسن در شهر مزار شریف، در حین سخنرانی دهه عاشورای حسینی، توسط پولیس، دستگیر و روانه زندان شد. ایشان را آن قدر شکنجه دادند، تا در زیر ضربات شلاق و چوب جان داد. میرزاحسین، از این وضعیت، سخت رنج می برد و از این جهت تحصیل علوم دینی را احساس می کرد، شرایط را خوب درک می نمود در قدم اول، باید با سلاح علم و دانش مجهز شد، تا راه چاره را پیدا نمود).

^۱ - مصاحبه اختصاصی، با آیت الله شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) ثبت نوار (کسیت).

آخوند زوار در مورد چگونگی درس خواندن آیت الله حاج شیخ میرزا حسین رحمته الله علیه چنین می گوید: (میرزا حسین تصمیم می گیرد، درس بخواند، ولی در مناطق هزاره نشین، چنین مدرسه دینی وجود نداشت، در آن زمان، مدارس علمیه برادران اهل سنت، در شهر بلخ باستان، از رونق خوبی برخوردار بود و طلاب زیادی، در آنجا مشغول تحصیل بودند. میرزا حسین با مفکوره بلندی که داشت، پرده جهل را کنار زد و با روحیه بلند خویش، به قصد تحصیل، عازم شهر بلخ شد و جذب مدارس برادران اهل سنت و جماعت گردید و با شور و شوق زاید الوصف مشغول تحصیل گردید، با اندک زمانی، ادبیات عرب، صرف، نحو و منطق را در نزد اساتید آنجا، تلمذ کرد و از آنجای که روح بلند و نا آرام او، تشنه علم بود، مدرسه علمیه بلخ را، به قصد علاقه داری تاشقرغان (خلم) ترک کرد و بالاخره وارد مدرسه علمیه تاش قرغان شده و نزد ملا آدینه محمد معروف به مولوی عرب^۱ که یکی از علما متبحر و بزرگ اهل سنت و جماعت بود، مشغول کسب علم و دانش شد).

شیخ محمد طاهر مفید، از زبان یکی از فرزندان آخوند حاجی، چنین می گوید: (آخوند حاجی کتاب مطول تفتازانی، ایساغوجی، هدایه شریف و تفسیر جلالین و... را نزد مولوی عرب، در مدرسه علمیه برادران اهل سنت و جماعت در شهر تاشقرغان، (خلم) تحصیل نموده بود).

حاج محمد هادی، یکی از فرزندان آخوند حاجی، از قول پدرش، چنین نقل می کند: (وقت مولوی عرب استادم، از عقاید من با خبر شد که من شیعه مذهب هستم و در مدرسه علمیه برادران اهل سنت و جماعت مشغول تحصیل هستم، بسیار خرسند و خوشحال گردید، بعد از آن سخت مورد علاقه و احترام استادم قرار گرفتم و برایم درس خصوصی گذاشت که من را به درس خواندن و کسب علم و دانش تشویق می کرد).

^۱ - مولوی آدینه محمد عرب یکی از مبارزین و علما بخارا بود در زمان اشغال کمونیست ها، از بخارا به بلخ آمد، ورهبری قیام علیه روس هادر شمال کشور را به عهده گرفت.

آخوند زوار می گوید: آخوند حاجی، به ادبیات عرب و فقه اهل سنت و جماعت، تسلط کامل داشت، همیشه از استادش مولوی عرب، به نیکی یاد می کرد و می گفت: مولوی عرب، شخص فاضل، مولای وارسته و دانشمند بود، در همین زمان، آخوند حاجی در تاش-قرغان، مشغول تحصیل بود، بخاطر ظلم امیر وقت (امیر عبدالرحمان) سران مردم هزاره، در مناطق خویش، پرچم مخالفت علیه دولت خود کامه او بلند کرده بودند.

امیر عبدالرحمان خان بخاطر سرکوبی مردم هزاره می گوید: (فساد، زیر پای پنج طایفه است ملا، میر، سید، زوار و کربلایی) این آشوب گران، در هر نقطه ای پیدا شد، باید دستگیر و روانه سیاه چال ها گردد، تا نیست و نابود شوند. امیر وقت عبدالرحمان خان، فرمان نابودی این پنج طایفه را صادر کرد. در مناطق هزارستان، آتش مخالفت شعله ورتر شد، در منطقه یکاولنگ، شخصی روحانی، به نام آیت الله ملا محمد قائی^۱ مشغول تدریس بود، مردم از ترس این که مبادا، حکومت وقت ملا محمد قائی را دستگیر نماید، ایشان را روانه بلخاب می نمایند، ایشان را به محمد علی خان دره صوف^۲ که در آن زمان حاکم بلخاب بود، تحویل دادند، محمد علی خان از شیعیان دره صوف بود و ملا محمد قائینی را تحت الحمايه خود قرارداد.

آخوند زوار، در همین رابطه می گوید: مردم متدین یکاولنگ، ملا محمد قائی را از ترس گرفتار کردن توسط حکومت وقت، به بلخاب فرستادند، مردم ملا محمد قائی را از هر منطقه، حد به حد، تسلیم می شدند، تا به بلخاب رسید، ملا محمد قائی، در بلخاب، مدت تحت الحمايه حاکم بلخاب محمد علی خان هزاره بود، پس از عزل محمد علی خان هزاره، از علاقه داری بلخاب، ایشان ملا محمد قائی را به مزار شریف آورد، ملا محمد قائینی در منطقه یلمرب ساکن شد شروع به تدریس نمود.

آخوند زوار، از قول استادش آخوند حاجی، چنین نقل می کند: (من زمانی که نزد

^۱ - آیت الله ملا محمد قائی اصلاً از قائین شهر مشهد مقدس می باشد در حوزات علمیه هزارستان پیش از حمله و خرابی امیر عبدالرحمان خان مشغول تدریس بودند. و خدمات شایان برای جامعه علمی آن روز نموده است.

^۲ - محمد علی خان هزاره، پدر عبدالعلی خان دور مرکز دره صوف.

ملا محمد قائنی رفتم، گفتم: درس صرف می خوانم، ملا محمد قائنی گفت: شما باید در اول شرح الامثله را حفظ کنید و سپس صرف بخوانید، من هم یک هفته شرح الامثله را حفظ نمودم و بعد از آن صرف را خواندم، گرچه قبلاً هم نزد علمای اهل سنت و جماعت، در بلخ، ادبیات عرب را از قبیل سیوطی، ملا جامی، مطول و فقه اهل سنت و جماعت و تفسیر جلالین را خوانده بودم).

در اوج خفقان و سیه روزی زمان امیر عبدالرحمان خان، تعداد زیادی از علما و بزرگان نزد ملا محمد قائنی، در شهر مزارشریف در منطقه ایلرب مشغول تحصیل بودند، از جمله شاگردان ملا محمد قائنی، سید شاه احمد شوراب، حاجی غلام محمد، از قریه گردنه، سید عظیم پدر سید حاکم، آخوند میرزا حسین و تعداد دیگر را می توان نام برد.

آخوند زوار، از قول استادش، آخوند حاجی چنین می گوید: (وقت که من نزد ملا قائنی درس می خواندم، در همسایگی ما یک خانواده نا اهل، زندگی می کرد، او به مسئولین دولتی راپور داده بود که در منطقه ما، یک ملایی هزاره و شیعه پیدا شده، برای مردم، درس ملایی می دهد؛ این حرف به گوش ملا محمد قائنی می رسد، ایشان با مشوره محمد علی خان دره صوفی که مبادا گرفتاری برایش پیش بیاید، مزارشریف را به قصد میمنه ترک می کند و مدت یک سال بیشتر در میمنه، اقامت می نماید، تا این حرف به فراموشی سپرده شود و در میمنه، هم در منطقه باغ و بستان و بلوچ خانه، مشغول تدریس می شود، آنجا هم شرایط برایش تنگ می شود، به مشوره عبدالباقی مینگ باشی^۱، دوباره روانه مزارشریف می گردد و مجدداً در منطقه یلمرب درس و بحث را شروع می کند، آخوند حاجی، منطق و اصول فقه را، نزد ملا قائنی تلمذ می کند، ملا محمد قائنی، در اوج بحران عصر امیر عبدالرحمان خان، دچار مرضی می شود، ولذا به رحمت حق می پیوندد و در قبرستان عمومی یلمرب به خاک سپرده می شود.

^۱ - عبدالباقی مینگ باشی بعداً از طرف امیر عبدالرحمن خان از دم تیغ کشیده می شوند پدر، پروفسور غلام محمد میمنگی، یکی

از بزرگان میمنه - فاریاب

بعد از ارتحال ملا محمد قاضی، مرحوم سید حسن عالم بلخاب، که قبلاً جهت تحصیل علوم دینی، به مشهد مقدس رفته بود، بعد از تحصیل علوم دینی به زادگاهش، برگشته بود و مشغول تدریس شده بود؛ این خبر آخوند حاجی را خیلی خوشحال می کند آخوند حاجی مزار شریف را به قصد بلخاب ترک می کند، مدتی در بلخاب، نزدی آقای سید عالم، مشغول تحصیل می شود، آخوند حاجی، نزد سید محمد حسین مقدس، و سید محمد حسن (سید رئیس یکه و لنگی) نیز درس خوانده است.

آیت الله شیخ محمد پیوند سعیدی، از قول فرزند بزرگ سید حسن (سید رئیس) یکه و لنگی و ایشان از قول پدرش، سید رئیس می گوید: (آیت الله حاج شیخ میرزاحسین دره صوفی، خیلی انسان جدی با استعداد و تیز هوش بود، با شور و شوق زاید الوصف، مشغول کسب علم و دانش بود، تا اندازه درس می خواند و از خود جدیت نشان می داد و همیشه مشغول درس و مطالعه بود و گاهی، خوابش غلبه می کرد، اما کتابش باز می ماند، لحظه سرش را به دیوار تکیه می داد و مختصر خواب می کرد تا ناراحتی اش برطرف شود. در آن زمان، کتاب کم بود، میرزاحسین آخوند، فقط دو کتاب را دست نویسی کرده بود و تا خیلی مدت های زیاد، در مدرسه یکه و لنگ، کتاب درسی، دست نویس شیخ میرزاحسین دره صوفی درس گفته می شد، که فعلاً یکی از آن کتاب ها نزد شیخ سید حسن جوادی می باشد).

حاجی ملک حسین می گوید: (آخوند حاجی می فرمود: من این علم را به زحمت، به دست آوردم، مثل شما نبودم که شهریه بگیرم، آبگوشتی و... مهیا باشد، هر جا درس می خواندم بستر خوابم، همانجا بود، من به سراغ خواب نرفتم تا خواب به سراغ من آمد، فرق سری خود را موی (کاگل) گذاشته بودم، به جهت این که شب ها ریسمان را در کاکل خود و سری دیگر ریسمان را در سقف اتاق می بستم، تا خوابم نبرد و روزها، باز می کردم و بیشترین درس را در مدرسه علمیه اهل سنت و جماعت خوانده بودم.

آیت الله شیخ محمد پیوند سعیدی، از قول استادش، مرحوم آخوند زوار می گوید: (من از ابتدا تا لمعتین و مطول و قوانین و... را نزد آخوند حاجی، درس خواندم و ایشان از معلومات

فوق العاده ای برخوردار بود، بدین لحاظ می توان گفت: آخوند حاجی شخصی دانشمند پر برکتی بود، از تمام جهات، از نظر سیاسی، علمی، فقه، ادبیات، تفسیر و عرفان در امور مدارس علمیه، طلاب، رهبری جامعه، نظارت بر اوضاع و شرائط حاکم بر منطقه، از مدیریت قوی برخوردار بود).

آخوند زوار می فرماید: در آن زمان، روحانی شیعه، در منطقه خیلی اندک بود و تنها آخوند حاجی، شخصی معتبر بود، یکی از بزرگان دره صوف، از آخوند حاجی به طوری شوخی سوال نمود، ملای کلان در منطقه کی است...؟ آخوند حاجی به شوخی فرمود (در منطقه از من کرده عالم تر و ملاتر می بینی؟) ولی ایشان اعتراف کرد یقیناً چنین است.

سفر حج

آخوند حاجی شخص مستطیع نبود، زمانی که در شهر مزار شریف مشغول تحصیل بود اشخاص زیادی، از بزرگان و تجار ملی شهر مزار شریف، آخوند حاجی را می شناختند و بعضی از آنها اخلاص و ارادت خاصی به ایشان داشته است. یکی از تاجران، از ایشان دعوت می کند که امسال، در سفر حج مکه مکرمه، هم سفری او شود. و آخوند با اسرار زیاد از طرف این تاجر مواجه شده سرانجام، دعوت ایشان را قبول می کند و تمام هزینه مصرف رفت و برگشت، به عهده ای آن تاجر بود.

آخوند زوار می گوید: (در سال ۱۳۰۱ ه. ش آخوند حاجی، از شهر مزار شریف به مکه معظمه رفته بود ایشان مستطیع حج نبود، مال و پولی نداشت، چون پدر آخوند زنده بود و هزینه سفر حج را حاجی سعید گل محمد، پدر سعید حاکم و حاجی غلام حیدر، به دوش گرفته بودند).

ازدواج

آخوند زوار، چنین می گوید: (شیخ میرزاحسین، دو بار، ازدواج نمود. اولین بار با خواهر حاجی نور بای، از قریه جمبوغه سرولنگ بود که از این همسرش، صاحب یک فرزند گردیده بود و آن هم فوت کرده بود. دومین ازدواج آخوند حاجی، در اول سال ۱۳۰۷ ه.ش صورت گرفت که از این همسرش دارای سه فرزند، به نام های محمد جواد، محمد هادی و یک دختر به نام سروده بوده است و همسر دوم آخوند حاجی، دختر ارباب امیر، خواهر غلام رسول خان، پدر اسدالله دهقان زاده بوده است (شاعر معاصر).

نظم در کار

تاریخ نشان می دهد رشد و انکشاف علمی و پیشرفت دانشمندان در جوامع انسانی و صعود شان در قله های بلند دانش و ابتکارات، نظم دقیق در زندگی این اندیشمندان بوده است. نظم دقیق در زندگی آخوند حاجی، برای ما بسیار آموزنده است. در طول تحصیلات و بعد از آن، ساعات و دقائق عمرش، تقسیم بندی شده بود، از جمله حضور مرتب او در جلسات درسی است، کم ترین تخلف و بی نظمی ارادی دیده نمی شد، در هیچ جلسه ای درسی غیبت نداشت. یکی از عوامل مهم موفقیت آخوند حاجی: پای بندی در نظم کار بود و تمام امور را، بسیار دقیق محاسبه می کرد، مثلاً در دوران تحصیلی اش، پولی که مصرف نموده بود حسابش را داشت؛ چنانچه آخوند زوار به نقل از استادش آخوند حاجی، چنین می گوید: «یک وقت کتاب های را که درس خوانده بودم، ورق می زدم و شمارش کردم، پولی که در آن زمان مصرف نموده بودم، با هم مقایسه نمودم که دیدم هر ورق آن یک روپیه آن زمان تمام شده است، گرچه خیلی با مشکلات زندگی نمودم و درس خواندم که وضعیت معیشتی من خوب نبود.

تأسیس حوزه علمیه

مردم مناطق هزارستان، از زمان یورش و فشارهای امیر عبدالرحمان خان، تا دوران استبداد محمد ظاهرشاه و داود خان، علاوه بر محرومیت از امکانات، تحت فشارهای تبعیض و سرکوب نیز قرار داشت، مردم علاوه بر ناتوانی در تأمین امکانات اولیه زندگی، فرصت علم آموزی هم از آنان سلب شده بود، که حتی در سطح هزارستان آن روز، یک حوزه علمیه ای وجود نداشت، از این جهت آیت الله شیخ میرزاحسین (آخوند حاجی)، درصدد ارتقاء سطح علمی مردم بود. آخوند حاجی، بعد از سعی و تلاش فراوان و تحمل رنج و مشقت های زیاد، جهت کسب علم و دانش و رسیدن به درجه بالای علمی، احساس مسؤولیت نمود شروع به تعلیم و تربیه طلاب علوم دینی کرد. گرچه اوضاع و شرائط زمان و مکان، برای چنین امر خطیری، مهیا نبود، در تمام مناطق هزارستان حتی یک مدرسه دینی هم وجود نداشت.

آخوند حاجی، در سال ۱۳۰۰ه.ش با تشویق ملا غلام علی کربلایی، تعلیم و تربیه طلاب علوم دینی را شروع کرد. بعد از گذشت شش ماه، حاکم دره صوف با خبر شد، آخوند حاجی، را با ملا غلام علی کربلایی و حاجی نوربای، در علاقه داری، جلب نمود، با آمدن ملا غلام علی کربلایی، رنگ جلسه عوض شد، حاکم سؤال می کند، مدرسه ای دینی را کی تأسیس (جور) کرده...؟ ملا غلام علی می گوید: من تأسیس (جور) کرده ام. از کی اجازه گرفته اید...؟ ملا غلام علی می گوید: در کار خیر، اجازه لازم نیست، حاکم دره صوف نسبتاً آدم ملایم بود می گوید: سبق شما خلاف حکومت و امر شرع نبی نباشد.

در مدت کوتاهی، شاگردان زیادی، دور ایشان جمع شده بود و به تحصیل علوم دینی می پرداختند. تا این که آخوند حاجی، به فکر این می افتاد که مکان مناسب را برای طلاب تهیه نماید. آخوند درقریه بالاتر از محل سکونتش که فاصله کمی داشت، نسبتاً امن تر به نظر می آمد، با کمک مردم و مشوره ملا غلام علی، زمینی را تدارک دیده و مدرسه دینی را تأسیس نمود که این مدرسه پشت قشلاق حاجی افضل (بهسودی ها) موقعیت داشت.

شیخ محمد نبی سرکار می گوید: (زمانی که مردم منطقه در حال تقیه به سر می بردند،

تمام رسم و عنعنات مردم، به طریق اهل سنت و جماعت اجرا می شد، مراسم عاشورا و رسومات مذهبی، درخفا برگزار می گردید، آخوند حاجی، در چنین شرایطی، در قریه بالا پشت قشلاق حاجی افضل، مدرسه ای دینی ساخت، که چند تا اطاق و یک باب مسجد داشت که فعلاً هم به نام مدرسه کهنه یاد می شود).

آخوند زوار می فرماید: زمانی که آخوند، پشت قشلاق حاجی افضل، ساختمان مدرسه را اعمار می کرد، من تازه به تکلیف رسیده بودم، ملا فیض عموم گفت: برو درس بخوان من سال اول نرفتم و سال دوم، وارد مدرسه شدم شروع به درس خواندن نمودم. درس مجموع- الرسائل را می خواندم، که یک معلم هم داشتم، او نیز همراه من، وارد مدرسه شد، که او حدودی چهل سال داشت، کتاب های صرف، نحو و ذخیره العباد الله آیت الله اصفهانی را می خواند.

زمانی که آخوند حاجی تصمیم به ساختن مدرسه گرفت، آیت الله سید حسن بلخابی^۱ برای آخوند، پیغام داد (خط) و نامه فرستاد (آقای شیخ میرزا حسین، من شنیدم با ملا غلام علی، تصمیم داری مدرسه بسازی، به نظر من، این کار در چنین شرایطی، صلاح نیست و شرایط سیاسی و اجتماعی کشور، اقتضاء نمی کند، ولی مردم تشنه ای علوم دینی است و خوب می دانم،

^۱ - ملا غلامی علی کربلایی می گوید: عصر روز خزانی بود سال ۱۲۹۶ ه. ش خط از جانب سید عالم بلخاب رسید به این مضمون: آقای ملا میرزا حسین و ملا غلام علی کربلای السلام علیکم ورحمة الله برکاته خبرهای به گوش ما رسیده که قصد اعمار مدرسه رسمی دینی دارید شرایط زمان و مکان و اوضاع کشور برای چنین کار و ساخت مدرسه دینی تا هنوز مهیا نیست این کار شما به مثابه خود کشی است، و به قیمت جان شما تمام خواهد شد باید صبر کرد تا وقت مناسب پیدا شود.

سید محمد حسن عالم بلخاب

آخوند حاجی برای مشوره پیش ملا غلام علی کربلای می آید خطی از سید عالم بلخاب رسیده است ملا کربلایی با مکث کوتاه گفت آقای عالم بلخاب شرایط را خوب درک کرده است، ملا غلام علی کربلای با تدبیر و مشوره آخوند حاجی در جواب خط چنین جملات را نوشته می کند: السلام علیکم ورحمت الله برکاته در پناه حضرت حق باشید آقای سید عالم اوضاع و شرایط مکان و زمان را نیک می دانیم ما مصمم بر این هستیم مدرسه دینی باید ساخته شود مردم از فقر فرهنگی بدر آید ما تصمیم خویش را گرفته ایم هر چه بآید.

ملا غلام علی کربلای

در تمام هزارستان حتی یک مدرسه دینی، وجود ندارد و جان شما در خطر می افتد، و خود را به کشتن می دهی و مردم در تنگنا قرار می گیرند).

آخوند حاجی، همراه ملا غلام علی در جواب پیغام سید عالم بلخابی چنین نوشت: (من مدرسه دینی را می سازم، ولو این که به قیمت جانم تمام شود، باید مردم از این وضعیت فلاکت بار نجات پیدا کند).

شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) می گوید: (زمانی که آقای سید حسن بلخابی، از مشهد برگشت، ایشان در منزلش درس می گفت، هم زمان شیخ خادم حسین کوه بیرونی، در منزلش در بهسود درس می داد، ملا غلام علی به طوری مخفی در منزلش، درس می داد، تماماً درس و بحث ها در منازل شخصی گفته می شدند).

سید حسن عالم بلخابی، به مدت بیشتر از یک سال، در قریه کوتاه دایمیرداد دره صوف، درس گفته بود. بزرگان و محاسن سفیدان دره صوف در مودر چنین نقل قول نمودند: (در قریه کوتاه، عروسی بود، در آنجا صحبت می شد که آقای عالم بلخابی در منطقه زرد سنک آمده بود و قرار است که به طرف یکه ولنگ برود. آخوند حاجی در آن منطقه بود، این خبر را می شنود و چند نفر اسب سوار، به دنبال آقای عالم می فرستد، تا او را نگذارد که به طرف یکه ولنگ برود و ایشان را به کوتاه بیاورد، تا برای اطفال مردم، درس دینی بدهد). آخوند زوار می گوید: (آخوند حاجی، آدم با غیرتی بود در آن زمان در تمام نقاط کشور، حتی یک مدرسه رسمی دینی وجود نداشت. مدرسه ی آخوند حاجی، اولین مدرسه علمیه بود که به طور رسمی، توسط آخوند حاجی، در منطقه دره صوف، در سطح هزارستان تأسیس گردید، دومین مدرسه را آیت الله شیخ علی جمعه نوالی، سومین مدرسه دینی، را ملا دوست محمد آخوند، در پسل دایمیرداد، چهارمین مدرسه را آقای سید عالم در دهن شرط بلخاب، پنجمین مدرسه دینی را مردم چهارمحل چهارکنت و ششمین مدرسه را شیخ خادم حسین کوه بیرون در بهسود ساخت که تقریباً با مدرسه آخوند ملا دوست محمد همزمان تأسیس گردیده بود).

بعد از سال ۱۳۱۰ ه. ش در سراسر هزارستان، مدرسه دینی، کم کم از دل خانه‌ها سر درآوردند و به شکل رسمی تعمیر مدارس ایجاد گردید ولی بخاطر ترس از حکومت وقت؛ چندان بازدهی نداشته‌اند.

در آن زمان در هیچ یک از شهرهای بزرگ افغانستان مانند: کابل، هرات، قندهار و بامیان، مدرسه دینی شیعی وجود نداشت. در کابل سال ۱۳۱۵ ه. ش در منطقه چنداول، حاجی نورالدین خان، به تشویق آخوند حاجی، زمینی را از بابت تأسیس مدرسه دینی، به مبلغ سی هزار روپیه کابلی خریداری کرد. و قبالة آن را به نام آخوند حاجی ثبت نمود ولی مدرسه دینی اعمار نگردید، صرف به اعمار تکیه خانه اکتفا شد.

آخوند حاجی بعد از تأسیس مدرسه دینی سرولنگ، به تدریس شروع نمود، جلسات و درس و بحث آخوند، هر روز گرم‌تر و پر رونق‌تر می‌شد و طلاب زیادی جمع گردیدند. شیخ محمد نبی سرکاری گوید: (جلسات درس آخوند حاجی، از جذابیت خاصی برخوردار بود، چون ایشان قدرت بیان خوبی داشت و درعین حال، جدی و منظم بود و در اندک زمانی طلاب زیادی نزد آخوند حاجی جمع گردیدند، تا این که ساختمان مدرسه، پاسخ‌گوی نیاز طلاب نبود، اطاق‌های معدودی وجود داشت. این مدرسه دینی، به مدت ده سال فعال بود و اوضاع سیاسی کم کم رو به بهبودی می‌رفت، آخوند حاجی، در پی جای مناسب‌تری برای مدرسه بود.

غلام نبی بیک فرقه مشر، برای احداث مدرسه به تعداد ده جریب زمین را در اختیار آخوند حاجی گذاشته بود، حاجی عبدالوهاب از بیک صاحب اصلی زمین بود. این زمین را عبدالعلی خان، از غلام نبی بیک فرقه مشیر، گرو گرفته بود. آخوند حاجی، در سدد پیدا نمودن صاحب اصلی زمین بود که مبادا فرقه مشر، این زمین را بدون رضایت صاحب زمین تصاحب کرده باشد، تا رضایت او را جلب نماید.

حاج محمد هادی، فرزند آخوند حاجی می‌گوید: (غلام نبی بیک فرقه مشر، بعد از تحولات سال ۱۳۰۷ ه. ش حاکم دره صوف بود و فرقه مشر از عبدالوهاب قبالة عرفی (سند عرفی)

گرفته بود، غلام نبی بیک فرقه مشر، این زمین را جهت اعمار مدرسه دینی، در اختیار آخوند حاجی گذاشته بود و آخوند حاجی، از باب احتیاط که مبادا غلام نبی بیک فرقه مشر این زمین را با اکراه و اجبار گرفته باشد، دو نفر را به قریه ی قره قروم (مقصود) می فرستد، یکی شان حجه الاسلام سید محمد حسین از قریه نوامد (سید شوخک) و دیگری ملا غلام رسول، از قریه حسنی مأمور می شوند که به قریه مقصود بروند و رضایت صاحب زمین را جلب نمایند و آن دو نفر، به آن قریه رفته و صاحب زمین را پیدا می کنند، جریان احداث مدرسه دینی را مطرح می نمایند، زمانی که صاحب زمین از این خبر مطلع می شود، خیلی خوشحال شده و با خرسندی رضایت خویش را اعلام می کند، که این دو نفر از طرف آخوند حاجی، مبلغ چهارصد روپیه پول سفید، برای صاحب زمین می دهند و یک قبالة عرفی به نام ملا میرزا حسین (آخوند حاجی) از حاجی عبدالوهاب از بیک می گیرند.

در این مورد، آخوند زوار می گوید: (زمین مدرسه از عبدالوهاب از بیک بود، ظاهراً نزد عبدالعلی خان، پدر محمد عیسی پسته، گرو (رهن) بود، زمانی که غلام نبی بیک فرقه مشر، بعد از تحولات سال ۱۳۰۷ ه. ش حاکم دره صوف شد، در قشلاق عبدالعلی خان مستقر گردید و با دختر عبدالعلی خان، ازدواج نمود، غلام نبی بیک فرقه مشر، صاحبان زمین های زیر سرک، پشت سرک و شرق دریا (زمین مدرسه و زمین های جنوب مدرسه) را یک به یک، خواست و از آنها به نام میر حسین سند گرفت، غلام نبی بیک حدود ده جریب از زمین های شرق دریا را، جهت تأسیس ساختمان مدرسه، در اختیار آیت الله حاج شیخ میرزا حسین آخوند قرار داد.

سید نظام الدین، یکی از موسفیدان منطقه، از قول سید سکندر وکیل می گوید: (یک وقت یکی از بستگان غلام نبی بیک، مدعی می شود، که زمین مدرسه، مال ما است و من رفتم کابل به ملاقات آخوند حاجی، در زندان و این مسئله را خدمت ایشان عرض کردم، که بعضی ها ادعای می کنند، زمین مدرسه مال ماست، آخوند حاجی، سخت بر افروخته و عصبانی گردید و فرمود: بی خود می کند، من خودم این زمین را از صاحب اصلی اش خریدم و سند دارم، بعد از این که زمین مدرسه از صاحب اصلی اش خریداری گردید، آخوند حاجی،

تأسیس ساختمان مدرسه سرولنگ را شروع می کند، شخصاً خودش کار ساختمان مدرسه را نظارت داشت. گرچه شخصی به نام استا حسن و استا نبی جان از منطقه خواجه بلند بهسود مسئولیت بنائی ساختمان را بر عهده داشت، ولی آخوند حاجی گاهی استا حسن و استا نبی جان را کمک می کرد و کار گران زیادی، زیر دست استانی جان، مشغول کار بودند.

آخوندزوار می گوید: (وقت که آخوند حاجی، ساختمان مدرسه را شروع نمود، در هر روز پانزده الی هجده نفر، از طلبه ها هم به همراه کارگران کار می کردند، نفری که کرایه می داد، دو نفر استا بود و دو نفر دیگر کارگر کنار استا، من چهار ماه، از صبح تا شب کار می کردم، یک روز برادرم گفت: من به جای شما می روم کار می کنم، برادرم، ملا غلام رضا، رفت مدرسه که به جای من کار کند، یک وقت دیدم آخوند حاجی، خانه ما آمد و گفت: چرا نیامدی؟

گفتم: من جای خود نفر فرستادم، آخوند حاجی گفت: من به نفر نیاز ندارم، خودت بیا تا، سر پرستی کارها را بکنی، حدود بیست و نه اطاق درست نمودیم و مسجد را در آن سال نتوانستیم درست کنیم، اطاقها را کاملاً گاهگل کرده و همه کارهایش را تکمیل نمودیم.

بعد از این که ساختمان مدرسه تکمیل کردید و برای اسکان طلاب علوم دینی آمده شد، مشتاقان علم و دانش، از مناطق مختلف، پروانه وار دور شمع وجود عالم فرزانه آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، جمع شدند و کم کم مدرسه دینی سرولنگ رونق پیدا کرد، روز به روز، تعداد طلاب علوم دینی افزوده می شدند، تا به اندازه ای که اتاق های مدرسه از بابت اسکان، پاسخ گوی نیاز طلاب نبودند، در صورت که مدرسه، حدوداً دارای سی اتاق لیلیه، یک باب مسجد بزرگ و یک مدرّس بود، باز هم مدرسه گنجایش طلاب را نداشت. لذا مجبور شدند که تعداد از طلاب را در حسینیه ها، منابر و مساجد قریه های مجاور اسکان بدهند، آن طوری که گفته می شد، مجموع طلاب در مدرسه سرولنگ، در آن زمان مشغول تحصیل بوده اند، حدوداً دو صد و پنجاه الی سیصد نفر می رسیدند.

شیخ محمدعلی نظری گلوانسای، در مورد آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، این گونه بیان نمود: مرحوم آخوند حاجی، یک نوع ارتباطی با امام زمان داشت. از خلوص نیت قوی برخوردار بود، در زندان، توسط ایشان خیلی از برادران اهل سنت شیعه شدند. در دوره ای ایشان بیشتر از ۳۰۰ نفر طلبه در مدرسه سرولنگ درس می خواندند.

آخوندزوار می گوید: آخوند حاجی، شخصی با همتی بود و همیشه در تلاش بود که زمینه تحصیل طلاب را آماده کند، تعداد طلاب زیاد بودند، به تنهای جواب گوی دروس طلاب علوم دینی نبود، لذا یک سال سید مقدس یکه ولنگی را به عنوان مدرس آورد، متأسفانه آقای مقدس بیش از یک سال نماند.

بعدها ساختمان مدرسه، دو بار دیگر تجدید بنا گردید، زمانی که شیخ جواد، پسر بزرگ آخوند حاجی، از نجف اشرف آمد، تمام ساختمان مدرسه را تخریب کرد و کمک های که از مؤمنین و مردم منطقه جمع آوری نموده بود، به تعداد اطاق های مدرسه اضافه نمود، ولی تکمیل نتوانست، بعدها شیخ برات علی حمیدی، با هم کاری سید سکندر وکیل، قسمت دیگری از ساختمان را ساخت و باز تکمیل نگردید، چند سال بعد شیخ احمد علی احمدی، با هم کاری سید طالب حسین فاضلی تا اندازه ساختمان حوزه را تکمیل نمودند، تا این که در سال ۱۳۷۸ ه.ش توسط گروه متحجر طالبان و القاعده، ساختمان این مدرسه، به کلی به آتش کشیده و تخریب گردید.

بار دیگر بعد از شکست طالبان و القاعده، این مدرسه، توسط شیخ احمدعلی احمدی، سید طالب حسین فاضلی و استاد عزیزالله شفق بهسودی با کمک مؤمنین، تجدید بنا گردید.

جهل مردم

سید حاجی طالب فاضلی، از قول پدر بزرگش می گوید: (قبل از این که آخوند حاجی، مدرسه دینی را تأسیس کند، مردم منطقه، در جهل و گمراهی تمام به سر می بردند، در مسائل شرعی، آگاهی کامل نداشتند، قبل از تأسیس مدرسه دینی مردم نماز، احکام، روزه

و مسائل عقد و ازدواج را به دستور مذهب حنفی عمل می کردند، نماز را با دست بسته به جا می آوردند و به جای تشهد التحیات می خواندند. به جای خطبه ای عقد، سوره ای از قرآن کریم را می خواندند آخوند حاجی، با تأسیس مدرسه دینی و با تلاش های بدون وقفه، با خرافات و عنعنات نا پسند شدیداً مبارزه می کرد.

چنانچه هر یک از شاگردانش، در آن زمان از نظر علمی در مرحله ای رسیدند که می توانستند، چند نفر طلبه را درس بگویند، بلادرنگ در منطقه خود مدرسه دینی تأسیس می کردند و عده ای را تحت تعلیمات دینی قرار می دادند. این تلاش های، بدون وقفه تبدیل به یک فرهنگ شده بود؛ آخوند حاجی، علماء را هم تشویق و هم حمایت می نمود، تا برود در مناطق خود، تبلیغ واحکام شرعی را به مردم درس بدهد، تا مردم از جهل و گمراهی بدر آیند.

عوامل رونق گرفتن مدرسه سرولنگ

چند دلیل وجود دارد که در آن شرایط پر از اختناق، خفقان و سیه روزی هزاره ها، سبب رونق گرفتن مدرسه دینی سرولنگ گردیده بود:

أ. یکی از عوامل مهم، این بود که مدرسه علمیه سرولنگ، اولین مدرسه دینی (حوزه ای علمیه) در سطح هزارستان بود که به طوری رسمی تأسیس گردیده بود و با برنامه وسیع درسی منظم به وجود آمده بود.

ب. دومین عامل این بود که، این مدرسه دینی، تعداد زیادی اتاق جهت اسکان طلاب و یک باب مدرس و یک باب مسجد داشت، که طلاب غیر بومی مشکل اسکان نداشته باشند، در صورتی که سید عالم بلخابی، طلبه داشت و در منزلش به طوری پنهانی تدریس می کرد، عده طلاب در یکه ولنگ، نزد سید مقدس، سید حسن رئیس یکه ولنگی و شیخ خادم حسین کوه بیرونی، در خانه شان به طوری پنهانی مشغول تدریس بودند، ولی ساختمان رسمی به نام مدرسه وجود نداشتند و طلاب را در خانه شخصی شان درس می گفتند، که طلاب غیر بومی از نظر مسکن دچار مشکل بودند، اگر مأمورین حکومت، از



این طلبه‌ها با خبر می‌شدند، در جواب می‌گفتند: این‌ها پیش خدمتان ما هستند نه طالب علم.

ت. سومین عامل جذابیت، آخوندحاجی بود در عین حالی که از مرتبه علمی بالایی برخوردار بود، ولی انسانی پرهیزکار و با تقوی، آدم شجاع و نترس، که دارای جذابیت خاص بود و هم‌چنان از مدیریت قوی برخوردار بود.

ث. چهارمین عامل این بود که آخوندحاجی، از طریق جمع‌آوری وجوهات شرعی، تا اندازه‌ای مخارج روزمره تحصیل طلاب را، تأمین می‌کرد و طلاب علوم دینی، با فراغت خیال و آرام، مشغول درس و بحث خویش بودند.

ج. پنجمین عامل این بود که مکان مدرسه دینی، از آب و هوا و فضای مناسب برخوردار بود، این مدرسه حدود ده جریب زمین دارد، که مستطیل شکل می‌باشد، از طرف شرق، به قبرستان عمومی و کوه مرتفع به نام کوه خواجه حاجت کشیده شده است، از طرف غرب به دریا، از سمت جنوب و شمال منطقه، دوشادوش به جاده عمومی که به طور مارییچ از بین زمین‌های مزروعی و درختان سرسبز مثمر و غیر مثمر، مانند دوشاهرگ حیاتی در منطقه تزریق حیات نموده منتهی می‌شود، در فصل بهار، تابستان و خزان، از هوای مطبوع منظره دلپذیر، برخوردار است، ساختمان مدرسه، در وسط این زمین تأسیس گردیده است، که در وسط مدرسه یک حوض آب احداث شده است و از نگاه امنیتی در آن زمان، طلاب کاملاً در یک فضای نسبتاً امنی، قرار داشتند، تا رسیدن مأمورین دولتی به مدرسه، همه متوجه قضیه می‌شدند، در موقع خطر، دامنه‌های کوه خواجه حاجت، پناه گاه طلاب بودند، البته چندین بار طلبه‌ها را خطر تهدید کرد و مأمورین دولتی، در مدرسه آمدند، جز ملا غلام علی کربلای، کسی دیگر را ندیدند.

– گفتند: این خانه از کسیت...؟

– ملا کربلای: خانه مال من و تو است هر کسی حق اسکان و خانه را دارد.

– چرا اتاق به شکل قلعه و منظم است...؟

— ملا کربلای: این خانه‌ها را طوری ساختم تا از شر هرگونه درندگان، در امان باشم.

حاجی ملا دیدارعلی پدرعلامه یعقوب‌علی توسلی، مدیرمسئول مدرسه جامعه امام صادق (علیه السلام) کویته پاکستان، که یکی از شاگردان آخوندحاجی بود، درمورد استادش چنین تعریف می‌کند: زمانی، ما چندتن از طلبه‌های هزارجات، روانه ترکستان زمین شدیم، تا رسیدیم به ملک دره صوف، در مسیر راه با مرد قد بلند بر خوردیم، لباس کهنه و چهره نهایت غریبانه داشت، ازایشان سؤال کردیم مدرسه سرولنگ کجاست...؟ او سؤال کرد، بچه‌های که از مرکز هزارستان آمده، کجاست؟ آیا شما می‌آید؟ برای ما راه مدرسه را نشان داد، بعداً ما متوجه شدیم، ایشان آخوندحاجی بوده است، به ما اتاق داد، چنان درس می‌گفت، که مثل شیرینی عسل درس ایشان تا هنوز درکامم است، آخوندحاجی، یکی از نوابغ هزارستان بود. که تمام مناطق هزارستان آن روز را متوجه خویش ساخته بود، که از سراسر هزارستان، طلبه‌ها برای درس خواندن می‌آمدند، این گزینه‌ها، عوامل رونق گرفتن مدرسه سرولنگ بود.

اساتید آخوندحاجی

- آخوندحاجی، در حوزات علوم دینی و در نزد اساتید ذیل تحصیل نموده است:
- ۱- آخوندحاجی مدتی نزدی مولوی آدینه محمدعرب که یکی از علما بزرگ اهل سنت و جماعت بود، در مدرسه علمیه خلم (تاشقرغان) تحصیل نموده بود. آخوند حاجی، ازاستادش، به نیکی یاد می‌کرد، می‌گفت: مولوی عرب، شخصی فاضل و مولای وارسته و دانشمندی بزرگ است.
 - ۲- آخوندحاجی، مدتی نزد آیت‌الله شیخ محمدقائمی، در منطقه‌ی یولمرب شهر مزار شریف، مشغول تحصیل بود، آیت‌الله شیخ محمد قائمی، اولین استاد شیعی آخوند حاجی بوده است.
 - ۳- مدتی هم نزد سید محمد حسن عالم، در منطقه بلخاب، در منزلش تحصیل نموده است.

۴- مدتی نزد سید محمد حسین مقدس در یکه‌ولنگ، در خانه‌اش مشغول تحصیل بوده است.

۵- زمانی که آخوند حاجی، در زندان مخوف دهدادی مزار شریف و دهمزنگ کابل، به سر می‌برد، آیت الله شیخ محمد تقی بهلول گنابادی، پرفیسور مولوی صوفی غلام محمد میمنگی، مولانا شیخ الحدیث چاریار قل وسید حسن رئیس یکه‌ولنگی، نیز در زندان بوده‌اند، ایشان نزد این بزرگواران نیز شاگردی نموده است. آخوند حاجی در دوران عمر با برکتش، در جهت فراگیری علم و دانش، سعی و تلاش وافر نموده بود.

این معلومات، شمه‌ای از زندگی پر ماجرای ایشان است، که سینه به سینه نقل شده است، اکنون ما با تلاش فراوان، توانسته‌ایم به گوشه از زندگی پر فراز و نشیب آخوند حاجی دست یافته و آن را به رشته تحریر در آوریم.

اساتید مدرسه سرولنگ در گذر زمان

- ۱- آیت الله شیخ میرزا حسین مشهور به آخوند حاجی (مؤسس مدرسه سرولنگ)
- ۲- ملا غلام علی کربلای
- ۳- آیت الله شیخ علی جمعه نوالی
- ۴- سید محمد حسین مقدس یکه‌ولنگی
- ۵- شیخ عبدالحسین مشهور به آخوند زوار
- ۶- آیت الله سید حیدر نجفی
- ۷- آیت الله شیخ محمد جواد نجفی
- ۸- شیخ محمد حسین معروف به آخوند عرب
- ۹- شیخ محمد رثوف روفی
- ۱۰- شیخ برات علی حمیدی

- ۱۱- شیخ غلام رضا زیرکی
- ۱۲- شیخ محمد نبی کمج
- ۱۳- شیخ حیدر ضیایی
- ۱۴- شیخ قاسم عالمی
- ۱۵- ملارضا رضوی
- ۱۶- سید جلال موسوی
- ۱۷- شیخ جواد کربلای حلیمی
- ۱۸- شیخ محمدنبی امینی
- ۱۹- شیخ علی حسین عالمی
- ۲۰- شیخ محمد کاظم جعفری
- ۲۱- شیخ خادم حسین شفق
- ۲۲- شیخ خادم حسین محقق
- ۲۳- شیخ حسن حسنی
- ۲۴- شیخ احمد علی احمدی
- ۲۵- سید حبیب الله حسنی

تدبیر و آینده نگری آخوند حاجی

آخوند حاجی، انسان تیزهوش و با بصیرت، دور اندیش و آینده نگربود، و از شعور سیاسی و اجتماعی بالایی برخوردار بود. منافع تمام اقشار جامعه را در نظر داشت و هم چنان مترصد اوضاع و احوال منطقه بود که مبادا کسی مورد ظلم و تعدی قرار بگیرد، به خصوص کسانی که در مناطقی باشند که در اقلیت قرار دارند.

آخوند حاجی، همراه ملا غلام علی، جهت حمایت و پشتیبانی از مردمانی که در قریه- های «سَرده و پای مشهد» از توابع ولسوالی دولت آباد ولایت بلخ بودند، مسافرت تاریخی را

انجام دادند، زیرا مردمی که در آنجا زندگی می کردند. در اقلیت بودند، چون مردم آن منطقه، یک عده از سران و بزرگان مردم تشیع هزاره بودند که همراه بستگانش، توسط حکومت امیر عبدالرحمان خان، از تمام مناطق هزارستان، به ویژه بهسود و ارزگان، تبعید گردیده بودند، از قبیل غلام رسول خان، ابراهیم خان و غلام محمد خان، که در این مناطق ساکن شده بودند. حاج نوروز و غلام شاه باب، همراه یک عده از اقوامش در منطقه «سرده» و چندین قریه ای دیگر، در اطراف آن ساکن شده بودند که حاکمان وقت آنها را با دقت زیر نظر داشتند، که احتمال هرگونه نقشه ای شوم و توطئه حمله از طرف دولت و عمال آن علیه آن مردم وجود داشت، از این جهت مردم هزاره، مورد تهدید شدید قرار داشتند. این مردم به طوری دسته جمعی، زندگی می کردند، که مبادا خطری، مردم را تهدید کنند.

دولت وقت، مردم را در تنگناهای گوناگون قرار می داد، تا مردم از اعتقادات شان دست بردارند که در آن زمان بعضی مناطق، مورد چنین تاخت و تازها و بی مهری حکومت قرار گرفته بود، برای حفظ جان و مال شان، مردم در حال تقیه و خُفیه بودند، بخاطر این که نسل های بعدی عقاید دینی شان را فراموش نکنند. آخوند حاجی، با دور اندیشی و تدبیر که داشت، با مشوره سالم ملا غلام علی، جهت تأمین امنیت جانی و مالی و حفظ مسائل اعتقادی مردم آن منطقه، برای حاج نوروز وکیل که یکی از بزرگان همان منطقه بود و پسر برادر شیخ علی محمد، برادر بزرگ آیت الله شیخ اسماعیل محقق، پیشنهاد می کند که در این مناطق، باید یک مدرسه دینی ساخته شود که چندین ویژگی را داشته باشد:

- ۱- ساختمان مدرسه، وسعت لازم را داشته باشد، که در مواقع خطر گنجایش تمام مردم و اهالی ساکن آن ساحه را داشته باشند.
- ۲- ساختمان مدرسه، دارای استحکام قوی و از ارتفاع مناسب حدود دو منزل بلندی بر خوردار باشد که به راحتی قابل نفوذ و تسخیر نباشد.
- ۳- دارای اطاق های زیاد و از امکانات رفاهی مورد نیاز ساکنین آن منطقه بر خوردار باشد



تا نیاز ساکنین داخل مدرسه را در موقع و حالات اضطراری، توأم با مواشی آن، تأمین امنیت کند.

۴- انبار و گدام مواد اعاشوی و علوفه حیوانات، حد اقل برای یک سال دارا باشد.

۵- حفر یک حلقه چاه آب، (حوض آب) در محوطه مدرسه.

۶- ذخیره گاه انبارغله، که تمام زکات و وجوهات شرعیه خود را جمع نموده در انبار مدرسه، ذخیره نماید، تا حد اقل مصرف یک سال طلاب و اهالی را در آن مکان تأمین نمایند.

۷- فراهم نمودن لیلیه، به تعداد ۱۰۰ الی ۱۵۰ نفر، از طلاب جوان علوم دینی و مهیا ساختن

زمینه تحصیل آنها، تا در موقع حالات اضطراری، این سربازان امام زمان علیه السلام مدافع

حقوق حقه‌ای مردم، نگهبانان مرز دین، دیانت، جان، مال و ناموس این منطقه باشند.

مجموع این تدابیر، سبب می‌شود که در موقع خطری که شما را تهدید می‌کند، بدانجا پناه ببرید،

مدرسه و مردم این قریه حد اقل به مدت یک سال، بتواند از خود دفاع کنند، تا از مناطق دیگر به کمک شما آمده و شما را نجات دهند.

حاج نوروز وکیل و شیخ علی محمد، طبق توصیه آخوندحاجی، با انتخاب موقعیت

زمین از نظر ملا غلام علی کربلای، در قریه «سرده پای مشهد» جای مدرسه دینی را انتخاب و

به مدت دو سال به همان شکل و طرح و دیزاین و کیفیت نقشه آخوند حاجی، که تعریف

نموده بود ساخته شد که فعلاً هم موجود بوده و فعال می‌باشد.

این مدرسه دینی، از نظر ساختمانی، مانند قلعه نظامی، دارای حصار بلند و دژ تسخیر

ناپذیر بوده، که دور و اطراف و پشت بام آن دیوار محافظتی، به ارتفاع دو متر بالاتر از قد

انسان کشیده شده است. که در هر دو متری آن جای تیرکش وجود دارد و اگر احیاناً مشکل

پیش بیاید و امکانات دفاعی، در داخل مدرسه، مهیا باشد، ساکنین آن مناطق، از خود دفاع

کرده می‌توانند و یک راه مخفی برون رفت داشته باشد.

در واقع تأسیس این مدرسه علمیه، یک قلعه حفاظتی از مرز اعتقادی مردم و هم از

جان و مال و ناموس توده‌های منطقه بوده است. طرحی به این زیبایی جز نشأت گرفته از یک بصیرت عمیق و نبوغ سیاسی و شعور والای اجتماعی و بیان‌گر دور اندیشی و مبتکرانه و دلسوزانه‌ی ملا غلام علی و آخوند حاجی، از کسی دیگر نمی‌تواند باشد، که نه باعث حساس شدن دولت وقت باشد و نه با مخالفت همسایه‌های افراطی مواجه گردد، بل که عامل رفع نگرانی‌ها و زمینه ساز آگاهی و پیوند اخوت و برادری و وحدت اسلامی را برای همه‌ای توده‌های ساکن در منطقه آماده کنند.

فعالیت‌های فرهنگی

فعالیت‌های فرهنگی آیت الله شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) به چند بخش تقسیم

می‌شود:

۱- تأسیس مدرسه دینی: این کار آخوند حاجی یک عمل قهرمانانه و شجاعانه‌ای بود، که در آن شرایط سخت و خفقانی، هیچ کس به خود جرأت چنین کار پر مخاطره را نمی‌داد، چنانچه سید حسن عالم بلخابی، برای آخوند حاجی پیام می‌فرستد من شنیده‌ام، شما مدرسه رسمی دینی جور می‌کنید؟! به نظر من در چنین شرایطی، این کار شما مناسب نیست، خود را به کشتن می‌دهی، عاقبت غول، زنجیر، محبس و کشته شدن را در پی دارد. آخوند حاجی در جواب می‌گوید: (من مدرسه دینی را تأسیس می‌کنم، ولو در این راه کشته شوم)؛ واقعاً عمل و نفس کار آخوند حاجی، یک عمل شجاعانه و سنت حسنه، در جهت فرهنگ سازی، تأسیس مدرسه‌های علوم دینی، در کل ترکستان و هزارستان آن روز، به خصوص در (دره صوف)، بلخ بود.

بعدها کم‌کم فضای اختناق فروکش کرد، عده‌ی از شاگردان آخوند حاجی، در مناطق خویش، بعد از سال ۱۳۰۹ ه.ش مدارس دینی تأسیس کردند و توصیه آخوند حاجی، بر همین منوال بود که شما همت بگمارید، مدرسه‌ای را در منطقه خویش، بسازید مثلاً: آیت الله شیخ علی جمعه، در قریه نوالی ملا دوست محمد در پسرقل، مولوی

علی نظر در قریه حسنی مولوی خدای نظر در قریه دالان، حاج شیخ قمبرعلی در قریه چهار محله علاقه داری چهار کنت، شیخ محمد نبی شفا در قریه کمج، شیخ نور احمد نوری در قریه شیخه، شیخ حسن در قریه خوال کوته آخوند سید قدم در قریه غجورتو، شیخ عطا محمد در قریه چیل (جهیل)، سیدعلی نجفی در قریه چهارده وسید محمد اسحاق نجفی در قریه نوامد دست به تأسیس مدارس دینی زدند. بعد از سال ۱۳۰۹ ه.ش الی ۱۳۹۰ ه.ش در تمام مناطق دره صوف و هزارستان، مدارس علوم دینی تأسیس گردید.

۲- تعلیم و تربیه طلاب علوم دینی: این کار زمینه ساز توسعه و گسترش فرهنگ دینی، در دراز مدت گردید و سبب حفظ و ترویج مکتب تشیع در سمت شمال (ترکستان) و مناطق مرکزی کشور گردید، ایشان همیشه در تلاش بود که وضعیت تحصیل، از نظر کمی و کیفی بهبود یابد، که در این راستا از هیچ کوششی دریغ نورزید.

در سال ۱۳۱۱ ه.ش آقای سید عالم بلخابی وفات نمود، آقای سید مقدس یکاؤلنگی، جهت عرض تسلیت و خواندن فاتحه، در علاقه داری بلخاب آمده بود، آخوند حاجی، هم جهت عرض تسلیت در بلخاب رفته بود، ایشان از آقای سید مقدس یکاؤلنگی دعوت نمود که به دره صوف بیایند و در مدرسه سرولنگ تدریس نماید. ایشان هم این دعوت را پذیرفته بود، به دره صوف آمد مدتی در مدرسه سرولنگ تدریس کرد، در سال های بعد، آقای سید مقدس در منطقه دایمیرداد، قریه کوته، مشغول تدریس گردید و مدتی، در آنجا ماندگار شد.

آخوند زوار می گوید: (آخوند حاجی، برای تعلیم و تربیت طلاب، آن قدر ولع داشت، که ما در بین هفته، چهار روز، نزد آخوند حاجی، مشغول درس خواندن بودیم و سه روز دیگر هفته، من را همراه شیخ محمد نبی کمج، در منطقه چهار محله چهار کنت و بوینه قره، که از توابع بلخ بود، می فرستاد، تا برای طلاب آنجا درس دینی بگویم).

۳- برنامه های تبلیغی: آخوند حاجی امر به تبلیغ و ارشاد توده ها را، به طوری جدی، مد نظر داشته بود و گروه تبلیغی را به سرپرستی ملا غلام علی، آخوند طهماسب، مولوی خدای

نظر، شیخ عبدالحکیم قدم، تشکیل داده بود، که از روزها و شب‌های جمعه، ایام تعطیلی و ماه مبارک رمضان و ایام محرم و عاشورای حسینی و... بهره‌گیری نموده در قریه‌ها رفته و مردم را از مسایل دینی، عبادی و اجتماعی آگاه سازند.

۴- راه اندازی مکتب‌خانگی: در حد توان در تمام مناطق و قریه‌ها، جهت آموزش قرآن کریم و کتاب‌های فارسی مکتب‌خانگی ایجاد نمود، که در این باره، خیلی هم جدی بود، احياناً اگر کسی در جلسات حاضر نمی‌شد و یا فرزندان شان را، به مکتب خانه نمی‌فرستادند، فقط همین قدر بس بود که از طرف مبلغین برای آنها گفته می‌شد که ما کار نداریم و شما می‌دانید آخوند حاجی، دیگر کسی جرأت مخالفت کردن را نداشت، این بیان‌گر آن است که آخوند حاجی، از محبوبیت و احترام خاصی در بین توده‌ها، برخوردار بوده است.

در آن زمان، کارهای فرهنگی و تبلیغی فعال بود، و هم‌چنان شخصاً آخوند حاجی، از مناطق مختلف، باز دید می‌کرد که این امر بیان‌گر اهمیت دادن آخوند حاجی به این امورات مهم بود. از فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی تأسیس مدرسه علمیه، توجه جدی به تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی و تشکیل مکتب

خانه‌ها در قریه‌ها و جلسات تبلیغی و ارشادی، که در رأس برنامه‌های کاری آخوند حاجی بود، به طور جدی از طرف حکام وقت دنبال می‌گردید.

نایب الحکومه ترکستان تمام حرکات و فعالیت‌های ایشان را، شدیداً زیر نظر گرفته بود و به اشکال مختلف و بهانه‌های گوناگون، به مدرسه دینی سرولنگ آمده بود آن مدرسه را مورد بازرسی قرار داده بود؛ و در مقابل فعالیت‌های فرهنگی آخوند حاجی بسیار حساس بود، در این رابطه آخوند زوار، می‌گوید: (نزدیک ظهر، آخوند حاجی، در حال درس گفتن کتاب مطول بود، که شخصی به عنوان مولوی، در مدرسه سرولنگ آمده بود «کتاب ذخیره» را که یک رساله‌ای عملیه بود، از نزد یکی از طلاب می‌گیرد و با خود می‌برد، بعدها معلوم می‌شود، این شخص مولوی نبوده و او از مخبرین دولت بوده است).

ثمر و نتیجه تلاش‌های فرهنگی آخوند حاجی، پر بار و با ارزش بود، به خصوص در ترکستان و هزارستان و به ویژه در دره صوف، که به چند مورد می‌توان اشاره نمود:

- ۱- آگاه سازی توده‌های مردم، از مسایل دینی و منافع اجتماعی و سیاسی.
- ۲- تأسیس مدرسه دینی و فرهنگ مدرسه سازی که به مرور زمان در مناطق مختلف دره صوف و هزارستان، مدرسه ساخته شد.
- ۳- تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی که فعلاً ولسوالی دره صوف، یکی از ولسوالی‌های است که بیشترین اهل علم را دارا می‌باشد.
- ۴- ایجاد وحدت بین شیعه و سنی در سمت شمال و به خصوص در ولسوالی دره صوف، که ثمره آن باعث از بین رفته نفاق‌های قومی و مذهبی بود و اگر احياناً در بعضی مناطق مشاهده می‌شد مورد پذیرش مردم نبود و تأثیر گذار هم نمی‌باشد و توسط علما، حل و فصل می‌گردید.

- ۵- در نتیجه‌ای زحمات آخوند حاجی، بالا بردن سطح آگاهی و بینش توده‌های مردم بود، که به عنوان نمونه، در تحولات سیاسی سال ۱۳۰۷ ه.ش، مردم ولسوالی دره صوف، سهم فعال داشتند و هم‌چنان در تحولات سیاسی انقلاب سقوی، مردم دره صوف، یک پارچه اعم از شیعه و سنی، با هوشیاری علما از اتحاد و همدلی بالایی برخوردار بودند.

نقش آخوند حاجی در انقلاب ۱۳۰۷

آخوند حاجی، در عین حالی که به کارهای تعلیم و تربیه طلاب علوم دینی مشغول بود. در قبال فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بی‌تفاوت نبود و با جدیت تمام برنامه‌های تقویتی و آگاه سازی توده‌های مردم، را دنبال و پی‌گیری می‌کرد و فعالیت سیاسی و اجتماعی در صدر برنامه‌های کاری ایشان قرار داشت، همیشه مترصد اوضاع جامعه بود، چنانچه تحولات سیاسی که در سال ۱۳۰۷ ه.ش در کشور به وجود آمد، که منجر به برکناری شاه امان‌الله و فرار آن به کشور ایتالیا گردید، پرچمدار این تحولات، شخصی به نام حبیب الله خان کلکانی معروف به

بچه «سقو» بود، که مرکز سیاسی کشور را تصاحب نمود، اما عده با استفاده از شرایط موجود و تحت پرچم او، دست به طغیان زدند و به اموال مردم، دست درازی کردند، دست به قتل و کشتار زده و دامنه های فجایع آن، سراسر کشور را عنقریب فرا گرفته بود، بزرگان و شخصیت های سیاسی ترکستان و دره صوف، به رهبری آخوند حاجی، تصمیم گرفتند که برای حفظ مردمش، از این جنگ های خانمان سوز و جهت بهره برداری از فرصت پیش آمده، برای احقاق حقوق مردم و رهایی از جور و ظلم حکام، در قرون گذشته و حال، این تحولات را یک فرصت شمرده، به خاطر جلوگیری از هرج و مرج، کنترل ولسوالی دره صوف را به دست گرفتند.

در این رابطه حاج ملک حسین، یکی از بزرگان دره صوف چنین می گوید: «زمانی که از دره صوف انقلاب آغاز گردید، از تمام مناطق دره صوف، نیروها، جهت تصرف و آزادسازی مرکز ولسوالی دره صوف، حرکت نمودند، از طرف شرق دره صوف از قریه نوآمد، به فرماندهی غلام نبی بیگ، رجب علی بیگ، محمد حسین وکیل، نوراحمد بیگ، دولت بیگ و حیدر بیگ بودند.

از قریه شیخه حاج گردی شاه، امام قلی یوزباشی، عزیز وکیل، محمد یوسف خان، امیر علی خان، پذیر وکیل، علی جم خان قریه دار بودند. از شرق دره صوف قریه خواجه بلند ملا غلام علی کربلایی، ارباب محب الله خان، محمد سلطان (سلطان دادی)، زوار علی، حاجی - غلام نبی داد که، نوراحمد، نایب خان کمند، سید محسن شاه، میر احمد خان و جمعه خان زوار بودند. از منطقه دایمیرداد، حاج میرزا حسین، حاج داراب علی، مهدی بیگ، حاج امیر، حاج عبد الوکیل رشک، شرف وکیل از قریه ليله بودند.

از غرب دره صوف حاج افضل، ارباب حسن، ارباب شمس، سید پهلوان، رسول زوار، نائب صادق می توان نام گرفت از مرکز دره صوف حاج میرزا یعقوب علی خزانه دار، یوسف علی خان، حافظ خان، آمده بودند، از قریه سرولنگ حاجی غلام محمد پدر شهید موسی

خزانه دار و تعداد از مردم و روحانیون بودند که در رأس همه این نیروهای نظامی، آخوند حاجی قرار داشتند.

آن‌ها بالای مرکز ولسوالی دره صوف حمله نمودند و مرکز ولسوالی دره صوف را به محاصره کامل در آوردند و بعد از درگیری شدید، عده‌ای از نیروی‌های که در ولسوالی مستقر بودند، کشته و زخمی شدند و تعداد فرار نمودند و برخی به اسارت در آمدند و تسلیم شدند. آخوند حاجی، فوراً دستور داد، کسی تیر اندازی نکنند، چون دشمن شکست خورده است و دیگر کسی حق ندارد، دست به مال مردم دست درازی کنند، درب دکان‌ها و سرای‌ها بزند و نباید اموال مردم تلف شود و فوراً امور اداری مرکز ولسوالی دره صوف را، تنظیم نمودند، نور احمد بیگ را به عنوان ولسوال دره صوف، تعیین نمود و شاه مراد بیگ (ولسوال، حبیب الله خان بچه سقو) را عزل نمودند.

نور احمد بیگ، به آخوند حاجی پیشنهاد می‌کند، که علاقه‌داری نوآمد، را هم پاک سازی کنید، علاقه‌دار نوآمد، قند آغاخان، از مردم چاریکار بود، آخوند حاجی، به همراه غلام نبی بیگ، با تعدادی از نیروهای جنگی شان، به علاقه‌داری نوآمد رفتند و دور علاقه‌داری را محاصره نمودند علاقه‌دار، بالای پشت بام علاقه‌داری، رفته با تفنگ نه تیره‌ای که در دست داشت، مردم را تهدید می‌کند و می‌گوید: پیش نیاید که فیر می‌کنم، آخوند حاجی، شخصاً به همراه غلام نبی بیگ، بالای پشت بام رفته، علاقه‌دار را دست گیر و خلع سلاح می‌کند و علاقه‌دار، چند تا دندانش پوش طلایی داشت، آخوند حاجی پوش دندان علاقه‌دار را می‌گیرد و می‌گوید: این‌ها از پول مردم و جزء بیت‌المال می‌باشد و تفنگش را هم می‌گیرد و فردای آن‌روز، علاقه‌دار، را نزد نور احمد بیگ به مرکز ولسوالی دره صوف می‌آورند.

بعد از این که بازار دره صوف، به کنترل نیروهای مردمی درآمد و نظم برقرار گردید، آخوند حاجی، جهت وحدت و هماهنگی بین مردم شیعه و سنی ولسوالی دره صوف، به همراه عده از بزرگان منطقه، به قریه مقصود و فولاد رفتند، تا به آنها ابلاغ نمایند که بیایند با هم باشیم و اتحاد خود را حفظ کنیم، تا مردم ما در این حوادث، دچار خسارت نگردد، که

متأسفانه مردم قریه مقصود و فولاد، اتحاد و هماهنگی را قبول نکردند، در قریه دهی، جنگ مختصر شروع شد، چند نفر از طرف داران حبیب الله بچه سقو، کشته شدند و بقیه آنها فرار نمودند، قریه دهی، به تصرف نیروهای تحت فرمان آخوند حاجی، درآمد.

در همین رابطه، سید گلگ یکی از محاسن سفیدان قریه کته نو می گوید: (وقتی که لشکر طرف داران بچه سقو، از طرف قریه مقصود، به طرف ولسوالی دره صوف، در حال حرکت بودند و از طرف غرب، حافظ خان، نایب خان و صادق خان، حرکت نمودند، حاجی غلام محمد خان، به همراه نیروهایش، از طرف شرق بالای کوتل، غلام علی جان حرکت نمودند و نیروهای تحت فرمان آخوند حاجی و غلام نبی بیگ، به طرف آنها فیر نمودند که تمام آنها دست به فرار زدند).

در این رابطه، حاجی ملک حسین می گوید: (بعد از آن که مردم قریه دهی توسط مردم ولسوالی دره صوف، در محاصره کامل درآمد، ایماق علی خان، پدر غلام علی جان، از قریه دهی که انبار غله لشکر طرف داران بچه سقو، در خانه او بود و خودش هم یکی از طرف داران حکومت بچه سقو بود، بعد از فتح بازار دره صوف، برای نور احمد بیگ پیشنهاد نمود که تمام غله جات را در اختیار شما قرار می دهم، ولی من به همراه خانواده ام، در امان باشم، غلام نبی بیگ، امنیت فزینی او را تأمین نموده و انبار غله که در خانه ایماق علی خان بود، را در اختیار می گیرند و سیدهای شوراب پیشنهاد می کند، این مواد غذایی را در بین مردم تقسیم نمایند، غلام نبی بیگ، با دستور گرفتن از آخوند حاجی، تمام انبار غله را در بین مردم توزیع می کند).

آخوند زوار می گوید: (مردم دره صوف، ولسوالی دره صوف را از سیطره حکومت سقوی آزاد نمودند، شهر سمنگان و تاتار را نیز تصرف نمودند و سلاح و تجهیزات زیادی را به غنیمت گرفتند. به دنبال این واقعه، میرزا قاسم خان، نیروی زیادی را به طرف داری از حکومت سقوی، آماده نمود و از سمت مزار شریف، به مقصد تصرف دو باره ولسوالی دره صوف حرکت نمودند، از طرف نیروهای مردمی، به فرمان دهی غلام نبی بیگ، رجب

علی بیگ، حافظ خان (پدر حاجی هاشم) نایب صادق از هشتلیز، حاجی غلام محمد (پدر موسی خزاندار) به طرف مزار شریف حرکت نمودند، در علاقه داری کشنده (دره گز) جنگ شدید، بین نیروهای میرزا قاسم خان و غلام نبی بیگ رخ داد، نیروهای حکومت سقوی، سخت مقاومت نمودند، تا این که حافظ خان اسپش را سوار می شود، از پشت تپه ها، خود را، به عقب جبهه دشمن می رساند، وقت که از پشت جبهه دشمن صدای فیر شنیده شد، یک دفعه در بین نیروهای مهاجم، سخت وحشت افتاد، تمام آنها فرار نمودند، نیروهای مردمی دره صوف، به فرمان دهی غلام نبی بیگ، دشمن را تا تنگی چشمه شفا تعقیب نمودند و در آنجا غنائیم زیادی را گرفتند).

آخوند زوار می گوید: در آن زمان، غلام نبی بیگ چرخ، که سفیر افغانستان در روسیه بود، از بندر تجارتی حیرتان وارد شهر مزار شریف شد، شهر مزار شریف را در تصرف خود در آورد، غلام نبی بیگ چرخ، از مردم دره صوف کمک خواست، غلام نبی بیگ نو آمد، حدود سیصد نفر جنگی آماده کرد و همه را مسلح نمود و آنها را به دسته های مختلف تقسیم نمود، یکی از فرماندهان جنگی شان دادعلی خان کرنیل هزاره بود، که به سمت مزار شریف حرکت کردند و شهر مزار شریف، بلخ و دهادی را تصرف نمودند، ولی شکست خوردند، مرحله دوم ساز و برگ نظامی تشکیل دادند و آماده نبرد سخت شدند، که سرانجام دشمن را به شکست مواجه نمودند و پیروز شدند، اما مناطق تصرف شده را نگه داشته نتوانستند و تلفات زیادی دادند و شکست خوردند.

بار دیگر غلام بیگ دره صوفی با کمک مردم چهارکنت، شهر مزار شریف را به تصرف خود در آوردند، ولی دو باره شکست خوردند و خیلی تلفات دادند.

غلام نبی بیگ چرخ (سفیر) شاه امان الله در مسکو غلام نبی بیگ نو آمد را، ولسوال دره صوف مقرر نمود، ولسوالی دره صوف، مرکز تحولات و پایگاه قوی نظامی شده بود و پناه گاه امن، برای آنهایی بود که به نیروهای مقاومت مردمی پیوسته بودند، مثل افراد ذیل: غلام نبی بیگ چرخ، داد محمد خان، رجب علی خان، محمد بیگ خان فرقه مشیر فرمانده

فرقه (۱۸) دهادی بلخ که او هم بعد از شکست از طرفی، طرفداران بچه سقو به دره صوف پناه آورده بودند، دره صوف پناه گاه بی پناهان شده بود.

سید نظام الدین می گوید: (غلام نبی بیک، رجب علی بیک را به همراه عده افراد تحت فرمانش، به کمک مردم بامیان فرستاد، نیروهای دره صوفی، به فرماندهی رجب علی بیک، به سرعت ولسوالی کهمرد و سیغان را تصرف نمودند. وقت که نیروهای دره صوفی، به بامیان رسیدند، سید عسکر بامیانی، که حاکم بامیان بود، سلاح، مهمات و تجهیزات زیادی در اختیار رجب علی بیک قرار دادند.

مردم ولسوالی دره صوف، تحت هدایت و ارشادات آخوند حاجی، به فرماندهی غلام نبی بیک، علیه حکومت سقوی جنگ نمودند، شهر مزار شریف، تاشقرغان، سمنگان، تاتار و بامیان را فتح نمودند.

مردم دره صوف و مردم مناطق هزارستان، در به قدرت رسیدن نادر خان، سهم فوق العاده و مهمی داشتند، در سال ۱۳۰۹ ه. ش. به تعداد (۱۲) نفر از بزرگان دره صوف هریک: غلام نبی بیک، رجب علی بیک، دادعلی خان کرنیل هزاره، سلطان دادی، نایب خان کمند و سید رضا شاه و... جهت گرفتن رتبه و منصب دولتی به کابل رفتند، آنها مدتی زیادی، در کابل ماندند، تا خسته شدند.

نادرخان، از مردم دره صوف، تنها غلام نبی بیک را رتبه فرقه مشری داد و ماه پنجصد روپیه تنخواه (معاش) داد و هم چنان غلام نبی بیک چپه شاخ و فتیح محمد خان، که از نیروی - های مردمی بهسود بود، رتبه فرقه مشری داد و سعید احمد خان بچه شانور را، رتبه نایب سالاری داد.

راهکارهای عملی تقریب مذاهب اسلامی

از آنجای که آخوند حاجی، از محرومیت، فقر و بیسوادی توده ها رنج می برد و این ها را عامل تمام بد بختی های یک ملت و جامعه می دانست، تمام نارسائی ها و گرفتاری های که

دامن گیر جامعه می گردد، عامل مهم و اساسی آن را، فقر اقتصادی و فرهنگی می دانست، آخوند حاجی، در چنین احوال و اوضاعی به سر می برد، پرده جهل و تعصبات را کنار زده و با روح بلند وحدت طلبی، جهت تحصیل علوم دینی، عازم مدرسه علمیه بلخ باستان می گردد. ایشان در مدرسه علمیه برادران اهل سنت و جماعت در بلخ، مشغول تحصیل می شود و بعد از مدتی به تاشقرغان (خلم) می رود و وارد مدرسه علمیه شهر خلم می شود، در نزد یکی از بزرگان اهل سنت، به نام مولوی آدینه محمد عرب، تحصیلاتش را ادامه می دهد و مدتی هم در نزد مولوی عبدالحی، پدر ملا صبغه، یکی از علمای اهل سنت و جماعت دره صوف، درس خوانده بود.

در سمت شمال کشور، برادران اهل سنت و جماعت، با پیروان مذهب اهل تشیع، در بعضی مناطق، همسایه دیوار به دیوار هستند و آخوند حاجی، با تمام اقشار جامعه اعم از شیعه و سنی، اخلاق حسنه و رفتاری نیکی داشت و این عمل باعث شده بود که برادران اهل سنت، جهت حل و فصل نزاع های حقوقی در بین شان، نزد آخوند حاجی مراجعه کنند، ایشان هم طبق فقه اهل سنت و جماعت، مسائل آنها را باز گو نموده به اختلاف آنها، خاتمه می داد، بگونه ای که همه با رضایت کامل به داوری و قضاوت آخوند حاجی، سر تسلیم نهاده و حکم ایشان را مورد عمل قرار می دادند، چون آخوند حاجی در بین برادران اهل سنت و جماعت، از احترام خاصی برخوردار بود.

ثمره تلاش های دلسوزانه آن عالم متعهد و آگاه، سبب شد که تعصبات کور مذهبی، در مناطق شمال، به خصوص ولسوالی دره صوف کم رنگ گردید، تا اندازه که بین پیروان اهل سنت و تشیع، پیوند خویشاوندی بر قرار شد، در صورت که قبلاً اکثر مراسم مذهبی، از قبیل مراسم عاشورای حسینی، در خفا انجام می گرفت، با تلاش آخوند حاجی، پیوند دوستانه و روابط حسنه، جهت نزدیک شدن به افکار و نظریات علما، تفهیم و تفاهم بیشتر بین مدارس دینی شیعه و سنی، بر قرار شد و ارتباط نزدیک بین علماء مذاهب، به وجود آمد، که تا اندازه

هم موفق گردیده بود، بارها شخص آخوند حاجی، از مدارس اهل سنت و جماعت، دیدن نمود، که این یکی دیگر از قدم‌های عملی، در راستای وحدت شیعه و سنی بود. چنانچه در تحولات سیاسی که در سال ۱۳۰۷ه.ش، در کشور به وجود آمده بود و اضلاع کشور بحرانی گردیده بود، ولسوالی دره صوف، از این بحران، مستثنی نبود، آخوند حاجی، تلاش نمود که بحران به وجود آمده، دامن گیر ولسوالی دره صوف نگردد، و شخصاً به همراه بزرگان منطقه دره صوف، به دیدن علما و بزرگان اهل سنت مناطق دره صوف رفتند، که برای آنها بگویند ما و شما اتحاد خود را حفظ نماییم، تا مردم ما، در این تحولات، درگیر جنگ و نزاع نشوند.

در این رابطه آخوند زوار می گوید: (در تحولات سال ۱۳۰۷ه.ش، شخص آخوند حاجی، به همراه چند نفر دیگر، از بزرگان، بین اقوام ازبیک و تاجیک (هزاره اهل سنت) رفتند، تا به آنها بگویند، ما با شما جنگ نداریم و ما با هم همسایه هستیم، ما و شما باید اتحاد خود را حفظ نماییم، که تا مردم متضرر نشوند، متأسفانه با دسیسه عمال وقت، برادران اهل سنت، قبول نکردند و در منطقه دهی، جنگ مختصر شد و با کشته شدن چند نفر از طرف داران حکومت سقوی، آن‌ها شکست خوردند، ولی مردم متضرر نشدند، روحیه وحدت طلبی، در بین مردم، همچنان باقی ماند، این همه خیر و برکت، از تلاش‌های بی‌وقفه آخوند حاجی بود، این راهکار عملی تقریب مذاهب اسلامی در کشور است، که این کار در تاریخ افغانستان، کم سابقه است.

علت زندانی شدن آخوند حاجی

یکی از برنامه‌های رژیم وابسته به نظام شاهنشاهی محمد ظاهر شاه، به زندان انداختن روحانیون بود. نظام شاهنشاهی در افغانستان، سکوی قدرت را به دست گرفته، در صدد آن بود، تا علما و دانشمندان را از بین ببرند، چه این که از دست دادن هر یک از آنها، فاجعه و خلاء بزرگ در جامعه محسوب می‌شد.

طبق یک فرمان رسمی پادشاهی، حکم محکمه نمبر [۱۱۲۳-۳۷۰۹ مورخ ۱۳۱۶/۱/۴] دولت محمد ظاهرشاه، طی چند ماده، حکم گرفتاری و به زندان کشانیدن روحانیون و بزرگان ترکستان زمین و هزارستان را صادر نمودند که قرار ذیل است:

الف: افراد ذکور و اناث، رعیت دولت مستقیله افغانستان بوده لازم و ضروری است که از قوانین دولت تابعیت نموده و فرامین دولت مستقیله را به اجرا گذارند.

ب: هر شخصی تعرفه تابعیت دولت مستقیله خود را اخذ و مکلف به پیروی از قانون دولت مستقیله می باشد، در غیر آن، به جرم سنگین مجازات می شود.

ج: اگر شخصی بالغ و عاقل و مکلف، از اوامر دولت مستقیله، تمرد و سرپیچی کند، به حبس ابد و یا به مجازات اعدام محکوم می شود.

د: در اخیر دیده شده، یک تعداد مولوی ها، (روحانیون) خود سر، دست به فعالیت ضد دولت مستقیله زده، مدرسه دینی، در مناطق ترکستان، ساخته اند که این امر، خلاف امریه ای نمبر "۳۲۴" صدر اعظم محمد هاشم خان و دولت واحد مستقیله می باشد، این مولوی ها، به زودی توقیف و به اشد مجازات، گرفتار خواهند شد.

ه: هر گاه مولوی ها، خیال رفتن به خارج از کشور را داشته باشند، گرفتار کشته، مال و اموال شان، مباح اعلام می شود، هر مولوی اغتشاش گر، از تمام مُلک ترکستان، درجا گرفتار، حبس و اعدام شود، تا مایه ای عبرت دیگران باشند.

به نائب الحکومه ترکستان، جلالت مآب، وزیر تام الاختیار محمد گل خان مهند، فرمان است، که اغتشاش گران ترکستان را، متوقف و محاکمه کند و تمام خوانین، میران، مُلک و مولوی ها را قید محبس نموده، محکوم به اعدام نمایند؛ فرمان قابل اجراست، در صورت کوتاهی، شما معزول هستید.

سوال این جاست! چرا حضور آخوند حاجی و باقی بزرگان اقوام با هم برادر ترکستان، برای دولت شاهی محمد ظاهرشاه، گران تمام می شود؟

به چند دلیل آخوندحاجی را نظام وقت، در زندان انداختند، تا صدای رسایی وی را چند صباحی خاموش نمایند.

۱- حضور آخوندحاجی، در کنار مولوی مبارز آدینه محمدعرب، پیش چشمان محمد هاشم خان، که صدر اعظم دولت وقت بود، جهت تعیین محمد ظاهرشاه، در لوی جرگه بلخ اعلان کردند، اگر شاه عادل نباشد مردم در برابر او می ایستند.

۲- استقبال گرم مردم، به ویژه اهل علم، از آخوندحاجی در مدرسه میرزا قاسم خان خلم، در حضور مقامات رهبری، وزیر گل محمدخان مهمندوایراد سخترانی آیت الله میرزا حسین: اگر شاه عادل است باید تمام حقوق شهروندان بگونه مساوی باشد، مردم قندهار و بلخ، هیچ فرقی با هم ندارند، مگر جز تقوا، پشتون های آن سوی سرحد، چرا زمین های مردم را، بدون بها، تصاحب می کنند؟ در حالی که در معامله، رضایت شرط است.

۳- سخترانی داغ، پرشور آگاهی بخش و انقلابی آخوندحاجی، در روضه شریف، نظام شهنشاهی را بر سری دو راهی قرار داده بود.

۴- تأسیس مدرسه دینی رسمی، در عصر دولت امانی، تأسیس مدارس دینی، مراکز عمومی ممنوع قرار داده شده بود، ایشان جزء اولین کسانی بود که در سطح هزارستان مدرسه دینی تأسیس کرده بود.

۵- بهانه حق آبه که همه ساله، بین مردم دره صوف و علاقه داری کشنده (دره گز) نزاع به وجود می آمد و آخوندحاجی برای مردم کشنده حق آبه قایل نبود.

۶- ارتباط دوام دار آخوندحاجی، با حوزه علمیه کهن نجف اشرف و تبادل افکار با علمای آن زمان، از جمله، با آیت الله میرزا حسن شیرازی.

محبس (زندان)

نظام های که در افغانستان به وجود آمده بودند، سخت از مردم، هراس داشتند،

وضعیت و شرایط کشور را شهید علامه بلخی^(ره) چنین بیان می‌کند:^۱

از یک دو بیشتر مشمار با بیداد گر و شمار ی بیشتر، فرمان به زندان رفتن است
سجده کن بر خاک زندان بلخیا کز راه شیخ با غرور بی گناهی در گناهان رفتن است
میر محمد صدیق فرهنگ وضعیت زندان‌های قرون وسطایی محمد ظاهرشاهی را
چنین تعریف می‌کند: (محمد هاشم خان از سال ۱۳۰۸-۱۳۲۵ ه.ش به مدت ۱۷ سال در کرسی
نخست وزیری ایفای وظیفه نمود. در دوره صدارت او، یک تعداد از اشخاص با اعلان جرم
اما بدون محاکمه وعده‌ی بیشتر بدون هیچ گونه الزام و حتی اعلان زندانی شدند. چون دوره
محابس امنی برای این کار بسنده نبود، بر توقیف خانه‌های ارگ، موتی و کوتوالی، سرای‌های
مختلف در شهر به عنوان محبس کمکی استملاک شد، و محبس دهمزنگ از بیرون شکل
قلعه نظامی داشت، اما در داخل از حجره‌های کثیف، دخمه‌های تاریک و متعفن تشکیل یافته
بود که از فاضلان و روشن فکران آکنده بود، مدت حبس معین نداشتند زیرا جرم شان ثابت
نبود، عسکرهای محافظ ظریفانه محبوسین را به دو دسته تقسیم نموده بودند با عناوین «باز»
و «باشه» باز آنان بودند که گفته می‌شد «باز یک بار به کار شان رسیدگی شود» کسانی شاه یا
صدر اعظم گفته باشد، باشه در محبس بماند تا بمیرد، یعنی تا زنده است در محبس بماند. اما
در عمل هر دو گروه در حکم محبس ابدی بودند، زیرا هیچ کس به فکر رها ساختن ایشان
نبود).

اما میر محمد صدیق فرهنگ عاجزانه اعتراف می‌کند: (ترتیب فهرست تمام محبوسین
کار بسا دشوار است بل که ناممکن است، زیرا که در اکثر موارد این کار به امر شفاهی بدون
ثبت نام اشخاص صورت می‌گرفت به تعداد (۹۵۶۰) نفر که اسامی آنها را بلام یا از ثقافت
شنیده بودم وعده‌ی زیادتر از ولایات‌های مختلف بودند من آشنایی با آنها نداشتم، بنا بر این،
از این بابت از خوانندگان پوزش می‌طلبم امید است پژوهندگان تاریخ در آینده این کار را
دنبال نموده و فهرست جامع از اسمایی هم وطنان در بند که در راه مبارزه با استبداد داخلی

^۱ دیوان شهید اسماعیل بلخی^(ره)

و خارجی جان و آزادی‌شان را از دست داده اند، فراهم نمایند (فرهنگ ۶۵۲).

حاکمان وقت، تمام فعالیت‌های آیت الله حاج شیخ میرزا حسین هزاره دره صوفی (آخوند حاجی) را، زیر نظر داشتند و می‌دیدند که ایشان، لحظه‌ای آرامی ندارد، شب و روز در بیداری توده‌ها و آگاه‌سازی آنها، از هیچ تلاشی دریغ ندارد و در نتیجه آخوند حاجی، رادر ۱۶ جوزا سال ۱۳۱۶ ه. ش دست گیر و در محبس‌دهدادی مزار شریف، محبوس کردند (توسلی ۱۰۹).

زمانی که آخوند حاجی، در محبس‌های دهدادی مزار شریف و دهمزنگ کابل، به سر می‌برد، یک تعداد از علما و متنفذین قوم، از تبار ازبیک، تاجیک و هزاره، نیز در محبس بودند، در محبس دهدادی، صوفی غلام محمد، ملا عرب اندخوی، ملا فیض محمد چرمگر، ملا کاشف، صوفی ائانه‌قل، میرزا اتلوغ بیک، ملا یعقوب بلخابی، صوفی الله بیک خان و علماء و دیگر برزگان بودند، هم‌چنان در محبس دهمزنگ، سید حسن رئیس یکاولنگی، ملا غلام علی، از جمله کسانی بودند که با آخوند حاجی، در محبس به سر می‌بردند.

آخوند حاجی، آن قدر به آموختن علم و دانش، علاقه داشت، که در محبس دهدادی و دهمزنگ کابل، محیط تنگ و تاریک محبس را، تبدیل به مدرسه علمی نموده بود و در محبس ولسوالی دهدادی، از نزد ملا کاشف، مولانا شیخ الحدیث چاریار قل و در دهمزنگ از محضر آیت الله شیخ محمد تقی بهلول گنابادی، سید حسن رئیس، کسب فیض نمود و بعد از آزادی، مستقیم به دره صوف نرفت، بل که به یکاولنگ رفت، مدتی در آنجا مشغول تحصیل شد.

در سال ۱۳۱۵ ه. ش مرحوم داملا آدینه محمد عرب، به شاگردانش افتخار می‌کند و می‌گوید: داملا صوفی میرزا حسین هزاره، داملا نعمت الله و سید قل، علمای کم نظیر زمان خودش هستند و ثمره‌ی حیات عمر من، شاگردان من هستند، مانند داملا صوفی میرزا حسین

۱ - فرهنگ، میر محمد صدیق افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱ ص ۶۵۸، انتشارات وفایی ۱۳۷۴

۲ - خاطرات سفر نیمه دوم قرن بیستم، محمدنایب علی توسلی چاپ کابل ۱۴۰۰ ص ۱۰۹

۳ - همان ص، ۱۱۶، ۱۱۷

هزاره که عارف و اهل الله است و داملا عرب، پیوسته مصروف تدریس بود، فقط هجده سند موجود است که از دو وظیفه رسمی داملا، خبر می دهد، این مکتوب ها، نشان می دهند که داملا عرب، با انتخاب مردم ترکستان، برای تدریس به دارالعلوم کابل رفته، به جایش داملا صوفی میرزاحسین هزاره به دارالحفاظ به کرسی تدریس می نشیند.

بنا بر روایتی از محاسن سفیدان قریه سمندابی سمنگان (سمندابی ۸۶)^۱ داملا عرب، دو سال در دارالعلوم کابل تدریس کرده است، در آن زمان تعدادی از شاگردان ملا آدینه محمد عرب، در محبس دهادی و کابل بودند، ملا عرب، هفته دو بار، از شاگردانش، در محبس دیدن می نمود. در سال ۱۳۱۶ ه. ش به عیادت بعضی از شاگردانش، در محبس دهادی بلخ رفت و از نایب الحکومه وقت، وزیر محمد گل خان مهمند، خواستار رهای شاگردانش شد، ولی متأسفانه نایب الحکومه ترکستان، به رهایی شاگردان ملا عرب، موافقه نکردند.

داملا عرب، خیلی ناراحت شد، از حاکم بلخ در خواست کرد که من، بدون کدام معطلی باید هفته دوبار از محبس دهادی خبر بگیرم، رفت و آمد من بدون کدام مشکل باشد. داملا فیض محمد چرمگر اندخویی، قصه می کند: (داملا عرب، وقت داخل محبس شد، همه ما را شناخت و در بغل گرفت، با داملا صوفی میرزاحسین هزاره، مثل طفل مادر مرده گریه می کرد و خیلی ناراحت بود، داملا عرب، بالا پوش خود را از جانش کشید، برای داملا صوفی میرزا حسین هزاره داد که محبس، برای علمای کرام جای مناسب نیست، این بالا پوش برایت ضرور است و داملا صوفی میرزا حسین، ابتدا چپن را نگرفت، ملا عرب اصرار زیاد کرد تا بالاخره، چپن را گرفت و نپوشید بل که در زیر سر خود ماند، در موقع شکنجه ای علما، بر روی ایشان می انداخت، این چپن داملا آدینه محمد عرب، در محبس دهمزننگ کابل، هم همراه داملا صوفی میرزاحسین بود. روزی مولوی سید حسن رئیس یکاولنگ هزاره، در

^۱ - خاطرات مولوی کمال سمندابی ۱۳۶۸/ ص ۸۶

^۲ - همان ص ۸۷-۸۸

محبس کابل شکنجه کرده بود، آن چین را داملا بر روی مولوی سید حسن هزاره انداخت، داملا میرزا حسین از استادش داملا عرب به نیکی یاد می کرد.

کار شاق، از نوع شکنجه

مولوی صوفی محمد امین میمنگی، از خاطرات جدّ مادری اش، مولوی فیض محمد چرمگر، چنین تعریف می کند: (زمانی که وزیر محمد گل خان مهمند، نایب الحکومه تام الاختیار در ترکستان بود، در سال ۱۳۱۶ه.ش تعداد زیادی از علما و شخصیت های سیاسی، فرهنگی و بزرگان اقوام ازبیک، تاجیک و هزاره را، از تمام ولایات ترکستان زمین، دست گیر نموده و در محبس دهدادی بلخ، که یک زندان نظامی بود، محبوس کردند و زندانیان، با انواع شکنجه های سخت مواجه شدند، از قبیل: قین و قانه، سر پایین آویزان کردن، سر زیر آب کردن، تا سرحد مرگ نگه می داشتند، محبوسین را همیشه به کارهای شاق و طاقت فرسا، با شکم گرسنه، وادار می کردند و از جمله، تمام نه رهای آبی بلخ که از کود برق منشعب می گردد، توسط زندانیان حفر گردیده است، مثل نهر عبدالله، که به سمت بلخ و دولت آباد می رود، نهر شاهی، به سمت قزل آباد روان است، نهر امام که به سمت چمتال، در جریان است، نهر توب و نه رهای دیگر که همه را توسط زندانیان که در سال های ۱۳۱۶ الی ۱۳۲۱ه.ش در محبس دهدادی مزار شریف بودند، کنده شده اند.

زمانی که زندانیان، در حال کندن نهر بودند (نهری که از کود و برق منشعب و تا منطقه شیرآباد فعلی ادامه پیدا می کند) بعضی ها خسته می شدند و بعضی ها کم کاری می کردند و خوب کار نمی کردند، وقت مأمورین و عسکرها متوجه می شدند، زندانیان کار نمی کنند آن ها را لت کوب می کردند و شلاق می زدند. داملا مولوی صوفی میرزا حسین، از این مسأله سخت ناراحت بود که محبوسین با این هوای گرم و شکم گرسنه، کار می کنند، باز هم مورد بی مهری قرار می گیرند، مأمورین به بهانه ای، این ها را لت کوب می کنند و می زنند، موقع غذای چاشت (ظهر) مأمورین، همه را جمع می نمودند که برای زندانیان، نان توزیع کنند، مولوی صوفی

میرزا حسین، از مأمور خدابخش و تولی مشر، فرید خان، خواست که برای زندانیان پنج، دقیقه صحبت نماید و مأمور خدابخش گفت ده دقیقه صحبت کن، به شرط که گپ هایت، خلاف حکومت نباشد.

مولوی صوفی میرزا حسین، ایستاد شد گفت: ﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و این آیه از قرآن کریم را قرائت نمود ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۱ حیات و زندگی تمام اشیاء، به آب بستگی دارد، برادران من، اگر آب نباشد، هیچ زنده جانی زنده نمی ماند، درست است امروز ما را مجبور به کار و حفر نهر آب کرده اند، ولی ما اگر باطیب خاطر و رضایت، به نیت آباد کردن زمین خدا و احیایی آن به قصد خدمت به خلق خدا، این نهر آب را حفر کنیم و آب در این نهر جاری گردد، به سمت دشت ها و بیابان های تشنه سرازیر گردد، همه دشت ها، سر سبز و خرم می گردد و کشت و زراعت مردم، رونق پیدا می کند و درختان مثمر و غیر مثمر می کارند و از میوه و چوب آنها استفاده می کنند و از آب نهر می خورند؛ این کار ما، یکی از کارهای منافع العامه و صدقات جاریه به حساب می آید، تا زمانی که آب در این نهر جاری می باشد، ما به ثواب آن شریکیم و این آب، سرمایه ی ملی مردم ماست و کار ما یک عبادت است.

بعد از صحبت های مولوی صوفی میرزا حسین، محبوسین، با شوق و علاقه کار می کردند و دیگر از لت و کوب مأمورین خلاص شده بودند.

در همین مورد، غلام حسین، یکی از باشندگان قدیم منطقه شیخ آباد دهدادی بلخ، چنین می گوید: (وزیر محمد گل خان مهمند، وزیر مختار ترکستان زمین بود، تعداد زیادی، از علما و بزرگان اقوام هزاره، ازبیک و تاجیک، را زندانی کرده بودند و برادر من، ملا قاسم علی، نیز جزء محبوسین بودند، این ها با انواع شکنجه ها، مواجه می شدند و سر زندانیان، کارهای شاقه می کردند و تمام نهرهای مزار شریف، توسط زندانیان حفر شده بودند. وقت محبوسین را برای کندن نهر می بردند در گردن زندانیان، حلقه های زنجیر آهنین،

می انداختند و ده نفر ده نفر، تقسیم بندی نموده بودند، هر ده نفر را، با طناب، به حلقه های از گردن، بهم وصل بودند و دو نفر عسکر مراقبت می کردند و من چون در این منطقه سکونت داشتم، هر هفته، چند بار از برادرم ملا قاسم علی، سرکارش رفته، احوال می گرفتم در اوائل، عسکرها اجازه ملاقات نمی دادند، من برای عسکرها قُرُوت، شیرینی و میوه، می بردم بعد از آن می گذاشتند تا چند دقیقه به دور از چشم فرماندهان شان با برادرم دیدار می کردم، و دلجوی می دادم اکثر زندانیان، بالای چهل سال سن داشتند و بعضی ها، پیر مرد بودند و همه ریش های بلند و موی های دراز داشتند من زمانی بیشتر با برادرم ملاقات می کردم، زندانیان را برای کندن نهر عبدالله، طرف بلخ می بردند.

در سال ۱۳۲۱ ه.ش تعدادی از محبوسین دهادی را، به کابل انتقال دادند و در دهمزنگ کابل، حبس نمودند، چندین بار، برادرم را در محبس دهمزنگ کابل، ملاقات کردم و برادرم خیلی پژمرده شده بود، برای من می گفتند، هر روز علما را یکی پی دیگری اعدام می کنند، روزی نوبت ما خواهد رسید. بعد از مدت زیادی، روزی جلب به دروازه ما آمد، قیمت مرمی که برادرم را به شهادت رسانده بود، از ما خواست، همه ما آن وقت فهمیدیم، برادرم ملا قاسم علی را اعدام و شهید کرده اند، تا امروز خبر از برادرم ندارم، من هر وقت از نهر آب می خورم، به یاد برادر شهیدم، می افتم که در کندن نهرها، سهم داشتند و خاطره اش در ذهنم زنده می گردد، که در کنار نهر با هم ملاقات می کردیم، در حال که حلقه های آهنین زنجیر، در گردنش بود و با طناب به دوستانش متصل بود، کنار نهر آب، گریه گاه من بود، فقط خود را با آب نهر تسلی می دهم، یادی از روزهای سخت محبس برادرم را به یاد می آورم).

در سال ۱۳۲۵ ه.ش دیدم برادرم ملا قاسم علی، در پای درس مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، در دهمزنگ کابل، زانوی شاگردی را خم نموده بود و مولوی عبدالمتین اندخوی، این ابیات را زمزمه داشت.

گفتم به من نشان ده راه حریم وصلت	گفتا، ز خویش بگذر یابی وصال مارا
گفتم چه چیز باشد سرمایه سعادت؟	گفتا، به جان و دل گوش فرمان مصطفی را
گفتم حدیث نکته دانی! چه دانی؟	گفتا، قبول نما پندار مولانا را

گفتم صبغه طریق جمع یاران چه باشد	گفتا، خموش باش ادب کن مدارا
گفتم ره شاگردی میرزا حسین چه باشد؟	گفتا، یقین دار رهی اهل الله را
گفتم عجب که دانا در قید غم گرفتار	گفتا مکن فراموش در هر نفس خدا را
گفتم در این زمانه رسم وفا نمانده	گفتا چگونه جویی از ناکسان وفا را
گفتم محبس دهمزنگ چه سیرست؟	گفتا بزرگان یکجا باشد از هر کجارا
گفتم نصیحتی کن در آخر کلامت	گفتا منال «متینت» تسلیم شو قضا را

دوسوء قصد به جان آخوند حاجی در زندان

مولوی محمد امین روزی، از قول پدر بزرگش (مولوی فیض محمد چرمگر) روایت می‌کند، زمانی که ما در محبس دهدادی و دهمزنگ کابل بودیم، دو سوء قصد به جان داملا صوفی مولوی میرزا حسین هزاره پیش آمد.

یک نفر ماست فروش، به نام زین الدین افراد متعصب افراطی که خودش هم زندانی بود، ولی ضامن معتبر داشت و به دولت ضمانت داده بود که فرار نکند، کانتین (دکان) محبس به او اجاره داده شده بود و تمام مایحتاج محبوسین را از شهر خریداری کرده داخل محبس به محبوسین بفروشد، این کار در قشله‌ی عسکری و زندان‌های افغانستان معمول است، در قشله‌ای عسکری و زندان چند کانتین (دکان) از طرف دولت ساخته شده بود و عسکر و زندانی‌های که ضامن معتبر دارند، به او اجاره داده می‌شد.

۱- هوای تابستان مزار شریف خیلی گرم بود و آدم از حرارت زیاد طاقت نمی‌آورد، یک روز صبح بنده همراه داملا میرزا حسین برای خریدن ماست به کانتین رفتیم و ماست‌ها را جداگانه در ظروفی چوبی که به آن طَبْشی می‌گویند، تهیه می‌کرد، و می‌فروخت بعد از اتمام ماست‌ها آن ظروف را جمع‌آوری می‌کرد، ماست فروش، خیلی ماست‌های خود را تعریف می‌کرد که قیماق دارد، ماست‌های هر روزه قیماق و روغنش گرفته شده بود، پشت پرده رفت این بار ظرف بزرگ‌تر از قبل به ما داد، دولت وقت برای دو نفر یک قرص نان می‌داد که به یک نفر نصف نان می‌رسید، به

آن نان، نان (سیلو) می گفتند، آدم خوب سیر نمی شد، خود را به آن عادت می دادیم، از گرسنگی نان و ماست را با اشتیاق خورديم. کاسه را هم خوب لیسیدیم بعد از چند دقیقه حالت تهوع قی و اسهال به من و داملا پیش آمد، داملا بلا معطل من و خودش را داخل حوض آب که در درون محبس بود کشانید و مدتی داخل آب ماندیم بعد از رعشه و تب و لرزشدید، حال ما کمی بهبود پیدا کرد، سید فضل پوپل زای داکتر موظف در محبس دهدای بود، آمد قی ما را معاینه کرد و گفت در ماست مرگ موش بخارا انداخته شده است و شاگردان داملا و همه مردم، به جان دکان دار حمله کردند، کاسه و کرباس او را شکستاندند، بحد مرگ لت و کوب کردند، داملا همه را منع کردند و گفت: آن لحظه که در بین آب بودیم، ما این را بخشیدیم، کوتوال محبس دهدادی بلخ، مختار خان مهمند، مدیر محبس سیف الدین خان اچکری، از داملا خواست که از او شکایت رسمی کند، داملا گفت: بزرگان دین ما این دستور را به ما نداده اند، امام حسن مجتبی (علیه السلام) را هفت مرتبه زهر دادند هیچ یکی از آن را تعقیب و مجازات نکردند. بعدها این آدم یکی از مریدان خاص آخوند حاجی شد، و خط (نامه) آخوند حاجی را به ملکه حمیرا مادر ظاهر شاه همین آدم رسانده بود.

۲- در یکی از شب های ماه رمضان سال ۱۳۲۴ ه.ش، دوتا و چهار تا، برای تحقیق ما را در صالون ولایت کوتوالی می بردند، اظهارات می گرفتند، شکنجه می دادند مانند یک تکه چوب بی جان به حالت اغماء می آورد و می انداخت، آن شب مستخدمین و خدمت گذاران محبس، و عسکرها همه تبدیل و افراد نو در جای آنها جابجا شده بودند، دو تا پهنه دار (نگهبان) پشت دروازه عمومی با هم بلند حرف می زدند که صبا بسیار روز بدی است دیگری پرسید که چرا؟ اولی گفت: همین مولوی کلان که هر روز درس و سبق می گوید، صبا با موی دراز آن. دار زده می شود، داملا بالبداهه جواب داد اگر ریسمان طناب دار شما کوتاه است موی دراز مولوی ریشه طناب دار است و صدای پهنه دارها دیگر خاموش شد.

یک نفر خدمت کار مؤظف در محبس که نامش از یادم رفته، مرتب در بین صالون و اطاق های محبس گردش می کرد، آن شب نصف جمعیت بیدار ماندند و نخواستند، مشغول دعا و راز و نیاز با خالق خویش بودند، آه و ناله هلال الدین بدری کندوزی، گوش همه را کر کرده بود، نزدیک سحر داملا همه را به سحری بیدار کردند با یک تیکه نان خشک و کوزه آب دیگر چیزی برای خوردن نبود، آب دهمزنگ شور و قابل خوردن نبود، هفته یک بار آب از بیرون برای خوردن می آوردند، فقط یک کوزه خالی آب را فامیل های محبوسین برای زندانی خود می آوردند و یا خود زندانیان از چینی فروشی خریداری می کردند، داملا در بیست و چهار ساعت یک بار غذا می خورد، می خواست آب خود را میل کند همین مستخدم با صدای بلند داد زد صبر کن، صبر کن، صبر کن طرف داملا دوید و کوزه را گرفت و آبش را بر سر خود ریخت از سرتا قدم آن شارید معلوم شد داخل کوزه آب نبوده نیل طوطیا و بریده شیشه آسیاب شده و تیز آب با هم مخلوط بوده، فریاد می زد خدا من را نبخشد ملا و مولوی را به این بزرگی من بکشم، عسکرها همه به جان او ریختند و از چهار طرف شروع به زدن کردند، کوتوال طره باز خان، عبد العزیز خان صاحب منصب می گفت: او بی عرضه ما تو را بکشتن مأمور کردیم تو خود را به کشتن دادی مدیر محبس دهمزنگ سید کمال بها، مدیر تحریرات محبس سرفراز خان، طره باز خان، قوماندان کوتوالی، عبد الحکیم خان، مرستیال پلیس، صوبه دار سلام، برگید سید شریف خان، نعیم خان برادر سردار محمد داود خان، عبد القدوس خان معاون وزارت دربار، عبد المجید خان رئیس حریبه عمومیه، فیض محمد خان، مسؤل کره خانه. و کره خانه از ما پائین بود، صدای گریه کودکان شنیده می شد، رئیس بلدیۀ ناحیه هفت کابل، میر غلام محمد غبار، از این تراژدی گریه می کرد، صدر اعظم محمد هاشم خان

اخته، شخصاً حضور داشتند آن قدر شکنجه دادند تا صدای صدر اعظم بلند شد! بس کنید، دیدند در زیر ضربات شلاق و چماق او جان داده است (بکتابش ۶۸).^۱

بازدید محمد ظاهر شاه از محبس دهمزنگ

مولوی نعمت الله کریاب بدخشی می گوید: (به مناسبت ۲۸ اسد سال ۱۳۲۷ ه. ش سالروز استقلال کشور، محمد ظاهر شاه، با جمعی از اکابر و وزراء، از محبس دهمزنگ کابل دیدن نمودند و به همین مناسبت، تعداد محبوسین را که غیر از علما و مولوی ها بودند، آزاد کردند، در صورت که ما جمع از علما و مولوی ها، بادست و پای بسته به زنجیر، جلوی روی محمد ظاهر شاه، در صف ایستاده بودیم و همه سرها را پایین انداخته بودیم، مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، با صدای بلند خطاب به مولوی ها گفت: چرا سرهای تان را پایین انداخته اید؟ سرهای تان را بلند کنید، صدا زد ﴿وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ درحالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ تنها جسم های فیزیکی شما در زندان می باشند، انسانیت شما، عزیز و سر بلند می باشد، برادران من، نباید سرهای شما پایین باشند و با دست اشاره به طرف شاه و اطرافیاناش کرد و گفت: این ها در واقع در زندان و اسیر هوای نفس می باشند، نه شما علمای کرام، شما در بین مردم و در محضر خدای بزرگ عزیز می باشید. محمد ظاهر شاه، به مسئولین زندان دهمزنگ کابل، دستور داد، به مولوی های که در محبس بودند، سخت نگیرید، از این به بعد، کمی مدارا کنید، مولوی ها اصلاح شده اند، دست از شرارت کشیده اند.

محمد ظاهر شاه از مدیر محبس دهمزنگ خواست. و طرف داملا اشاره کرده گفت؟ این مولوی می گه؟ این جمعیت این جا بی کارند، این ها نیروهای فعال کشورند، ولی در محبس بی کارنشته اند، این ها لازم است، هم برای خود چیزی یاد بگیرند و هم در آبادانی کشور

^۱ - سیمای برازنده میمنه، صفحه ۶۸، محمد کاظم بکتابش ۱۳۸۰

^۲ - المفاقون / ۷

سهیم باشند، داملا همراه دیگران شما مکلفید دستگاه‌های قالی بافی، کلم بافی، خیاطی، نجاری و... تهیه کنید تا در پیشرفت و انکشاف کشور شریک باشند و تعمیر یک باب مسجد برای محبوسین ضروری است، حرف داملا به شاه، تأثیر کرد و شاه ترتیب عمل داد.^۱ از آن به بعد، مأموران زندان، روش شان تغییر و مرید خاص مولوی صوفی میرزا حسین هزاره شدند، گاه گاهی در زندان، گوش به درس‌های مولوی صوفی میرزا حسین می‌دادند، از جمله گل پاچا الفت صاحب بود.

تدریس، در زندان

یکی از نعمت‌های الهی برای انسان، بر خوردار بودن از نعمت بیان است، چون انسان، هر مقدار با سواد و هر اندازه دانشمند باشد، اگر نتواند مطلبش را به دیگران بفهماند و از تفهیم موضوع عاجز باشد، مردم چندان ثمره‌ای از علم او نمی‌برند، به خصوص در مقام تدریس، یکی از کمالات آخوند میرزا حسین، بیان عالی درسی او بود، در مدرسه تاش قرغان بلخ، هم درس می‌خواند و هم تدریس می‌کرد، خیلی بیان عالی داشت، یکی از شاگردانش، محمد روزی تعریف می‌کند: بغرنج ترین و سخت‌ترین مطالب «صرف، نحو و ادبیات عرب و...» را چنان ساده نشان می‌داد که استادش مولوی عرب، نیز شیفته‌ای بیان شاگردش گردیده بود و به او افتخار می‌کرد، بعدها، ما پی بردیم که درس آسان نبوده، قدرت علمی، بیان رسا و قدرت تفهیم استاد میرزا حسین هزاره بوده که درس را ساده نشان می‌داده است.

عبدالرحیم تور دیکل میمنگی، می‌نویسد: از سال (۱۳۱۶ الی ۱۳۲۱ ه. ش) محبس دهدادی مزار شریف، دخمه مخوف ترین شکنجه گاه علما و بزرگان ترکستان زمین بود، از تمام نقاط ترکستان زمین، علما و بزرگان را گرفتار و به محبس دهدادی منتقل کرده بودند، چنان شکنجه می‌کردند که صدای علما، گوش فلک را کر ساخته بود.

^۱ - ماهنامه فریاد جاویدان، شماره ۴ ص ۳۵ عقرب ۱۳۷۰ چاپ شبرغان.

مولوی فیض محمد چرمگر اندخویی (میمنگی ۸۶)^۱، مولانا چاریار قل شیخ الحدیث (چرمگر ۱۸)^۲ و مولوی صوفی میرزا حسین، شرایط وحشتناک محبس دهدادی مزارشریف، را کم کم تبدیل به یک محیط قابل تحمل نموده بودند، بل که زندان را تبدیل به یک فضایی پر از معنویت و کسب علم و دانش کرده بودند، تعداد زیادی از محبوسین را، اهل علم و تحصیل کرده‌ها، تشکیل می‌دادند عده اندکی بودند. که از سواد کمی، بر خوردار بودند، مولوی فیض محمد چرمگر، مولانا شیخ الحدیث چاریار قل و مولوی صوفی میرزا حسین، تمام افراد را نظر به سواد و درس مورد علاقه شان، تقسیم بندی کرده بودند، برای این‌ها، در روز ۱۷ الی ۱۸ درس می‌گفتند، درحالی که نه کتاب، نه کاغذ و نه قلم وجود داشتند، بل که از حفظ، درس می‌دادند، آن قدر درس را تکرار می‌کردند، که همه، درس را حفظ می‌کردند؛ مولوی چرمگر می‌گوید: در مطالب علمی، اگر مشکل پیدا می‌کردم، از مولوی میرزا حسین، سوال می‌کردیم، مولوی فیض محمد چرمگر، در خاطراتش می‌گوید: یکی از افسران زندان علاقه‌دار دهدادی مزارشریف، زمینه فرار چند نفر از علما را مهیا کرده بودند، از جمله من، مولوی میرزا حسین بودیم، ولی من و مولوی میرزا حسین، قبول نکردیم و گفتیم: فعلاً وقت فرار نمی‌باشد، چون کاری که فعلاً در زندان می‌کنیم، در بیرون از زندان، زمینه این کار آماده نمی‌باشد، اگر از زندان فرار کنیم، باید از خوفی که دوباره گرفتار نگردیم، مخفی زندگی کنیم و فرصت همه کارها، از ما گرفته می‌شود، فعلاً بیش از چهار صد و پنجا نفر از علما، روشن فکران، شخصیت های سیاسی و بزرگان اقوام ازبیک، تاجیک و هزاره، پای درس و سخنان ما حاضر و به حرف های ما گوش فرا می‌دهند و در بیرون از زندان، چنین شرایطی، برای ما آماده نمی‌شود و نخواهد شد.

مولوی صوفی عبدالمتین اندخویی می‌گوید: (همراه مولوی صوفی میرزا حسین، چهارده سال نه ماه و هیجده روز، در محبس دهدادی مزارشریف و دهمزنگ کابل، زندانی بودیم،

^۱ - سیمایی میمنه، ص ۸۵ / مولوی محمد امین میمنگی

^۲ - ماجرای محبس ملاچرمگر، یادایاران، ص ۱۸، سال ۱۳۴۵، مطبعه دولتی کابل

مولوی صوفی میرزا حسین، بیش از ۱۲۰ بار، قرآن کریم را، به طوری مکمل خوانده و به دقت به آیات آن، توجه کرده و برای ما باز گو می کرد، آیه مبارکه ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾^۱ را یکصد و ده بار تفسیر و ترجمه کرده است، هربار که برای ما درس می گفت، مطالب نو و جدیدی استنباط می کرد، تفسیر شریف جلالین و تفسیر شریف قندوزی را، من دو بار، کتاب تعلیقه جامع المقدمات و شرح سیوطی را، در محبس دهادی خواندم و استادم، داملا صوفی میرزاحسین همیشه ورد زبانش این آیه بود ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ، بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^۲ ای کاش قوم من هم، از این نعمت بزرگ آگاه بودند که خداوند چگونه در حق من مغفرت و رحمت فرموده است.

مولوی فیض محمد چرمگر می گوید: در پای درس صوفی داملا میرزا حسین هزاره، حتی عساکر و نگهبانان محبس دهادی و یک نفر مأمور شکنجه، به نام مأمور قربان، که بعدها مرید مولوی میرزاحسین هزاره گردیده بود و یک نفر زندانی به نام یعقوب، از منطقه بلخاب سرپل که سواد خواندن و نوشتن را هم نداشت، نیز حاضر می شدند؛ یعقوب اظهار می کرد، که وقت من به زندان آمدم، سواد کمی داشتم و فعلاً که از محبس آزاد می شوم، ملا شده ام و دیگران هم به او ملا یعقوب می گفتند.

مولوی چرمگر، در خاطراتش می گوید: اتاق ها و سالن های زندان، از خشت و گیل، ساخته شده و به شکل گنبدی بود، وقت درس گفته می شد، صدا می پیچید و من بعد از گذشت ۶۰ سال آزادی از محبس قرون وسطائی وستم شاهی، هنوز زمزمه های گرم درس گفتن مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، را که در سالن درس می پیچید، به گوشم می شنوم و با خود زمزمه دارم.

شرایط در زندان دهمزنگ کابل، با زندان دهادی مزار شریف، فرق داشت، گرچه آنجا هم جلسات درس و بحث علمی بود، ولی از کیفیت و گستردگی کامل، برخوردار نبود،

۱ - مانده ۶/

۲ - یس / ۲۶، ۲۷

زندان دهدادی مزار شریف، شکنجه گاه علما و بزرگان بود، اما زندان مخوف دهمزنک، قتلگاه علما و بزرگان بود.

در محبس دهدادی مزار شریف، بین ملا کاشف و داملا میرزا حسین، بحث علمی پیش می‌آید، بعد از بحث طولانی، ملا کاشف، می‌گوید: شما از من کرده عالم ترید، در محبس، مردم از ملا کاشف، درخواست می‌کنند به ما درس دینی بدهید، ملا کاشف می‌گوید: مولوی صوفی میرزا حسین، از من کرده ملا است، مردم از مولوی میرزا حسین هزاره، درخواست می‌کنند که به ما درس دینی بدهید.

عبدالرحیم تورذیقلمیمنگی، بیان می‌کند: فضای دخمه‌ای مخوف محبس دهدادی مزار شریف، تبدیل به یک مدرسه دینی شده بود، این خبر به گوش وزیر محمدگل خان مهمند رسید، وزیر محمدگل خان مهمند،^۱ سه نفر را احضار می‌کند: داملا میرزا حسین هزاره، ملا کاشف و مولوی حبیب‌الله، بعد از ورود به قصر، بین او و این سه نفر، جنجال پیش می‌آید، وزیرگل محمدخان مهمند، با چماق، بر سرداملا میرزا حسین می‌کوبد. و می‌گوید: شما را اعلی‌حضرت والا مقام از من خواسته تا به کابل بیاورم والله می‌کشتمت، از این که حکومت مرکزی، تعداد محبوسین را به کابل خواسته بودند، وزیر محمدگل خان، از کشتن این‌ها، صرف نظر می‌کند؛ در آخر سال ۱۳۲۱ه.ش تعدادی از محبوسین دهدادی مزار شریف، را به محبس دهمزنک کابل انتقال دادند.

عبدالحسین (آخوندزوار) می‌گوید: رئیس علی مردان‌قل، سلیمان بیگ، رحمت‌الله بیگ، صوفی یلدوز خان، دولت بیگ، مولوی صوفی میرزا حسین، ملا یعقوب، حاجی نوروز وکیل، حاجی خداداد چهارکنت، ملا کاشف، صوفی ملا عرب، صوفی غلام محمد، ملا ملهم

^۱ - وزیر محمد گل خان مهمند زمانی که نادرخان پدرمحمد ظاهر شاه به کابل آمد به حاکمیت کوتاه «حبیب الله خان کلکانی» پایان داد، محمد گل خان مهمند از بازوان پرتوان او به شمار می‌رفت پس از کشته شدن نادر خان و آغاز دوره سلطنت محمد ظاهر شاه خان به مقامات بالایی دست یافت به عنوان رئیس تنظیمه اقوام در ترکستان و قتلغن زمین گماشته شد از بدخشان الی فاریاب و بادغیس فرمانروای می‌کرد.

خان، ملا سرور، ملا قاسم، ملا شیرین سرپل، صاحب خان قریه دارپل برق، ملا سید ابراهیم خاسار، رجب علی خان هزاره، مولوی حبیب الله، نایب علی خان کمند، از هزاره های ماهو، ملا سید عبدالواحد، کریم خان قریه دار، صوفی خدانظر، اسحاق خان هزاره، سید احمد بیک، ملا میرزا از خلم و... در قدم نخست به زندان دهدادی، سپس در محبس دهمزنگ کابل، منتقل شدند و چند تن از این افراد در کابل اعدام شدند.

تور دیقل میمنگی می نویسد: مولوی داملا صوفی میرزاحسین، آن قدر درس را در محبس تکرار می کرد، تا همه محبوسین آن درس را یاد بگیرند، صوفی ملا عرب قصه می کند: درس های که میرزا حسین هزاره گفته بود همه را حفظ کرده بودم، از بس که درس ها را تکرار می کرد، ملازم محبس در دهن دروازه، به آواز او گوش می داد، تمام محبوسین شیفته ای سه نفر عالم دین شده بودند، در محبس دهدادی مزار شریف کتاب و قلم وجود نداشت، جز صدای این سه نفر عالم دین، که فضای کور و مبهوت محبس را می شکستند.

غلام حیدر خان، از خان آباد کندوز می گوید: به تعداد ۴۵۲ نفر از محبوسین، در مدت پنج سال، در محبس دهدادی مزار شریف، ملا شده بودیم، ملازم محبس، غلام یاسا، بارها زمینه ی فرار همه را مهیا کرده بود، ولی به دستور این سه عالم دین، کسی از محبس فرار نکردند، عده کمی اعدام شدند و دیگران، همه از محبس آزاد شدند، یا بعدها فرار کردند، هر کسی که از زندان آزاد می شد، مثل طفل مادر مرده گریه می کرد، و دوست نداشت، از محبس بیرون شود، ملازمان زندان، در آخرین روزهای زندانیان آزاد شده را، به زور از محبس بیرون می کردند، ملا داراب بوینه قره، وقت حکم آزادی وی را خواندند، گریه می کرد، و می گفت: من از اینجا نمی روم؛ این همه مهر و الفت و شفقت را داملا صوفی میرزا حسین هزاره، در بین ما ایجاد کرده بود، که حتی عسکرها و نگهبانان زندان گریه می کردند.

آخوند حاجی علی رغم این که هم در زندان دهدادی مزار شریف وهم در زندان دهمزنگ کابل، زندانیان را درس می داد، همزمان وقت سید رئیس یکاؤلنگی، توسط حکومت

ظاهرشاه، در زندان دهمزنگ کابل محبوس شد، ایشان از محضر علمی سید حسن رئیس یکا و لنگی، آیت الله محمد تقی بهلول گنابادی، استفاده می نمود.

استاد خلیل الله خلیلی^۱ (در خاطراتش، چنین گفته است: حاج شیخ میرزا حسین هزاره و سید حسن رئیس، به محض پایان دوران شکنجه، تدریس و ارشادش را شروع نمودند و حلقه درسی ایشان بسیار با صفا، سازنده و آموزنده بود، از جمله کسانی که در حلقه درسی ایشان شرکت داشتند، عبارت بودند از: غلام نبی خان چپه شاخ، ملا میرزا حسین، رئیس علی مردانقل، سلیمان بیگ، رحمت الله بیگ، صوفی یلدوز خان، دولت بیگ، ملا قاسم، ملاجوره، صوفی میرزا حسین، ملا یعقوب، حاجی نوروز وکیل، حاجی خداداد، ملا کاشف، صوفی ملا عرب، صوفی غلام محمد، ملا سرور، ملا قاسم، صاحب خان قریه دار، ملا سید ابراهیم خاسار، رجب علی خان هزاره، مولوی حبیب الله، ملا نایب علی خان کمند، مولوی خالد فراهی، ملا سید عبدالواحد، کریم خان قریه دار، صوفی خدانظر، اسحاق خان هزاره، عبدالحکیم خان رستاقی، سید احمد بیگ، ملا میرزا، حاجی ملک نورستانی و... اینجانب خلیل الله خلیلی، شاگردان او بودم، در تدریس آیت الله میرزا حسین آخوند حاجی، از سید حسن رئیس یکا- و لنگ، دست بالاتری داشت، ولی ترس در چشمان وی دیده نمی شد، بسیار با غرور درس می گفت، آدم گمان می کرد اینجا زندان دهمزنگ کابل نیست، بل که دانشگاه الازهر مصر است، بعدها نگهبانان محبس دهمزنگ کابل، مرید خاص آخوند میرزا حسین شده بودند).

مولوی محمد نادر بدخشی می گوید: (من در سال ۱۳۸۵ ه.ش، در ولایت سمنگان، در منزل صوفی قیام الدین، فرزند مولوی کمال سمندابی، رفته بودم، او مکتوبی را برایم نشان داد، راجع به محبس دهمزنگ کابل، حاکی از این بود که مولوی آدینه محمد عرب، در زمان صدارت محمد هاشم خان، از اعلی حضرت والامقام جناب مستطاب محمد ظاهر شاه، توسط مادرش ماه پرور بیگم، که دختر یکی از میران هزاره بود و همسرش ملیکه حمیرا که هر دو از مریدان خاص مولوی عرب بودند، اجازه می گیرد که این چهار کتاب مقدس را تفسیر جلالین،

^۱ - خاطرات سیاسی: استاد خلیل الله خلیلی.

تفسیر کابلی، صحیح بخاری و صحیح مسلم، توسط مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، در محبس تدریس گردد و درس گفتن در محبس آزاد باشد؛ ولی متأسفانه این حکم اجرایی نگردید و فعلاً این مکتوب، در نزد صوفی قیام‌الدین، موجود می‌باشد، و اسم مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، در متن مکتوب مندرج بود، مولوی نجم‌الدین ایاز قوش تپه، نقل می‌کند که پدرم، مولانا مفتی شیخ الاعظم داملا مراد بیک، در خاطراتش از محبس دهمزنگ کابل، این گونه نقل می‌کند: روز سه شنبه ۱۸ صفر المظفر، سال ۱۳۲۸، ما جمعی در حلقه درس داملا صوفی میرزا حسین هزاره بودیم، مأمورین محبس، آصف‌خان پوپل (کندک مشر) قوماندان کندک محافظ محبس دهمزنگ کابل و برادرش داکتریونس فرمان پوپل، موظف در شفاخانه محبس، رسیدند، هریکی ما را مورد لت و کوب شدید قرار دادند و ما را از حلقه درس متفرق کردند، مرا دُرّه‌های زیادی به پاهایم زدند، به من می‌گفتند: چه می‌خوانی؟ و سَبَقَت چیست؟ می‌گفتم درس دینی می‌خوانم، حلاوت و شیرینی عسل درس داملا کام را شیرین کرده بود، اصلاً درد را احساس نکردم، و من چند بیت شعر را در زیر ضربات شلاق سرودم:

کنم درس تو را تمرین می‌ارزد	که داملا استادم است شیرین می‌ارزد
اگر لیک گویم جانم موره از دست	طریق مرشید و ارشاد دین می‌ارزد
من از اُرسی می‌آیم با سر طرف تو	به تن صد ضرب دورین می‌ارزد
شدم مخمور آن صوت دل انگیز	چو مست از پیمانه دیرین می‌ارزد
بخوانم با زنجیره‌های آهنینی	رفیق درس تعلیم مین می‌ارزد
«فراق» میان محبس نمناک و تاریک	که آه سرد و رنگ زرد این می‌ارزد

از حال رفتم، وقت به هوش آمدم، خود را به آغوش داملا یافتم و پاهایم را که با دستمال در دست داشت، بسته کرده بود، مولوی کریاب بدخش، در پهلویم مدهوش افتاده بود، از سر و ریش بلند آن، خون می‌چکید، و جوان تازه که به جمع ما پیوسته بود، به نام میر علی اصغر شعاع، مرهم و نوشدارو که در دست داشت، طبق سفارش داملا، شکنجه شده‌ها را مداوا می‌کرد.

من تفسیر شریف کلام الله مجید و تفسیر شریف جلالین و صحیح بخاری را ۳۵ بار در محبس دهادی و دهمزنگ کابل، خوانده بودم که اکنون بعد از گذشت سالها، حتی یک حرف آن را از یاد نبردم، در ذهنم نقش شده است و بعد از رهایی آیت الله شیخ محمد تقی بهلول ایرانی، پیش نمازی به اتفاق همه به داملا داده شد، شیعه و سنی به او اقتدا می کردیم (فریاد جاودان ص ۱۹).^۱

شاگردان دولتی، آخوند حاجی

محمدانیس وزیر اطلاعات و فرهنگ، یونس حیران، مدیر اطلاعات و کلتور و نویسنده روزنامه انیس، احمد خان پوپل، وزیر معارف، عبیدالله خان ملک یار، وزیر تکنالوژی و مخابرات، عارف خان وزیر دفاع، عزیز خان بدخشی، وزیر دربار و سلطنت، لطیف زاده پسر خوانده محمد ظاهر شاه، عزیز جان توخی قندهاری، (در جریان قتل نادر خان به حبس ابد محکوم گردید و از نوجوانی به زندان افتاد)^۲ آصف خان آهنگ^۳ میر علی اصغر شعاع^۴، خواجه محمد نعیم خان، قوماندان امنیه کابل، عبدالله خان والی لغمان، قربان نظر خان قوماندان فرقه غند ۱۷ ریشخور، عبدالخالق خان قوماندان تولی محافظ محبس دهمزنگ، فرهاد خان سردلگی میسرودلگی

^۱ - ماهنامه فریاد جاودان شماره ۴، عقرب ۱۳۷۰ صفحه ۱۹، زندگی نامه مولانا مفتی شیخ الاعظم مرادیق قزاق قبیچاق.

^۲ - عزیزان جان توخی قندهاری، همصنفی عبدالخالق هزاره بود (قاتل نادر خان شاه وقت افغانستان)، توخی از نوجوانی به زندان افتاده بود و با بیرون کاملاً ارتباطش قطع بود، آخوند حاجی دو بار زمینه فرار وی را مهیا نمود، اما او بعد از گشت و گذار و سرگردانی و گرسنگی دوباره از روی مجبوری به زندان برگشت، وی در زمان زندانی شدن علامه بلخی در زندان بود. (روایت ملاغلام علی کربلانی)

^۳ - پدرش محمد مهدی خان هزاره، از بزرگان هزاره چنداول در زمان شاه امان الله خان، وی یکی از فرماندهان جنگ استقلال میوند بود، در سال ۱۳۱۲، به دستور نادر خان اعدام شد. (روایت ملاغلام علی کربلانی)

^۴ - میر علی اصغر شعاع، ادیب دانشمند، بنیان گذار آریانا دائرة المعارف بود، ایشان در محبس دهمزنگ جزء شاگردان آخوند حاجی بود، جسارت و شهامت او را آخوند برایم صحبت می کرد، دست روی شانه اش گذاشت گفت: ثمره تلاش من در محبس همین جوان ها است.

(روایت ملاغلام علی کربلانی).

خدمت محبس دهمزننگ، محمد علم خان، آمر محافظ ترمیم بلاک ۱۷ و ۱۸ محبس دهمزننگ، خان عبدالغفار خان رهبر آزادی خواه پشتون های مشرقی، ضیاءالدین مشایخ، ملک قیس از خان های بزرگ پشتون های مشرقی، دگروال میراحمد شاه، قوماندان بطریه توپچی، حاجی غلام نبی بای باهر ازیبیک، صاحب اصلی زمین های دشت برچی کابل، ببرک کارمل، فرقه مشر فتیح محمد خان هزاره، خلیل الله خلیلی، میر غلام محمد غبار و بیش از ۴۵۰۰ نفر زندانی و پنجاه نفر افراد بلند پایه حکومتی بالعموم اشتراک داشتند.

پُته خزانِه / گنج پنهان

کتاب «پُته خزانِه» یا «گنجینه ی پنهان» که نزد بسیاری از شهروندان پشتون افغان از کتاب های تاریخی و مهم درباره تاریخ و ادبیات پشتون است. کتاب است که عبدالحی خان حبیبی آن را جعل نموده است از همین ره گذر، می تواند نقد شود.

یکی از کارهای رژیم و گروه تربیت شده ی شاهنشاهی محمدظاهر شاه جعل و تحریف در تاریخ کشور بود، انجمن (پشتو تولنه) در طول چند دهه تلاش دامنه دار نمود و بیش از ۱۰۰ جلد کتاب بزرگ و کوچک منتشر کردند و در هر کجا امکان داشت تعمداً تحریف تاریخ و حتی نام مناطق را در ترکستان / سمت شمال را تغییر دادند (یزدانی ص ۲۲۹) ^۱ محمد گل خان مهمند در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، به حیث نائب الحکومه ترکستان، توسط نادر پادشاه وقت مقرر گردید و بعداً در کابینه محمد هاشم، به وزارت داخله رسید. تغییر نام «بوینه قره»، به «شولگره»، دره گز به کشنده، دره یوسف به دره صوف در زمان وزارت وی صورت گرفت ^۲.

محمد هاشم خان کاکای محمد ظاهر شاه از سال ۱۳۱۲، تا ۱۳۲۷، صدارت نمود و گویا محمد گل خان مهمند، این نام را در حوالی سال های ۱۳۱۳ تغییر داد. مهمند در مدت حضور قدرتمندانه اش در سمت شمال افغانستان، نام بسیاری از مکان های تاریخی کشور را از

^۱ - یزدانی، حاج کاظم پژوهشی در تاریخ هزاره ها ج ۲، ۱۳۷۲، قم انتشارات عرفان.

^۲ - آریایی - <https://www.ariaye.com/>

زبان‌های فارسی دری، ترکی و ازبیک‌ی به زبان پشتو تغییر داد و تلاش‌های زیادی برای زدودن تاریخ غنی فارسی‌زبانان انجام داد.

از تغییر نام مکان‌ها می‌توان به مبدل کردن سبزوار و اسفزاز به شیندند، قره‌تپه، به تورغندی و فوشنج به زنده‌جان در هرات، چهار باغ گلشن به شینکی، قلعه‌چه به اسپین کوت، سمرقندیان به زرغون کوت، سبزگینه به طور، بوینه قره را به شولگره در بلخ و ده‌ها نام دیگر در دهات ولایات کشور اشاره کرد، بسیاری از مکان‌های تاریخی کشور را نیز تخریب نمود^۱. شماری از بزرگان و موسفیدان دره گزچنین تأیید می‌کنند که وزیر محمدگل خان مهمند درسفری به بوینه قره، دره یوسف و مناطق مختلف که برای تعیین اربابان قومی و جابجایی اقوامش به این علاقه‌داری‌ها آمده بود، در یک نشست بزرگ، به مأموران حکومتی و سران اقوام دستور داد تا نام این علاقه‌داری از «بوینه قره»، به «شولگره» تغییر یابد. در آن زمان مرکز حاکم نشین (ولسوالی) در آق کپرک بود (وفایی ۱۵)^۲.

در سال ۱۳۲۱ خورشیدی عبدالحی حبیبی بادر و دست‌اش هر یک صدر اعظم وقت محمد هاشم خان، صدیق الله خان رشتین، قیام‌الدین خان خادم، گل پاچا الفت، عبدالروف بینوا به زندان دهمزنگ آمده بودند، در محبس دهمزنگ جلسه برگزار نمودند. بعد از جلسه‌ی که در محبس دهمزنگ کابل برگزار شده بود.

در این رابطه مولوی چرمگر می‌گوید: آنها مدت‌ها در محبس دهمزنگ کابل در درس‌های حضرت آیت‌الله حاج شیخ میرزاحسین هزاره دره صوفی اشتراک می‌کردند، عبدالحی حبیبی روزی بلند شد گفت: (گنجینه‌ای قدیمی به دست من رسیده شما علمایی معزز به خاطر خدا و رسولش سند چاپ آن را باید امضا کنید).

آن کتاب در ریاست دارالتألیف وزارت معارف افغانستان (گنج پنهان/پته خزانه) موجود است مسئولیت شما علمای کرام است این گنج پنهان را از دل خاک برون بکشید. دو

^۱ - خراسان زمین - <https://www.khorasanzameen.net>

^۲ - وفایی، مختار، دره گزباستان، نیم‌نگاهی به ولسوالی شولگره ولایت بلخ ۱۳۹۴ بلخ.

قلم و دو ورق کاغذ پنبه‌ای به ماداد شما علما امضا و مهر تأیید بنزید قلم اول را به مولانا چاریار قل شیخ الحدیث و قلم، کاغذ دوم را به مولوی میرزاحسین هزاره داد، همه ما دیدیم روی آن اسامی علما و مولوی‌ها نوشته شده که باید مهر تأیید بنزد و امضا نماید (مجله پشتو ۱۹۷۶)¹.

آیت الله حاج شیخ میرزاحسین چنین می گوید: (رفیق زندانیم چاریار قل پیره مرد سالخورده بود متحیر است چه کند نگاه آن، طرف من است من از جای خود بلند شدم با صدا رسا فریاد کشیدم برادران من حضرت داود نبی گفت: «یا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟». قال: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ» یعنی: پروردگارا! برای چه مخلوقات را آفریدی؟ خدای تعالی فرمود: گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند.

دوستان امروز، رئیس پشتو تولنه عبدالحی آمده از علمای داخل محبس تأیید چاپ (پته‌خزانه) را می گیرد می داند پته خزانه چه معنی دارد؟ پته خزانه یا گنج باد آورده و گنج در پنهان، و اجسام پنهان آن کتاب وجود فزیکمی ندارد نیاز به تأیید علمای زندانی نیست. اگر موجود است بیاور آن گنجینه شاهوار را تا همه ببیند. اگر آن کتاب موجود نیست، پس چه لزوم دارد داخل محبس همه علما و مولوی‌های غیر پشتون که همه از ملک ترکستان و هزارستان است پته‌خزانه نا دیده را امضا کند از این پلان در عجبم)²!

عبدالحی خان حبیبی چنان نعره زد که گویی سقف زندان فرو ریخت از جایش حرکت کرد قدم زنان داخل صالون محبس فریاد کشید، این‌ها زندانی نیست، اینها مهمان پدرم است، پس چرا سخت نمی گیرید، صدر اعظم محمد هاشم خان در قسی‌القلبی یگانه روزگار بود گفت: (این مولوی‌های اشرار ترکستانی و مرکزی من را تا هنوز نشناخته است، چنان کنم از

¹- مجله پشتو، چاپ پشاور شماره هفتم، ص ۶، سال: ۱۹۷۶

²- شبکه اطلاع رسانی افغانستان - <http://www.afghanpaper.com>

استخوان‌های کهنه صدا برآید)^۱.

آخوند حاجی افزود: از آن پس یاران من جوقه جوقه به پایه‌های چوبه‌ی دار می‌رفتند و توپ‌ها به صدا درمی‌آمد هر روز شاهد این جنایات هولناک بودیم، این پیام را به ملکه حمیرا مادر ظاهر شاه رساندم اندک در مجازات محبوسین تخفیف داده شد. آه و ناله مولوی‌ها از سر شب تا صبح به ثریا می‌رسید گوش فلک را کر می‌کرد، زندان دهمزنگ زجرگاه علما شده بود^۲. کتاب پته خزانه در سال ۱۳۲۳ ه.ش برای بار اول در کابل چاپ شد (اوحدی ۱۴۸)^۳.

فرار آخوند حاجی، از محبس دهمزنگ کابل

با سپری شدن چهارده سال نه ماه و هجده روز، در زندان و دخمه‌ی مخوف دهدای بلخ و دهمزنگ کابل، که هر روز علما و بزرگان را یکی پی‌دیگری، جوقه جوقه، به شهادت می‌رساندند، حکم نهائی اعدام (۶۳۵) تن از علما صادر شده بود، که باید اعدام شود، خوش بختانه، سید گل پاچا الفت، سبب نجات خیلی از علما گردید.

مولوی عبدالمتین اندخویی، در خاطراتش می‌نویسند: مأمور حسین بخش هزاره، به دستور سید گل پاچا الفت صاحب، در ۱۱ ثور سال ۱۳۲۹ ه.ش زمینه فرار مولوی صوفی میرزا حسین هزاره را همراه پنج نفر دیگر، فراهم ساخته بود و این‌ها را آزاد می‌کند، مأمور حسین بخش هزاره، به اتهام فراری دادن زندانیان، دستگیر و زندانی شد و بعد از مدتی توسط سید گل پاچا الفت صاحب، عفو و از زندان آزاد گردید.

مأمور حسین بخش هزاره، قبل از این که مولوی میرزا حسین و همراهان شان را از زندان فراری بدهند، با مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، مشورت نمود که شما به کجا می‌خواهید بروید...؟ مولوی میرزا حسین گفت: ما می‌خواهیم به مقصد ولایت فراه برویم، مأمور

^۱ - کانال دره صوف زیبا من - https://t-me.translate.google.com/Darisuf_ziba

^۲ - مجمع فرهنگی اجتماعی بابه بهسود - <https://mfabbhehsud.com/>

^۳ - پته خزانه در ترازوی سنجش، نوشته حبیب الرحمن قلندر خان مومند، مترجم ج جلال اوحدی ۱۴۰۱ کویته.

حسین بخش هزاره، در این رابطه، با بعضی افراد دیگر، هماهنگی لازم را انجام داد، تا این که یک شبی شخصاً خودش ما را از زندان رها، و همراهی نمود و درسرای غزنی کابل، تحویل قریه دار گل احمد خان هزاره داد، ایشان ما را به طرف ولایت میدان وردک فرستاد و از آنجا به ولایت غزنی، به قریه سرآب رساند و بعد از آن، به منطقه به نام قیاق، تُرکن و بایتمور رفتیم از آنجا به سمت ولایت نیمروز حرکت کردیم، در بین راه مواد غذایی ما تمام شد، بهار سال بود بیابانها خیلی سبز و خرم و علفزار بود. بعد از سپری نمودن سالها، درسلول زندان ستم شاهی بار دیگر درفضای آزاد بالای طبیعت سبز و خرم قدم گذاشتیم، گرچه شکمهای گرسنه ولی جای دلنگرانی نبود.

مولوی صوفی میرزاحسین، از الاغش پیاده گردید و بعضی علفها را می چید و به من و مولوی فیض محمد چرمگر می داد، و به دو نفر دیگر از همراهان شان نشان می داد و می گفت: این علفها، خوراکی است، از اینها بخورید، مولانا چاریارقل شیخ الحدیث، مریض بالای الاغ سوار بود، مولوی میرزاحسین، از آن علفها به ایشان می داد که بخورد و خودش هم از آن علفها می خورد، به همین صورت، به مسیر مان ادامه دادیم، تا خودمان را به مشقت و سختی فراوان، به ولایت فراه رساندیم و در علاقه داری (لاش جوین) در قریه لاش دالو مستقر گردیدیم.

آیت الله حاج شیخ میرزاحسین آخوند و همراهان شان، به دو دلیل رفتن به ولایت فراه را انتخاب کردند:

۱- اینها همه از سمت شمال کشور بودند و به طرف غرب می رفتند، تا به راحتی ردیابی و شناسایی نگردند و مجدداً گرفتار نشوند.

۲- مولوی صوفی خالد فراهی، نیز در زندان دهمزنگ کابل زندانی بود و با آخوند حاجی دوست شده بود و ایشان جز شاگردان لایق وی بود و از طریق آن، از شرایط اجتماعی ولایت فراه، اطلاعات کامل داشتند و می دانستند که ولایت فراه، هم مرز با کشور ایران است و علاقه داری لاش جوین که مربوط ولایت فراه می باشد، مردمش،

اکثراً از قوم هزاره و شیعه مذهب‌اند و حاکم آن، شخصی به نام غلام حیدرخان هزاره می‌باشد، لذا این‌ها به ولایت فراه می‌روند و در قریه لاش دالوو، سکونت اختیار می‌کنند. مولوی عبدالمتین اندخویی می‌گوید: (متأسفانه مولانا شیخ الحدیث چاریارقل، از آثار و شکنجه‌های که در زندان دیده بود، سخت رنج می‌برد و شدیداً مریض بود روز به روز بدنش ضعیف و فرسوده می‌گردید، مریضی، تاب و توانش را رفته بود و تحمل سال‌های زندان را با شدیدترین شکنجه‌ها و دوری از خانواده و اقوامش و هم‌چنان کهولت سن در عالم غربت، نه طبیعی، نه دارو و نه درمان، بدون امکانات معیشتی، زندگی روز به روز حالش بدتر و بیماری‌اش شدت پیدا می‌کرد، تنها باعث تسلی قلب رنجوری مولانا چاریارقل شیخ الحدیث، این بود که پرستاری او را یاران دوران زندانش، به عهده داشتند، گرچه شرایط وضعیت جسمی و روحی آنها هم بهتر از مولانا شیخ الحدیث نبودند و آنها هم سال‌های طولانی زندان را تجربه کرده بودند و شکنجه شده بودند، زخم‌های کهنه در بدن داشتند و به پشت و پهلویشان آثار شلاق دیده می‌شدند و با تمام وجود، درد و غم، هم‌دیگر، شریک بودند و شکنجه‌ها را با هم دیده بودند و شلاق‌ها را با هم خورده بودند، در تمام این مدت، یار و غم‌خوار و مرهم‌گذار زخم‌های هم بودند و با هم می‌سوختند و می‌ساختند و از هم دیگر پرستاری می‌کردند. مولانا شیخ الحدیث، لحظه به لحظه، حالش وخیم‌تر می‌گردید و بیماری‌اش شدت پیدا می‌کرد، تا بالاخره در عالم غربت، دعوت حق را لبیک گفته و جان را به جان آفرین تسلیم نمود.

دوستان دوران سال‌های زندانش را در عالم هجرت، متأثر نموده و به غم نشاند، مردم قریه لاش دالوو، با کمک یاران زندانش، شیخ الحدیث را غسل دادند و کفن نمودند و مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، بر جنازه مولانا شیخ الحدیث، نماز خواند و جمعیت زیادی از مردم، در تشییع جنازه شرکت نموده بودند، از جمله غلام حیدرخان هزاره، حاکم لاش جوین و مولوی خالد فراهی، تشییع با شکوهی، جنازه مولانا شیخ الحدیث را در قبرستان عمومی قریه لاش دالوو، به خاک سپردند؛ فعلاً مقبره مولانا شیخ الحدیث چاریارقل، محل زیارتگاه مؤمنین

آن منطقه می باشد.

غلام حیدر خان هزاره، حاکم لاش جوین، متوجه شد که فوت مولانا شیخ الحدیث کفن و دفن ایشان، سوالاتی را در اذهان عامه مردم ایجاد کرده است و دل نگران شده بود که این حرف ها به گوش مقامات بالاتر حکومتی، نرسد که مبادا برای بقیه مشکل، پیش بیاید، برای آیت الله حاج شیخ میرزاحسین و همراهان شان، مشورت داده بود که بهتر است، شما این محل را ترک کنید و متفرق گردید و با هم نباشید، لذا مولوی فیض محمد چرمگر، به طرف ولایت هرات رفته بود و در منطقه تورغندی هرات، به طوری ناشناس زندگی می کرد و دوستانش مسیر دیگر را در پیش گرفته بودند. آیت الله حاج شیخ میرزاحسین و مولوی عبدالمتین، در مرکز ولایت فراه، در منطقه (یزدی) در خانه ای مولوی خالد فراهی، ساکن شدند. غلام حیدر خان هزاره حاکم لاش جوین، گاه گاهی، در خانه مولوی خالد می آمد و از این ها احوال شان را جویا می شد.

مولوی عبدالمتین اندخوی می گوید: ما در سال ۱۳۲۹ه. ش در منزل صوفی خالد فراهی، بودیم، خبر دست گیری علامه سید اسماعیل بلخی، را شنیدیم، مولوی صوفی میرزا حسین، سخت برافروخت و ناراحت شد، من گفتم آن مولوی کسیت...؟! او گفت: همان کسی که قلم را در محبس آورده بود. و عبدالقدوس خان کندک مشیر، قلم را از ما گرفت.

مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، برای وساطت و آزادی علامه سید اسماعیل بلخی، غلام حیدر خان هزاره فراهی، را نزد صدر اعظم محمد یوسف خان فرستاد که آزادی وی را فراهم کند. ولی نتیجه نگرفت، بعدها این مسئله سبب عزل وی گردید.

تا این که یک روز غلام حیدر خان هزاره، آمد، برای مولوی صوفی میرزاحسین هزاره و مولوی عبدالمتین اندخویی گفت: قرار است محمد ظاهر شاه، به سمت ترکستان سفر کند و شما باید یک مکتوب برای نمایندگان ولایت خودتان بنویسید که آنها عریضه برای شما بنویسند و زمانی که محمد ظاهر شاه، به مزار شریف می آید، برای شاه بدهند و حکم آزادی شما را از شاه تقاضا کنند، مولوی صوفی میرزاحسین، با مولوی عبدالمتین اندخویی، مسیر راه

را محاسبه می کنند که آیا تا زمان رفتن محمد ظاهر شاه، به شهر مزار شریف، نامه به دست آنها می که برایش نامه می نویسند می رسد یا خیر؟ مسافت راه را از ولایت فراه، تا بامیان، پنج روز در نظر می گیرند و مسافت راه بین بامیان تا یکه ولنگ را سه روز و مسافت بین یکه ولنگ تا ولسوالی دره صوف را دو روز و مسافت بین دره صوف تا سمنگان و مزار شریف را هم دو روز در نظر می گیرند و به این نتیجه می رسند که می شود نامه را به موقع برسانند، تا آن زمان غلام حیدر خان هزاره، حاکم لاش جوین بود، تاریخ سفر شاه را به ترکستان به این ها گفته بود.

آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، برای مولوی عبدالمتمین اندخویی می گوید: برای شیخ عبدالحسین سفارش می کند: و برای شیخ عبدالحکیم قدم و حاجی عبدالغیاث و قنبر وکیل چهار کنت و مولوی خدا نظر دالان... نامه بنویسد، مولوی عبدالمتمین اندخویی، از طرف آخوند میرزا حسین، نامه ای می نویسد و آخوند این نامه را امضا می کند، مولوی صوفی خالد فراهی، یک نفر را جهت رساندن نامه، برای آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، معرفی می کند، این شخص طبق توصیه آخوند حاجی، نامه را به ولایت بامیان می برد، به شیخ نور احمد تحویل می دهد و شیخ نور احمد، نامه را به ولسوالی یکه ولنگ می فرستد، تحویل سید حسن رئیس یکا ولنگی می دهد.

وسید حسن رئیس یکا ولنگی، توسط شخصی، این نامه را به ولسوالی دره صوف، به دست شیخ عبدالحسین آخوند زوار، می رساند؛ در همین رابطه آخوند زوار (شریفی)^۱ چنین می گوید: آخوند حاجی، از ولایت فراه، برای ما نامه فرستاده و نوشته بود که ما از زندان دهمزنگ کابل، بیرون شدیم و فعلاً در ولایت فراه، می باشیم، ضمناً خبر سلامتی خود را نوشته بود که قرار است، محمد ظاهر شاه، جهت تفریح و شکار، در دره شکاری که در نزدیکی ولایت سمنگان است، برود و ضمناً از شهر مزار شریف، نیز باز دید می کند و شما عریضه را برای شاه بنویسید و حکم آزادی و باز گشت من را از شاه تقاضا کنید، من به همراه مولوی خدا نظر دالان و شیخ عبدالحکیم قدم و سید زوار علی، نامه ای نوشتیم و رفتیم ولایت سمنگان، شاه

^۱ - مصاحبه ای اختصاصی با آیت الله شیخ عبدالحسین آخوند زوار ضبط کسیت (ثبت نوار)

همراه خدم وحشم خود، در دره شکاری، به شکار رفته بودند، ما تا بازگشت شاه از شکار، در ولایت سمنگان، منتظر ماندیم، در این زمان، برای من کار ضروری دیگر پیش آمد و من به دره صوف برگشتم، مولوی خدانظر دالان و شیخ عبدالحکیم قدم و سید زوارعلی، در ولایت سمنگان، منتظر ماندند، تا شاه از شکار آمد و این‌ها، نامه را برای محمد ظاهر شاه دادند و شاه، حکم آزادی و بازگشت آخوند حاجی و رفیق وی را امضا نمود.

هم‌چنان شیخ قنبر و کیل و حاجی عبدالغیاث چهارکنت، به همراه چند نفر دیگر نیز، به همین منظور، نامه‌ای نوشته بودند و در دامن تنگی تاشقرغان، در مسیر راه شهر مزارشریف، منتظر آمدن شاه بودند، تا از شاه، حکم آزادی آخوند حاجی را تقاضا کنند. ولی مولوی خدا نظر دالان و شیخ عبدالحکیم قدم و سید زوارعلی، حکم آزادی آخوند حاجی را از محمد ظاهر شاه گرفته بودند و دوستان به سرعت حکم آزادی آخوند حاجی و رفیق شان را، در ولایت فراه به اطلاع ایشان رساندند.

هم‌چنان آخوند زوار، اظهار می‌دارد: زمانی که محمد هاشم خان، از صدر اعظمی بر کنار گردید و شاه محمود خان صدر اعظم شد، تا اندازه‌ای فضای سیاسی و اجتماعی، بازتر گردیده بود و تعداد از زندانی‌های سیاسی، آزاد گردیدند، از جمله سعید احمد خان شاه نور بهسودی و برادرانش، غلام نبی بیگ چه شاخ و برادرانش و فتیح محمد خان هزاره و سید حسن رئیس یکاولنگ، (به گفته مولوی نعمت‌الله کریاب بدخشی، ما را در تابستان سال ۱۳۲۲هـ. ش که هوا خیلی گرم بود، از محبس دهدادی مزار شریف، از راه شش پل بامیان، به محبس دهمزنگ کابل انتقال دادند، مولوی سید حسن رئیس هزاره یکه‌ولنگ، یک سال و هفت ماه پیش از ما، بندی (حبس) بود، مولویی وارسته محبس نمناک دهمزنگ را هر روز جاروب می‌کرد، گپ‌های پنهانی و به دور از چشم مأمورین محبس دهمزنگ کابل داشت، ایشان پنج ماه بعد، به وساطت اقوام هزاره یکاولنگ، از زندان رها گردید. در مجموع، سید حسن رئیس، به مدت دو سال را، در زندان سپری نموده است.

تعدادی از شخصیت‌های سیاسی اقوام ازبیک، تاجیک و هزاره آزاد گردیده بودند و

یک عده، از فرصت استفاده کرده از زندان فرار نموده بودند، از جمله آنها آخوند حاجی بود گرچه قبلاً من و مولوی خدا نظر و سید خلیفه محمدحسین (شوخی)، نامه‌ای جهت آزادی آخوند حاجی، نوشته بودیم و به کابل رفته بودیم، مدت چهل و پنج روز در شهر کابل ماندیم و شخصیت‌های سرشناسی را واسطه نمودیم که نتیجه نگرفتیم.

مولوی عبدالمتین اندخویی^۱ می‌گوید: در محبس دهمزنگ کابل، تعدادی از مردم ازبیک، تاجیک و هزاره، به تعداد (۶۸۴۶) نفر بندی (حبس) بودیم، بندی‌ها مریض، شکنجه و اعدام می‌شدند، بعضی‌ها فرار می‌کردند، حکم نهائی نمبر (۴۶) محکمه محبس دهمزنگ کابل، در سال ۱۳۲۹ ه.ش، یک تعداد از ملاها و مولوی‌ها، از امر اعلیٰ حضرت والا مقام تمر کرده، دست به شورش و یاغی‌گری علیه دولت مستقيله، زده بودند که در نتیجه، به مجازات سنگین اعدام محکوم گردیده بودند، وی این‌طور نوشته است:

- ۱- صوفی نورالله خان قرائی ارزگان، اعدام گردید.
- ۲- فتح علی خان هزاره از بزرگان ارزگان، اعدام گردید.
- ۳- ملا صالح محمد شمالی، اعدام گردید.
- ۴- محمد رحیم مینگ از بزرگان میمنه اعدام گردید.
- ۵- احمد علی خان هزاره، پسر صفدر علی خان باجگاه بلخاب، فرار کرد.
- ۶- حاجی داملا بلخابی، مدت دو سال در محبس دهدادی بود، که با عذر خواهی مردم هزاره بلخاب از محبس عفو و رها شد [سید میر حسین موسوی خاساری].
- ۷- ملا غلام رسول غوریانی فرار کرد، در منطقه صفا قندار گرفتار گردید.
- ۸- داملا خدا بنده تغای خواجه، از محبس دهدادی فرار، سپس گرفتار گردید و در محبس

^۱ - این سند توسط مرحوم نصرالله خان مستوفی، مدیر تحریرات ریاست تنظیمی صفحات شمال، دست یاب گردید، واقعیت آن است که عده‌ای از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی آن دوران، همانند مرحوم عبدالکریم نزیهی، ابوالخیر خیری، نظر محمد نوا، مولانا خال محمد خسته، نصرالله خان رستاقی، نور محمد ترکی، گل پاچا الفت، عبدالحی حبیبی وافی، غلام حسن خان صافی و... آگاهی داشتند، این سند در خانه مولوی اجمل جمیل، پسر خال محمد لرغان فعلاً موجود است.

دهدادی اعدام گردید.

- ۹- جنرال علی دوست خان هزاره شهرستانی، فرار کرد.
- ۱۰- فرقه مشیر فتح محمد میرزاد خان هزاره، عفو گردید.
- ۱۱- سعید احمد خان شاهنور هزاره، فرار کرد.
- ۱۲- محمد آصف فکرت چاریکار، به وساطت مردم، عفو گردید.
- ۱۳- عبدالعلی بیگ، از هزاره‌های ورس بامیان، فرار کرد.
- ۱۴- مولوی براق دره گز فرار کرد.
- ۱۵- برات علی خان هزاره باجگاه، فرار کرد.
- ۱۶- سید چمن الگگ جاغوری فرار کرد.
- ۱۷- استا هاشم خان چهارکنت، فرار و سپس عفو گردید.
- ۱۸- غلام نبی خان چپه شاخ هزاره، عفو گردید.
- ۱۹- ملا علاءالدین تخار، به عذرخواهی میشران قوم، عفو گردید.
- ۲۰- حاجی عبدالرزاق چارتاق، اعدام گردید.
- ۲۱- داملا فیض محمد چرمگر، فرار کرد.
- ۲۲- مولوی سید حسن رئیس یکاولنگ، به وساطت بزرگان هزاره، عفو گردید.
- ۲۳- اسماعیل مخدوم اندخویی، فرار کرد.
- ۲۴- مولوی عبدالجلیل کهمرد، فرار کرد، که دو باره، از خانه غوث‌الدین، گرفتار و با تمام خانواده، اعدام گردید.
- ۲۵- استا عبدالقیوم بیک خلم، فرار کرد و بعداً گرفتار و اعدام گردید.
- ۲۶- صوفی نعمت الله کریاب بدخشی، فرار کرد.
- ۲۷- داملا سید قل فرار کرد.
- ۲۸- عبدالاحد هروی فرار کرد.
- ۲۹- قندآغا از چاریکار شمالی اعدام گردید.

- ۳۰- دلجم خان بدخشی، به توب بسته، و اعدام گردید.
- ۳۱- ضامن علی خان غرجی هزاره، فرار کرد.
- ۳۲- صوفی نادر علی خان، فرار کرد.
- ۳۳- علی جم خان از هزاره‌های ماهو، عفو گردید.
- ۳۴- حضرت قل صاحب فرار کرد.
- ۳۵- مولوی سید رضا از بلخاب سرپل فرار کرد.
- ۳۶- مولانا شیخ الحدیث چاریار قل فرار کرد و درلاش جوین ولایت فراه بر اثر شکنجه که قبلاً شده بود، فوت کرد.
- ۳۷- مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، فرار کرد.
- ۳۸- عبدالمتین اندخوی فرار کرد.
- ۳۹- داملا سید محمد حیدر تلواره بلخاب از محبس دهدادی فرار کرد به دشت اولی گرفتار و اعدام گردید.
- ۴۰- ملا صالح محمد یاروش فرار، و بعد گرفتار و اعدام گردید.
- ۴۱- صوفی غلام محمد، به دار آویخته شد.
- ۴۲- محمد کریم نزیهی طالقانی، به وساطت بزرگان تاجیک طالقان، عفو و به بخارا فرار نمود.
- ۴۳- داملا سید محمد لیب با دو پسر و چهار برادر، از خانه و مدرسه دارالحفاظ امام صاحب گرفتار، برادرانش به وساطت مردم تاجیک عفو و داملا لیب با پسرانش اعدام جسدش در توپ بسته شد.
- ۴۴- عیدالله بیک قزلق، اعدام گردید.
- ۴۵- عبدالله خان، پسر سردار شیر علی خان هزاره، فرار کرد.
- ۴۶- صوفی محمد ایوب هراتی، اعدام شد.
- ۴۷- سردار پاینده خان هزاره ارزگان، اعدام و جسدش به توب بسته شد.

- ۴۸- سلطان مودود خان، زنده به توب بسته و اعدام شد.
- ۴۹- موسی خان پسر سردار شیر علی خان هزاره جاغوری اعدام شد.
- ۵۰- داملا محمد صدرهراتی، عفو گردید، و در اثر تبلیغ دوباره، گرفتار به محبس دهمزنگ کابل، بعد از دو سال، آورده شد؛ چنان درس می خواند که همه زندانیان را به شوق و امید داشت تا بالاخره، اعدام گردید.
- ۵۱- علی احمد نیک پی از دوشی فرار کرد دوباره گرفتار گردید.
- ۵۲- توره جان بیک، به دار آویخته و جسدش به توب بسته شد.
- ۵۳- مونا لاخل محمدخسته، در یک حبس طویل المدت خانگی، بر اثر شدت فقر اقتصادی بدرود حیات گفت.
- ۵۴- داملا گل احمد جبل السراج فرار گرد و خانواده اش در محبس انتقال یافت.
- ۵۵- داملا عزیزالله گهگدایی از خوست فرنگ اعدام شد.
- ۵۶- چمن علی خان از هزاره دوشی؛ اعدام گردید.
- ۵۷- داملا سید احمد کیان هزاره دوشی، با پسرش و دو کاکایش، اعدام گردید.
- ۵۸- صاحب خان از هزاره های حبش، فرار کرد و...
- اسامی خیلی از رفیق های دوران محبسم، از یادم رفته است و تعداد زیادی هم فرار کردند و یا اعدام شدند، متهمین، به قتل و اعدام محکوم می شدند، که مصارف به قتل رساندن ایشان، بدوش متهم می باشد (قیمت سلاح و کارتوس را خود، یا فامیل و یا اقاربش قبل از اعدام می پرداخت و قیمت هر کارتوس دو پیسه بود.
- این ابیات را ماهی بی، دختر مولوی فیض محمدچرمگر، وقت ملاقات با پدرش جلو درب زندان دهمزنگ، با آواز بلند خواند، دوست و دشمن به گریه آمدند:

تاش بر من تنگ شد، رو به زندان بابا می کنم
روی زندان پدر را ز اشک خویش بلغا می کنم

کنج زندان نیست جایی اهل علم!!
 من خیال قامت آن سرور عنامی کنم
 در کنج زندان محنت، همنشین با اهل علم
 مرده^۱ را ز نوایی خویش شیداء می کنم
 مولوی صوفی میرزا حسین، در کنج غربت از غرور
 گرمَن از بهر تو یکصد مکتوب انشاء می کنم
 یار و همدم مولانا چار یار قل شیخ الحدیث
 چرمگر، ماه بی بی! دخترت سر به بالا می کنم
 مولویان، خفتگان و در محبس از نایی نم
 دهمزنگت روزی ویران، من تماشا می کنم

تجدید دیدار با یاران

آیت الله حاج شیخ میرزا حسین و مولوی عبدالمیتن اندخویی، با وجود سپری نمودن سال‌های طولانی، در زندان دهدادی، شکنجه گاه قرون وسطائی و زندان دهمزنگ کابل، قتلگاه علما و آزاد اندیشان مملکت، زمانی که حکم آزادی شان را دریافت می کنند، تصمیم گرفتند، ولایت فراه را ترک کنند، شبی آخر رفتند، سر قبر مولانا شیخ الحدیث چار یار قل، شب را تا به صبح بیتوته کرده (بیدار ماندن) و نماز خواندند و کلام الله مجید را قرائت نمودند و با خالق شان راز و نیاز کردند، فردای آن شب، با دل پر از غم و اندوه و با چشمان اشک آلود، قبرستان را ترک کردند، و به دنبال آن، با غلام حیدر خان هزاره، حاکم لاش جوین، و مولوی صوفی خالد فراهی، خدا حافظی نمودند و ولایت فراه را به مقصد یکا و لنگ ترک کردند. مولوی صوفی میرزا حسین، به همراه مولوی عبدالمیتن اندخویی، به جهت تجدید دیدار با دوستان دوران زندان شان، از جمله سید حسن رئیس، به منطقه یکه و لنگ می آمدند و زمستان را در خانه آخوند سید حسن رئیس ماندگار شدند، که در ۶ حمل سال ۱۳۳۰ ه. ش، مولوی عبد

^۱ - مخاطب محمد ظاهر شاه و قصر نشینان اوست، علما را در زندان انداخته بودند.

المتین، عازم اندخوی، زادگاهش می گردد و آخوند میرزا حسین، هم چنان چند ماه دیگر نیز، در یکه‌ولنگ می ماند.

مولوی عبدالمتین اندخویی، در خاطراتش چنین می نویسد: در بهار سال ۱۳۳۰ ه.ش، تصمیم گرفتم که یکه‌ولنگ را به مقصد زادگاهم، شهر اندخوی، ترک کنم و به ناچار، از دوست دیرینم مولوی صوفی میرزا حسین هزاره، که در سال‌های طولانی، در زندان ستم شاهی، در درد و غم شریک بودیم، با دلی پر از غم و اندوه، خدا حافظی کردیم، آقای سید حسن رئیس، لطف نموده وسایل سفر من را تدارک دید، یک اسب جهت سواری من و یک خورجین پر از نان (بوسراق) و مواد خوراکی، جهت مصارف راه و پنج نفر دیگر، که بنده را تا زادگاهم، همراهی می کردند، اسم دوتای آنها را به یاد دارم، یکی سید حسین و دیگری سید عسکر، نام داشتند، این دومی، کارش تجارت بود و مسیر راه یکه‌ولنگ و شهر اندخوی را خوب بلد بود، به راه افتادیم، بعد از چند روز طی طریق و راه پیمائی، وقت نزدیک شهر اندخوی رسیدیم، خبر به خویشانم رسید، اقوام و بستگانم، در خارج از شهر، به استقبال من آمده بودند و بعد از سال‌های زندان و دوری از اقوام و بستگان، اینک تجدید دیدار با اقوام و خویشاوندان، چه لحظات شیرین و فراموش ناشدنی بود، بعضی‌ها از خوشحالی زیاد می گریستند و بعضی‌ها هله هله و شادی می کردند و من را در بغل می گرفتند و غرق در بوسه می کردند، من از لوله بوسراق سید حسن رئیس یکه‌ولنگی، تحفه راه که برایم تدارک دیده بود، برای دوستان می دادم و این‌ها با خوشحالی زیاد می گرفتند و این بوسراق‌ها را می خوردند.

ورود آخوند حاجی به دره صوف

مهره‌های نظام شاهی، سکوی قدرت را در کشور، به دست گرفته بودند و مردم را در فقر فرهنگی و اقتصادی، قرار داده بودند، به دستور محمد ظاهر شاه و صدر اعظم محمد هاشم خان و محمد داود خان، در صدد شدند، تا علما و دانشمندان را گرفتار و سال‌ها، در حبس نگه دارند و سپس به هر نحوی، به شهادت برسانند، از جمله افرادی که همیشه خار چشم آنها بود،

آیت الله حاج شیخ میرزا حسین بود، ایشان بعد از سپری نمودن چهارده سال نه ماه هجده روز، در زندان مخوف ستم شاهی دهدادی و دهمزنگ کابل، در ماه سرطان سال ۱۳۳۰ ه.ش، آخوند میرزا حسین، از یکه‌ولنگ به مزارشریف آمد، بعد از دید و باز دید مردم دیار بلخ، سپس روانه‌ای دره صوف شد؛ که گندم‌های منطقه سر ناویزان (چپچل) درو شده بود؛ خبر ورود آخوند حاجی را، دهقانان به دره صوف آورده بود، مردم چنان پر شور و با احساس، از آخوند حاجی استقبال گرمی کردند، که از تمام مناطق دره صوف، اعم از برادران تاجیک، ازبیک و هزاره‌ها، به دیدار ایشان می‌آمدند.

بیشتر از دو ماه دید و باز دید مردم دره صوف با آخوند حاجی، ادامه داشت، بار دیگر آخوند حاجی، از سوی حکومت، در یک جلسه‌ای عمومی در بلخ دعوت شد، زمانی که کاروان آخوند حاجی از دره صوف، به سمت بلخ حرکت نمود، ایشان روزه داشت و لب بر آب نمی‌زد، اعضاء کاروان گفتند: روزه در مسافرت حرام نیست؟ این هم در هوای گرم، ایشان گفت نیک می‌دانم.

دعوت به بلخ باستان

محمد نوروز بای دولت آبادی، می‌گوید: (من در سال ۱۳۳۰ ه.ش، روانه خدمت عسکری شدم و پیشک من در فرقه ۱۸ دهدادی بلخ برآمد، در آن زمان، هاشم خان پرمج، حاکم بلخ بود؛ به دستور محمدظاهر شاه، جرگه (جلسه) بزرگ، دایر نمود، علما و بزرگان ترکستان آن روز، از تمام نقاط شمال کشور، به بلخ باستان، دعوت شده بودند، در ارگ منار شاهی بالا حصار بلخ، روز سه شنبه ۱۲ سنبله سال ۱۳۳۰ ه.ش تحت قیادت حاکم بلخ، جلسه بزرگ برگزار شد.

من خبر ورود آیت الله حاج شیخ میرزا حسین را، به مردم بلخ باستان داده بودم، مردم در پل امام بکری^(د) بر سر راه آخوند حاجی، صف کشیده بودند، آخوند حاجی، مورد استقبال گرم مردم و اراکین دولتی قرار گرفت، همه با هم از پل امام بکری، تا بالا حصار بلخ، کاروان

آخوند حاجی را بدرقه شاهانه و همراهی نمودند.

وقت در بلخ رسیدم، در سرای (هوتل) روزی قل، خیلی از علما و بزرگان را آنجا دیدم و آخوند حاجی و بقیه علما، هم دیگر را به آغوش می گرفتند و جویایی احوال می شدند، گویا سال ها در کنار هم بودند و هم دیگر را می شناختند.

من مسئول قطعه تشریفات بودم و هر عالم و متنفذ قوم که می آمد، تا درب صالون جلسه، پذیرای می کردم، من صدها عالم و بزرگ قوم را بدرقه نمودم و آخوند حاجی را وقت همراهی نمودم تا وارد صحن و محوطه ارگ بالا حصار شد، لحظه درنگ و جملاتی را با خود زمزمه کرد، چماق زدن وزیر محمد گل خان مهمند، به یادم آمد، لاحول ولا قوه الا بالله العلی العظیم گفت و داخل صالون جلسه شد.

این جلسه، سه روز طول کشید، هر بار، با تلاوت آیه ای از قرآن کریم، شروع می شد، بزرگان، مولوی ها و اراکین دولتی، مخصوصاً حاکم بلخ، هاشم خان پرمای، با هم بحث و گفتگو داشتند؛ ساعت ها جلسه به درازا می کشید، موقع ظهر رسید، برای ادای فریضه الهی نماز، و صرف غذا، ابتدا همه به سوی طعام خانه رفتند، دیدم داخل طعام خانه، غذاها مرتب، روی میزها، چیده شده، با یک کاسه دو نفری، غذا می خوردند، حاکم بلخ، با آخوند حاجی، مولوی فیض محمد چرمگر و مولوی نعمت الله کریاب بدخشی، شانه به شانه از دروازه طعام- خانه وارد شدند، در جای مخصوص نشستند، حاکم بلخ گفت: نوش جان کنید، همه غذا میل کردند، بعد از صرف غذا، نماز جماعت به امامت آخوند حاجی، اقامه شد، حاکم بلخ و تمام مولوی ها و بزرگان اقوام و قبائل، پشت سر آخوند حاجی، نماز خواندند، آن روز، من از خوش حالی در لباسم، جانمی شدم، ساعت ۱:۳۰ دقیقه بعد از ظهر، جلسه دو باره آغاز شد، موضوع و آجندایی جلسه را کاتب در بار چنین بیان نمود:

۱- ورود کوچی ها، به سرزمین خوش آب و هوای ترکستان زمین، هیچ مانع در سد راه آنها وجود نداشته باشد.

۲- وجوب اطاعت از دستورات محمد هاشم خان صدر اعظم افغانستان، راجع به تأسیس

خود سر مدارس دینی و مکاتب درسی، در مناطق ترکستان.

۳- راه حلی، برای حق آبه ملک دره صوف و دره گز (کشنده).

۴- واگذاری مناطق باغ و بوستان اندخوی، به کوچی های غلجایی و پوپلزایی کندهاری.

۵- کوچیدن مردم خان آباد کندز، واگذاری مناطق شان، به کوچی های مالدار سو به سر حد دیورند پاکستان.

۶- هفت مرحله تحویل دهی مالیات، به دولت از قبیل قید جریب زمین، روغن کته پای و ریزه پای، خوش خریدی، چادر ملکه، کله پولی، سر چربی بی و دست چربی حاکم.

۷- آجندای مورد نظر، باید مورد تأیید علما و بزرگان اقوام قرار بگیرد و هر عالم و بزرگ قوم، مهر تأدیهای خویش را روی جریده شاهی بزند، تا ثبت دفاتر املاک گردد. من وظیفه تشریفاتی خود را انجام می دادم، این بار دیدم رنگ و بویی جلسه عوض شده، صدای حاکم بلخ از همه بلندتر شد در آن لحظه، جوانی را با دست بسته، داخل صالون جلسه آوردند، حاکم در غضب شد گفت: نامت چیست؟

آن جوان گفت: ابراهیم فرزند صوفی مخدوم برمک هستم، این جوان خیلی مؤدب بود، حرفش بزرگ و درمقابل حاکم کرنش نمی کرد؛ حاکم در غضب بود، فرمان قتل این جوان را داد؛ صدای آخوند حاجی را شنیدم که فرمود: ابراهیم برمک چرا تو را اینجا آورده گناهت چیست؟

آن جوان گفت: من در بیابان و صحرای بلخ چوپان و مشغول چرانیدن گله ای از گوسفندان بودم، ناگاه مأمورین دولتی آمدند، از من آب خواستند، من آب دادم، گفت: پادشاه تان کسیت؟ گفتم پادشاه من خداست، مأمورین در غضب شدند و مرا لت و کوب نمودند و با دست بسته این جا آوردند گناه من چیست من نمی دانم!

دیدم داملامیرزا حسین (آخوند حاجی)، با چهره گرفته شده بلندشد، رو به حاضرین

خطاب کرد: ﴿فَكَانَ قَتْلَ النَّاسِ جَمِيعًا﴾ هر کس، انسانی را، بدون ارتکاب قتل، یا فساد در

روی زمین، بکشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را کشته است؛ رو به حاکم بلخ کرد گفت: چرا قتل این جوان بی گناه را صادر نمودی، فرمود: ابراهیم برمک، برو پشت کار تان، تو آزاد هستی؛ دیدم مولوی فیض محمد چرمگر، از جا بلند شد، ﴿وَكُفَّ عَنْكَ رَبُّكَ فَتَرَضَّيْ﴾^۱ را سر داد و گفت، حاکم باید عذر بخواهد، زیرا مرتکب گناه شده است، جلسه به درازا کشید، هیچ کس جریده‌ای شاهی را مهر نکرد، روز سوم جلسه، تا نزدیک غروب آفتاب ادامه یافت حاکم بلخ، در غضب بود، جلسه را به فردا موکول نمود.

مولوی‌ها و بزرگان همه، در ارگ، مهمان هاشم خان پرمای، حاکم بلخ بودند، بعد از ادای فریضه الهی نماز شام، همه طبق معمول، طرف طعام‌خانه رفتند؛ این بار، بر خلاف روش قبلی، برای همه‌ای مهمانان، یک کاسه غذا خوری جداگانه، ترتیب داده شده بود و حاکم بلخ، آخوند حاجی، مولوی چرمگر و مولوی کریاب، را در پهلوی خود نشاند و غذای جداگانه می‌خوردند، صرف غذا تمام شد، همه طرف اتاق‌های خواب رفتند، تا پاسی از شب، من پیره‌دار (نگهبان) دروازه شاهی بودم، دیدم مولوی چرمگر، با حالت خراب، از اتاق خارج شد، جمعه گل‌دی، سرباز بلوک انضباط، زیر بغل مولوی چرمگر، است، به من گفت: حال مولوی‌ها خراب است.

چند لحظه‌ای دیدم، مولوی‌ها و بزرگان، یکی پی دیگری، حالت شان خراب شده می‌رفتند، دلم برای آخوند حاجی، پر می‌زد، بیرون از قصر، مردم بلخ، با کاسه‌های پر از دوغ، سراغ مولوی‌ها را می‌گرفتند، دیدم مرد بلند قامت، باریش انبوه و سفید، پیش آمد و گفت: عسکر جان! حاجی نوروز وکیل را می‌شناسی؟ گفتم: بلی، کاکای من است، گفت: خبر کرده می‌توانی؟ حال آخوند حاجی خوب نیست؛ گفتم: مولوی صاحب نام تان چیست؟ گفت خاک ملا غلام علی کربلای، من این خبر را به حاجی نوروز وکیل رساندم، همه آمدند، مولوی‌ها و بزرگان را با حالت خراب، به هر طرفی بردند، حاجی نوروز وکیل، آخوند حاجی را به خانه‌اش برد، طبیب آورد، تحت مداوی قرار داد، در پشت و پهلوی آخوند حاجی و ملا

غلام علی کربلای، داغ ماندند و ملا کربلای، استفراغ می کرد، حالش کمی خوب شد، ولی آخوند حاجی، نتیجه نگرفت؛ اجازه و رخصت مرا از بیرگید حکیم خان، قوماندان فرقه ۱۸ دهدادی بلخ، گرفتند.

من با کاروان خسته آخوند حاجی، به طرفی ملک دره صوف، حرکت کردیم، تا این که خود را در منطقه کلان زیده دالان، رساندیم، شیخ خدا نظر، جلو آمد و گفت: پیاده شوید، آخوند حاجی، با دست اشاره کرد، پایین شوید، همه از اسبها پایین شدند، دیدم آخوند حاجی، گلیمی روی زین اسبش بود، آن را گرفت، آمد زیر درخت، رو به قبله هموار کرد، یک شب در دالان ماندیم، از شیخ خدا نظر دالان، آب خواست و تجدید وضو کرد و به ملا غلام علی کربلای، وصیتش را تمام کرد، دیدم لبهای آخوند حاجی، خون بسته، شیخ خدا نظر دالان، کاسه ای آب، آورد، تا آخوند لب به کاسه برد، آب با خون آلوده شد، این کار سه بار تکرار گردید، بار چهارم آب آورد، آخوند حاجی گفت ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ اَللّهُمَّ لَكَ صُمْنَا وَ عَلَى رِزْقِكَ افْطَرْنَا وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا فَتَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ لب به کاسه برد، آب از گلویش پایین نرفت، من آن وقت فهمیدم، آخوند حاجی روزه بوده، دیدم لخته های خون گره شده، از دهان آخوند حاجی، بیرون می آید، مثل امام حسن مجتبی (علیه السلام) غریبانه جان داد، ما قدری با هم گریه کردیم، سرش در دامن ملا غلام علی کربلای، روحش به ملکوت اعلی پرواز نمود، به تاریخ ۱۸ سنبله سال ۱۳۳۰ ه.ش در منطقه کلان زیده دالان، ولسوالی بوبینه قره بلخ، به خاک سپرده شد، روحش شاد یادش گرامی باد.

از آنجا من بر سری وظیفه خود، در دهدادی، برگشتم، بعداً شنیدم، مولوی فیض محمد چرمگر، در منطقه شیشه میدة فیض آباد جوزجان، مولوی نعمت الله کریاب، در برف کنک رباطک سمنگان، مولوی نعمان، در نهرین بغلان، داملا سید قاسم، در نو شاد بلخ و... به شهادت رسیدند، از آن حادثه به بعد، حاکم بلخ، مردم بلخ را، به اتهام این که علما و بزرگان را شما مسموم نمودید، روزانه گرفتار و زندان مخوف دهدادی را یک بار دیگر از مردم بلخ پر ساختند.

آیه الله شیخ علی جمعه نوالی



شکوفایی و بالندگی مکتب حیات بخش اسلام، در طول تاریخ، پس از پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) مرهون زحمات بی دریغ علما و فقها است. علمای که با تحمل مشکلات و ناهنجاری‌ها، در حفاظت از ارزش‌های دینی و مذهبی، برخاسته‌اند. حال بر ماست که دور نمایی از زندگی عالمان و ارسته، را هرچند به اجمال، بنگاریم. امید آن که گامی کوچک در معرفی چهره‌های درخشان این مردان علم، در عرصه عمل به حساب آید.

یکی از چهره‌های برجسته و شخصیت‌های پرآوازه‌ای جهان اسلام و (خراسان بزرگ) علی‌الخصوص دره‌صوف عالم عامل، متدین و راست کار، آیت الله شیخ علی جمعه نوالی^(ره) بود، (۱۳۶۱-۱۲۸۰) شخصی که با تبحر کامل، به آموزه‌های دینی، بیش از نیم قرن کمر همت بسته بود، شب و روز جهت ترویج مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و ارتقاء سطح فرهنگی مردم و تربیت فرزندان آن خطه تلاش بی‌وقفه نمود.

ولادت

آیت الله شیخ علی جمعه، فرزند ملا نصرالدین، در سال ۱۲۸۰ ه. ش در خانواده مذهبی و روحانی، در قریه دهن رشقه بهسود ولایت میدان وردک، دیده به جهان گشود. ایشان توأم با بروز حوادث ناهنجار امیر عبدالرحمان خان جابر، در سن کوچکی، شامل مکتب خانه قدیمی در مسقط الرس خویش گردید.

خواندن قرآن کریم و کتب فارسی و نوشتن را به اندک زمانی فرا گرفت. سپس در همان سن کوچکی، روانه یکاو لنگ شد و شامل مکتب خانه محلی گردید، دروس مقدماتی حوزوی و ادبیات عرب را که آخوند محل تدریس می کرد در مدت کمی آموخت.

از بهسود تادره صوف

تأسیس و پایه گذاری دومین حوزه علمیه، در سطح هزارستان، در سال ۱۳۰۹ ه. ش، به کمک ملا غلام علی کربلایی در قریه نوالی دره صوف بود، ایشان به مدت سه سال در آن مدرسه دینی تدریس نمود. بعد روانه زیارات عتبات عالیات گردید مدت در نجف اشرف رحل اقامت گذاشت، که با گذشت سی و شش سال، این مدرسه، تعطیل و متروکه گردید، تا بار دیگر در سال ۱۳۴۴ ه. ش بعد از برگشت ایشان از نجف اشرف، این مدرسه را احیاء و بازسازی مجدد نمود، این حوزه علمیه، بسیار پر برکت بود بیش از صدها نفر طلبه در آن حوزه، پرورش یافتند که مصدر خدمات قرار گرفتند.

با از هم پاشیدن حوزات علمیه، در سطح هزارستان و کشتار فجیع هزاره ها، توسط لشکریان امیر عبد الرحمان خان جابر، که به قتل عام ۶۲٪ مردم هزاره ها انجامید؛ درب مدارس و مکاتب بسته شده بود، ایشان پس از گذراندن سه دهه ای خونین سر در گمی و آوارگی، از بهسود مهاجر شده سرانجام در علاقه داری دره صوف، پرچم آزادی را در دست گرفت.

تأسیس حوزه علمیه

آیت الله شیخ علی جمعه، می‌دید، در شرایطی که از یک سو مطبوعات آزاد نیست و از طرف دیگر، دولت خیلی نسبت به تشکلهای اسلامی حساس است، ایشان تنها چاره را بر این می‌بیند که باید حوزه علمیه تأسیس نماید، با آن استعداد عالی خدادادی داشت، در کرسی تدریس نشست، در ۱۹ ثور سال ۱۳۰۹ ه.ش، با توجه به وضع پیش آمده در منطقه، مصلحت را بر این می‌بیند، که با مشوره سالم ملاغلام علی کربلای، حوزه علمیه را درقریه نوالی تأسیس نماید. پس از تأسیس حوزه علمیه، در اندک زمانی بیش از صد و پنجاه نفر، طلاب و تشنگان علم و فیض، از اطراف و اکناف دره صوف و هزارستان گرد شمع وجود آن عالم وارسته، حلقه زدند و خوشه چین خرمن دانش ایشان شدند.

تحصیلات عالی

آیت الله شیخ علی جمعه نوالی، اولین نسلی بود، که پس از فاجعه شوم و تاریخی که بر سرهزارها آمد، بر اهمیت کار علمی، فرهنگی، به خوبی واقف بود، از این رو در تمام دوره ای زندگی خود، در داخل و خارج از کشور از این رسالت اساسی غفلت نکرد و شب روز در تلاش بلند بردن افکار مردمش بود. ایشان در سال ۱۳۱۲ ه.ش جهت ادامه تحصیلات، در سطوح عالی و زیارت عتبات عالیات و استفاده از محفل پر رونق دروس بزرگان و آیات عظام آیت الله سید محسن حکیم، آیت الله آقا ضیاء عراقی، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله سید ابوالقاسم خوئی و سایر بزرگان، رهسپار حوزه کهن و با برکت نجف اشرف شد، در اندک زمانی مورد توجه خاص آن بزرگواران قرار گرفت که در این ارتباط، به روایت راویان اکتفا می‌نمایم:

روایت/راویان

آیت الله سید صادق روحانی می‌فرماید: (آقای شیخ علی جمعه، از رفقای صمیمی این جانب بود و بعد از رحلت آیت الله العظمی محسن حکیم، نقش مؤثر در تعیین مرجعیت

آیت الله خوئی داشت و آقای شیخ علی جمعه، مورد اعتماد همه بزرگان و حرفش قابل تأیید بود^۱.

ایشان یاد آور می‌نماید: آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی به آقای خوئی می‌فرماید: باید حوزه کربلا رفته و نجف اشرف را ترک نماید. بعد از رفتن آیت الله خوئی، علما به صورت دسته جمعی و فردی، خدمت آیت الله اصفهانی رسیدند و خواستار برگرداندن آقای خوئی، به حوزه نجف شدند. آیت الله اصفهانی، قبول نکرد، تا این که آقای آیت الله شیخ علی جمعه هزاره، نزد ایشان رفت و گفت: اگر بنا باشد آقای خوئی برنگردد، ماها هم نجف را ترک خواهیم نمود، که در نتیجه ایشان متقاعد شد و آیت الله خوئی در حوزه علمیه نجف برگشت.

آیت الله سید عالم بلخابی می‌گوید: (آقای آیت الله شیخ علی جمعه، ازدوستان صمیمی آیت الله حکیم بود که مسئولیت استفتاءات و کمک به طلاب را به عهده داشت).

شیخ حسین اخلاقی، فرزند مرحوم شیخ عبدالحکیم می‌گوید: (وقتی ما وارد حوزه علمیه نجف اشرف شدیم حضرات آیات عظام جویایی احوالات آیت الله شیخ علی جمعه هزاره شدند و آیت الله سید محمد روحانی رحمته فرمود: آقای شیخ علی جمعه، از میان روحانیت افغانستان آیت الله مُسَلَّم بود، (توسلی، طلوع ۱۴۰۱: ۲۳۳)^۲

ویژگی های اخلاقی

آیت الله شیخ علی جمعه نوالی، در میان مردم هزارستان و ترکستان زمین آن روز (سمت شمال کشور) از جایگاه بلند برخوردار بود و موقعیت اجتماعی خوبی در بین مردم داشت. و مردم در حل مشکلات کارشان، به وی مراجعه می‌نمودند، زیرا این درسی بود که قرآن به ما آموخته است؛ خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ

^۱ - مصاحبه اختصاصی، با حجه الاسلام والمسلمین محمد جواد پیکار.

^۲ - همان ص ۱۲۶

وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ^۱» به (برکت) و رحمت الهی، در برابر آنان، نرم (مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگ دل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. ایشان در سیره و گفتار، به اولیای خدا اقتدا کرده بود، خوش اخلاق گشاده رو و خوش برخورد بود و به حق در عرصه ای اخلاق، حلم و تواضع الگو بود، در هیچ شرایط، اصول اخلاقی را نادیده نمی گرفت و با وقار و متانت، سخن می گفت، شیوه ی برخورد شان، با طلاب، اعم از کوچک و بزرگ، یک نواخت و به آنها احترام قائل بودند و به طلاب شخصیت می داد، با آن مقام علمی که داشت، در کرسی تدریس می نشست، و به طلاب به طور واضح تدریس می کرد^۲.

تألیفات

نویسندگی، برای انسان یک کمال به حساب می آید؛ در صورتی که انسان امیدوار به چاپ و مورد استفاده قرار گرفتن نوشته و آثارش باشد. انسان به نوشتن علاقه پیدا خواهد کرد، ولی در کشوری که نوشتن در آن جرم حساب شود، نویسندگی از رونق می افتد، چنانچه در کشور ما افغانستان چنین بوده و هست.

آیت الله شیخ علی جمعه نوالی، در طول عمر شریفش، زحمت زیاد کشید و تحقیق نمود در پهلویی تدریس مطالعه می کرد، موفق شد، چندین جلد کتاب بنویسد، اما با کمال تأسف، نتوانست چاپ نماید و آثار گران سنگی بیش از «۵۰۰۰» صفحه راجع به حاشیه بر کفایه الاصول و رسائل و فقه، به زبان عربی و تقریرات درس خارج اصول آیت الله خوئی و تقریرات درس خارج فقه آیت الله سید حکیم رحمته از ایشان به جامانده است، اما متأسفانه به خاطر مشکلات عدیده و تحولات انقلاب، نتوانست آنها را به چاپ برساند و قسمتی از آنها بر اثر زیر خاک کردن به منظور عدم دستیابی حکومت کمونیستی، از بین رفته است، (فصل نامه، شماره ۴

^۱ - آل عمران / ۱۵۹

^۲ - سایت افق اندیشه - <https://ofoghandisha.com>

ص، ۱۳: ۱۳۹۸)^۱

یکی از شاگردان آن مرحوم، جناب آیت الله شیخ محمد نبی امینی سرولنگ می گوید: (یکی از چیزهای که ذهن استاد را به خود مشغول داشته بود، برگشت به نجف و به چاپ رساندن آثارش بود که متأسفانه موفق نشد (توسلی، طلوع ۱۳۹۹: ۱۸۵).^۲

فعالیت های اجتماعی

برجسته ترین فعالیت های او، با توجه به وضعیت حاکم در منطقه، نسبت به مردم شیعه هزاره به ترویج دستورات دینی، به خصوص دفاع از آموزه های مذهب حقه امام جعفر صادق (علیه السلام) آنهم در قالب سخنرانی [که تنها وسیله ارتباطی روحانیت با مردم و حاکمان وقت بود] و چندین جلسات سخنرانی به مناظره و پرسش و پاسخ کشانیده می شود. ایشان با تسلط که بر کتب متون، اعم از تاریخی و روایی شیعه و سنی داشت، همه علما و قضات حاکم وقت را، کاملاً مجاب نمود. و این مناظره ها، باعث سربلندی و افتخار مردم شیعه در آن جو ناهنجار و پر اختناق حاکم بود که هنوز خاطرات شیرین در اذهان عامه، تداعی و لذت آن در مزاق مردم ما احساس می شود.

خاموش شمع تابناک

آیت الله شیخ علی جمعه نوالی، پس از نیم قرن کوشش در جهت احیاء بزرگداشت شعائر الهی و سال ها تدریس در حوزات علمیه نجف اشرف و در افغانستان، سرانجام در ۱۸ قوس سال ۱۳۶۱ ه. ش در سن هشتاد و یک سالگی، شمع تابناک وجود این عالم فرزانه، خاموش شد و به رحمت الهی پیوست. مصیبت عالم، جبران ناپذیر و رخنه یی بسته ناشدنی است. او ستاره ست که غروب می کند، تحمل مرگ یک قبیله آسان تر از تحمل مرگ یک عالم

^۱ - فصل نامه بازتاب سمنگان، شماره ۴ ص: ۱۳، سال ۱۳۹۸.

^۲ - توسلی، طلوع دره صوف در گذر بحران تاریخ ج ۱ ص ۱۸۵ انتشارات بیهقی، بلخ ۱۳۹۹ ه. ش.

است، و پیکر آن اسوه علم و اخلاق، با حضور علما و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی مردم دره صوف، تشیع و پس از اقامه نماز به امامت حضرت آیت الله شیخ جواد نجفی رحمته الله علیه در قریه نوالی دره صوف، در جوار حوزه علمیه‌اش به خاک سپرده شد، اکنون مزار آیت الله شیخ علی جمعه زیارتگاه عام است، مؤمنین روزهای چهارشنبه و جمعه به زیارت می‌آیند. سید طالب ذکی چنین ابیاتی را در وصف وی سروده است.^۱

ای نوالی، خانه‌ی پر رمز و راز	ای محل عالمانی، بر فراز
«آیت الله شیخ علی جمعه» کی بود؟	نغمه دانش در آن سامان سرود
تا قیامت «باقیاتش» زنده است	صالحاتش» تا ابد تابنده است

^۲ - پایگاه اطلاع رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی بابه بهسود - <https://mfabbehsud.com>

حجة الاسلام والمسلمين ملا دوست محمد آخوند



یکی از روحانیون با سواد، روشن، مبارز و متعهد که عمر شریف خویش، را در راه تحصیل و تدریس علوم اسلامی و تبلیغ فرهنگ ناب اسلامی، سپری نمود، و در این راستا زحمتهای فراوان کشید و با مشکلات زندگی طاقت فرسا دست و پنجه نرم نمود. ولی از فعالیت، تلاش، ترویج و تدریس دست نکشید، بدین جرم زندان ستم شاهی قرون وسطایی را نیز تجربه نمود، حجة الاسلام والمسلمين ملا دوست محمد آخوند بود.

ولادت

ملا دوست محمد آخوند، فرزند ملانیک محمد، به تاریخ ۲۱/۵/۱۲۵۲ش در قریه‌ی خوال کوتاه، ولسوالی دره صوف، در یک خانواده مذهبی، به دنیا آمد، هنوز آتش شوم امیر

عبدالرحمان خان، درس‌رزمین هزارستان، زبانه نکشیده بود، و سرزمین هزارستان در اوج شکوفایی به سر می‌برد، مردم دانش پرور هزاره، در پی کسب علم و دانش فرزندان خود بودند.

دوست محمد آخوند، تحصیلات ابتدای را که رایج آن روز بود، در همان قریه، نزد ملای محل، فرا گرفت، ولی از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود، دروس مقدماتی و خواندن کتاب‌های فارسی، قرآن کریم و نوشتن را در اندک زمانی به پایان رساند.

تحصیلات

پدرش، ملا نیک محمد، از بزرگان، محاسن سفیدان و چهره‌های با نفوس منطقه دایمیرداد (پیشقل) به شمار می‌رفت. ایشان زندگی را در همان زادگاهش آغاز نمود، دروس ابتدای را در زادگاهش به پایان رساند و تقریباً به سن جوانی رسیده بود که پدرش با تعلیم و تحصیل مخالفت نمود و نگذاشت فرزندش با سواد گردد، توجه پدرش بر این بود که وی، باید مال و اموال و زمین‌داری و زراعت را سر پرستی کند. نه این که برود درس بخواند. اما دوست محمد، به کمک برادر بزرگش، نورمحمد، به خواندن کتب ادبیات عرب، در همان قریه ادامه داد، بعد از خواندن جامع‌المقدمات، صرف و نحو، اندوخته‌هایش بالا رفته بود، کسی نبود که او را درس بدهد، نگران بود که به کجا برود و به کی پناه ببرد، تا تحصیلاتش را ادامه دهد، ملا دوست محمد آخوند، به کمک و هم‌کاری نورمحمد برادر بزرگش، به صورت پنهانی، به سمت یکه‌ولنگ رفته بود و در آنجا، نزد یکی از علمای بزرگ که مدرسه دینی داشت تحصیلاتش را تا کتاب لمعه دوام داد، بعداً قسمتی از تحصیلاتش را، در مکتب خانگی دهن شرط بلخاب، نزد آقای عالم بلخابی ادامه داد.

از آنجا بایک دنیا آرمان و آرزو روانه نجف اشرف گردید، عشق پابوسی حرم ائمه احساس رنج غربت را از او می‌زداید، سعادت بزرگ نصیب وی می‌شود، دروازه‌های علم و معرفت از هر طرف به رویش باز می‌گردد، ایشان وارد حوزه علمیه پر آوازه و روح نواز نجف

اشرف شده از محضر علمای بزرگ، کسب فیض می‌کند. ایشان درسه دوره متوالی دروس فقه و اصول را نزد آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله خوئی، شیخ مجتبی لنگرانی و شیخ محمد کاظم هروی و... تکمیل کرده و لقب آخوندی را آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بروی می‌گذارد، وی یکی از شاگردان آن مرجع تقلید بود که حتی تقریظ بر کتاب فقه عروه الوثقی ایشان نوشته بود، که به دلیل مهاجرت فرزندان ملا دوست محمد آخوند، از قریه اویلاق مشکلات اجتماعی که برای آنها بعد از فوت پدرشان رخ داده بود متأسفانه آن اثر علمی نابود شد.

بازگشت به وطن

با تمام کردن سطوح عالیه درسی و روی کار آمدن حکومت استبدادی محمد ظاهر شاه و دوران نخست وزیری محمد هاشم خان، عموی ظاهر شاه، که مخالف علم و دانش بود هاشم خان، فرمان صادر نموده بود، که از ورود هزاره‌ها به مکاتب و دانش سراهای عالی، جلوگیری صورت گیرد، در آن وقت، آخوند آهنگ بازگشت به وطن را نموده بود. آیت‌الله شهرستانی، از آشنایان ملا دوست محمد آخوند می‌گوید: (آخوند در حجره مدرسه بخارایی ساکن بود و با جدیت و تلاش شبانه روزی، مشغول تحصیل بود، در ضمن تحصیل سطح را هم تدریس می‌نمود، من دروس سیوطی و حاشیه را در محضر وی تلمذ نمودم. ایشان با کوله باری از علم و دانش با زیور تقوا آراسته بود، او از نجف اشرف به خاطر خدمت‌گذاری به مردم، در زادگاهش دره صوف - بلخ باستان، بر می‌گردد. ایشان نماینده خاص مرجع تقلید، در شمال افغانستان بود و بعد از برگشت خدمت به مردم را یک اصل اساسی می‌دانست و مانند یک تعداد علمای دیگر، کنج حوزه‌ها را اختیار نکرد، تا روزگار بگذراند. بل که او با برداشت جدید، وارد کار و زار اجتماعی شد کمر را محکم بسته در خدمت مردمش قرار گرفت مشغول فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی شد.

تأسیس مدرسه دینی

ملا دوست محمد آخوند، وقت به وطن باز می‌گردد، احساس وظیفه و تکلیف، اجازه استراحت از او گرفته می‌شود و بدون فوت وقت، پرچم علم گستری و نشر علوم اسلامی را در زادگاه خود خوال، بلند نمود و در یک زمان بسیار حساس، به تأسیس مدرسه دینی در قریه خوال (پیشقل) پرداخت و به تربیت شاگردان آغاز نمود، که حکومت ستم شاهی محمد ظاهرشاه با تعصب شدید، نفس کشیدن را از مردم هزاره گرفته بود و جوی خفقان و وحشت، در سراسر هزارستان، حکم فرما بود، مردم آزادانه مراسم مذهبی خویش را از ترس دولت شاهی وقت، برگذار نمی‌توانستند، علما و نخبگان قوم ازبیک، تاجیک و هزاره را، دست‌گیر و روانه زندان می‌نمودند.

در آن زمان، ملا دوست محمد آخوند، در مدرسه دینی خویش، به تربیت شاگردان علوم دینی مشغول بود، از جمله اشخاص که خدمت ایشان تلمذ نموده بود، آیت‌الله شیخ محمد امین افشار، مؤسس مدرسه دینی در کابل، محقق افشار، آیت‌الله محقق هجده نهر، از مزار شریف بودند.

شیخ عبدالحکیم اخلاقی می‌گوید: (من و محقق هجده نهر، کتاب گران سنگ مکاسب و کفایه را نزد ملا دوست محمد آخوند خواندیم و از تمام نقاط ترکستان زمین آن روز، شاگردان زیادی پروانه وار دور شمع وجود آخوند، را احاطه نموده بودند).

شیخ حسن علی صابری می‌گوید: (پدرم، یکی از شاگردان ملا دوست محمد آخوند بود، بعد از فوت سید عالم بلخاب، بنا به دعوت مردم، به مدرسه دهن شرط بلخاب رفت، مدت یک سال در آنجا مشغول تدریس بود و شاگردان ممتازی را تحویل جامعه داد، بعد از ختم تدریس، فرزند ارشد سید عالم بلخاب (آیت‌الله سید محمد علی عالمی) همراه ایشان، در مدرسه اویلاق می‌آمدند، دروس خویش را آغاز نمود و افتخار شاگردی ایشان را دارد.

تأسیس دومین مدرسه دینی

ملا دوست محمد آخوند، بنا به دلایلی سیاسی، زادگاهش را ترک نموده بود، به قریه اویلاق پستقل، نزد اقوامش، رفته بود و در همانجا دومین مدرسه علمیه را به نام مدرسه اویلاق، با کمک مردمان آنجا، تأسیس نمود، که این کارش به خاطر تنویر افکار عامه، تأثیر به سزایی داشت، و از این مدرسه، شاگردان نام‌داری را تحویل جامعه می‌دهد، از جمله شاگردان آخوند، می‌توان افراد ذیل را نام برد.

- ۱- سید حیدر نجفی.
- ۲- سید محمد علی عالمی بلخابی.
- ۳- آیت‌الله عبدالحسین آخوندزوار.
- ۴- شیخ عبدالحکیم از قریه بینی‌منگ.
- ۵- مولوی علی نظر از قریه حسنی برج
- ۶- آیت‌الله شیخ عطاءالله توسلی خواجه بلند.
- ۷- آیت‌الله شیخ محمد حسین مجاهد خواجه بلند.
- ۸- شیخ محمد حسن توسلی (فرزند ایشان) و...

محبس (زندان)

حکومت شاهی محمدظاهرشاه، تمام فعالیت‌های آخوند دوست محمد را زیر نظر داشت. درصدد توطئه علیه وی برآمده بود، سرانجام ایشان را متهم به جاسوسی به دولت عراق، به خصوص به مرجع تقلید آن زمان، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی نمود، با این دسیسه خطر ناک، ایشان را از قریه اویلاق با حيله، نیرنگ و دعوت به علاقه‌داری دره صوف احضار نمود بعداً به زندان انداخت، این کار، خشم مردم را برانگیخت، بزرگان دایمیرداد، همگی دست، به اعتراض زدند و بعد از تلاش‌های زیاد سرانجام ایشان مدت یک سال را در محبس حکومت استبدادی محمدظاهرشاه در دهدادی بلخ سپری نمود. ایشان با احتجاجات و ضمانت

محاسن سفیدان و بزرگان از محبس رها شد، ولی هیچ گاهی ایشان دست از تنویر افکار عامه برنداشت.

جایگاه انتظار، در فرهنگ اسلامی

ملا دوست محمد آخوند، توجه خاصی به زیارت عتبات عالیات داشت و معتقد بود، یکی از حقوق امامان معصوم (علیهم السلام) رفتن به زیارت ایشان می باشد، تا زمانی که در نجف اشرف، طلبه بود پیوسته و مکرر، به حرم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مشرف می شد و می گفت: (آمدن در حریم دوست؛ غم و مصیبت مهاجرت و مشکلات را از من می رباید).

ملا دوست محمد آخوند، دارای قلب رئوف و مهربان بود و نسبت به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مخصوصاً در عزای سرور و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) و یارانش، مدام اشکش جاری بود، توجه ویژه ای به جایگاه انتظار در فرهنگ اسلامی داشت، بسیار منتظر فرج امام عصر (علیه السلام) بود و مکرر برای فرج آن حضرت دعا می کرد و حالت انتظار از حرکاتش کاملاً لمس می شد.

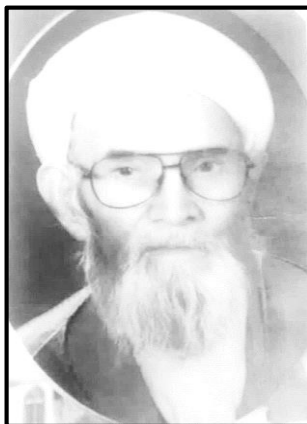
مرحوم آخوند زوار می گوید: (آخوند در جلسات متعدد که ذکر مصیبت اهل بیت می شد، مانند یک مستمع معمولی و ناشناس، شرکت می کرد و اشک ماتم می ریخت، آخوند که خود اهل منبر و روضه بود، در همان سال آخر عمرش، چندین جلسه را اداره می کرد و علاقه مندان، از انفاس پاک و قدسی ایشان بهره می بردند). بعضی از مستمعین آخوند می گوید: در مجالسی که منبر می رفت، سخنانی به زبان می آورد که حاکی از پایان عمر ایشان بود، به نوعی اشاره به مرگ خویش می کرد.

ملحق با کاروان شهدا

سرانجام بعد از یک عمر خدمت و مبارزه، برای رهای مردم از چنگال ظلم و استبداد حکومت شاهی، با آن شکنجه های فراوان که در زندان ستم شاهی محمد ظاهر شاه دیده بود

در بستر مریضی افتاد، با تداوی زیاد از دارو و درمان، نتیجه نگرفت، آخر الامر در ششم محرم کبوتر روح آخوند، به پرواز درآمد، با کاروان شهدای کربلا ملحق شد، به عمر ۶۸ سالگی در تاریخ ۲۴ اسد ۱۳۲۰ دار فانی را وداع گفته به جوار معبود خویش شتافت.

آیة الله شیخ عبدالحسین «آخوند زوار»



آیت الله شیخ عبدالحسین، معروف به آخوند زوار، اولین نسلی بود که پس از فاجعه خون بار امیر عبدالرحمان خان، شروع به درس خواندن نمود، در آن زمان درس خواندن یک جرم ثابت نزد دولت پنداشته می شد. وی از جمله معدود عالمانی دینی روزگارش بود که پس از کسب تحصیلات سطوح عالی علوم دینی، در نجف اشرف، به زادگاهش در ولسوالی دره صوف بازگشت و نزدیک به سه دهه تبلیغ، تدریس علوم دینی و تربیت شاگردان بسیاری از اقصی نقاط دره صوف و ولایات هم جوار پرداخت. وی افزون بر فقه و اصول، در ادبیات عرب، تبحر داشت و در زهد و پارسایی، سرآمد و زبانزد عام بود، ایشان عمر شریف و با برکت

خویش را، در راه تحصیل و تدریس علوم اسلامی، تبلیغ معارف الهی، ارشاد و هدایت جامعه، سپری نمود. سر انجام به عمر نود و چهار سالگی، در گذشت، در قبرستان باغ بهشت قم ایران، به خاک سپرده شد.

ولادت

شیخ عبدالحسین (آخوندزوار) فرزند ملا غلام، در سال ۱۲۸۷ ه. ش، در قریه دهن شوراب غزنچی ولایت سمنگان در یک خانواده مذهبی و روحانی، دیده به جهان گشود. پدرش ملا غلام انسانی پرهیزگار و صادق بود، که با کار و تلاش از طریق زراعت و مال داری، روزی حلال به دست می آورد امرار معاش می کرد.

شیخ عبدالحسین، دوران کودکی را در آغوش خانواده گذراند؛ در آن زمان، از درو دیوار هزارستان، فقر و بی عدالتی، می بارید، معیشت زندگی مردم، در هزارستان سخت کمر شکن بود. وقت ایشان، پا به سن ۷ سالگی گذاشت، شامل مکتب خانه محلی گردید و قرآن کریم و بعضی کتب فارسی را در نزد ملایی محل آموخت. گرچه همه مکتب خانه ها، در آن زمان از جور حکومت وقت، در خفا بر گذار می گردید، به نام مکتب خانگی یا بچه خوانی یاد می شد.

تحصیلات

آخوندزوار، در مورد زندگی شخصی خویش، چنین می گوید: افتخار دارد که یکی از شاگردان آیت الله حاج شیخ میرزا حسین بود، (من همراه شیخ محمد عیسی و پدر بلاغی، سه تایی، جهت تحصیل، به بلخاب رفتیم و آن وقت معالم الاصول و لمعتین را می خواندیم و مدتی در بلخاب، مشغول تحصیل بودیم.

تا این که خرجی ما تمام شد، من به طرف خانه روانه شدم، آقای عالم که استاد من بود، نگذاشت و گفت: همین جا باش، من خرج شما را می دهم و ما هم قبول نمودیم و ماندیم.

وبعد از آن مدت زیادی، در مدرسه سرولنگ مشغول تحصیل بودم.

از این که حوزه علمیه نجف اشرف، از رونق خوبی، بر خوردار بود، جهت زیارت عتبات عالیات، و ادامه تحصیل، روانه کشور عراق گردیدم، تحصیلات خویش را، از دو متن درسی سنگین حوزه علمیه در فقه و اصول، شروع نمودم و از محضر رجال نامی حوزه علمیه نجف، آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری، آیت الله شیخ عبدالحکیم تبریزی، آیت الله محمد تقی آل رازی و آیت الله شیخ علی جمعه نوالی، این دو کتاب بسیار ارزشمند را فرا گرفتم و متن مهم درسی کفایه الاصول، به پایان رسید و مقداری از متن درسی عمیق فلسفی شرح منظومه را از محضر عباس قوچانی فرا گرفتم.

تقوا و پرهیزگاری

ایشان فرد خیلی درس خوان، با تقوی و پرهیزگار بود، آیت الله عالم خیلی به او ابراز محبت می کرد، در باره تقوی و پرهیزکاری ایشان همین بس که آیت الله سید عالم، گاه گاهی به بهانه ای برای اقامه نماز جماعت می رفت و به ایشان می گفت: نماز جماعت را اقامه نمایید و پس از برپایی نماز جماعت، توسط شیخ عبدالحسین، خود آقای عالم، می آمد، به نماز جماعت شرکت نموده و به شاگردش اقتدا می کرد.

وجوهات شرعیه مصرف نمی کرد

مدتی ایشان در نجف مشغول تحصیل بود، از وجوهات شرعیه مصرف نمی کرد، چنانچه رسم بر این بود که مراجع عظام، پولی از سهم امام علیه السلام ماهانه به عنوان شهریه، جهت مصارف برای طلاب در حال تحصیل، می پرداختند و ایشان دریافت نمی کرد، بل که برادرانش از سهمیه حاصلات زمین که در وطن داشتند، پولی را تهیه کرده از بابت مصرف ایشان در نجف اشرف، ارسال می کردند، بعد از مدت کسب فیض، از محضر اساتید در نجف اشرف، به وطن بازگشت و بعد از آن منشأ خیر و برکت قرار گرفته و شاگردان زیادی را تعلیم و تربیه

نموده و به جامعه تحویل داد. آخوندزوار، یکی از شاگردان آیت الله حاج شیخ میرزاحسین بود، ایشان ضمن این که در نزد آخوند حاجی، مشغول به تحصیل بود، در کنار استادش، برای طلاب نیز درس می گفت و همیشه در تمام امور حوزوی و اجتماعی، یار و مددکار استادش بود، بعد از آن که آخوند حاجی، زندانی شد، تمام مسئولیت ها متوجه ایشان گردید، از قبیل اداره امور مدرسه و سرپرستی فامیل آخوند حاجی و دیگر کارهای اجتماعی، تا آزادی آخوند حاجی از زندان تمام امورات، به عهده ایشان بود، وی خیلی انسان جدی، مدیر، مدبر، متقی و پرهیزگار و مانند استادش آخوند حاجی، زبان زد عام بود.

غلام علی حسن زاده در کتابش (آشنایی با حوزه های علمیه شیعیان در افغانستان) در مورد آخوند زوار، چنین نوشته است:

مرحوم شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) سالیان درازی، مصدر خدمات ارزنده در دره صوف و سایر مناطق بود، شاگردانی زیادی را در مدرسه خود تربیت نموده و تحویل جامعه داده است، وی نیز همانند استاد مرحومش، آیت الله شیخ حاج میرزاحسین، از سهمین مبارکین، استفاده نمی نمود، وی جهت تکمیل تحصیلات حوزوی خویش عازم نجف اشرف شد در آنجا نیز شهریه مراجع عظام تقلید را نمی گرفت، فقط از محصولات اراضی زراعتی که در دره صوف داشت، برایش سالانه جهت اداره امور زندگی، ارسال می شد که ایشان، استفاده می نموده است.

دعوت به مدرسه حسنی برج

شیخ عبدالحسین (آخوند زوار)، بنا به دعوت مولوی علی نظر، به مدرسه حسنی برج آمد و در سال ۱۳۲۷ ه. ش این مدرسه دینی را وسعت داده و به مرکزیت بزرگ علمی و فقهی مبدل ساخت که با آمدن آخوند زوار، به مدرسه علمیه حسنی برج، طلاب علوم دینی، از سراسر شمال کشور، به این قریه، جهت فراگیری علوم دینی، رجوع نمودند و این مدرسه، به بزرگ ترین مکان آموزش دینی و فقهی، مبدل گردید، لذا آخوند زوار، سال ها در این

مدرسه دینی، به کرسی تدریس تکیه زده و مصد خدمات قرار گرفت. مرحوم شیخ محمدعلی نظری گلوانسای^۱ درمورد تحصیلات خویش چنین می گوید: (یک سال در مدرسه حسنی برج، درس خوانده بودم و یک سال در مدرسه سرولنگ، دو سال در شهر مزار شریف، مدرسه شیخ سلطان. در ادامه گفتارش در مورد آخوند زاور، سوال نمودم او فرمود: مرحوم شیخ عبدالحسین، شخص سیاست مدار و آدم با همتی، همانند استادش آخوند حاجی بود.

زندان و مهاجرت

آخوندزوار، در شروع کودتای خلق و پرچم، در ۲۲ سنبله سال ۱۳۵۷ ه.ش با تعدادی زیادی از بزرگان و روحانیون دره صوف، دست گیر و روانه زندان ولایت سمنگان شد، بعد از دو ماه حبس، با وساطت بزرگان هزاره، سرانجام با دیگر رفقاییش، از زندان رها شده و در شروع انقلاب مردمی دره صوف، توسط مردم قریه طور، در سال ۱۳۵۷ ه.ش، ایشان همراه فامیل شان، به قریه اویلاق پسرقل رفتند، بعد از فتح معدن ذغال سنگ به قریه حسنی برگشتند، بعد از تجاوز نیروهای شوروی در افغانستان وضعیت جنگی در دره صوف حاکم شده بود، لذا ایشان به کشور ایران مهاجرت نمود، برای سال های متمادی، در آن کشور زندگی نموده و مشغول تدریس کتب حوزوی گردید، از جمله کتاب گران سنگ مکاسب شیخ مرتضی انصاری را که یک کتاب فقه استدلالی است، تدریس می نمود.^۲

غروب خورشید

زمانی که ابرهای تاریک جهل و ظلمت کمونیستی، در کشور سایه افکنده بود، آخوند زوار به کشور ایران مهاجرت نمود و در شهر ام القراء قم، مشغول تدریس شد، دیگر به کشور

^۱ - مرحوم آیت الله شیخ نظری گلوانسای در مزار شریف شبی مهمان (عبدالمؤمن طلوع) بود.

^۲ - آشنای با حوزه های علمیه ص ۱۲۱

بر نگشت. ایشان تا زمانی که در قید حیات بود، مصداق حدیث «حاشاً سعیداً ومات سعیداً» بود؛ وی بیش از نیم قرن خدمات بی شائبه و خالصانه انجام داد، سرانجام، شیخ عبدالحسین آخوند زوار به عمر نود و چهار سالگی، در دیار غربت، به دور از وطن اصلی اش، در ۲۷ عقرب سال ۱۳۸۱ ه.ش خورشید عمر ایشان غروب کرد و دار فانی را وداع گفت و روحش به ملکوت اعلی پیوست و در قبرستان باغ بهشت شهر مقدس قم ایران، به خاک سپرده شد روحش شاد یادش گرامی باد.

غلام نبی بیگ فرقه مشر



بدون تردید، یکی از سودمندترین مطالب برای عامه‌ای مردم، شرح حال و تبیین زندگی بزرگان، به عنوان الگوهای رفتاری است، و مردم می‌کوشند زندگی خویش را بر مبنای زندگی آنان سرو سامان دهند. در این نوشتار، شرح حال زندگی شخصی یکی از بزرگان دره صوف را می‌آوریم، که به خاطر تحقق احکام و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله حاضر می‌شود خر(الاغ) را سر چپه سوار شود، ایشان با لگد مال کردن جایگاه و مقامی که در بین مردم داشت، باعث احیاء احکام شریعت می‌شود، در عرصه‌ی سستی احکام شرع در بین مردم، او خود حاضر به قربانی شخصیتش می‌شود، و همه جایگاه اجتماعی خویش را فدایی اسلام می‌کند. او غلام نبی بیگ فرقه مشر است که همه از او به نیکی یاد می‌کنند.

ولادت

غلام نبی، فرزند گل محمد مینگ باشی در سال ۱۲۶۷ ه. ش در یک خانواده متوسط چشم به جهان گشود. وی با مشکلات فراوان و با همکاری پدرش، روانه مکتب خانه محلی شد، درس مریچ روز را فرا گرفت. از این که دارای استعداد خاص و تیز هوش بود، درس را به زودی یاد می گرفت، مدتی نزد ملا غلام علی کربلای و آیت الله حاج شیخ میرزا حسین شاگردی نموده بود.

تحولات

افق بیشه‌ای میهن کجایی	غرور قله ای روشن کجایی
سپاهت فتح بلخ باستان کرد	که ای سر تاج ماه من کجایی
تواستی افتخارات دره صوف	یگانه فاتح میهن کجایی ^۱

در سال ۱۲۹۱ ه. ش زندگی سیاسی و اجتماعی ملا غلام علی کربلایی، آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، با زندگی سیاسی و اجتماعی غلام نبی بیگ فرقه مشر، تا اندازه‌ای گره و پیوند خورده بود، غلام نبی بیگ فرقه مشیر، دوست صمیمی، یار و همکار ملا غلام علی کربلایی و آخوند میرزا حسین (آخوند حاجی) بود، وی آدم مذهبی و شجاع و دلسوز مردمش بود، به آخوند حاجی و ملا غلام علی کربلایی ارادت خاصی داشت، این نبوغ بیان گر آینده نگری و دین داری اوست، چنانچه، در تمام امور همیشه حامی دین و مطیع روحانیت و شخص آخوند حاجی و ملا غلام علی کربلای بود.

در تحولات سیاسی و اجتماعی سال ۱۳۰۷ ه. ش (سقو) قیام عمومی مردم دره صوف، علیه حاکمان سقوی، حمایت و پشتیبانی مردم دره صوف از حکومت نادر خان، در سمت شمال کشور، از جمله تصرف ولسوالی دره صوف، علاقه داری نو آمد، قریه های اطراف آن و شهر بلخ، حلم، آبیگ مرکز سمنگان و بغلان غلام نبی بیگ فرقه مشر نقش مؤثر داشته بود.

^۱ - دیوان اشعار، سردار محمد حسین جهانی

سوء قصد به جان آخوند حاجی

غلام نبی بیک فرقه مشر، شب و روز در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، دو شادوش آخوند حاجی و ملا غلام علی کربلای، عمل می‌کرد، در همین زمان، غلام نبی بیک فرقه مشیر، شخصی را به نام قاسم، که با تحریکات حکومت وقت، قصد ترور آخوند حاجی را داشت، دست‌گیر می‌کند، غلام نبی بیک، تصمیم داشت او را محاکمه و اعدام نماید، تا مایه‌ای عبرت دیگران شود، ولی آخوند حاجی، قاسم را می‌بخشد و آزادش می‌کند. از این‌گذشت و بخشش آخوند حاجی، قاسم تحت تأثیر اخلاق او قرار می‌گیرد و ابراز ندامت و پشیمانی می‌کند و قسم می‌خورد که دیگر از دستورات آخوند حاجی و ملا غلامی علی کربلای، سرپیچی نکنند و قاسم بعدها، در جنگ‌های سمنگان و مزارشریف، یکی از فرماندهان نبرد به شمار می‌رفت. غلام نبی بیک فرقه مشر، تمام کارهای سیاسی و اجتماعی، را طبق مشوره آخوند حاجی و ملا غلام علی کربلایی، انجام می‌داد، از جمله گندم‌های که در گدام خانه دولتی، در منطقه دهی، توسط غلام نبی بیک فرقه مشر، اداره می‌شد، به دستور آخوند حاجی، بین فقرا تقسیم گردید. غلام نبی بیک، در تأسیس مدرسه دینی سرولنگ اولین مدرسه دینی در سطح هزارستان زمینی را وقف نمود و در اختیار آخوند حاجی و ملا غلام علی کربلای قرار داد.

درک مردم

غلام نبی بیک فرقه مشیر با هم‌کاری ملا غلام علی کربلایی و آخوند حاجی، وضعیت مردم خویش را خوب درک کرده بود و از نگاه عقاید مذهبی، مردم کم‌توجه بودند، غلام نبی بیک از این وضعیت، سخت رنج می‌برد و راه چاره را با جدیت همراه روحانیون، جستجو می‌کرد، تا مردم را از دیو جهل ضلالت و گمراهی، نجات داده به سوی سعادت و خیر و صلاح رهنمون سازد.

این کار عملی نیست مگر با یک حرکت شجاعانه، ولی این حرکت به ایثار و فدا کاری ضرورت دارد، و قربانی می‌خواهد، غلام نبی فرقه مشیر می‌خواهد نهایت خلوص و

تسلیم پذیری از دستورات دینی را به مردم بیاموزد، شخصاً خودش حاضر می‌گردد که این ریسک به ظاهر انتحار و خودکشی را قبول نماید، در صورت که ایشان یکی از سران و بزرگان و مورد احترام مردم است، قبولی چنین کاری، برای او سخت و سنگین بود و در ظاهر، برای او گران تمام می‌شد غلام نبی بیک به این عقیده رسیده بود که از دست دادن ارزش‌های ظاهری، در مقابل به دست آوردن ارزش‌های والایی معنوی، ناچیز می‌باشد، (توسلی، طلوع ۱۳۹۹، ۵۶)¹.

غلام نبی بیک فرقه مشر، برای آیت‌الله حاج شیخ میرزا حسین وملا غلام علی کربلای پیشنهاد می‌کند: به جهت این که توده‌های مردم، از دستورات شما علما اطاعت نمایند و کسی از فرمان شما سرپیچی نکنند، شما در بین مردم از قدرت و ابهت بالایی برخوردار باشید، شما به یک بهانه‌ای، من را در محضر عموم مردم، مجازات نمائید، مرا سر چپه خری سوار کنید و سیاه‌لی (گیل سیاه) به صورتم بکشید، تا همه مردم با چشم سر بینند، که غلام نبی (فرقه مشر) به خاطر ندانستن عقاید مذهبی خویش، چنین مجازات می‌شود.

– خر (الاغ) سر چپه سوار کردند؟

– دم خر را (الاغ) در دهانش دادند؟

– سیاه‌لی را به صورت کشیدن؟

– چه مجازاتی سنگین کردند؟

«مرا بالایی خر سر چپه سوار کنید و سیاه‌لی² به صورتم بکشید» و در بین مردم بگردانید، اعلان کنید، هر کسی به دستورات شرعی خود عمل نکند، سزاوار چنین مجازاتی می‌شود، غلام نبی بیک فرقه مشر که بزرگ شماسست، به خاطر ندانستن مسئله شرعی خود، چنین مجازات می‌شود، من حاضر به قربانی هستم.

¹ – توسلی، طلوع «دره صوف در گذر بحران تاریخ» ج ۱، ص ۵۶، ۱۳۹۹ ه. ش انتشارات بیهقی بلخ.

² – «خر سر چپه» یعنی کسی را برعکس بالای الاغ سوار کند که آن هم مجرم باشد، برای عبرت دیگران در مقابل توده‌های مردم بگرداند. می‌گویند «خر سر چپه»

وقتی مردم می‌بیند، من که بزرگ و رئیس قوم هستم چنین مجازات می‌شوم و من هم از خود عکس‌العمل نشان نمی‌دهم و تسلیم هستم، کسی دیگر جرأت این را نخواهد داشت که بعد از آن، از امر شما سرپیچی و اطاعت نکند.

آخوند حاجی و ملا غلام‌علی کربلایی، با طرح غلام نبی بیک فرقه مشر، ابتدا موافقت نمی‌کند، ایشان خیلی اسرار می‌کند، تنها راهی که دستور علما پیاده گردد همین است. آخوند حاجی و ملا غلام‌علی کربلایی، منتظر فرصت مناسب است، تا این که در یک محفل و اجتماع عمومی، (میله نوروز) که در علاقه داری تگاب نوآمد، برگذار گردیده بود، تعداد زیادی از مردم، در آن جلسه، اشتراک نموده بودند؛ آخوند قدم علی، ملاسید محمد حسین نوآمد و آخوند طهماسب و بقیه علماء، حضور داشتند، ملا غلام‌علی کربلایی، نسبتاً از نظر سنی، از آخوند حاجی، بزرگ است، فرصت را غنیمت می‌شمارد، از آخوند حاجی، چند تا مسئله شرعی سوال می‌نماید، تا حاضرین همه متوجه حرف علما شود و آخوند حاجی، زمینه را مساعد می‌بیند، این مسئله شرعی را از غلام نبی بیک فرقه مشیر که بزرگ قوم است، سوال می‌کند؟ این سؤالات چندین بار تکرار می‌شود، ایشان هم چنان ساکت می‌ماند، گویا که مسائل شرعی خویش را نمی‌داند و محکوم به مجازات می‌شود، آخوند حاجی، با ناراحتی، دستور می‌دهد؛ غلام نبی بیک فرقه مشیر را بالای خر، سرچه سوار کنید و سیاه‌لی در رویش بکشید، در بین مردم بگردانید جار(جر)^۱ بزنید تا همه مردم بفهمند.

در آن زمان، در بین مردم منطقه رسم بر این بود، کسی که احیاناً مرتکب جرم می‌شد، یکی از راه‌های مجازات همین بود، تا عبرت برای مردم شود، که دیگران، کار خلاف آن را انجام ندهند «خر سرچه سوار کرد و سیاه‌لی در صورتش کشیدند»^۲ و دُم‌الاغ را به دهانش دادند، در بین جمعیت گردانند.

فرمان صادر شد و دستور آخوند حاجی، عملی گردید؛ غلام نبی بیک فرقه مشیر

^۱ - جر، جهر فریاد زدند.

^۲ - «سیالی» یعنی لجن تَه جوی آب.

مسئله شرعی خویش را نمی‌داند، باید خر سرچپه سوار شود، جارچی، به نام ضرب‌علی، از جرس، به آواز بلند جار می‌زند: ای امت محمد ﷺ بدانید و آگاه باشید، اگر کسی خلاقی مرتکب شود جزایش در دنیا- چنین است که می‌بینید و در آخرت بدتر از این هم خواهد بود. آخوند حاجی، غلام نبی بیک فرقه مشر را، محکوم به چنین مجازات می‌کند و دستور می‌دهد که این حکم اجرا شود، آخوند طهماسب، همراه چند تن دیگر از علما و بزرگان، این حکم را اجرا می‌کند و غلام نبی بیک فرقه مشیر، هم بدون چون و چرا، به چنین مجازاتی سنگین تن می‌دهد و او را بالای خر سرچپه سوار می‌کنند و در بین جمعیت می‌گرداند، تا باعث عبرت دیگران گردد.

از هر کسی که مسائل شرعی سؤال شود، ولی او نداند، به سخت‌ترین مجازات که خر سرچپه سوار کردن است، محکوم می‌شود و یا اگر کسی سر سال خود مانند زکات، سهمین مبارکین امام (علیه‌السلام) خود را نپردازد، جزایش همین است.

فیروز قریه دار، از قشلاق خواجه بلند بهسود، وقتی می‌بیند آخوند حاجی و ملا غلام- علی کربلای، خیلی جدی و قهر است، مبادا بار دیگر آخوند حاجی و ملا غلام علی کربلای، کسی را تأدیب کند وقت به قشلاق بر می‌گردد، فوراً سر سال خود و مردم را تعیین و حساب می‌کند، به تعداد (۳۵) بار گندم، هر بار گندم به وزن (۵) سیر مزار می‌شود، از خواجه بلند بهسود، برای اولین بار، جهت حمایه مالی، به مدرسه دینی سرولنگ می‌آورد، که این حرف به گوش همه می‌رسد. همه به هر جا پخش می‌گردد، غلام نبی بیک فرقه مشر، مجازات شده است. تمام قشلاق‌ها و قریه‌ها، سر سال خود را حساب نموده، به مدرسه دینی سرولنگ آوردند و مدرسه دینی سرولنگ، به مرکز بزرگ علوم دینی تبدیل می‌گردد، که از تمام مناطق هزارستان آن روز، جهت ادامه تحصیل به مدرسه دینی سرولنگ می‌آمدند، مدرسه دینی سرولنگ، تمام امکانات طلاب را جواب گو بود و طلاب با خیال آسوده، به درس خود ادامه می‌دادند (توسلی، طلوع، ۱۳۹۹، ۲۲۸).^۱

^۱ - توسلی، محمد نایب علی، طلوع، عبدالمؤمن دره صوف در گذر بحران تاریخ، ج ۱ ص ۱۳۹۹، ۲۲۸، انتشارات بیهقی بلخ.

آیت الله شیخ خادم حسین کوه بیرون بهسود، می گوید: (من دو سال، در مدرسه سرولنگ درس خواندم، که در هیچ موارد، با کمبودی آذوقه خود، مواجه نشدم، از طرف مردم کمک های مالی و سهم امام (علیه السلام) در روز موعود می رسید و آخوند حاجی، خیلی دقیق با مردم حساب و کتاب داشت و همه مردم از ایشان راضی بودند.

الگوی خوب

گذاشته سنگ تهداب و دیانت اگر چند در مقامش لشکری بود.

(موسوی نژاد)

واقعاً این عمل غلام نبی بیک فرقه مشر، یک عمل قهرمانانه و الگوی خوب، برای تمام بزرگان و رؤسای اقوام ساکن در دره صوف (دره یوسف) ترکستان بود، که برای اصلاح جامعه اش، از شخصیت و آبرو، قدرت، ثروت و همه توانش سرمایه گذاری کرد، چنانچه که در حدیث است. «الناس علی دین ملوکهم»

سید نظام الدین، یکی از بزرگان و متفدین قریه نو آمد می گوید: (غلام نبی بیک فرقه مشر، در گردن مردم دره صوف، بل که تمام هزارستان حق بزرگی دارد، او کوشید احکام و مکتب امام جعفر صادق (علیه السلام) را در بین مردم تطبیق و پیاده نماید، تا مردمش از چشمه زلال مکتب تشیع سیراب گردد، او از هیچ کوشش دریغ نورزید، برای این که مردمش را از دیوی جهل و ضلالت و گمراهی نجات بدهد، حاضر می شود که «خرس رچپه» سوار شود، تا مردمش را از جهل و گمراهی در مسیر مستقیم و راه راست هدایت نماید، شخصیت ظاهری اش را لجن مال می کند، که شخصیت معنوی و واقعی مردمش را از گمراهی نجات دهد و بدون چون و چرا تسلیم اطاعت محض، در مقابل شریعت محمدی گردن می نهد، تا ملتش در برابر غیر حق گردن ننهد و تسلیم محض حق و حقیقت و شریعت باشند.

فرقه مشر در اوراق تاریخ

تبلور واقعی شخصیت بزرگ غلام نبی بیگ فرقه مشیر را در برگ‌های زرین تاریخ می‌توان تماشا نمود با توجه به اسناد تاریخی در قیام مردم هزاره علیه حبیب الله خان کلکانی هیئتی از جانب او به ریاست فیض محمد کاتب هزاره به ترکیب آن محمد اعظم کوهستانی، میرآقامجتهد، خلیفه غلام حسن خان، به هزارستان فرستاده شد. وی با سران هزاره‌ها ملاقات کرد، هزاره‌ها را به صلح و سازش فراخواند، غلام نبی بیگ فرقه مشر دره صوفی مرد حراف و سخنور توانا بود. شرایط از طرف فرقه مشیر پیشکش گردید (مقصودی ۱۳۶۸، ۹۲، ۱۰۲)^۱ مردم ما خیال می‌کردند، شاه امان الله خان ناجی هزاره‌ها از ظلم و ستم امیر عبدالرحمان خان است و نتیجه حاصل نشد انقلاب سال ۱۳۰۸ ه. ش. سقوی پیش آمد فرقه مشر در انقلاب و غائله‌ی سقوی با قشون منظم بیشتر از (۴۰۰۰) نفری ولسوالی دوآب/شاه پسند، دوآب میخ زرین، شهر مزار شریف و آبیگ مرکز سمنگان را فتح و تأمین امنیت نمود، با گام‌های استوار در راه دفاع از کیان مردم خویش قد برافراشت شاید بتواند مرهم بر زخم‌های ناسور مردم رنج‌دیده خویش باشد و در به قدرت رسیدن نادرخان سخت تلاش نمود. از این رو در سال ۱۳۰۹ ه. ش. دعوت حکومت مرکزی کابل را جواب مثبت داد و روانه‌ی کابل گشت، بنا بر دلائل واضح تبعیض دولت وقت شاهی سال‌های طولانی در حصر خانگی در کابل به سر برد.

ژنرال نبی عظیمی لیستی، از سال‌نامه نادر شاهی ارائه می‌کند، رجال و بزرگان و افسران عالی رتبه اردو که در جنگ سقوی نقش فعال داشتند از تمام مناطق مختلف کشور، عبارت از سی نفر بودند، که توسط نادر خان مورد تقدیر قرار گرفتند، (عظیمی ۲۹۱: ۱۳۷۷)^۲ به رتبه‌های اعزازی نائل آمدند قرار ذیل اند:

ع.ع. ش. مهردلخان نائب سالار قندهاری

ع.ع. ش. محمدنعیم خان نائب سالار بدخشی

^۱ - مقصودی، حاجی عبدالحسین هزاره جات سر زمین محرومان ص ۹۲-۱۰۲ سال ۱۳۶۸ باذل کویته

^۲ - عظیمی، ژنرال محمدنبی اردو و سیاست، ج ۱ ص ۲۹۱ سال ۱۳۷۷، انتشارات میوند کابل.

ع.ع.ش سربلند خان نائب سالار جاجی
 ع.ع.ش زلمی خان نائب سالار منگل
 ع.ع.ش سعید احمد خان نائب سالار بهسود = مرکز وزارت دفاع
 ع.ع.ش غلام نبی بیک فرقه مشر هزاره ترکستانی - دره صوفی^۱ = مرکز وزارت دفاع
 ع.ع.ش غلام نبی بیک چپه شاخ هزاره = مرکز وزارت دفاع
 ع.ع.ش محمد حسین خان فرقه مشر کجاب بهسود = مرکز وزارت دفاع
 ع.ع.ش محمد یاسین خان فرقه مشر بهسودی
 ع.ع.ش محمد عیسی خان فرقه مشر هزاره
 ع.ع.ش نور احمد خان فرقه مشر هراتی
 ع.ع.ش علی دوست خان فرقه مشر هزاره
 ع.ع.ش غلام محمد خان فرقه مشر تگاب
 ع.ع.ش فضل احمد خان فرقه مشر پوپل زایی
 ع.ع.ش محمد هاشم خان فرقه مشر لوگری...، (توسلی ۱۳۹۵: ۲۸۶)^۲
 حاجی عبدالحسین مقصودی، لیست - از شعبه پیژن کادر پرسونل وزارت دفاع نادر
 شاه ارایه می کند، که هزاره ها در به قدرت رسیدن نادر خان سهم فعال داشتند، به تعداد ۲۱ نفر
 از بزرگان هزاره توسط نادر شاه به رتبه های اعزازی نایل شدند قرار ذیل اند:
 محمد علی بیک ولد میر غلام حسین بیک اشترلی دایکندی به رتبه برگید در قطعه
 نمبر ۹ ریشخور کابل، رضابخش خان ولد ظفر علی خان اشترلی دایکندی به رتبه کرنیل در قطعه
 غزنی، عبدالعلی خان ولد میر غلام حسین بیک به رتبه کپتان در قطعه قندهار، غلام حسین خان
 ولد میر سلمان بیک سنگ تحت دایکندی به رتبه کرنیل در قطعه جنوبی، محمد عطا جان ولد...
 جسکه جرجی به رتبه کرنیل در فرقه ۱۸ دهدادی بلخ، محمد اسحاق خان ولد... جاغوری به

^۲ - همان ص

^۳ - توسلی، محمد نایب علی سیمایی برازندگان دره صوف ج ۲ ص ۱۳۹۵، ۲۸۶.

رتبه بر گید در سمت قندوز، ضامن علی ولد... مقصود برجگی به رتبه کرنیل در فرقه میمنه، علی دوست خان ولد میر کرم علی بیک یکاؤلنگ به رتبه فرقه مشر در مرکز وزارت دفاع، غلام نبی خان ولد... بهسود به رتبه فرقه مشر در مرکز وزارت دفاع، میرفتح محمدخان ولد میر غلام حسین بهسود به رتبه فرقه مشر در مرکز وزارت دفاع، غلام نبی بیک ولد گلگ مینگ باشی دره ایسوف (دره صوف) به رتبه فرقه مشر در مرکز وزارت دفاع و... تعیین بست شدند و ایفایی وظیفه نمودند (مقصودی ۱۳۶۸، ۱۰۴).^۱

عباس دلجو، تاریخ نویس، چنین می نگارد: فرقه مشر مرد با کفایت و با درایتی بود، (دلجو ۳۰۹: ۱۳۸۰)^۲ امنیت ترکستان زمین آن روز را خوب کنترل کرد و زمینه ی ورود غلام نبی خان چرخ سیفی شاه امان الله خان در مسکو فراهم نمود، از سرحدات شمالی کشور به مزار شریف آمد، از آنجا امر و نهی شاه امان الله خان را از قندهار در یافت می کرد، ضمناً ایشان عکس را ارائه می کند فرقه مشر در کنار سران هزاره غلام نبی خان چپه شاخ، میرزافتح محمدخان، میرعلی اصغر شعاع، سعید احمد شاه نور در کابل دیده می شود، و عکس فرقه مشر در موزیم کابل گذاشته شده بود.^۳

در نشرات معاصر شمال کشور یادبود از غلام نبی بیک فرقه مشر در چندین شماره ماهنامه اردوی ملی - قوماندانی قول اردوی ۲۰۹ شاهین انعکاس یافتند.^۴

غلام نبی بیک فرقه مشر، یکی از قهرمانان تاریخ هزاره است. ایشان در زوایای ظلمت کده ی تاریخ چنان درخشید، که در تاریخ کم نظیر است (علی ۱۳۷۲، ۲۸۲).^۵

^۱ - مقصودی، حاجی عبدالحسین هزاره جات سر زمین محرومان ص ۹۲-۱۰۴ سال ۱۳۶۸ باذل کویته

^۲ - دلجو، عباس، هزاره ها و حاکمیت های استبدادی صد سال اخیر، ج ۱ ص ۳۰۹ سال ۱۳۸۰ انتشارات مقصودی.

^۳ - تاریخ افغانستان، موزه تمدن شناسی آرشیف ملی - Kabul Museum Mundigak

^۴ - ماهنامه قول اردوی ۲۰۹ شاهین.

^۵ - لعلی، انجینر علی داد سیری در هزار جات ص ۱۰۴، ۱۳۷۲ انتشارات اسماعیلیان قم.

دعوت به کابل

به کابل جان چرا مدفون گشتی شهید دست اهریمن کجایی
فریبت داده بود اغیار میهن دلیل ما همین مدفن کجایی
غلام نبی بیک فرقه مشیر نام نیکت نمودی تاریخ میهن کجایی
سپاهت سوگوار آمد دره صوف! الا ای غیرت چیل تن کجایی^۱

بعد از سقوط حکومت سکوی (حبیب الله خان کلکانی) توسط نادرشاه در سال ۱۳۰۹ ش. بزرگان اقوام جهت تفویض رتبه و احراز کرسی دولتی به کابل دعوت شدند تا مورد تقدیر قرار گیرند. بزرگان هزاره قرار ذیل اند: سعید احمدخان شاه نور، غلام نبی بیک چیه شاخ، شیخ علی، عبدالعلی خان ترکمن هزاره غوربند، غلام نبی بیک دره صوفی، فتح محمدخان، برات علی خان تاج و دیگر فرزندان وطن پرست و با نفوذی هزاره نه تنها اشتراک فعال در اداره و سیاست داده نشد، برعکس بسیاری از آنان سالیان درازی در کاسه برج های ارگ زندانی و اکثریت آنان با همه ی آرمان ملی و اجتماعی خود در زندان جان شیرین خود را از دست دادند یکی از جمله آنان غلام بیک فرقه مشر بود (نایل ۳۷۰)^۲

این مرد بزرگ بعد از غائله ای انقلاب سال ۱۳۰۷ ه. ش که به انقلاب سکوی، معروف است، نادر شاه، بزرگان هزارستان را جهت گرفتن پاداش و دادن رتبه های نظامی، به کابل خواسته بودند (فرهنگ، ۱۳۷۴: ۵۳۲)^۳ غلام نبی خان دره صوفی هم یکی از این دعوت شدگان بود، با سپاه پر افتخار خود، عازم کابل شد، مدت ۱۳ سال در کابل، تحت نظر حکومت شاهی نادر خانی و محمد ظاهر شاهی، در حصر خانگی (نظر بند) بود.

سرانجام ایشان شبی در یک مهمانی خاص، در ارگ محمد ظاهرشاه، مسموم شد^۴،

^۱ - همان ص

^۲ - نایل، حسین مسایل هزاره تاریخ، رجال، ادبیات و فرهنگ ص ۳۷۰ ج ۵ انتشارات بنیاد اندیشه کابل ۱۳۹۷

^۳ - فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص، ۱۳۷۴، ۵۳۲

^۴ - <http://www.dari-suf.blogfa.com> پایگاه اطلاع رسانی دره صوف سر زمین آزادگان

زیرا علایم زهری در هنگام معاینات طبی در شفاخانه علی آباد، توسط دکتر میرویس خان، در وجود فرقہ مشر به مشاہدہ رسیدہ بود، ایشان خاطر نشان کردہ بود [نوع زہر از نیل توتیاست]^۱. و بہ عمر ۶۰ سالگی در ۱۷ سنبہ ۱۳۲۱ ه.ش، بہ شہادت رسید، در کنار زیارت سخی کابل بہ خاک سپردہ شد^۲، سپاہش از کابل سوگوار با علم افتادہ بہ درہ صوف آمدند.



^۱ - نیل توتیا، یک نوع مواد شیمی است، کہ تازہ از بخارا، بہ فرمایش صدر اعظم محمد ہاشم خان اختہ آورده شدہ بود.

^۲ - <https://mfabbhehsud.com> پایگاہ اطلاع رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی بابہ بہسود

حجة الاسلام والمسلمين مولوی علی نظر



یکی از روحانیون فاضل، باتقوا، مدرس، مخلص و خدمت گذار، که عمر شریفش را در راه کسب معارف اسلام و تبلیغ آن مصرف نمود و سالها زحمت و مشقت تربیت طلاب علوم دینی را، به عهده داشت و تعداد زیادی طلاب باسواد، پاک و فعال تحویل جامعه داد، (۱۳۵۰-۱۲۹۰ ه.ش) ایشان عالم برجسته، مدرس توانا، شخصیت صبور و دل سوز به جامعه بود، آن شخصیتی فرزانه مولوی علی نظر بود

تولد/تحصیلات

ملا(مولوی)علی نظر، فرزند غلام حیدر در سال ۱۲۹۰ه.ش، درقریه حسنی برج، ولسوالی دره صوف (دره یوسف) سمنگان دریک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود. دوران طفولیت را در این قریه، سپری نمود و درسین جوانی، با تشویق پدر بزرگوارش، رهسپار مکتب خانگی گردید. کتاب های فارسی، قرآن کریم، خواندن ونوشتن را آموخت. بعد از روند فراگیری سواد ابتدائی، نزد آیت الله شیخ محمدنبی کربلایی، ادبیات عرب، صرف ونحو را شروع نمود. بعد از سال ها تحصیل در حوزه علمیه کمج، رهسپار مدرسه دینی سرولنگ گردید، که در آن زمان مدرسه دینی سرولنگ بزرگ ترین مرکز دینی بود افتخار شاگردی آیت الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) را نصیب شد ومشغول فراگیری کتب فقه و اصول گردید، ایشان در جریان تحصیل مدرس مجرب در دروس ادبیات عرب صرف، نحو، فقه و اصول شده بود (شیخ عبدالله کربلایی، ۱۳۹۸).^۱

تأسیس مدرسه دینی

مولوی علی نظر، در شرائط که جواختناق وستم بر هزاره ها حاکم بود آزادی مطبوعات وجود نداشت، حکومت شاهی محمد ظاهر شاه نسبت به تشکیلات اسلامی شیعی، بیش از حد حساس بود وهیچ راهی برای حفظ مکتب حیات بخش اسلام؛ جز تأسیس مدارس دینی، چیز دیگر باقی نمانده نبود، ایشان بادرک حساسیت دولت محمد ظاهر شاه، سنگ بنایی مدرسه دینی را گذاشت، در حالی که صدر اعظم افغانستان، محمد هاشم خان، "اخته" در طی پندارها فرمان؛ مکتوب صادر نموده بود، به خصوص مردم هزاره را از ورود به مکاتب و دانشگاه ها، ممنوع قرار داده بود.

مولوی، با دیدن شرائط موجود در کشور، وجوی خشونت وتبعیض علیه هزاره ها وضع و سانسوری مکاتب ودانشگاه ها بر روی مردم هزاره به این فکر افتاد که باید مدرسه دینی

^۱ - مصاحبه شیخ عبدالله کربلایی، - قریه خواجه بلند بهسود، روزگاری هم نشین مولوی بوده، ۱۳۹۸.

ساخته شود. خوش بختانه به اثر تشویق بی شائبه‌ی مردم محل و به خصوص بزرگان قریه حسنی برج اقدام به تأسیس مدرسه دینی نمودند.

مولوی در ۱۰ سنبله سال ۱۳۲۵ه.ش هم‌زمان با تأسیس دانشگاه کابل سنگ بنایی تأسیس مدرسه دینی حسنی برج را گذاشته بود.

غلام علی حسن زاده مؤلف کتاب، آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعیان افغانستان می گوید: مولوی علی نظر مدرسه دینی را در قریه حسنی برج در سال ۱۳۲۵ه.ش تأسیس نمود (حسن زاده ۱۳۹۰: ۱۲۲)^۱ ایشان مدت زمانی، مشغول فعالیت، تربیت و تعلیم طلاب علوم دینی بود که زیر نظر شخص مؤسس اداره می‌شد. در ادامه ایشان در مورد زندگی مولوی علی نظر، چنین ابراز نظر می‌نماید: (وی در آغاز، سه اطاق برای تدریس طلاب حسنی برج ساخته بود بعدها این مدرسه به شکل وسیع‌تری ساخته شد).

در ادامه ایشان چنین می‌گوید: (این شخصیت بارز در ابتدا عمر پیروی مذهب حنفی بوده، که پس از تحقیقات منصفانه وبدون تعصب به مذهب جعفری گرایش می‌یابد برای نشر معارف اهل بیت این مرکز دینی شیعی را تأسیس نمود).

من (عبدالمؤمن طلوع) نواسه مولوی علی نظر، نظری آقای حسن زاده را رد نموده عاری از حقیقت می‌دانم. و (مولوی علی نظر ولد غلام حیدر ولدیت غلام رضا) پدر و پدر کلان ایشان شیعه بوده است.

ایشان، بعد از تأسیس مدرسه دینی، تدریس دروس حوزوی را شروع نمود که تعداد زیادی از شاگردان، از اقصی نقاط دره صوف و ولایات هم‌جوار برای درس خواندن به مدرسه، رجوع نمودند، لذا این مدرسه، سال‌ها مرکز بزرگ فقه و اصول در عصر و زمان خود بود.

^۱ - علی حسن زاده، (۱۳۹۰) آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعیان افغانستان، انتشارات دارالتفسیر قم.

دعوت

تأسیس مدرسه حسنی، از نظر قدمت جز نخستین مدارس دینی شیعیان، در دوران پسا امیر عبدالرحمان جابر به شمار می‌رود. مولوی علی نظر می‌دید طلاب بیشتری در این حوزه علمیه گرد هم آمده نیاز است تا اساتید خوب‌تری در سطح منطقه پیدانمایند.

در این ارتباط، آیت‌الله شیخ عبدالحسین (آخوندزوار) چنین می‌گوید: (مردم حسنی برج در کنار بید دوات (بید قدیمی)، در تابستان سال ۱۳۲۴ ه. ش جشن میلاد نیمه شعبان امام عصر (عج) را گرفته از من برای سخنرانی در این قریه دعوت شده بود، من آنجا رفته سخنرانی کردم، مولوی علی نظر و ملا غلام رسول هم در آن قریه بود، بعد از ختم محفل من به آنها سفارش نمودم که در این قریه مدرسه دینی بسازند، آنها حرف مرا قبول نمودند و در قریه حسنی مدرسه دینی بنا نمود که تنها به سه اتاق خلاصه می‌شد) ایشان در ادامه چنین می‌گویند سال بعد هوا زیاد گرم شده بود من در قریه زیرکی تعداد شاگرد داشتم درس‌ها را تعطیل نمودم به ییلاق حسنی برج رفتم، مولوی علی نظر و ملا غلام رسول هم در آن ییلاق بودند، تابستان را با قومایی حسنی سپری نمودم مولوی علی نظر از من خواهش نمود در مدرسه حسنی برج بیایم و در مدرسه درس بدهم طلبه‌ها از سراسر دره صوف جمع خواهند شدند، (توسلی، طلوع ۱۳۹۹: ۱۹۲) ^۱ مدرسه دینی حسنی رونق تازه پیدا کرد. شیخ محمد طاهر مفید شاگرد قدیمی مدرسه حسنی برج، در خاطراتش (از جنگ آغلی تا تورنتو، ۱۴۰۲)، ^۲ در قسمت (۶۱) چنین می‌نویسد (بعد از ورود شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) به مدرسه حسنی برج این مدرسه مرکزیت مدارس ده‌گانه دره صوف گردیده بود).

شاگرد پروری

مولوی علی نظر، لحظه‌ای از آموزش طلبه‌ها کوتاهی نکرد. او برای بسط و گسترش

^۱ - توسلی، طلوع، (۱۳۹۹) دره صوف در گذر بحران تاریخ، انتشارات بیهقی بلخ.

^۲ - خاطرات شیخ محمد طاهر مفید، صفحه رسمی رسا مفید قسمت "۶۱" (از جنگ آغلی تا تورنتو، ۱۴۰۲).

علم و دانش، در بین مردم، اهمیت زیادی قایل بود و شاگرد پروری را یک اصل می دانست، از جمله علمایی بزرگ و شخصیت های علمی که در این مدرسه، درس خوانده اند و امروز صاحب نام و نشان هستند که افتخار مردم شیعه و هزاره به شمار می روند قرار ذیل اند:

۱- آیت الله شیخ عطاالله توسلی - خواجه بلند بهسود.

۲- آیت الله شیخ موسی اخلاقی - خواجه بلند بهسود.

۳- آیت الله شیخ محمود فیاض - قریه گلوانسای.

۴- آیت الله سید احمد نجفی - دهن شوراب.

۵- آیت الله شیخ محمد حسین مجاهد - خواجه بلند بهسود.

۶- آیت الله شیخ عبدالکریم فاضل - گردنه.

۷- آیت الله شیخ فصیحی (بختیاری) - ليله.

۸- آیت الله شیخ پیوند سعیدی - قریه طور.

۹- آیت الله شیخ محمد علی نظری - گلوانسای.

۱۰- آیت الله سید حمیدالله جعفری - تیوتاش

۱۱- آیت الله شیخ علی جمعه عالمی - جمبوغه

۱۲- آیت الله شیخ علی جمعه رضایی - شباشک

۱۳- حجت الاسلام شیخ غلام رسول عارفی - حسنی

۱۴- ملا محمد علی کربلایی

۱۵- ملا قاسم عالمی - بوبکی.

۱۶- سید عادل وکیل.

۱۷- شیخ غلام محی الدین شریفی.

۱۸- سید سکندر وکیل.

۱۹- سیدشاه عوض کربلایی - سرشوراب

۲۰- شیخ محمد طاهر مفید - بغلان.

- ۲۱- مولوی محمد موسی مروج.
 - ۲۲- شیخ امیر محمد ناصری (دبیرزاده) - جمبوغه
 - ۲۳- سید حاجی علی حسن و کیل - تیوتاش
 - ۲۴- شیخ صفدر علی کربلای - خواجه بلند.
 - ۲۵- شیخ غلام رسول محقق - سرپلی.
 - ۲۶- شهید حاج دولت حسین - پشت بند ولایت سمنگان^۱...
- صدها شاگرد لایق و خردمندی که امروز در سطح کشور و جهان اسلام از شهرت و اعتبار ملی و علمی برخوردار هستند، (توسلی، طلوع، ۱۳۹۹: ۱۹۴)^۲ در این مدرسه دینی، نزد مولوی علی نظر و شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) تلمذ نموده‌اند.

دیدگاه بزرگان

آیت الله سید حمید الله جعفری نویسنده و پژوهش گر، در مورد مدرسه حسنی برج و مولوی علی نظر، چنین ابراز نظر می نماید: (برادر عزیزم «طلوع» بنده، جد شما مولوی علی نظر را دیده بودم، عالم عامل، متقی و پرهیزگار بود، او مؤسس حوزه علمیه حسنی برج و کسی بود، که آیت الله شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) را برای فعالیت بیشتر و گسترش مکتب تشیع، در مدرسه حسنی دعوت نمود، این دعوت، تواضع و فروتنی آن بزرگوار را نشان می دهد، خود شما همین حالا، شاهد هستید، آقایی که مدرسه دینی دارند، تمام سعی آن ها، در حفظ مدرسه شان می باشند، در مدرسه طلبه باشد یا نباشد، فعالیت دینی باشد یا نباشد، اهمیت ندارد، آنچه برای آن ها مهم است، این است که مدرسه از دست آنها بیرون نشود. اما آن مرد بزرگ، سعی و تلاشش، در هر چه فعال تر شدن مدرسه دینی بود، در دست هر کسی که قرار داشته باشد مهم نیست، چنان شاهد بودم که مدرسه، کاملاً از دست او خارج شده بود. اکنون

^۱ - دره صوف سر زمین آزادگان - <http://www.dari-suf.blogfa.com>

^۲ - توسلی، طلوع، (۱۳۹۹) دره صوف در گذر بحران تاریخ، انتشارات بیهقی بلخ

برشماست که در مورد زندگی آن مرد بزرگ علمی، تحقیق کنید و آن را در اختیار همگان قرار دهید، نگذارید، یاد آن مرحوم به فراموشی سپرده شود).

مدرسه دینی حسنی برج در سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۲۸ ه.ش، توسط شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) که از شاگردان آیت‌الله حاج شیخ میرزا حسین بود، توسعه داده شد و به صورت مرکز علمی و فرهنگی کامل در آمد و نامش [مدرسه علمیه علی ابن ابیطالب^(ع)] نهاده شد. این مرکز علمی و فرهنگی، نقش زیادی در باورهای دینی و اعتقادی و سازماندهی مردمی علیه کمونیست‌های متجاوز ایفا نمود.

خوش طبعی

شیخ عبدالله کربلای خواجه بلند، می‌گوید: (مولوی علی نظر، فرد محبوب و آرام بود و از نظر اخلاقی، متواضع، فروتن و خوش بر خورد و خوش طبع بود، در همه حال، تواضع را از دست نداد، و هیچ‌گاه نگذاشت غرور، تکبر و برتری جویی که سزاوار هیچ انسانی نیست، در وجود او دیده نمی‌شد و یا رفتارش با مردم تغییر کند. مولوی علی نظر، با مردم، و شاگردانش، برخورد نیکو داشت.

مولوی، اخلاق معاشرت دوران استادی‌اش، هیچ تفاوتی با دوران طب‌گی‌اش نداشت، رفتار و برخورد گرمش، در زمان پیش‌نمازی خوب‌تر از دوران سکونت در گوشه مدرسه بود، بر خلاف عده‌ای که اگر دست‌شان به نان و نوای برسند، تغییر می‌کند. مولوی از نظر تقوا و تدین نیز فرد باتقوا و پایبند به دین بود، می‌کوشید کار، کردار و گفتارش، براساس موازین شرع باشد، کوشا و مسئولیت‌پذیر بود، او برای بسط و گسترش علم و دانش، در بین مردم، اهمیت زیاد قائل بود)^۱.

^۱ - سایت مجمع فرهنگی اجتماعی بابه بهسود.

آهنگ دیار بلخ

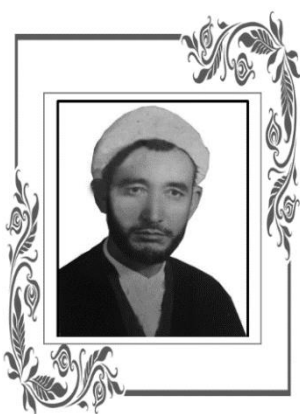
مناطق هزارستان به ویژه دره صوف، از زمان یورش امیر عبدالرحمان خان جلاد، تا دوران استبداد ظاهر شاه و داود خان، علاوه بر محرومیت از امکانات عادی، تحت انواع فشارهای تبعیض و سرکوب روانی قرار داشت، مردم علاوه بر ناتوانی در تأمین امکانات زندگی خویش، قحطی و خشک سالی طبیعت موج دیگری از فشار روی روحیه مردم هزاره ایجاد کرد.

مولوی علی نظر، چنین شرایطی که وضعیت مردم هزارستان، به خصوص دره صوف، رو به بهبود نبود، جرم و جریمه دولت، از یک طرف و فشار خشک سالی طبیعت، از طرف دیگر، ایشان را مجبور نمود که در سال ۱۳۴۹ ه.ش (سال بنگلادیش) بنا به دعوت مولوی خدا نظر دالان (بومینه قره) آهنگ سفر دیار بلخ نمود. (توسلی، طلوع ۱۳۹۵: ۲۵۷)^۱ به شهر مولا علی علیه السلام مزار شریف آمده بود و در قریه یکه توت (قلعه رمضان) مسکن گزین شد، بعد از یک مدت طولانی نسبت مریضی که عاید حالش گردیده بود، به تاریخ ۳ اسد سال ۱۳۵۰ ه.ش به رحمت حق پیوست و در قبرستان کهنه یکه توت به خاک سپرده شد، (دمی با نبشته توسلی)^۲. روحش شاد، یادش گرامی باد.

^۱ - توسلی، طلوع، (۱۳۹۵) سیمایی برازندگان دره صوف انتشارات بیهقی بلخ.

^۲ - توسلی، محمدنایب علی، وئبلاگ دمی باتاریخ. برخی از نبشته های توسلی، دره صوفی.

آیة الله شیخ محمد موسی اخلاقی



العلماء مصابیح الارض وخلفاء الانبیا^۱ - (رسول اکرم)^(ص) علما چراغ زمین وجانشین انبیاست.

تاریخ معاصر جامعه هزاره و تشیع افغانستان همانند تاریخ پیشینه‌ی شان پر افتخار و پر فروغ است، که هم چون آفتاب درانظار همگان نو به نو می درخشند، چنان که برهمگان روشن است. بنا بر مقتضیات روحیه عالی، متعالی، انسان آموزه‌های والای دینی، همواره با ارزش‌ها و مفاهیم ارجمند، مثل عدالت خواهی، اخلاق مداری، فرهنگ دوستی، دانش اندوزی و هم‌گرایی گِره خورده است.

^۱ - نهج الفصاحه، (کلمات قصار رسول اکرم)^(ص) ص ۵۸۰ (نرم افراز)

با وجود که ابعاد شخصیت علمی آیت الله شیخ محمد موسی اخلاقی بسیار گسترده و چشم گیر است، چنان که ایشان باید شناخته می شد، نشد (۱۳۶۹-۱۲۸۸) این نشان می دهد ایشان گم نام زیسته و از این رو، کم تر سر زبان ها بوده است. اما از باب [ما لایدرک کله لایترک کله] زندگی نامه ایشان به شرح ذیل تنظیم شده است.

ولادت

شیخ محمد موسی اخلاقی، در سال ۱۲۸۸ ه.ش در یک خانواده متدین، مذهبی و روحانی در قریه خواجه بلند بهسود، ولسوالی دره صوف، ولایت سمنگان چشم به جهان گشود. پدرش ملا عوض کربلایی، انسان مؤمن و پرهیزگار بود، که با کار و تلاش از طریق زراعت و مالرداری، امرار معاش می کرد و روزی حلال به دست می آورد. محمد موسی دوران کودکی را، در آغوش گرم خانواده گذراند. شیخ موسی اخلاقی در نخستین سال های پادشاهی امان الله خان نو جوانی بود و از سن ۷ سالگی شامل مکتب خانه محلی گردید، نزد ملا فیض محمد، سید قدم آخوند که از علمای وقت بود، به فراگیری دروس خانگی مشغول گردید، سپس او خواندن، نوشتن و کتاب های نصاب الصبیان، صرف میر، نحو، شرح ملا جامی و سیوطی را نزد ملا غلام علی کربلایی آموخت.

در سال ۱۳۰۲ شامل حوزه علمیه سرولنگ گردید ادبیات عرب از جمله الفیه ابن مالک، مغنی، مطول تفتازانی را نزد آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، سپس اصول و مطول را نزد آیت الله سید عالم بلخاب خواند.

مهاجرت اول

شیخ موسی اخلاقی در سال ۱۳۱۷ ه.ش، به منظور ادامه تحصیلات سطوح عالی، راهی کشور ایران و مقیم مشهد مقدس گردید، در مشهد دوتن از اساتید ممتحن، به نام های شیخ هاشم و شیخ قاسم قزوینی، از ایشان امتحان می گیرند و نمره (۲۰) می دهند و می گویند، تو

طلبه‌ای فاضلی هستی. امتحان ورودی ایشان از آن رو حایز اهمیت است، که پیش از ورود ایشان به حوزه علمیه مشهد، عده‌ای زیادی از اساتید ایرانی، می‌گفتند که این بربری‌ها خوب درس نمی‌خوانند و نمی‌فهمند، اما پس از اجرای امتحان اخلاقی، این نگرش حاکم در فضای حوزه علمیه مشهد، تغییر کرد و اساتید به هم‌دیگر می‌گفتند: قضیه آن طور که ما باور داشتیم نیست؛ طلبه‌های بربری هم خوب درس می‌خوانند و هم خوب می‌فهمند، ایشان چهار سال در مشهد مقدس، تحصیل نمود، که در این مدت، کتاب‌های ادبیاتی مثل سیوطی، مغنی، مطول، لعمه، اصول فقه و مختصر را نزد ادیب نیشابوری، به صورت پرداخت اجرت، فرا گرفت؛ شیخ موسی اخلاقی لمعتین، رسائل و مکاسب را در محضر سیداحمد نهنگ تلمذ کرده است.

اخلاقی، با ادیب معروف، حجت هاشمی خراسانی، هم مباحث بوده است و ایشان در این خصوص می‌فرماید: (در اوائل، حجت هاشمی قوی بود، ولی بعدها من از او قوی تر شده بودم). ایشان در سال ۱۳۳۲ه. ش راهی نجف اشرف شدند، تا تحصیلاتش را ادامه دهد و هم از فیوضات معنوی زیارات ائمه معصومین (علیهم‌السلام) بی‌نصیب نباشد. در نجف اشرف، در مدرسه‌ی کوچک آخوند، مقیم شد و در اولین فرصت، کفایت الاصول را پیش سید صدرا بادکوبه‌ای خواند و سپس دروس خارج فقه و اصول را در محضر آیت الله خوئی رحمته‌الله ادامه داد، پس از سیزده سال تحصیل در نجف، در سال ۱۳۴۵ه. ش به وطن بازگشت نمود.

مهاجرت دوم

شیخ موسی اخلاقی، پس از مراجعت از نجف، به مدت سه سال در زادگاه خود، در منطقه خواجه بلند بهسود و چهارده دایمیرداد، سکنی گزید و به تدریس مشغول شد، در سال ۱۳۴۸ه. ش مجدداً وطن را به مقصد نجف اشرف ترک کرد.

تدریس

اخلاقی، تدریس را از همان زمانی که خود در منطقه، در محضر ملایی محل و دیگر

اساتید، شاگردی می کرد، درس ۱۳ سالگی تدریس را شروع کرده بود. ایشان در اولین بازگشت از نجف اشرف، در منطقه به تدریس پرداخت و شاگردان بسیاری تربیت کرد. مجموع شاگردان در طی این سال ها، به تناوب به تعداد (۲۰، ۳۰، ۵۰) نفر می رسیدند که مناطق دور و نزدیک مانند چارکنت، دولت آباد، بلخاب، یکه اولنگ و سراسر دره صوف، گرد هم آمده بودند و مشتاقانه از محضر آیت الله شیخ موسی اخلاقی دانش دینی می آموختند. ایشان در نجف و مشهد، از تدریس دست برداشت و شخصیت های علمی، چون آیت الله اسلامی شهرستانی، افتخار شاگردی ایشان را در نجف اشرف داشتند.

آن طوری که شاگردان ایشان از جمله آیت الله اسلامی شهرستانی و کسانی دیگر می گویند: آیت الله شیخ موسی اخلاقی در ادبیات عرب هم سطح علامه مدرس افغانی رحمته الله علیه بوده است، (توسلی، طلوع ۱۳۹۵: ۳۳۳)^۱ ایشان در طی عمر شریف خود صدها شاگرد تربیت کرد. این شاگردان همانند آیت الله شیخ سلطان مزاری، آیت الله شیخ محقق دولت آبادی، شیخ صادقی نیلی، شیخ علی اکبر مهدوی و... امثال ایشان مصدر خدمات و تحولات بزرگ سیاسی، علمی و فرهنگی و جزء شخصیت های علمی بسیار برجسته ای کشور گردیدند.

یکی از ویژگی های علمی تدریس آیت الله اخلاقی، که در آن روزگار بسیار مهم و بی سابقه بود، که مطالب را به صورت دسته بندی شده، عینی سازی و کار بردی ارائه می کرد. این روش سبب می شد تا طلاب بپشت سر گذاشتن برخی از کتب مقدماتی ادبیات عرب، خود به ترجمه آیات و احادیث پردازند و اعتماد به نفس بیشتر برای پیشرفت کسب کنند. در مجموع ایشان در منطقه مدت که ساکن بود، از تدریس غفلت نورزیده است.

منزل ایشان مدرسه بود

در تمام سال های که آیت الله اخلاقی در منطقه تدریس می کرد، منزل ایشان محل تجمع طلاب علوم دینی بود، شیوه اسکان و مخارج طلاب بدین شکل بود که هر یک از طلاب

^۱ - توسلی، طلوع، (۱۳۹۵) سیمایی برازندگان دره صوف انتشارات بیهقی بلخ.

با هزینه‌ی شخصی خود می‌آمدند، در همان محلی زندگی آیت الله اخلاقی، یا در قریه‌های نزدیک هم‌جوار، در مساجد، تکایا و مهمان‌خانه‌های مردم، خوابگاه داشته و مشغول درس می‌شدند؛ طلبه‌ها همانند اعضای همان خانواده، مورد احترام مردم بودند، که این بیانگر حوصله و انگیزه‌ی نیرومند شخص آیت الله اخلاقی و دیگر میزبانان طلاب می‌باشد که در مقایسه با روزگار کنونی، می‌توان آن دوره‌ها را از نظر ارزش اسلامی، طلایی‌ترین و ناب‌ترین دوره‌ها دانست.^۱

تبلیغ

یکی از رسالت‌های که آیت الله شیخ موسی اخلاقی، بدان اهتمام داشت، مسأله تبلیغ و نشر معارف دینی بود، در بین مردم از ایشان در این خصوص چنین نقل قول می‌شود: بسیار منبر می‌رفت، احادیث خوب و مضامین زیبایی، برای تبلیغ انتخاب می‌کرد، علاوه بر این به شاگردانش نیز توصیه‌های اکید می‌نمود، که از مسأله تبلیغ غافل نشوند و همواره تشویقات ایشان به عنوان مهم‌ترین عامل تحرک طلاب بود.

بنا بر این، طبق گفته‌ی کسانی که از جریان تبلیغ و تدریس آیت الله اخلاقی، مطلع بودند، ایشان طلاب را به تبلیغی ایام محرم و مناسبت‌های خاص در روزهای جمعه به طور مرتب به وعظ خطابه و روضه خوانی تشویق می‌نمود (جاوید ۱۳۹۵: ۵۶).^۲

شخصیت اخلاقی و مناعت طبع

در باب شخصیت آیت الله اخلاقی، همین بس که هم‌گان به نیکی از او یاد می‌کنند. ایشان با سختی و دشواری درس خواند و به سادگی زندگی کرد و هیچ‌گاه برای تأمین امکانات اقتصادی، چه در هنگام تحصیل و چه پس از تحصیل، دست به سوی هیچ کس دراز

^۱ - دره صوف سرزمین آزادگان - <http://www.dari-suf.blogfa.com>

^۲ - جاوید، سید محمدعلی خاطرات من برهه‌ی حساس از تاریخ، انتشارات نشرنگار کابل ۱۳۶۵.

نکرد. ایشان برخلاف روش معمول و رایج طلاب، هیچ گاه به جمع آوری وجوهات شرعیه اقدام نکرد، درحالی که از سوی آیت الله خوئی رحمه الله مجوز رسمی جمع آوری وجوهات را با خود داشت. در زمانی که ایشان در مشهد مقدس تحصیل می کرد. به طلاب آن زمان شهریه نمی دادند و فقط در طول سال ۱۱ الی ۲ بار مساعدت اندکی از سوی حوزه، برای طلاب پرداخت می شد؛ ایشان فقط با هزینه اندکی که سال یک بار، از سوی پدرش از افغانستان برایش می رسید، درس می خواند، به خاطر کمبود هزینه، تقریباً همه ساله به منطقه سنگ آتش مشهد که تعداد از کارگران افغانی آنجا بودند، می رفت کار می کرد، با برداشت غله جات از قبیل گندم و جو، آخر الامر، چند من غله گندم یا جو که بیشتر جو را انتخاب می کردند، از این که مقدار جو زیادتر می شد، به عنوان حق الزحمه می گرفت، به نانوائی تحویل می داد، تا برایش نان بپزد؛ ایشان به دلیل اشتیاق فراوان به تحصیل، به درس ادیب نیشابوری که در بدل پول بود، شرکت می کرد و از این بابت ماهانه ۳ الی ۴ تومان حق الزحمه، پول پرداخت می نمود، تا بتواند در طول سال، در حلقه‌ی درس ایشان شرکت کند. شخصیت آیت الله شیخ اخلاقی و زندگی زاهدانه ایشان، سبب شده بود، (توسلی، طلوع ۱۳۹۹: ۲۸۸)^۱ تا مردم به ایشان احترام ویژه‌ی قائل باشند، به گونه‌ی که هرگاه در محلات رفت و آمد می کرد، کسانی که از دور صدا می کردند که شیخ کربلایی، با شما کار داریم، وقتی نزدیک می آمدند، فقط دست ایشان را می بوسیدند و برمی گشتند.^۲

غروب غم انگیز

آیت الله اخلاقی، وطن را به قصد نجف، ترک کرد، مدت مدیدی در نجف اشرف زندگی کرد، دیگر به وطن برنگشت، تا این که در روز سه شنبه، ستاره عمر آیت الله شیخ موسی اخلاقی، غروب کرد، حوزه علمیه بزرگ نجف را به سوگ نشاند، او به تاریخ ۱۷ قوس

^۱ - توسلی، طلوع، (۱۳۹۹) دره صوف در گذر بحران تاریخ، انتشارات بیهقی بلخ

^۲ - سایت مجمع فرهنگی بابه بهسود.

سال ۱۳۶۹ بر اثر خفگی گاز، در سردابه (زیر زمینی) به عمر ۸۱ سالگی به رحمت حق پیوست، پیکر این عالم ربانی، در نجف اشرف چنان تشییع شد که جنازه هیچ یکی از علما آن روز تشییع نشده بود، (هفته نامه تفاهم ۱۳۹۹: ۸).^۱

^۱ - هفته نامه تفاهم ملی، شماره ۲ صفحه ۸ سال: ۱۳۹۹.

آیة الله شیخ محمد جواد نجفی



شیخ محمد جواد نجفی (۱۲۸۹-۱۳۷۲ ه.ش) مرد اندیشمند و متفکر بود. ایشان از جمله اولین نسلی بود که بعد از حادثه‌ی غم‌بار امیر عبدالرحمان خان، قد برافراشت. و به دلیل نقش مؤثرش، در مدارس دینی صفحات شمال کشور در آن اوضاع خفقانی، در ردیف مهم‌ترین شخصیت‌های علمی منطقه و کشور به شمار می‌رفت.

تعداد زیادی از علاقه‌مندان و ارادت‌مندان این شخصیت ربانی، تصمیم گرفتند، تا اطلاعاتی در مورد زندگی نامه‌ای این ابر مرد علمی بدانند؛ لذا چکیده‌ای از اطلاعات مربوط به شخصیت، زندگی و دیدگاه‌های وی تقدیم شما می‌گردد.

ولادت

شیخ محمد جوادنجفی، فرزندمرادعلی، در سال ۱۲۸۹ه.ش، در یک خانواده مذهبی، در قریه ایرغیتو پایین تنگی شیخه ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان، دیده به جهان گشود. تا سن هفت سالگی، در آغوش گرم و کانون پرمهر خانواده زیر چتر محبت پدر و مادر بزرگ شد. مطابق روال آن روز، ابتدا شامل مکتب خانه‌ی محلی شد، سه ماه تعطیلی زمستان را کتب فارسی، قرآن کریم، دیوان خطی مولانا شاکر بلخی و اخبار روز را، همه ساله تا سن (۱۵) سالگی فرا گرفته بود.

تحصیلات

وقت شیخ محمدجواد، به سن نوجوانی نزدیک شده بود، شور و شوق درس خواندن، در سیمایی او مشاهده می شد، پدرش مرادعلی، که آدم متدین بود آرزو داشت، پسرش درس بخواند، لذا او را در مکتب خانه محلی در مرکز دره صوف، نزد ملاغلام علی کربلای، روانه نمود، کتاب جامع المقدمات، عقائید اسلامی، احکام شرعی، علوم دینی، ادبیات عرب صرف، نحو، معانی، بیان و منطق را نزد ملاغلام علی کربلای فرا گرفت.

بنا بر علاقه مندی شدیدی که به آموختن علم و دانش داشت، بر اساس تشویق برادر بزرگش سخی داد قریه دار، در سال ۱۳۱۳ه.ش، شامل مدرسه دینی سرولنگ و سپس روانه‌ی مدرسه چهار محله چارکنت، ولایت بلخ شد، مدت سه سال مشغول درس و تعلیم در آن مدرسه گردید.

بنا بر کمبود خرج مصارف، مدرسه چهار محله چارکنت را رها نمود، به قریه شیخه بازگشت نمود؛ علی رغم که شیخ محمد جواد نجفی سخت مشتاق درس خواندن بود، ولی شرایط برای درس خواندن در ولسوالی دره صوف مهیا نبود، لذا ایشان بامشوره استادش ملا غلام علی کربلایی، در سال ۱۳۱۶ه.ش روانه قریه کوه بیرون ولسوالی بهسود، ولایت میدان وردک گردید و نزد آیت الله شیخ خادم حسین (حاج آخوند کوه بیرونی) مدت هفت سال در آنجا درس خواند و از فیوضات علمی اساتید موجود در آنجا، بهر مند گردید.

شیخ محمدجواد نجفی در ولسوالی بهسود، بسیار با سختی و مشقت، درس خواند، و در کنار درس خواندن، جهت تهیه خرج و مصارف و آذوقه اش، روز مره کار می کرد و هم درس می خواند.

آیت الله شیخ غلام رضا زیریافته می گوید: (شیخ محمدجواد، طلبه ترکستان زمین سخت کار می کرد و از هیچ جا برایش شهریه و مساعدت هم نمی رسید، به مقدار ۱۸ سیر کابل «جو» هزینه آب یاری و حیاته باغهای زیر سرک، را به دوش گرفت. شبها دیر کار می کرد و صبح زود کتاب زیر بغلش، سرکار حاضر می شد و درس هایش را همیشه زیر لب زمزمه می کرد که در بین طلبه های مدرسه کوه بیرون، نمونه مثال بود، از این طریق خودش خرج مصارفش را تأمین می کرد، خوب درس می خواند و خوب هم یاد می گرفت، مواد سوخت و آذوقه زمستانش را از کوه ها خودش می آورد).

آیت الله شیخ محمد جواد نجفی، خود در این باره می گوید: (زمانی که من درس می خواندم، در پهلوی درس کارهم می کردم، در درس هایم، سرآمد هم گان بودم، درس را خوب یاد می گرفتم و هنوز در ذهنم متبلور است، استادم کوه بیرونی، مرا مورد شفقت و مهربانی خویش قرار می داد و می فرمود: یک عالم دین، در پهلوی درس های حوزوی، سخنران و روضه خوان ماهری هم باید باشد، یکی از لوازم عالم شدن، این است که یک عالم هم مبلغ باشد و هم روضه خوان. وقتی شما در ملک دره صوف ترکستان زمین بروی، ملا غلام علی کربلای، نگوید که شما در آنجا، درس نخوانده ای، روزت را گم کردی و آن وقت بروی باید خودت مدرسه دینی داشته باشی.

تَرک شبانه

آیت الله شیخ محمد جواد نجفی، می فرماید: (من معالم الاصول و شرح لمعه را نزد اساتید کوه بیرون بهسود درس خواندم، در سال ۱۳۲۲ ه.ش، شرایط امنیتی در مناطق هزارستان رو به وخامت گرایید چون حکومت محمد ظاهر شاه، در هزارستان، هر روز ستم می نمود علماء

و بزرگان هزارستان را گرفتار و روانه سیاه چال‌های محبس می نمود. آیت الله شیخ خادم حسین کوه بیرونی، به من فرمود: (باید این جا را ترک کنی که مبادا گرفتار شوی. من مدرسه کوه بیرون بهسود را، شبانه ترک گفتم و از بی راهه ها سفر می نمودم، شبانه راه می رفتم، روزها خود را پنهان می نمودم، وقت من وارد دره صوف شدم فضای درس خواندن، مهیا نبود، همه جا ترس و وحشت، سایه افکنده بود. آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، در زندان دهادی مزار شریف بود.

ملا غلام علی کربلای را در قریه خواجه بلند بهسود، پیدا نمودم، و دست استادم گرفتم لحظه اشک از چشمانم جاری شد، ملا کربلای به من فرمود: (اینجا جای تو نیست، بخاطر امنیت شخصی و بلند بردن سطح دانش خویش، باید منطقه را به مقصد نجف اشرف ترک کنی، من حوزه علمیه نجف اشرف را دیدم و آشنایی کامل از آنجا دارم، نامه ای را خدمت آیت الله حکیم می نویسم، تا شرایط درس خواندن را برایت مهیا سازد، در آنجا می توانی خوب درس بخوانی و امنیت تان هم تأمین است.

سفر عشق

شیخ محمدجواد در خاطراتش چنین روایت می گوید: (این بار به هم کاری برادرم استا احمد علی، در تیرماه سال ۱۳۲۳ ه. ش که مصارف مسافرتم را آماده نموده بود، همراه چند نفر از مؤمنین منطقه، که ریاست قافله را خان علی کربلای نوالی، به دوش داشت، روانه کربلای معلی شدم، بعد از ختم زیارات عتبات عالیات، مدت (۱۴) سال در حوزه نجف اشرف، مشغول کسب فیض علم و دانش شدم).

آیت الله شیخ محمد جواد نجفی، لیاقت و استعداد سرشاری داشت، سطوح عالیه را با موفقیت به پایان رسانید و از محضر اساتید چون: آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری، آیت الله شیخ کاظم تبریزی، آیت الله عبدالحسین رشتی، آیت الله شیخ محمد تقی آل رازی و... کسب فیض نمود.

آیت الله شیخ محمد جواد نجفی می گوید: (در زمستان سال ۱۳۳۴ ه. ش شامل درس خارج اصول آیت الله خوئی شدم، و درس خارج فقه را نزد زعیم حوزه علمیه نجف، آیت الله حکیم و آیت الله سید حسن حمامی خواندم، دو سال درس خارج رفتیم؛ سپس همراه آیت الله شیخ قربان علی محقق کابلی رحمته الله از حوزه علمیه نجف، سطوح عالیات را به پایان رساندم).

آیت الله سید ابوالقاسم خوئی می گوید: (از سمت شمال (مناطق ترکستان) افغانستان چند نفر به درجه اجتهاد رسیدند، یکی از آنها آیت الله شیخ محمد جواد نجفی الافغانی بود.

باز گشت به وطن

آیت الله شیخ محمد جواد نجفی، با کوله باری از علم و دانش و اندوخته های عظیم علوم اسلامی، همراه آیت الله شیخ قربانی علی محقق کابلی، عازم وطن شد، این باز گشت؛ باز گشت معمولی نیست، بل که این سفر سر نوشت ساز و تاریخی است که در یک جامعه تحول ایجاد می کند و افق های تازه ای خود باوری، اعتماد به نفس و زمینه ی رشد و تکامل فکری را در بین مردم، به بلوغ می رساند، تا مردم از فقر فرهنگی به در آید.

آیت الله شیخ غلام حیدر تقدسی می گوید: (در مناطق هزارستان، بزرگان قوم از ایشان مکرر درخواست می کند، تا در مناطق بهسود، ترکمن و شیخ علی، اقامت گزین شود، و درس و بحث خویش را آغاز نمایند، ایشان قبول نمی کند، روانه ی ملک آبائی خویش، در سمت شمال کشور، می شود، چون درد ورنج مردم خویش را به چشم سر دیده بود).

کورسی تدریس

آیت الله شیخ محمد جواد نجفی بنا به درخواست جمعی از فضلاء حوزه علمیه و بزرگان دره صوف، در آخر سال ۱۳۳۶ ه. ش، از نجف اشرف، به قصد خدمت گذاری به افغانستان بر می گردد، پیش از آن، شاگردان در مورد اهلیت محمد جواد نجفی، از آیت الله شیخ قربانی

علی محقق کابلی رحمته الله علیه سوال نموده بودند، ایشان در جواب تبریک گفته و فرموده بود: [جَزَاكُمُ اللهُ خَيْرَ الْجَزَا فِهَذِهِ خُطْوَةٌ جَيِّدَةٌ جَدًّا وَالدَّرْسُ وَالْإِسْتَاذُ جَيِّدٌ] خداوند بهترین پاداش را به شما عطا کند، این گام بسیار بسیار خوبی است؛ درس خوب است و استاد هم خوب است. ابتدا در کابل؛ سپس در مدرسه علمیه سرولنگ، به مدت (۹) سال مصروف تدریس گردید، در کنار درس، به حل مشکلات و مسائل شرعی مردم پرداخت؛ نسبت آمدن قحطی و خشک سالی که در سال ۱۳۵۰ ه.ش به اوج خود رسیده بود سال (بنگلادیش) شاگردان مدرسه دینی سرولنگ، مدتی کمی متفرق گردیده بود.

لذا آیت الله شیخ محمد جواد نجفی از مدرسه سرولنگ، عازم دولت آباد بلخ شد و به عنوان مدرس مدرسه، مدت سه سال در آنجا به کرسی تدریس تکیه زد، در سال ۱۳۵۳ ه.ش بر اساس تقاضای مردم، خود را مسئول دانسته، از دولت آباد بلخ، به قریه شیخه دره صوف، بازگشت نمود. سرپرستی و مدیریت مدرسه علمیه محمدیه شیخه را، به دوش گرفته و مدرس این مدرسه دینی قرار گرفت^۱.

ایشان از این که به درایت و پختگی علمی رسیده بود، تعداد زیادی از طلبه‌ها، نزد وی زانوی شاگردی را خم نمود و خوشه چین خرمن فضل و ادبش گردید. شاگردان زیادی را تقدیم جامعه نمود. و اکثر علمای امروز، افتخار شاگردی ایشان را دارد، کتاب‌های قوانین، معالم الاصول، لمعه و... را خوب درس می‌گفت، در سمت شمال افغانستان درس شان کم نذیر و نمونه مثال بود.

تقوا و پرهیزگاری

آیت الله شیخ محمد جواد نجفی، فرد ساکت و آرام بود، در همه حال تواضع را از دست نداد و می‌کوشید کار، کردار و گفتارش، طبق موازین شرع باشد، بدین آیه از قرآن کریم

^۱ - مصاحبه اختصاصی، با استاد دین محمد جاوید، استاد دانشگاه ابن سینا کابل ۱۳۹۸ ش

اهتمام می‌ورزید ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾^۱ بگو: «این مرگی که از آن فرار می‌کنید سرانجام شما را ملاقات خواهد کرد». شیخ محمدجواد نجفی به علماء و طلاب، تقوا و پرهیزگاری را توصیه می‌کرد و می‌گفت: یک عالم دین، باید متصف به صفت زهد و تقوا باشد ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۲ بگو: «چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟!». شیخ جوادنجفی در ادامه سخنان خود چنین گفت «این‌ها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ مردم به علماء اعتماد کنند، تا شریعت غرای محمدی (ص) خالصانه تطبیق گردد. یک عالم دین، مؤظف است که تحصیلات و دروس خود را به صورت ریشه‌ای و بنیادی، فرا گیرد، آن وقت خوب‌تر می‌تواند، به کرسی تدریس تکیه نمایند. آقای نجفی، در درس و بحث، تجربه را از دوره تحصیل در نجف اشرف داشت و در موضوعات مختلف فقهی، اصولی، کلامی، اخلاقی، درس حوزوی داشته و شاگردان زیادی از محضر ایشان بهرمند گردیدند).

تواضع و فروتنی

آقای نجفی، شخصی متواضع، فروتن و خوش برخورد، خنده‌رو و پرهیزگار بود، شیخ غلام حسین صادقی، در این باره می‌گوید: (ایشان خیلی متواضع و پرهیزگار بود، من بارها دیدم که در مدرسه، برای درس گفتن طلاب می‌آمد و از بیت‌المال مصرف نمی‌کرد، و می‌گفت: این‌ها حق طلبه‌هاست).

دین محمدجاوید، یکی از شاگردان ایشان است که چنین صحبت می‌کند: (آقای نجفی، در مسائل شرعی، خیلی احتیاط می‌کرد و مقلد کسی هم نبود، سال‌های زیاد در رأس بیت‌المال قرار داشت، ولی به اندازه سر سوزن، برای منافع شخصی اش مصرف نکرد).

^۱ - جمعه / ۸

^۲ - اعراف / ۳۲

فقه و اجازه/ وکالت نامه ها

شناختی که مراجع نجف، از شیخ جواد نجفی داشتند، ایشان در فقه، فوق العاده مورد توجه و عنایت آن مراجع نجف بودند. و مورد احترام آنها قرار داشتند، در آن زمان، حوزه علمیه نجف اشرف، توسط حضرت آیت الله سید محسن حکیم رحمته الله اداره می شد، در حسینه حاج عباس رجاوی، که دارای چند اتاق بود و تعداد طلاب در آنجا مشغول تحصیل بودند، ایشان را به حیث استاد تعیین نمود، تا به آن ها درس بدهند.

شیخ محمد جواد از سوی آیت الله حکیم، (نامه ای دریافت نمود، که گویا ایشان به درجه اجتهاد رسیده است) اجتهاد شیخ جواد نجفی مورد تأیید حضرات آیات عظام: خوئی، روح الله خمینی و محقق کابلی بود.^۱

پس از بازگشت به وطن، وکیل تام الاختیار آیت الله حکیم در سمت شمال بود و با درگذشت آیت الله حکیم رحمته الله از سوی آیت الله خوئی به وکالت تعیین شد.^۲

همراه با فقر

آقای نجفی، مرد متعهد بود همیشه با فقر و احتیاج دست به گریبان بود. ولی ایشان از فقر و تنگدستی بسیار شدید و طاقت فرسا رنج می برد.

از زبان محاسن سفیدان چنین نقل قول شده است: (شیخ جواد نجفی روزگاری بسیار ساده داشت و اکثری اوقات تنها یک پیراهن به تن داشت، زمان شستن، ناگزیر خود را با چکمه (عبا) تا خشک شدن پیراهن، می پوشید، در زمان ازدواج خیلی وقت ها پیش آمده بود که غذای ساده بخور و نمیر، شب را با عیالش سحر می نمود، خیلی شب ها گرسنه می خوابید. عاشور علی احمدی (کلاتر) به نقل از پدرش حاجی قربان علی چنگ آب چنین می گوید: (وقت ما سهمین مبارکین امام علیه السلام را در منزل شیخ جواد می بردیم، ایشان در بستر

^۱ - توسلی، محمدنایب علی - طلوع عبدالؤمن. (۱۳۹۹). دره صوف در گذر بحران تاریخ: انتشارات بیهقی بلخ.

^۲ - هفته نامه ی وحدت. (۱۳۷۱). کابل شماره مسلسل ۸۰ ص ۶.

مریضی، قرار داشت و از گرفتن آن، ابا ورزید و گفت: این‌ها را به مدرسه ببرید، تا مصرف طلاب شامل تحصیل شود؛ شیخ جواد با شدت فقری و تنگ دستی که داشت هیچ‌گاه تسلیم حوادث روزگار نشد، و در برابر ناگواری‌ها، خود را نباخت، و همیشه تلاشش بر این بود، که از تدریس طلاب باز نماند و در جهت انجام رسالت الهی خویش، می‌اندیشید و می‌کوشید و هیچ‌گاه از بیت‌المال استفاده نکرد و ساده زیست^۱.

زمزمه های زیر لب

شیخ جواد نجفی، به مدت «۷» سال، در بستر بیماری افتاد، با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم نمود، برای بازماندگانش سفارش نمود، بعد از فوتم، برای ترحیم خرج و مصارف زیاد نکنید و پول آن را در مدرسه هزینه طلاب نمایید. ایشان در بستر مریضی، همیشه زیر لب زمزمه داشت: (من از نجف اشرف، صندوقچه گنجینه گران‌بهای پر از علم و دانش را آوردم و اکنون با همان صندوقچه پر از علم و دانش، به آغوش گرم خاک خواهم رفت، آن‌طوری که باید شاگردانی را تقدیم جامعه می‌کردم، موفق نشدم).

شیخ جعفر راشیدی چنین نقل می‌کند: ایشان در حالت احتضار قرار گرفته بود، یک مقدار تربت سید الشهداء (علیه السلام) (خاک کربلا) را با آب مخلوط کرده، به او دادیم، ایشان هم بر داشت و نزدیک لبش آورد گفت ﴿أَخِرَ الزَّادِ مِنَ الدُّنْيَا تُرَبُّتُ الْحُسَيْنِ﴾ و آن‌گاه نوشید و اشهد ان لا اله الا الله را گفت، رو به قبله، روحش به ملکوت اعلی پرواز نمود، سرانجام در ۸ اسد سال ۱۳۷۲ ه. ش به عمر هشتاد و سه سالگی به علت مریضی که عاید حالش گردیده بود، دار فانی را وداع گفت و به دیار ابدی شتافت^۲.

^۱ - مصاحبه اختصاصی، با عاشور علی احمدی (کلانتر) ۸:۱۴۰۰

^۲ - توسلی، محمدنایب علی - طلوع عبدالؤمن. (۱۳۹۰). سیمای برازندگان دره صوف: بیهقی بلخ

حجة الاسلام والمسلمين محمد نبی کربلايي



جای تردیدی نیست علمای دین، اگر فرض کنیم هیچ خدمتی نکرده باشند؛ این خدمت را کرده اند که رشته‌ای تعلیم و سواد آموزی را، از سال‌یان بسیار قدیم، تا هنوز حفظ کرده‌اند؛ تعلیم و تربیه و سواد آموزی در افغانستان (خراسان زمین) از زمان محمود طرزی شروع شده، در حالی که صدها سال پیش از محمود طرزی، در میان مردم، علم و سواد بوده و مردم کاملاً بی‌سواد نبوده‌اند. در میان هر قوم دست نوشته‌های را می‌بینی که از زمان قدیم مانده‌اند، از قبیل کتاب‌های خطی، سندهای معاملات، وصیت‌نامه، نکاح‌نامه و سند تملیک و... که حد اکثر با املا و انشاء متین، موجز، رسم الخط نفیس و زیبا نوشته شده‌اند، این آثار مربوط به یک

نسل و زمان نیست بل که این نوشته‌ها یادگار کسانی هستند که در مساجد و مدارس، در حضور علمای دینی، به شیوه‌های سنتی گوناگون، درس خوانده‌اند.

سرزمین علم دوست دره صوف، چون خطه‌های دیگر وطن ما، عالمان فرزانه، دانشمندان فرهیخته و شخصیت‌های علمی را در آغوش خود پروریده که با شمع وجود شان، جامعه و مردم خود را روشن نموده‌اند، مردم ما، مرهون خدمات علمی آنان می‌باشند. یکی از این عالمان دین، حجت الاسلام شیخ محمد نبی کربلایی رحمته الله است که اکنون به تبیین زندگی، شخصیت و فعالیت‌های او پرداخته می‌شود، ایشان، از جمله یکی اولین نسلی است که بعد از حادثه شوم امیر عبد الرحمان خان به دنیا آمد.

ولادت

شیخ محمد نبی کربلایی، فرزند ملاعلی شفا، در سال ۱۲۸۶ ه.ش در قریه کمج ولسوالی دره صوف در یک خانواده روحانی و مذهبی چشم به جهان گشود. و تا سن هفت سالگی در آغوش گرم خانواده بزرگ شد، هنگامی که به سن هفت سالگی رسید، ابتدا شامل مکتب خانه محلی گردید و با رفتن در مکتب، بر اثر ذکاوت و استعداد سرشار، در مدت کوتاهی کتاب‌های رایج درسی را خواند و ادبیات عرب، صرف و نحو را شروع نمود، از آنجایی که استعداد فوق العاده و علاقه به تحصیل داشت، بستگانش او را برای ادامه تحصیل، در جاهای که امکان تحصیل وجود داشت فرستادند.

تحصیلات

ابتدا شیخ محمد نبی، تحت تعلیم و تربیه پدرش قرار می‌گیرد، در آوان نوجوانی، با تشویق پدر، به خاطر سطح بالاتری تحصیلش راهی بلخاب شد، ادبیات عرب، اصول و فقه را در مکتب خانه محلی، نزد سید عالم بلخاب، در دهن شرط، تلمذ می‌نماید، سپس به دره صوف در مدرسه سرولنگ، نزد آیت الله حاج شیخ میرزا حسین و شیخ عبد الحسین، (آخوند زوار) ادامه داده و مدتی هم نزد سید حسن رئیس و آخوند بکک، دریکاو لنگ شاگردی نموده است.

محمد نعیم شیخزاده (وکیل) فرزند ایشان، در مورد تحصیلات پدرش چنین می گوید: (شیخ محمد نبی کربلایی، در سال ۱۳۲۶ ه.ش، روانه حوزه علمیه نجف اشرف شد، در آن زمان آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، در زندان بود. ایشان سطوح متوسطه و عالی را، نزد علمای بزرگ و مدرسین نامی، هم چون شیخ محمد رشتی، شیخ بادکوبه‌ی وسایرین، به پایان رساند و سپس دروس خارج فقه و اصول را، نزد علمایی بزرگ هم چون آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله سید محسن حکیم، آیت الله ضیا الدین عراقی، آیت الله نائینی و محمد علی کاظمی، شرکت جسته است. وی هم تراز با علامه الحاج شیخ محمد علی مدرس افغانی بوده و با آیت الله شیخ علی جمعه نوالی، آیت الله شیخ محمد جواد نجفی، آیت الله شیخ محمد موسی اخلاقی و آیت الله شیخ قربانی علی محقق کابلی، هم مباحثه بوده است).

زمین وقف مدرسه

ملا علی شفا، پدر شیخ محمد نبی کربلایی انسان دوراندیش بود. سیه روزی هزاره‌ها را با تمام وجود لمس کرده بود، در صدد شرایطی بود که مرکز تعلیمی دینی را برای مردم آنجا، تأسیس نماید، اما اجل مهلت نداد، در سال ۱۳۱۹ وفات نمود. مطابق وصیت پدر، شش جریب زمین را در قریه کمج، وقف حوزه علمیه نموده بود، سپس در سال ۱۳۲۰ ه.ش توسط شیخ محمد نبی کربلایی، مدرسه دینی تأسیس شد. ایشان مشغول تدریس طلاب علوم دینی گردید و در ارشاد مردم و کارهای اجتماعی، حل مخاصمات، رفع مسائل حقوقی و مرافعات شرکت فعال و چشم گیر داشت.

این مدرسه دینی، امروزه یکی از مراکز مهم علمی، در ولسوالی دره صوف، به شمار می‌رود و در طول انقلاب، از جمله مراکز فرهنگی و دینی فعال در صفحات شمال کشور بوده است، این مدرسه در زمان خویش، به مرکز بزرگ علمی و فقهی مبدل شد. شیخ محمد نبی کربلایی در زمان که ملت تشیع افغانستان، در اوج خفقان و سیه روزی به سر می‌بردند، خدمات بی‌مانند انجام داد.

کرسی تدریس

شیخ محمدنبی کربلای؛ مقام علمی ومهارت در تدریس، آموزش، بیان رسا، لهجه شیرین، سخت کوشی ونظم وی، موجب شد تا به سرعت طلاب وشاگردان زیادی نزد این عالم عامل، خوشه چین فضل و ادبش باشند، ایشان در کرسی تدریس می نشیند و سالها در این مدرسه، مشغول تدریس شد، وجود با برکتی داشت و در مدت تدریس خود، شاگردان نخبه تربیت کرد، از جمله مولوی علی نظر، ملاغلام رسول وآدینه محمد کربلایی، از جمله بزرگان وعلماء قریه حسنی هستند که نزد این عالم جلیل القدر، درس خوانده اند.

زمانی که شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) به مدرسه حسنی برج آمد، اما با آن هم شیخ عیسی زیرک، در تگاب حسنی و شیخ محمد نبی، در حوزه علمیه کمج، از جمله مدرسین و کسانی بودند که مورد حمایت و پشتیبانی شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) قرار داشتند و طلاب علوم دینی، از خرمن فیض با عظمت این عالمان دین، بهره مند شدند. مدرسه علمیه کمج، از جمله مدارس بزرگ و علمی بود، که صدها شاگرد و طلبه دینی، در آن درس خوانده اند، و در مناطق خویش مصدر خدمات گردیده اند.

اخلاق نیکو

حسن خلق، زیور انسانهای وارسته، نشانه ای قلب پاک و ضمیر روشن آنها است؛ شیخ محمد نبی کربلای، به این عنایت الهی، مزین بود و با خوش طبعی ومزاحهای پر جاذبه اش، با مردم، بر خورد می کرد. طوری که اگر کسی با او هم مجلس می شد، آرزو می کرد، یکبار دیگر با او هم کلام شود و از صحبت های شیرین وحکایت های مستدل وی بهره ببرد. سر انجام شیخ محمد نبی کربلای، بیش از نیم قرن، علم اندوزی، خدمت وتدریس، به عمر ۶۰ سالگی در ۲۵ سرطان سال ۱۳۴۶ ه.ش، در قریه کمج، به رحمت حق پیوست.^۱ فقدان ایشان صدمه غیر قابل جبران به حوزات علمیه دره صوف وارد نمود.

^۱ - هفته تفاهم ملی سال ۱۳۹۹ شماره ۴ ص ۸

حجة الاسلام والمسلمين شيخ علي اكبر نهضت



نگاهی به کارنامه‌ی درخشان و زندگی حاجی شیخ علی اکبر نهضت و سخن گفتن از او، سخن از بیداری و بلوغ فکری یک ملت و مردمی می‌باشد که در یک برهه‌ی حساس از تاریخ شکل گرفته و ادامه یافته است! سخن از منادی آزادی و آگاهی جامعه است؛ جامعه‌ی که بعد از سال‌یان متوالی تحمل ظلم و بیدادگری و صدها ناملایماتی که سایه‌ی شوم‌اش را بر سر مردم گسترانده و همه را به بردگی و اسارت کشانده بود. تداوم این وضع غیرقابل قبول بود که در طول تاریخ ملتی تحت ستم، محروم و مظلومانه به وضع اندوه‌بار زندگی نمایند و مرثیه‌سرایي نمایند. در قبال ستم و تبعیض ناروا بی تفاوت بودن چنین وضع ناهنجار سرنوشت دایمی و تقدیر الهی نیست. ملت‌ها می‌توانند با عزم راسخ توکل به خالق

لا يزال سر نوشت شان را رقم بزنند و آزاد زندگی کنند.

زندگی شهید نهضت، قصه‌ی پیرویی از خط سرخ عاشورای حسینی و دفاع از ارزش‌های اسلامی و عزت‌مند زندگی کردن است. زندگی شهید نهضت نگاهی به مکتب سرخ امام حسین (علیه السلام) و دفاع از ارزش‌های آن مکتب جاویدان است. حاجی شیخ اکبر نهضت همان‌طوری که از نام‌اش پیداست به گفته‌ی شاگردان و راویان داستان زندگی‌اش، روح ناآرامی بود که همواره در تلاش راه اندازی یک حرکت جمعی بود و آرامش نداشت. زندگی نامه شهید نهضت عصاره‌ی مصاحبه و جمع‌آوری معلومات از شاگردان و معاصران آقای نهضت به گونه‌ی فشرده نوشته شده است، تنها بخشی از دوره‌های مختلف حیات آن شهید نستوه و با شهامت را باز تاب داده است.

ولادت/ تحصیل

شیخ علی اکبر نهضت فرزند مرحوم حاجی غلام علی در قریه‌ی چهارده دای میرداد ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان در سال ۱۳۲۲ش دیده به جهان گشود. پدر ایشان یکی از بزرگان منطقه به حساب می‌آمد و مرد متدین و خیرخواه بود. علی اکبر نهضت، دوران کودکی را در محیط گرم خانواده‌ی مذهبی به سر برد. از آن جایی که پیشه‌ی همه‌ی مردم محل، زراعت و مال‌داری بود، از آوان کودکی با مشکلات جامعه آشنا شده و شرایط دشوار زندگی مردم را با تمام وجود لمس و احساس کرد و در سن چهارده سالگی به تشویق پدر و خانواده و شوق وافر که جهت کسب علم و معارف داشت، روانه‌ی مدرسه‌ی دینی سرولنگ شد. نزد علمای متبحر آن وقت جهت فراگیری علوم شتافت و سپس در مدرسه‌ی علمیه‌ی چهارده نزد مرحوم سید عوض علی نجفی و آیت‌الله شیخ محمد موسی اخلاقی، تحصیل کرد. ابتدا دروس حوزوی را از ادبیات عرب شروع نمود تا کتاب معالم و لمعه را با شوق و علاقه فرا گرفت و سپس در مدرسه‌ی علمیه‌ی سرولنگ نزد آیت‌الله شیخ جواد نجفی و سایر علمای تراز اول منطقه کسب علم نمود. در مدت تحصیل بنا بر نبوغ و استعداد سرشاری که داشت،

به زودترین وقت مورد توجه و تشویق علمای منطقه قرار گرفت و در سنین جوانی تبدیل به خطیب و مبلغ توانا و آگاه شد و شهرتش در بین مردم و جامعه انعکاس یافت، او طلبه‌ی روشن- فکر و مبلغ بود.

سید حسن علوی مدرس مدرسه‌ی چهارده در مورد آقای نهضت می‌گوید: (شیخ علی اکبر نهضت مبلغ توانا بود، تنوع مطالب درس‌خترانی‌های شهید نهضت باعث می‌شد مردم با شوق و ذوق پای منبر وی نشسته و به سخنرانی‌ها، موعظه‌های او گوش دهند).

خدمت عسکری و آشنایی با بهلول گنابادی

علی اکبر نهضت در سن ۲۲ سالگی در سال ۱۳۴۳ ش عازم خدمت عسکری شد ایشان به دقت و تأمل فراوان تحولات مهم سیاسی و دولتی را نظاره و تحلیل می‌نمود. نهضت در دوران خدمت عسکری در فرقه (۸۰) پیاده جلال‌آباد به تولی خدمت به عنوان یکی از محافظین زندان ارگ شاهی ولایت توظیف شده بود. در این سال‌ها بود که با علامه محمد تقی بهلول گنابادی (ایرانی) زندانی سیاسی و تبعیدی شاه ایران در افغانستان بود، از نزدیک آشنا شد و براساس روایت‌ها و شواهد، آشنایی با علامه محمد تقی بهلول گنابادی مسیر سرنوشت شیخ علی اکبر نهضت را تغییر داد و تأثیر زیادی بر او نمود. دوره‌ی سربازی با همه‌ی مشکلات طاقت فرسا، منشأ تحول بزرگی در فکر و اندیشه‌ی شهید نهضت شد، در تابستان سال ۱۳۴۴ ش به دلکی خدمت زندان دهم‌زنگ کابل تبدیل شد. در اولین روز ورود به زندان دهم‌زنگ با شکنجه نو جوانی به نام فهیم جان توحی قندهاری رو به رو می‌شود و می‌بیند مأمور زندان این نوجوان را با انواع فجیع شکنجه می‌کند چنان مشت محکمی بر سینه مأمور زندان می‌کوبد؛ می‌گوید (چرا این جوانی بی‌گناه را شکنجه می‌کنی؟ اگر گناه دارد باید قانون با او برخورد کند).

هم‌چنان آقای نهضت با علامه اسماعیل بلخی در محبس دهم‌زنگ کابل آشنایی پیدا می‌کند عصر روزهای جمعه به دیدن وی می‌رود روح و روانش با کلمات زیبایی بلخی صیقل

می خورد، سرانجام دوران خدمت سربازی به پایان می رسد و آقای نهضت با کوله بار از تجارب به خانه برمی گردد^۱ (هفته نامه ی وحدت، ۱۳۷۰: ۶).

ادامه تحصیلات

شیخ اکبر نهضت بعد از اتمام دوران سربازی و آشنایی با دستگاه دولت و نهاد های نظامی افق های تازه ی به رویش گشوده شد و به تجارب دست یافت که سبب تغییر جهان بینی وی گردید. در کنار این تجارب فوق العاده، مهم و ارزشمند، احساس نمود که باز هم به اندوخته ها و توانایی علمی اش بی افزاید و سطح علمی که اکنون از آن برخوردار است، پاسخ گوی اهداف بلندی که در سر می پروراند نیست لازم می داند بیشتر تحقیق و تحصیل کند و با مشوره ی ملا غلام علی کربلایی (خواجه بلند) دوباره راه تحصیل و معرفت را در پیش می گیرد. در بهار سال ۱۳۴۶ ش به ولسوالی بلخاب ولایت سرپل نزد آیت الله عالمی رفت کتاب قوانین در اصول و مکاسب در فقه رانزد ایشان فرا گرفت. بعد از تکمیل مدارج علمی، در مدرسه (دهن شرط) بلخاب به حیث استاد انتخاب شد.

سفر زیارتی به عتبات عالیات و دیدار با علما

نهضت بعد از چندین سال تحصیل و تدریس در ۲۰ سرطان ۱۳۴۷ ش همزمان با مرگ سید اسماعیل بلخی روانه کابل شد. سپس عازم سفر زیارتی به شهرهای مشهد و قم به نیت زیارت امام رضا علیه السلام و سایر اماکن مقدسه ی آن دیار شد. در طول این سفر معنوی، با علمای افغانستان که در شهر مشهد و قم زندگی می کردند، تبادل نظر نمود. اوضاع و احوال سیاسی کشور را برای آنان تشریح نمود و به سوالات علما معلومات و پاسخ ارائه می نمود. از تحولاتی که در کشور جریان داشته همه را آگاه ساختند و بعد به قصد زیارت به سوی کشور عراق عزیمت نمود و از شهرهای مقدس کربلا، نجف اشرف، کاظمین و سامرا دیدن

^۱ - هفته نامه ی وحدت، ۱۳۷۰: ۶.

نموده و با علمای افغانستان که در نجف اقامت داشتند، ملاقات می کند و هم چنین با مراجع عظام تقلید مقیم نجف دیدار می نماید. شیخ علی اکبر نهضت برغم این که زمینه ی فراگیری بیشتر معارف دینی در قم و نجف اشرف برایش مساعد بود، حضور در سنگر جهاد و روشن گری برایش اهمیت بیشتر داشت. لذا بعد از زیارت عتبات عالیات و دیدار با علما و مراجع عظام به افغانستان بر می گردد.

روشنگری و فعالیت های سیاسی

شیخ علی اکبر نهضت، عالم مبارز و فرزانه بود بر اساس معلومات و گفته های بزرگان و موسفیدان دره صوف، ایشان روشن فکر دینی و سخنور شهیر بود. او روحانی آگاه بود و با آثار اکثر اندیشمندان غربی و شرقی آشنا بود، کتاب های که به زبان فارسی ترجمه شده بود را خوانده و تسلط کامل داشت. همه ی کتاب ها و آثار چاپ شده را دقیق مطالعه نموده بود. کتاب های زیاد سیاسی و دینی را از مکان های مختلف جمع آوری کرده و جهت بلند رفتن آگاهی طلاب و مردم به مراکز علمی دره صوف انتقال داده بود، استاد نهضت در مدارس مختلف دره صوف تدریس نموده بود و واپسین ایام فعالیت های علمی و روشن گری اش را در مدرسه ی کمج سپری نمود، علت حضو استاد در مدرسه کمج، دعوت و خواهش بزرگان آن منطقه به خصوص آخوندزوار ذکر شده است، پس از حضور وی، مدرسه ی کمج به مرکز مهم تبلیغ و نشر معارف اسلامی و روشن گری تبدیل شد.

استاد نهضت کتاب معالم و مکاسب را در مدرسه کمج به طلاب تدریس می نمود. طبق صحبت های شاگردانش، آقای نهضت آثار شخصیت های امام خمینی، شریعتی، مطهری، جلال الدین فارسی، اقبال لاهوری، مولودی، سید قطب و محمد عبده را مطالعه ی عمیق داشت و برای تنویر افکار طلاب، آن ها را تشریح و تفسیر می کرد، استاد نهضت علاوه بر دروس اصلی، درس های مانند: تفسیر و اخلاق را برای طلاب در مدرسه ی کمج تدریس می کرد.

سراج التواریخ خوانی در بین مردم

شیخ علی اکبر نهضت از متن جامعه و تحولات برخاسته و به تکامل فکری رسیده بود، داستان‌های تلخ و اسارت هزاره‌ها را در دوره‌ی امیر عبدالرحمان خان جابر از زبان ملا غلام علی کربلای بارها شنیده بود؛ کتاب سراج التواریخ ملا فیض محمد کاتب هزاره رابه دقت مطالعه نموده بود و فرازهای از این کتاب را برای کارگران معدن ذغال سنگ و طلاب مدرسه‌ی کمج، روزهای جمعه تفسیر و تحلیل می‌کرد و به آنها می‌گفت؛ اگر ما بخواهیم برای مردم خود خدمت کنیم، باید تاریخ آنها را بدانیم، زمانی که کودتای خونین کمونیستی هفت ثور به رهبری حزب دموکراتیک خلق رخ داد، شیخ عبدالله کربلای می‌گوید: شهید نهضت آن شب مهمان ملا غلام علی کربلای بود گفت؛ در شب کودتا استاد اخبار رادیو بی بی سی را دنبال می‌کرد و به محضی که سقوط دولت داود خان را شنید با حالت تأسف رو به طرف ملا کربلای کرد گفت که افغانستان به کام شوروی سقوط کرد ما باید آماده روزهای سخت باشیم.

آقای نهضت در اولین جلسه‌ی که بعد از کودتا ۷ ثور ۱۳۵۷ تشکیل شده بود، آن جلسه تجلیل از نیمه‌ی شعبان در مدرسه‌ی کمج بود که مقام‌های حکومتی آمرین معدن حضور داشت.

شهید نهضت اوضاع سیاسی افغانستان را به تحلیل گرفت و جریان خلق و پرچم را یک جریان وارداتی معرفی نمود و آینده‌ی کشور را هم تاریک ارزیابی کرد.

دست‌گیری شبانه

شهید نهضت بعد از یک عمر تدریس، خدمت به جامعه و مردم، تبلیغ تعلیمات الهی به تاریخ ۲۰ دلو ۱۳۵۷ توسط مأمورین رژیم کمونیستی از مدرسه‌ی کمج شبانه دستگیر می‌شود، بعد از چند روز توقیف، همراه با ۲۴ نفر در سمنگان داخل چاه انداخته بالای آنها

با گلوله شلیک می شود، سپس با بلدوزر خرواها خاک روی آن انداخته و زنده به گور شدند
ومظلومانه به شهادت رسیدند^۱ (ماهنامه‌ی راه توسعه، ۱۴۰۰: ۳۲).

^۱ - ماهنامه‌ی راه توسعه، ۱۴۰۰: ۳۲.

حجة الاسلام والمسلمين شهيد عبدالعلي جاويد



علماء، دانشمندان، نخبگان آگاه و دلسوزان جامعه همواره در طول تاریخ به عنوان مرزبانان عقاید، باورها، ارزش‌های دینی، مذهبی و ملی پیشگام و پیش قدم بوده‌اند، هرگاه احساس خطر کرده‌اند، نه تنها مردم را در صحنه رها و ترک نکرده‌اند، بل که سینه‌ای خویش را سپر بلا، قرار داده و مردانه تا پای جان ایستاده‌اند و از کیان، ارزش‌های دینی، مذهبی و ملی دفاع نموده‌اند. چنانچه دکتر علی شریعتی می‌گوید: (پیشاپیش هر نهضت ضد استعماری، چهره یک یا چند عالم دین، که در اتاق تاریک مدرسه، درس خوانده‌اند، دیده می‌شود). یکی از این چهره‌های ماندگار، روحانی جوان آگاه، بیدار و مبارز «شهید عبدالعلي جاويد» است که پس

از کودتای ننگین ۷ ثور سال ۱۳۵۷ ه.ش به سنگرهای جهاد مسلحانه شتافت و در راستای انجام رسالت دینی، مذهبی و میهنی خویش، شب روز در تلاش بود. سرانجام سرخ رو به پیشگاه معبود و معشوق خویش، شتافت و مدال پر افتخار «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ» را کسب و بر سفره «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» جاویدانه گردید.

تولد

عبدالعلی «جاوید» فرزند عبدالله؛ در سال ۱۳۳۱ ه.ش، در قریه تحت جوی، مرکز ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان، در یک خانواده مذهبی، چشم به جهان گشود. پس از طی دوران طفولیت در سن هفت سالگی، خانواده‌ای او بر اساس عشق که به قرآن و اسلام داشت، وی را روانه‌ی مکتب خانه محلی نمود، وی از هوش و استعداد سرشار برخوردار بود، در اندک زمانی قرآن کریم، چهار کتاب، حافظ و دیوان اشعار مولانا شاکر بلخی را فراگرفت، سپس شامل مکتب دولتی گردید و تا صنف نه، در زادگاهش، تحصیل نمود، ولی به دلیل فقر شدید چند سالی از تحصیل بازماند، به خاطر بهبود اوضاع اقتصادی خانواده کار می‌کرد. او جوان پرکار و نیرومند، تشنه‌ی علم و دانش و در جستجوی زمینه تحصیل بود.

تحصیل

جاوید، دوران تحصیلات ابتدائی و متوسطه را با کمال میل و رغبت و با اشتیاق زیاد، به پایان رساند، اما به علت وضع بد مالی، نتوانست به تحصیل خویش ادامه دهد به ناچار جهت امرار معاش خانواده به کار دهقانی و زراعت در کنار پدرش پرداخت.

شهید جاوید با احساس سرپرستی مستقیم خانواده، اولین بار بود که خود را در امواج حوادث و ناملایمات روزگار و هجوم گرفتاری‌ها، فشار، رنج و زحمت یافت و با آن دست و پنجه نرم کرد و در کوره رنج و مشقت، شخصیت والای انسانیش بارور شد و جان گرفت. جاوید دومین بار، تصمیم به ادامه تحصیل می‌گیرد و این بار شامل مدرسه دینی

سرولنگ شد و به تحصیل مقدمات در (ادبیات عرب) پرداخت، اما به زودی احساس کرد که هدفش، در آن محیط، برآورده نمی‌شود، زیرا درس و بحث در آنجا، به روش‌های سنتی است که چندان بازدهی ندارد، بنا بر این، تصمیم گرفت که برای ادامه تحصیل هجرت نماید. شهید جاوید در سال ۱۳۵۶ ه.ش با تمام مشکلات، رنج و زحمت، با کسب اجازه استادش ملا برات حمیدی، عازم ایران و در شهر «قم» ساکن شد. اما به علت مشکلات اقتصادی و نداشتن پاسپورت و اقامت و مشقت‌های طاقت فرسا و در بحبوحه اوج انقلاب اسلامی ایران، برایش خیلی سخت تمام شد چون زمینه مناسب درس و سکونت در قم پیدا نشد، به شهرستان دلیجان^۱ رفت و مدتی را در آنجا مشغول تحصیل شد، سپس برای ادامه تحصیل به قم بازگشت و در امتحان حوزه اشتراک نمود و شامل حوزه علمیه قم شد.

بعداً معلوم شد که این برنامه از طرف نیروهای فعال روشن فکر حوزه بوده است. استاد شهید عبدالعلی مزاری رحمته با تعداد از علمایی هم فکرش تمرین سخنرانی، مقاله نویسی، مطالعات آزاد و درس‌های خوبی داشتند. این برنامه‌ها تاحدی، با روح ناقرار و پرتیش شهید جاوید، هم‌خوانی داشت، از همین جا، فعالیت‌های بیرونی و سیاسی شهید جاوید، شروع شد و دست به امور نظامی پیدا نمود، در تظاهرات‌های مردم ایران، در مقابل شاه، شرکت می‌نمود، وقتی وضع نابسامان افغانستان را می‌شنود، شورش‌های ضد دولتی را باخبر می‌شود، تصمیم می‌گیرد تا برای کسب تجربه خوب نظامی و چریکی به لبنان و فلسطین سفر کند، ولی به این هدفش، موفق نمی‌شود (امینی ۲۰: ۱۴۰۰)^۲

مترصد اوضاع کشور

شهید جاوید، در حین تحصیل در حوزه علمیه قم، اوضاع تأسف بار میهن اشغال شده‌اش را، بدقت تحت نظر داشت، که هر روز جوقه جوقه مردمش به شهادت می‌رسیدند

^۱ - شهرستان دلیجان، یکی از ولایت‌های مرکزی ایران است.

^۲ - مصاحبه با استاد شیخ محمدعلی امینی، مدیر مدرسه خاتم النبیین

و تجاوزگری‌های ددمنشانه اشغال گران و مزدوران بیگانه از یک سو، مقاومت‌ها و حماسه‌های پاهننگان مظلوم وطن، اعم از زن و مرد از سوی دیگر، شهید جاوید را به شدت متأثر گردانیده اراده‌اش را برای شرکت کامل در این نبرد سرنوشت ساز، بیش از پیش، مستحکم‌تر نمود، بالاخره روح بی‌قرار و بی‌آلایش شهید جاوید، هیچ توجیهی برای ماندن نیافته و عاشقانه در تپ و تلاش برای رفتن به کشورش افتاد.

لذا شهید جاوید با انقلابیون افغانی در ایران، ارتباط گرفته و راه رفتن به کشور را، دنبال می‌کند، که در نتیجه، شهید جاوید، از طریق حزب جنبش مستضعفین، به جبهه آزادی بخش که متشکل از ده حزب بود، معرفی می‌گردد و از این طریق، برنامه‌های عزیمت به افغانستان را، همراه با امکانات نظامی، فراهم می‌سازد و با چند تن از همراهان و هم‌رزمانش، در اواخر سال ۱۳۵۹ ه.ش عازم جبهه‌های داغ افغانستان گردیدند.

مبارزه فرهنگی

شهید جاوید با توجه به شرایط فعلی کشور، نیاز شدید جامعه مظلوم و دربند افغانستان را به کار نظامی، فرهنگی، به خوبی احساس می‌کرد و معتقد به دو نوع مبارزه فرهنگی و نظامی، علیه دشمنان اسلام و به خصوص دشمنان متجاوز روسی بود.

ا. مبارزه فرهنگی: او معتقد بود که جهت آگاهی توده‌های مردم و دور ریختن خرافات و بازگشت به اسلام اصیل، نخست باید دست به کارهای فرهنگی گسترده زد و برای بیداری جوانان مسلمان، دوستانش را وادار می‌کرد که چهره واقعی اسلام را آن‌طوری که هست برای شان معرفی نمایند.

ب. مبارزه مسلحانه: او معتقد بود که در مبارزه مسلحانه، اسلحه باید در خدمت اسلام و قرآن و مکتب باشد، علی‌الخصوص در شرایط فعلی افغانستان که دشمن روسی، مستقیماً نیروهای نظامی خویش، را وارد خاک و میهن اسلامی نموده و حکومت کمونیستی را بر مردم، به زور اسلحه تحمیل نموده است. و روزی نیست که شهری را ویران و قشلاقی

را بمباران و خانه‌ای را خراب و عده‌ای را به خاک و خون نکشند!

شهید جاوید در عمر کم و پربارش، در زمینه‌های رشد فرهنگی و سطح دانش و آگاهی مردم، توجهی خاصی مبذول داشت و همواره به بحث‌های ایدئولوژیکی، عقیدتی و سیاسی می‌پرداخت و معتقد بود ملتی که حد اقل ۹۰٪ آن بی‌سواد و با سوادانش اکثراً، دست پروردگان استعمار می‌باشند، به استقلال واقعی دست پیدا نخواهند کرد، مگر این که خود را با فرهنگ غنی و پربار اسلام مسلح و از فرهنگ استعمار رهایی یابند. شهید جاوید معتقد بود که تنها با تکیه به ایدئولوژی رهایی بخش اسلام است که می‌توانیم با تمام خطوط انحرافی مبارزه کنیم و ارتش تا به دندان مسلح روس را، بیرون برانیم و ملت خویش را نجات دهیم.

تأسیس کتابخانه

از همین جهت، شهید جاوید در سال ۱۳۵۸ ه.ش با تنی چند از دوستانش، با بودجه‌ای خیلی ناچیز که از در آمد کم ماهانه خودشان بود، پس انداز می‌کردند، کتابخانه‌ای را تأسیس نمودند، تا مبارزه را رسماً علیه خرافات و جهل تداوم بخشند.

شهید جاوید، در داخل کشور با تمام گرفتاری‌هایی که داشت، باز هم لحظه‌ای از این امر حیاتی غفلت نورزیده و فعالانه، تا لحظه‌ای شهادت به مطالعه، پخش و نشر کتاب و... مشغول بود. شهید جاوید، بیشتر کتاب‌های مجاهد مردانی را مورد مطالعه قرار می‌داد که در برابر متجاوزان، مبارزه ملی و اسلامی می‌کردند، آزاد اندیش، جهان نما و اسلام شمول بودند، مثل کتاب‌های دکتر شریعتی، مولودی، اقبال لاهوری، مطهری، سید قطب، جلال الدین فارسی و... لذا مبارزات او بیشتر، مکتبی و عملی، تا تئوری و زبانی بود.

بر خلاف خیلی‌های دیگری که از تفکر مبارزه و شرایط جهادی، به تحکیم جایگاه اجتماعی و حزبی خویش پرداختند، تا نام و نشانی کسب کنند. این روحیه، از نحوه شهادت شهید جاوید، خیلی واضح و روشن فهمیده می‌شود. (مستضعفین ۱۳۶۷)^۱

^۱ - مجله مستضعفین، آخرین شماره: ۳۰ خرداد ۱۳۶۷، ص ۶

آموزش نظامی

با آغاز و تداوم مبارزه مسلحانه، قاطعیت و شجاعت شهید جاوید، در منطقه عملیاتی، بسیار روشن بود. شهید جاوید، میان خود و دشمنان اسلام، هیچ مرزی، جز اسلحه و نبرد مسلحانه، احساس نمی کرد و طبق دستور قرآن ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^۱ ضرورت آمادگی رزمی را، در خود لازم می دانست، تا بتواند در مقابل دشمنان اسلام، دلیرانه بایستد. به همین جهت، شهید جاوید، در سال ۱۳۵۸ ه.ش آموزش دوره مقدماتی نظامی را در سبزوار طی نموده بی درنگ با تعدادی از همزمانش عازم افغانستان شد.

عزیمت به وطن

شهید جاوید، بعد از چندین ماه راهپیمایی و عبور از دره های عمیق و کوه های مغرور و سربه فلک کشیده وطن، با کمک و ایثار مردم تهی دست این مناطق، در بهار سال ۱۳۵۹ ه.ش به دره صوف رسید؛ و این زمانی بود که تاکنون، هیچ کس از خارج، اسلحه وارد نکرده بود و اولین کاروان مجاهدین که سلاح های مدرن و پیشرفته، در منطقه وارد کرده بودند، شهید جاوید و یارانش بود. بدون شک در حین فقر، بیچاره گی مردم به وطنش بازگشت، در طول این راهپیمایی طولانی و بسیار سخت با تمام وجود، مشکلات راه را احساس نمود.

شهید جاوید بعد از رسیدن به دره صوف، تمام وجودش را وقف سروسامان دادن، به حرکت نیرومند، اما غیر منظم مردمی نمود، (جنگ های چریکی) در اولین قدم شهید جاوید، با کمک جمعی از برادران هم فکرش، دست به تأسیس شورای اسلامی مرکب از سه نهاد قضائی، مالی و نظامی، برای نظم و نسق امور جامعه زد.

شهید جاوید در این شورا مسؤول نظامی بود، این شورا در رسیدگی به امور مردم و استفاده به موقع از امکانات مالی و بسیج مردمی و حراست از سنگرها، نقش مهم ایفا نمود.

شهید جاوید، هیچ وقت از حزب و قدرت و جایگاه اجتماعی سوء استفاده نکرد، با این که اولین کسی بود که در منطقه بهترین سلاح مدرن روز را آورده بود. و فرصت خوبی برای سوء استفاده و بهانه قوی برای استفاده جویی بود، اما او از این موقعیت، به نفع صلاحیت-ها و جایگاه اجتماعی خود بهره نجست، بل که می گفت: این امکانات و سلاح از مردم و برای منافع مردم است.

شهید جاوید با برداشتهای معنوی، دینی و مبارزاتی، پا به عرصه گذاشت، که سنخیتی با وضع موجود نداشت، یعنی او در عالمی بود که از قرآن و کتاب و سرگذشت مجاهدان و مبارزان جهان، در ذهن خود ذخیره کرده بود، ولی فضای موجود طور دیگری بود که بعدها خیلی واضح و روشن معلوم گردید.^۱

دوران نظامی

شهید جاوید در دوران کوتاه زندگی سیاسی، نظامی شان در منطقه، مدارج کمال و ترقی را پیمود و در هنگام شهادت، از آمادگی کامل برای وصل به کمال مطلق و محبوب حقیقی خود، برخوردار بود.^۲

نبرد گاه چپچل

شهید جاوید، با عده‌ای از هم‌سنگران در قریه «تحتجوی» نزدیک مرکز دره صوف مستقر بودند، در بهار سال ۱۳۶۰ه. ش نیروهای اشغال‌گروها، گذرگاه مهم چپچل را اشغال و مرکز دره صوف را مورد تهدید قرار دادند.

شهید جاوید با سایر مجاهدین دره صوف، تصمیم گرفتند که به نیروهای دشمن در دره چپچل، شبیخون بزنند، لذا قرار گذاشتند که تعدادی از مجاهدین از شرق و تعداد دیگر

^۱ - مؤسسه فرهنگی امام جعفر صادق - <https://nakhl3.blogfa.com>

^۲ - دره صوف سر زمین آزادگان - <http://www.dari-suf.blogfa.com>

از غرب و گروپ شهید جاوید که مسئولیت و رهبری عملیات را به عهده داشت، از داخل دره، به دشمن هجوم ببرند، بدین منظور، روز جمعه ۱۴/۱/۱۳۶۰ ه.ش به سوی دره چیچل حرکت کردند، حمله، ساعت ۱۱:۰۰ شب آغاز و به مدت چهار ساعت، نبرد موفقانه ادامه می‌یابد، دشمن تلفاتی قابل توجهی را متحمل می‌گردد، اما متأسفانه، از اثر کم کاری جبهه شرق و غرب دره، چندان نتیجه خوبی به دست نمی‌آید، خوش بختانه، مجاهدین به سلامت به پایگاه-های خود شان باز می‌گردند (تنظیم نسل نو هزاره مغل ۱۹۹۲م)^۱.

عروج خونین

شب و فردای آن روز، دشمن هم‌چون مار زخمی، برای گرفتن انتقام، به خود می-پیچد و با حمایت قوای هوایی، زمینی و وسایط زرهی، مرکز دره صوف را مورد حمله شدید قرار می‌دهند. شهید جاوید و همراهانش که به مدت دو روز، چیزی نخورده بودند، با شکم گرسنه و پیاده، تمام شب را بعد از حمله، به راهپیمایی ادامه دادند ساعت ۹ روز شنبه، به مرکز دره صوف باز گشتند.

در همین ساعات، حمله بزرگ دشمن، از دو استقامت هوای و زمینی، شروع می‌شود، شهید جاوید و همراهانش در موقعیت نیمه محاصره‌ای قرار گرفتند و با وجود کمبود سلاح و پرسونل، اما با همت بلند، در تپه‌های شرق بازار دره صوف، قصد اتخاذ سنگر می‌نماید. به همین دلیل، از طریق کوتل قلعه، به سمت بند مخابره حرکت می‌کنند که متأسفانه، در دامن تپه‌های خاکی، با تانک‌های زره‌دار و هلیکوپترهای دشمن، رو برو می‌شوند، شهید جاوید و هم‌زمانش، در مقابل حملات هوایی و زمینی دشمن، مقاومت نمودند و یکی پی‌دیگری سبکبال، به پرواز درآمدند و به شهادت رسیدند، تعدادی از هم‌زمان شهید جاوید^۲، هنگام شهادت، اسلحه‌اش را پارچه پارچه کرده به زمین می‌زدند و می‌شکنند تا سالم به دست دشمن

^۱ - مجله ماه نامه تنظیم نسل نو هزاره مغل ص ۴۵ شماره ۲۶، ۱۹۹۲م.

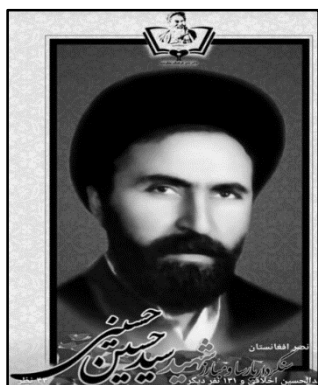
^۲ - <https://mfabbhehsud.com> - پایگاه اطلاع رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی بابه بهسود

نیافتد، بایک نبرد خونین شهید جاوید همراه با یازده تن^۱ از هم‌زمانش، در دامن کوتل قلا جام شهادت نوشیدند. (مجله جبل الله ۱۳۷۰)^۲.

^۱ - توسلی؛ طلوع دره صوف در گذر بحران تاریخ ج ۱ ص ۱۲: ۱۳۹۹

^۲ - مجله جبل الله ص ۱۸ شماره ۸۴، ۱۳۷۰

حجة الاسلام والمسلمين شهيد سيد حسين حسيني



کمچ قریه‌ی خوش آب و هوای است، در دامنه کوه‌های سر به فلک کشیده یکتا (تیربند ترکستان) دره صوف موقعیت دارد، مردان از جنس فولادین تربیت نموده بود که در زهد پارسایی از خود گذری، در تفکرو بینش سالم اسلامی، در مبارزه، تلاش‌های سیاسی، اجتماعی کم نظیر بود. شهید حسینی تربیت یافته در دامن حوزه‌های علمیه و برخاسته از متن جامعه مظلوم و محروم دره صوف بود! هدفش حاکمیت اسلام و تلاشش برای بهروزی و آسایش خلق خدا بود و به همین جهت در گذشت (۱۳۲۹-۱۳۶۶ ه.ش) وی ضایعه بزرگی برای ملت مسلمان و ثلمه عظیمی برای ملت افغانستان بود.

ولادت

سید حسین حسینی، فرزند سید محمد تقی، در قریه کمج ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان، در سال ۱۳۲۹ ه. ش دیده به جهان گشود. پدرش با گفتن اذان و اقامه در گوش راست و چپ این کودک و با ریختن مقدار تربت سید الشهداء در کام او، شور و عشق حسینی را خمیر مایه‌ی وجودش می‌سازد و با ارادت خاصی به اهل بیت (علیهم‌السلام) نام وی را حسین می‌گذارد. پدرش یک کارگر ساده و کشاورز بود، حسینی در کودکی از مهر و عطوفت پدر، محروم شد و یتیمی را تجربه نمود، شاید خدا خواسته بود که وی هم چون اکثر بزرگان و زعمایی تاریخ، درد و محرومیت جامعه‌اش را با گوشت، پوست و خون خویش احساس کند، او زیر نظر کاکایش سید آخوند بزرگ شد.

تحصیلات

حسینی، طلبه‌ای سخت کوش، با استعداد، سرشار و از ذکاوت خوبی برخوردار بود. او در کودکی مانند فولاد آبدیده شده بود، در سن ۱۵ سالگی وارد حوزه علمیه کمج شد که آن مدرسه، زیر نظر شیخ محمد نبی کربلایی بود، دروس مقدماتی صرف، نحو، سیوطی و ادبیات عرب را به مدت سه سال خواند، بعد از آنجا در مدرسه حسنی برج آمد. مدرسه حسنی برج، زیر نظر آیت الله شیخ عبدالحسین معروف به آخوند زوار اداره می‌شد، در آنجا تا کتاب معالم را درس خواند. آن‌هم به این ترتیب که زمستان‌ها، درس می‌خواند و در تابستان‌ها با کاکایش کار می‌کرد و نان آور خانه بود.

سفر عشق

آوازه‌ی جان‌فزایی، درس اساتید حوزه علمیه کهن نجف اشرف، توسط زواران عتبات عالیات خان علی کربلایی و محمد نبی زوار به گوش سید حسینی می‌رسد، مرغ وجودش به پرواز در می‌آید، آرامش از او سلب می‌گردد، تا این که در اواخر سال ۱۳۴۷ ه. ش، تصمیم

می‌گیرد به نجف اشرف برود، لذا به مرکز ولایت سمنگان (آییک) برای گرفتن پاسپورت (گذرنامه) رفت برحسب اتفاق در آنجا صندوق برای قرعه کشی گذاشته بودند، که در داخل آن صندوق برگه‌های کاغذ بود، بعضی شان سفید و روی بعضی هم حج و کربلا نوشته بودند و نام ایشان از میان برگه‌های، کاغذ کربلا بیرون می‌شود، بسیار خوشحال شد، وقتی که در خانه برگشت، با عمو و مادرش صحبت کرد، آن‌ها هم خوشحال شدند.

ایشان تا آن وقت تقریباً ۱۸ ساله بود. ولی دوستانش قبول نمی‌کردند، چون از نظر سنی هنوز به پختگی نرسیده بود، نو جوانی بیش نبود، بالاخره رهسپار سفر عشق می‌شود، مدت چند ماه در نجف اشرف می‌ماند و از اوضاع آنجا مختصری اطلاع پیدا می‌کند.

ملاقات با امام خمینی رحمته الله علیه

در اوایل سال ۱۳۴۸ ه. ش حضرت آیت الله حکیم رحمته الله علیه به رحمت حق پیوست، بعد از آن ایشان، مقلد حضرت امام خمینی رحمته الله علیه می‌شود، پس از آن، حسینی با دوستانش، بعضی شب‌ها در جلسه بیرونی امام، شرکت می‌کردند، به گفته‌ای خود شان، حضرت امام خمینی به ما خیلی توجه می‌کردند و چون به طلبه‌های جوان، بسیار توجه داشتند و ما، با محبت امام، خیلی علاقه و عشق پیدا کردیم، البته اول پیش خود، تعجب می‌کردیم که چطور امام، به شخصیت‌ها و علماء که می‌آیند، آن‌طوری که باید و شاید، توجه نمی‌کند، ولی وقتی که ما طلبه‌های جوان و مبتدی می‌رفتیم، در مجلس، امام خیلی محبت می‌کردند و با یک لبخند محبت، تمام وجود ما را تکان می‌داد، وقتی که امام، حکومت اسلامی را درس می‌داد و به صورت جزوه پخش می‌شد، ما این جزوات را می‌خواندیم، که علاقه بیشتر پیدا کردیم و اندیشه مبارزاتی و سیاسی امام هم، به ما اثر گذاشت و از آنجا ما علاقه به مبارزه علیه کفر، شرک، ظلم و ستم، پیدا کردیم و به طرخی که امام در حکومت اسلامی داده بود، اعتقاد پیدا نمودیم، در اثر این روابط نزدیک که با امام و آیت الله منتظری داشتیم، در اندیشه مسایل مبارزاتی شدیم، و کم‌کم وقتی که این اندیشه‌ها ریشه دوانید، در جمع خودمان، با تعدادی از

برادران روحانی افغانی ارتباط تشکیلاتی پیدا کردیم که بالاخره در آنجا روحانیت مبارز را تشکیل دادیم (توسلی و ثبلاگ، دمی با تاریخ).^۱

اگرچه تعداد ما کم بود و از هر طرف مورد تهاجم قرار می گرفتیم، اما پناه گاه ما، امام بود و لطف ایشان بود که دیگران، همه علیه ما حرف می زدند، در عین حالی که با دوستان و مبارزین که در بیت امام بودند، هم چون شهید محمد منتظری، آقای دعاوی، که رئیس روز نامه اطلاعات و نماینده مجلس شورای اسلامی بود، شیخ حسن کروی، محتشمی وزیر کشور وقت جمهوری اسلامی و امثال آنها، ارتباط و دوستی داشتیم. این خاطراتی بود که از یمن وجود امام و سایر دوستان داشتیم و هم از تشکیلات خودمان که آقای عرفانی جزء آن بود و هم چنین شیخ عبدالحسین اخلاقی که در جبهه متحد بود، (توسلی، طلوع ۱۳۹۹: ۱۲۵) ما یک جمعی خیلی صمیمی و دوستانه بودیم و در آنجا کار می کردیم، بعد ما از نجف اشرف با برادران در قم، کابل، سوریه و باقی جاها، ارتباط گرفتیم و این ارتباط ما بود، که سبب شد، وقتی که در سال ۱۳۵۸ ه.ش، زمینه آزاد کار تشکیلاتی، در ایران به وجود آمد، آن مجموعه ها، همان طوری که در مقدمه مرامنامه سازمان آمده، دور هم جمع شدیم و سازمان نصر را تشکیل دادیم.

تشکیل سازمان نصر

شهید حسینی، هرگز نمی توانست کوچک ترین توهین به امام و خط امام را تحمل کند و با همین بینش و منش بود که وارد مبارزات سیاسی گردید و از دوره که در نجف اشرف مشغول تحصیل بود، به این خط پیوست.

با وقوع کودتای کمونیست ها در افغانستان و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به رهبری امام خمینی، او به ایران آمد، در سال ۱۳۵۸ ه.ش با هم کاری سایر برادران و دوستان

^۱ - توسلی، محمدنایب علی، و ثبلاگ دمی با تاریخ. برخی از نبشته های توسلی، دره صوفی.

^۲ - توسلی، طلوع، (۱۳۹۹) دره صوف در گذر بحران تاریخ، انتشارات بیهقی بلخ

همزمانش، سازمان نصر را تشکیل دادند و لذا او از بنیانگذاران اولیه سازمان نصر بود و در مدت نه سال شب و روز، در پیشبرد کارهای انقلابی، تلاش می نمود و در همه موارد و زمینه ها، از خداوند کمک و هدایت می خواست و همیشه این مطلب را می گفت که ما این راه را انتخاب کرده ایم، راه خدا و برای خدا می دانیم، هر چند که هیچ وقت صد در صد خود را کامل و پیروز نمی دانیم، اما این وظیفه را ادامه خواهیم داد، تا هر جا که توان داشته باشیم به پیش خواهیم رفت.^۱

بازگشت به افغانستان

آقای حسینی در سال ۱۳۵۹ ه.ش از طرف سازمان نصر و جبهه آزادی بخش افغانستان، مأموریت یافت که برای رفع مشکلات انقلاب و نظم امور جبهات و مجاهدین، به افغانستان برود، لذا ایشان به مدت یک سال در جبهات نبرد، به سر برد و در سال ۱۳۶۰ ه.ش دوباره به ایران بازگشت و کارهای تنظیمی خویش را پی گرفت. در اواخر ۱۳۶۱ ه.ش بار دیگر، به افغانستان بازگشت و به مدت دو سال کامل مشغول تبلیغ، ارشاد، توجیه، هدایت مردم و مجاهدین در سنگرهای داغ نبرد ایفای وظیفه کرد و چند ماه را سلاح بر دوش، در خط مقدم جبهات نبرد، شتافت و مشغول پیکار بر ضد روس ها و دشمنان انقلاب اسلامی شد.^۲

مبارزات سیاسی

در سال ۱۳۶۳ ه.ش باز هم برای پیگیری کارها، به ایران رفت و بر علاوه این مسافرت ها در هر مقطعی، مشغول انجام یک و یا چندین وظیفه مهم در سازمان بود، از مسئولیت دفتر سازمان در قم گرفته، تا انجام وظیفه در دفتر سازمان نصر در تهران و سرپرستی کل تدارکات و امور مالی و روابط عمومی آن و در اخیر هم به عنوان مسئول سیاسی و سخنگو، در خارج از

^۱ - سایت افق اندیشه - <https://ofoghandisha.com>

^۲ - سایت حزب عدالت و آزادی افغانستان - <https://jfp-af.org>

کشور و نماینده سازمان در شورای ائتلاف اسلامی انجام وظیفه کرد و با همت تمام سعی می‌ورزید در صفوف جنبش اسلامی افغانستان، وحدت و هماهنگی ایجاد نماید، که به همین جهت، به ائتلاف هشت گانه، اهمیت بسیار قایل بود، هم‌چنین در جهت انسجام و تشکیل بیشتر سازمان نصر، بی‌دریغ تلاش می‌نمود و در این راستا، از هر گونه تکروری و خود محوری، مبراء بود و اعتقاد کامل داشت که یک حزب و یک سازمان، نباید برای انسان، بت شود و موجب تعصب کورکورانه گردد، همیشه می‌گفت سازمان نصر، برای ما یک وسیله است که از طریق آن بتوانیم نیروها را متشکل کنیم^۱ و علیه دشمن بجنگیم، خدمت به مردم نمائیم و خط اصیل اسلام را تقویت کنیم، خطوط اصلی فکری و سیاسی او، که همان خطوط تعیین شده سازمان نصر بود، قرار ذیل است:

۱- تداوم و تشدید مبارزه مسلحانه بر ضد روس‌های اشغال‌گر.

۲- اجتناب و پرهیز از جنگ‌ها و درگیری‌های فرعی و داخلی.

۳- تلاش در جهت فشرده‌تر شدن صفوف جنبش مقاومت.

۴- نفی مذاکره و سازش سیاسی با دشمن.

۵- حرکت در جهت خط امام و تقویت آن.

۶- افشاگری و مبارزه جدی، بر ضد خطوط انحرافی ناسیونالیستی.

انحراف چپی و راستی حکومت خلق و پرچم، در راستای همین اهداف است که در یکی از مصاحبه‌هایش گفت: (ملت ما برای این قیام نکرده‌اند که مکتب کاپیتالیسم غرب را جایگزین مکتب سوسیالیسم شرق کنند، ملت ما با دادن بیش از یک میلیون شهید، نمی‌خواهد افغانستان اسلامی را از چنگال عفریت شرق رهایی داده و به چنگال عفریت غرب گرفتار سازد، ملت ما می‌خواهد مکتب اسلام را جایگزین کمونیسم نموده و مستقل و آزاد زندگی کنند. ملت ما مبارزه می‌کنند، تا ایادی تمام جهان خواران را، از افغانستان قطع نمایند. عقیده

^۱ - پایگاه خبری پیام آفتاب - <https://www.payam-aftab.com>

ما این است که چون کمونیست‌ها، با زور و قدرت به افغانستان تجاوز کرده اند، باید با زور و قدرت هم خارج شوند، ما هیچ گونه مذاکره سیاسی با آنها نداریم، تاریخ نهضت‌های، رهایی بخش در جهان، به خوبی گواهی می‌دهد که هرگاه ملتی مورد تجاوز قرار گیرد و اسلحه را به زمین گذاشته و پشت میز مذاکره با تجاوزگران نشسته اند، هرگز به پیروزی نرسیده و خون‌هایی شهیدان شان، پایمال شده اند و ما هرگز نمی‌خواهیم این تجربه تلخ، در افغانستان تکرار شود، (پیام مستضعفین ۱۳۶۸: ۲۶)^۱ هم‌چنین در آخرین مصاحبه‌اش با رادیو بی بی سی BBC که چند روز پیش از شهادتش پخش گردید گفت: ما به همه احزاب اسلامی، که در افغانستان، علیه روسیه صادقانه می‌جنگد و هیچ گونه وابستگی به هیچ یک از بلوک شرق و غرب ندارند، هم‌کاری صادقانه داریم؛ هم‌چنین گفت: سازمان نصر، یک سازمان اسلامی است و عقیده اسلامی و آرمان اسلامی دارد، در این سازمان، هم شیعه و هم سنی شامل می‌باشد، زیرا برای ما اسلام اولویت دارد و مسئله‌ی نژاد و ملیت و منطقه مطرح نیست، (راه عدالت، ۱۴۰۲: ۱۲)^۲ و اگر هم مطرح باشد، اول کل افغانستان مطرح است و بعد کل جهان اسلام و مستضعفین مطرح است.

سفر، هرات

شهید حسینی، در راستای تحقق همین اهداف بود، که اخیراً از طرف سازمان نصر، مأموریت یافت که در رأس هیئتی مرکب از چند تن از علماء و مسئولین سازمان، دفاتر را بازرسی و نسبت به امور، نسق و سوق تعلیم و تربیه، مجاهدین (هفته نامه وحدت، شماره ۱۳۷۰: ۷۲)^۳ هماهنگی بیشتری ایجاد کند و به همین جهت، عازم مشهد مقدس گردید و از آنجا رهسپار تربت جام- هرات در پیش گرفت، تا مسائل نوار مرزی و مشکلات مجاهدین و

^۱ - پیام مستضعفین شماره ۶۱- ص ۱۳۶۸: ۶۲

^۲ - ماهنامه راه عدالت، شماره ۷ ص ۱۴۰۲: ۱۲

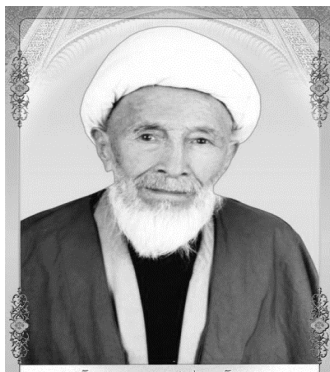
^۳ - هفته نامه وحدت، شماره ۷۲، ص ۱۳۷۰: ۱۱

پایگاه سازمان نصر، در هرات را، بررسی نماید؛ (توسلی، طلوع ۱۳۹۵: ۲۸۵)^۱ اما با کمال تأسف، در یک حادثه‌ی دردناک ترافیکی، به تاریخ ۱۲ میزان ۱۳۶۶ ه.ش به شهادت رسید.^۲ روحش شاد یادش گرامی.

^۱ - توسلی، طلوع، (۱۳۹۹) دره صوف در گذر بحران تاریخ انتشارات بیهقی بلخ

^۲ - دره صوف سر زمین آزادگان - <http://www.dari-suf.blogfa.com>

آیة الله شیخ محمد حسین ترکستانی



یکی از علماء بزرگ که عمر شریف و با برکت خویش را در راه تحصیل و تدریس علوم دینی، تبلیغ و احکام اسلامی گذراند و در راه گسترش فرهنگ اسلام، چه با تربیت شاگردان با سواد فاضل، چه با سخنرانی و بیان معارف اسلامی برای علاقه مندان و دل‌باختگان به اسلام، ده‌ها سال تلاش و فعالیت نمود، زحمات‌ها کشیده رنج‌ها برده است و بیشتر در علوم اسلامی ید طولای داشت، فصاحت در تدریس، تبحر در ادبیات عرب، همانند دریای موج بود، او آیت‌الله شیخ محمدحسین آخوند عرب بود.

ولادت

محمدحسین، معروف به (آخوند عرب) در سال ۱۳۰۰ ه. ش، در قریه‌ی جمبوغه سرولنگ، دره صوف بالا ولایت سمنگان، در یک خانواده مذهبی، چشم به جهان گشود. دوران طفولیت

را در دامن پر مهر و عطوفت مادر و سر پرستی پدر گذراند. ایشان در زمانی پا به عرصه‌ای وجود گذاشت، که حادثه‌ی غمبار امیر عبد الرحمان خان، کم کم رو به فراموشی می‌رفت، هزاره‌ها، نفس راحت تری می‌کشیدند، شاه امان الله خان، لغو برده‌داری هزاره‌ها را اعلام کرده بود.

محمدحسین، در سن هفت سالگی به مکتب‌خانه محلی رفت، دروس قرآن کریم و بعض کتب فارسی و احکام شرعیه را آموخت؛ ایشان وقتی به سن پانزده سالگی رسید، از آنجای که شوق و شغف زیادی به تحصیل علوم دینی داشت، با تشویق پدر بزرگوارش، در سال ۱۳۱۵ه.ش، وارد مدرسه دینی سرولنگ گردید، که در آن زمان از رونق خوبی برخوردار بود.

تحصیل

آخوند عرب، با اشتیاق و علاقه فراوان، مشغول تحصیل گردید و کتب جامع‌المقدمات و سیوطی را به زودی فراگرفت و حاشیه ملا عبدالله، معالم الاصول، لمعتین و قوانین را نزد آیت الله حاج شیخ میرزا حسین و شیخ عبدالحسین آخوندزوار مشغول به تحصیل شد، در عین حال کتب مقدماتی را خود نیز تدریس می‌کرد. بعد از آن که آیت الله حاج شیخ میرزا حسین، زندانی شد، مسئولیت اداره امور مدرسه سرولنگ و تعلیم و تربیت طلاب و پاسخ‌گویی به مسائل شرعی و حل و فصل مشکلات دینی مردم را، آخوندزوار به عهده گرفت؛ آخوند عرب در کنار ایشان چندین سال به این مدرسه، ایفای مسئولیت نمود، تا این که در سال ۱۳۴۸ه.ش، به همراه خانواده، به خاطر اشتیاق زیارت عتبات عالیات و کسب علم و دانش، به حوزه علمیه نجف اشرف، عازم کشور عراق گردید، ایشان بعد از انجام مراسم زیارت عتبات عالیات، در جوار بارگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ماندگار شد.

در نجف اشرف از محضر اساتید ذیل کسب فیض نمود: درس رسایل را نزد شیخ مجتبی لنکرانی تحصیل نمود، منظومه را نزد شیخ عباس قوچانی آموخت و مکاسب را نزد

شیخ صدرا بادکوبه‌ی تلمذ کرد، کفایتین را نزد شیخ کاظم ترک فرا گرفت، همزمان، ادبیات عرب، لمعتین، معالم الاصول و رسائل را، تدریس می‌کرد و طلاب زیادی از محضر ایشان استفاده می‌نمود.

دروس خارج را از محضر آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی و... استفاده نمود و مدت هفت سال در حوزه نجف اشرف ماندگار شد. هنگامی که حکومت بعث عراق، در سال ۱۳۵۴ ه.ش. به جهت تضعیف حوزه علمیه‌ی نجف اشرف، تصمیم به اخراج عده‌ی زیادی از علماء و طلاب گرفت، لذا عده‌ی از علماء و طلاب خارجی را از عراق اخراج کرد، آخوند عرب، به همراه عده‌ی از علماء و طلاب افغانی، وارد کشور سوریه گردیدند؛ در آنجا از طرف آیت‌الله سید حسن شیرازی رحمته‌الله مورد استقبال قرار گرفتند.

تشکیل حوزه در سوریه

بعد از اقامت علماء در کشور سوریه، آخوند عرب، با جمعی از علماء دیگر افغانی برای آیت‌الله شیرازی، پیشنهاد کردند باید از این فرصت پیش آمده، که جمعی از علماء و طلاب افغانستانی، وارد سوریه گردیده‌اند، درست استفاده شود و زمینه اقامت این‌ها در کشور سوریه آماده گردد و حوزه علمیه در جوار بارگاه حضرت زینب علیها السلام تشکیل گردد. آیت‌الله سید حسن شیرازی ^(ه) از این پیشنهاد، به خوبی استقبال کرده قول می‌دهد که در این راستا از هیچ گونه سعی و تلاشی، کوتاهی نخواهد کرد، تمام اساتید و طلاب افغانی، متعهد می‌شوند که در جوار بارگاه، حضرت زینب علیها السلام ماندگار گردند و برای تشکیل حوزه علمیه، تمام سعی و تلاش خود را به کار گیرند؛ لذا با مساعدت و هم‌کاری آیت‌الله سید حسن شیرازی ^(ه) منازلی را به همین منظور اجاره نمودند و طلاب را در آن منازل، اسکان دادند و دروس حوزه را شروع نمودند. حوزه علمیه حضرت زینب علیها السلام از رونق خوبی بر خور دار شد.

عالم هجرت

آیت الله شیخ محمدحسین ترکستانی، یکی از مؤسسين و بنیان گذاران حوزه علمیه دمشق بود، طلاب زیادی، از محضر مبارک ایشان، کسب فیض نمود. وی در اواخر عمر شریفش، علاوه بر کھولت سن، دچار عوارض قلبی گردیده بود و برای ایشان مشکل بود که در حوزه علمیه، حضور پیدا کرده و درس بگوید، لذا شاگردان ایشان، در منزلش رفته از محضر ایشان، کسب فیض می کردند، بدین طریق تا آخرین لحظه عمرش، از تدریس کوتاهی نورزید، تا این که این عالم وارسته و اسوه ی تقوا و فضیلت، در تاریخ ۷ قوس سال ۱۳۷۸ ه.ش، با کوله بار از علم و دانش، در دیار غربت و عالم هجرت و در جوار بارگاه ملکوتی بانوی بزرگ اسلام، حضرت زینب کبری (علیها السلام) و در سن هفتاد و هشت سالگی، دعوت حق را لبیک گفته و به سوی معبود خویش، شتافت و به ابدیت پیوست و در همانجا به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

آیه الله حاج شیخ عطاءالله توسلی



الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ (امام علی) علیه السلام
گوشه‌ای از زندگی پرافتخار عالمی از تبار شاگردان مکتب امام جعفر صادق علیه السلام که تا آخرین روزهای زندگی، غافل از تحصیل، تدریس نبود و قلم را بر زمین نگذاشت و هم‌واره برای اعتلای مکتب اهل بیت علیهم السلام تلاش نمود؛ او آیت‌الله حاج شیخ عطاءالله توسلی بود، ایشان از جمله عالمانی بود که در درس و بحث، کم نظیر بود و عمر خود را در پاسداری از این مکتب، صرف نمود.

ولادت

شیخ عطاءالله توسلی، فرزندملا غلام‌علی کربلای، در سال ۱۳۱۷ ه. ش در قریه خواجه بلندبهبود، ولسوالی دره صوف بالای ولایت سمنگان، در یک خانواده مذهبی و روحانی،

چشم به جهان گشود. پس از سپری نمودن دوران طفولیت، در سن هفت سالگی، به مکتب خانه محلی رفت، دروس قرآن کریم و بعضی کتب فارسی و احکام شرعیه را آموخت.

تحصیل

ایشان وقتی به سن پانزده سالگی رسید، از آن جای که شوق و شغف زیادی به تحصیل علوم دینی داشت، با تشویق پدر بزرگوارش که یکی از روحانیون برجسته‌ی منطقه به شمار می‌رفت، در سال ۱۳۳۵ ه.ش وارد مدرسه سرولنگ گردید، که در آن زمان از رونق خوبی برخوردار بود، آقای توسلی، با اشتیاق و علاقه فراوان، مشغول تحصیل گردید و کتب جامع - المقدمات، سیوطی و مغنی را به زودی فرا گرفت و حاشیه ملا عبدالله، معالم الدین، لمعتین و قوانین و اصول فقه را، نزد آیت الله شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) و مولوی علی نظر، مشغول به تحصیل شد. در عین حال کتب مقدماتی را تدریس می‌کرد. بعد از آن که آیت الله شیخ محمد حسین آخوند عرب، به قصد زیارت عتبات عالیات و ادامه‌ی تحصیل، عازم نجف اشرف شد، مسئولیت اداره مدرسه علمیه‌ی سرولنگ، تعلیم و تربیه طلاب، پاسخ‌گویی به مسائل شرعی و حل و فصل مشکلات دینی مردم را، آیت الله شیخ عطاء الله توسلی، به عهده گرفت، و مرجع حل مخاصمات مردم گردیده بود.

سایه حکومت کمونیستی، بر مدارس دره صوف

اوضاع خفقانی حکومت کمونیستی آن زمان، چندان فرصت برای ادامه‌ی تحصیل را نمی‌داد، با روی کار آمدن حکومت کمونیستی در سال ۱۳۵۷ ه.ش ۱۹۷۸ م، افغانستان شاهد، حوادث تلخی بود که متأسفانه، باروی کار آمدن حکومت کمونیستی خلق و پرچم در افغانستان، اوضاع کاملاً دیگرگون گردید؛ و لذا سرانجام، گرایش افراطی کمونیستی و مارکسیستی و خصومت با حوزه دین، عصبیت و جاهلیت حاکم بر عقل، وجدان و آمادگی حمله‌ای اتحاد سوسیالیستی جماهیر شوروی سابق به افغانستان، دست به کار شدند، حکومت خلق و پرچم

کمونیستی به رهبر نور محمد ترکی وحفیظ الله امین، تعداد از علما را دستگیر و روانه‌ی زندان کرد، سپس به شهادت رساندند.

بدین گونه، ستاره بخت و اقبال مراکز علمی حوزوی، پشت ابرهای تاریک فتنه کمونیست‌ها، در حال افول بود؛ رعب وحشت حکومت کمونیستی، بر مدارس علمیه دره صوف و مناطق هزارستان سایه افکنده بود، دیگر از آن شور و نشاط علمی، خبری نبود، بل که به جای آن، هر روز خبر ناگوار زندان و شهادت طلایه داران علمی و بزرگان دره صوف، از هر طرف به گوش می‌رسید، علما و بزرگان زیادی را از نواحی مختلف دره صوف، دستگیر و روانه‌ی زندان نمودند و یا زنده به گور کردند و به این طریق به شهادت رساندند، در آن زمان، به همین دلیل، جهاد علیه کمونیست‌ها، تازه شکل گرفت، آیت الله حاج شیخ عطاءالله توسلی، از سال ۱۳۵۷ الی ۱۳۵۸ ه.ش دست به سلاح زد، تحصیل خویش را فدای باورهای انقلابی خود و مردمش نمود و برای دفاع از ننگ، ناموس و کیان مردمش، روانه سنگر شد و با عشق و ایمان و توکل برخداوند، جهاد خالصانه را در کنار دیگر مبارزان جان بر کف، شروع می‌کند، سرانجام وعده خدا تحقق پیدا نمود و شعار ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۱ در گوشه گوشه‌ای این سر زمین طنین انداز شد.

نقل قول ایشان است:^۲ روزی من از جبهه گرم جنگ، به خانه برگشتم، مردم می‌گفتند: بچه‌ی ملا غلام علی کربلایی، با کار توس پر و تفنگ مزین، آمده، همه چشم‌ها به من خیره شده بود. مجدداً روانه سنگر شدم، در کوتل غلام علی جان، تمام کار توس (مرمی) های خویش را خالصانه به طرف دشمن شلیک کردم، که از آنجا شکست حکومت کمونیستی و بیگانگان خارجی رقم خوردند، (توسلی، طلوع، ج ۱ ص ۲۸، ۱۳۹۹)^۳.

^۱ - اسراء/ ۸۱

^۲ - نقل قول / آیت الله حاج شیخ عطاءالله توسلی.

^۳ - توسلی، طلوع «دره صوف در گذر بحران تاریخ» ج ۱، ص ۲۸، ۱۳۹۹ ه.ش انتشارات بیهقی بلخ.

مهاجرت

ایشان چندین سال به این طریق، ایفای مسئولیت نمود. تا این که در اواخر سال ۱۳۵۸ ه. ش با تشویق پدر بزرگوارش، به همراه خانواده روانه کشور ایران شد و در مشهد مقدس ساکن گردید، ایشان در حوزه علمیه مشهد مقدس، جهت کسب فیض علم و دانش و رسیدن به درجات عالی تر، ماندگار شد، دروس سطح را به پایان رساند.

در مشهد و قم به تحصیل درس خارج پرداخت، وی دروس سطح و خارج را از محضر اساتید ذیل کسب فیض نمودند: آیت الله علی پناه اشتهاری، قوانین رانزد آیت الله ستوده، رسایل و المکاسب را نزد آیت الله حجت هاشمی «خراسانی» کفایه الاصول را خدمت آیت الله صالحی «نیشابوری»، منظومه را نزد آیت الله شیخ عباس قوچانی، بدایه الحکمه و نهایه الحکمه را نزد شیخ صدرا بادکوبه‌ای، کفایتین و تفسیر را نزد آیت الله مصباح، آیت الله محقق کابلی و آیت الله فلسفی فراگرفت.

همزمان؛ ادبیات عرب، لمعتین، معالم الدین و رسائل را تدریس می کرد، که طلاب زیادی از محضر ایشان استفاده می نمودند. ایشان هفت دوره کامل، درس خارج را به اتمام رسانیده با تمام معنی یک مجتهد زمان خویش بود و به مدت بیست سال به طوری مستمر در درس خارج حضرت آیت الله محقق کابلی رحمته الله و هم زمان، مدت بیست سال، در درس خارج اصول حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی و پانزده سال در درس خارج فقه قضایی، شرکت فعال داشته و خوشه چین خرمن فضل و دانش این بزرگان بود و از محضر ایشان کسب فیض نمودند.

آیت الله حاج شیخ عطاء الله توسلی، ممتحن دفتر مرجع تقلید، حضرت آیت الله محقق کابلی رحمته الله به مدت ۲۲ سال در ایران بود. و ۷ سال در افغانستان نماینده در امور حسیه و وجوهای شرعی و حل و فصل دعاوی بین بود.

حضور در صحنه های فرهنگی

آیت الله حاج شیخ عطاء الله توسلی با توجه به ضرورت تبلیغ دینی، ادای رسالت و امانت الهی و پرورش دادن انسان های وارسته، متعهد و فاضل در حوزه علمیه مشهد و قم، علیرغم شرائط سخت و دشوار آن دیار، به تربیت جمعی از طلاب جوان و فرزانه کشور، در کنار درس های حوزه وی، همت گماشت.

شیخ محمد اسلم یوسفی می گوید: (آیت الله توسلی در سال های ۱۳۶۷ ش در سبزوار پیش نماز و امام جماعت کمپ تعلیمات نظامی استاد شهید عبدالعلی مزاری رحمته الله بود، در غیاب ایشان گاهی رهبر شهید من را می فرستاد)^۱.

ایشان به شناخت اندیشه های جدید فلسفی، کلامی، مباحث اعتقادی، تحقیق در باره آنها، پاسخ گوئی علمی، منطقی، حل مشکلات، اعتقاد کامل داشت، از سودیگر، بر قراری صمیمیت و دوستی در میان مردم و تشویق اعزام مبلغین جوان و آگاه به مسائل اجتماعی و فرهنگی جامعه در کشور افغانستان؛ تلاش می کرد، خود در عرصه فرهنگی حضور فعال داشته و همیشه درس خنرانی های خود می فرمود: اتحاد و هماهنگی در بین جوامع ملل خصوصاً افغانستان، یکی از ضروریات مهم جامعه می باشد.

شیوه تدریس

در حوزه های علمیه، از زمان های قدیم، شیوه های گوناگون تدریس، در سطح علوم دینی، وجود داشت. آقای توسلی با اشراف کامل به نقاط قوت و ضعف، در حوزه های علمیه افغانستان و ایران، با بهره گیری از نیم قرن تجربه و تحصیل، تحقیق، تدریس و درک از محضر فقهای مشهد و قم، روش تازه ای پایه ریزی کرد، ایشان در تدریس خویش، ضمن حفظ و احیای امتیازات دروس معمول در حوزه ها، به گزینش درست مطالب و حذف زواید مطالب وقت گیر و بی ثمر، تأکید داشت و بیشتر به باز پروری بحث های پرفایده اصول و فقه همت

^۱ - مصاحبه ای اختصاصی با حجت الاسلام شیخ اسلم یوسفی ۱۴۰۳:۷.

گمارند، که از سوی حوزات علمیه مشهد و قم، مورد استقبال همه جانبه قرار گرفت. از جمله ویژگی‌های بارز آیت الله توسلی در تدریس، عنایت خاص به اصل «شاگرد محوری» بود و روش «استاد محوری» در تدریس ایشان دیده نمی‌شد. ایشان ضمن جرأت و میدان دادن به شاگردان در جلسه تدریس، به گونه عملی راه استنباط احکام و جزئیات آن در هر مسأله فرعی را عنوان می‌کند. به عبارت روشن‌تر، ایشان درس‌ها را دسته بندی می‌کرد، بل که می‌توان گفت: تلفیقی از روش سنتی و شیوه نو، که می‌توان در پرورش نیروی انسانی، کار آمد برای حوزه علمیه و بسیار کار ساز باشد استفاده می‌نمود.

ویژگی های اخلاقی

آقای توسلی، انسان خوش اخلاق، گشاده رو و خوش برخورد بود، در هیچ شرایطی، اصول اخلاقی را نادیده نمی‌گرفت، با وقار و متانت، سخن می‌گفت، شیوه برخورد شان اعم از کوچک و بزرگ یک سان و به آنها احترام قائل بود، به طلاب شخصیت می‌داد، با آن مقام علمی که داشت، در کرسی تدریس می‌نشست و درس‌ها را دسته بندی شده به طلاب به طور واضح، تدریس و درس را چندین بار تکرار می‌کرد.^۱

تألیفات

آقای توسلی، از همان آغاز تحصیل در حوزه‌های علمیه افغانستان، مشهد و قم به نوشتن و نگارش تمام درس‌های خود، پرداخت و با تمام سختی‌ها و دشواری‌ها، هرگز از نوشتن دست برد نداشت، لحظه‌های عمر خود را با شور و شوق و عشق به تحصیل گذراند، آثار به جا مانده از ایشان، مجموعه‌ای بیش از ۶ جلد کتاب چاپ شده و در اختیار اندیشمندان قرار گرفته اند، از جمله نقد بر آیین وهابیت و مسیحیت، فصول الملهمه، قیام عاشورا الگوی بشر، نقش روحانیت در جامعه، وحدت در جامعه مسلمین است.

^۱ - دره صوف سر زمین آزادگان - <http://www.dari-suf.blogfa.com>

المحكم فی اصول الفقه، در این مجموعه با بحث استدلالی، مبانی اندیشه اصولی خود را با دید ژرف و عمیق و بکارگیری منطق استدلالی و برهان، در مباحث اصول، به تحقیق پرداخته و کتاب‌های دیگر حاشیه‌ای جامع اصول (رسائل) مرحوم شیخ انصاری رحمته الله قیام عاشورا الگوی بشر، جایگاه اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر، نقش روحانیت در جامعه، تقریرات درس خارج فقه آیت الله فلسفی، تقریرات درس اخلاق آیت الله مصباح و خاطرات آیت الله شیخ میرزا حسین هزاره از زندان دهمزنگ کابل و ده‌ها آثار دست نویس دیگر، قواعد الفلسفه فی شرح المنظومه از ایشان باقی مانده که به تعداد (۹۸۰۰) صفحه می‌رسند.

آقای توسلی، در مدت سال‌های اقامت در حوزه‌های علمیه، با تلاش مجدانه و شبانه روزی، بر قله‌های علم و دانش دست یافت و خودش را با زیور علم و تقوا، مزین نمود، در این هنگام بانک ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱ مؤمنان همگی نتوانند سفر کنند، چرا از هر گروهی، دسته‌ای سفر نکنند، تا در کار دین دانش اندوزد (و معارف، احکام اسلام) را آگاهی یابند. و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند.

آیت الله توسلی در بازگشت به دیار خویش ممثل این آیین مبارکه بود، هم زمان با فصل نوین دیموکراسی در کشور، در مکاتب و مدارس، یک باره بر روی مردم ما باز شدند، مردم سراسیمه به مکاتب و مدارس روی آوردند، (توسلی، طلوع، ج ۱ ص ۲۴، ۱۳۹۹)^۲.

عزیمت به وطن

آیت الله توسلی، نظر به اشتیاق بازدهی که داشت، بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر^۳ و باز شدن افق نوینی در افغانستان، به وطن برگشت، هنگامی که حکومت موقت افغانستان در سال ۱۳۸۲

^۱ - توبه/ ۱۲۲

^۲ - توسلی، طلوع «دره صوف در گذر بحران تاریخ» ج ۱، ص ۲۴، ۱۳۹۹ ه. ش انتشارات بیهقی بلخ.

^۳ - ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برابر با ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ سلسله عملیات انتحاری توسط گروه تروریستی القاعده در خاک آمریکا به وقوع پیوست، زمینه مداخله آمریکا در افغانستان باز شد.

ه. ش تازه شکل گرفت، اوضاع نا بسامان کشور، نسبتاً آرام شده بود، که با شکست گروه طالبان، زمینه عزیمت به وطن، فرصتی مساعد شد، جهت باز دید از اقارب و فامیل خویش، در قریه خواجه بلند بهسود، در زمستان سرد و منجمد مناطق که کاملاً در قهر طبیعت محاصره و تمام راه‌های ورودی به این روستا، مسدود شده بود، با کمی مساحت از راه کوتل قولک، وارد زادگاه خویش شد. برف زمستان، تمام راه‌های عبور و مرور قریه را مسدود ساخته بود، ایشان چنان مورد استقبال پر شور و گرم مردم قرار گرفت که پیر و جوان با بیل و پارو، برف راه را پاک می کردند. تا کاروان حضرت آیت الله توسلی، به راحتی از آنجا، عبور نمایند، مردم چنان با شور و هلهله و هیجان استقبال گرم کردند که در تاریخ دره صوف، کم نظیر است و هیچ عالمی تا هنوز چنان پر شور و از طرف مردم استقبال نشده بود.

بعد از باز دید اقارب و خویشاوندان، ایشان قریه خواجه بلند بهسود را به مقصد شهر مزار شریف ترک می نماید، علمایی شهر مزار شریف، به آقای توسلی پیشنهاد کردند که باید از این فرصت پیش آمده، استفاده اعظمی نموده، مشغول تدریس شود.

نماینده حضرت آیت الله محقق کابلی رحمته الله علیه از این پیشنهاد، به خوبی استقبال کرد و قول داد که در این راستا از هیچ گونه سعی و تلاشی، کوتاهی نخواهند کرد، تمام اساتید و طلاب مقیم شهر مزار شریف، نیز متعهد شدند، که به دروس ایشان حاضر شده و برای تشکیل حوزه علمیه، تمام سعی و تلاش خود را به کار گیرند، (توسلی، طلوع ج ۲ ص ۲۸۶، ۱۳۹۵).^۱

تأسیس حوزه علمیه

ایشان یکی از مؤسسين و بنیان گذاران حوزه علمیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دره صوف و بنای مسجد جامع حضرت بلال (ره) در شهرک سجاده شهر مزار شریف بود و طلاب زیادی از محضر مبارک ایشان، کسب فیض نموده اند و ایشان تا آخر عمر پر بار خویش از درس و

^۱ - توسلی، طلوع « دره صوف در گذر بحران تاریخ » ج ۲ صص ۲۸۶، ۱۳۹۹، انتشارات بیهقی بلخ.

بحث فارغ نشده و مشغول تدریس بود که مایه‌ای خیر و برکت در بین مردم گردیده بود.

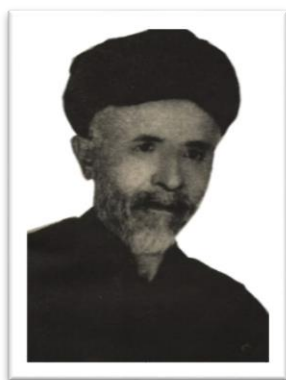
دیار غربت

آیت الله توسلی، مردی عالم، مخلص و خادم بود، که تمام عمر با برکت خویش را در جهت نشر معارف اهل بیت (علیهم السلام) صرف کرد و در این راه، مشکلات فراوان را تجربه کرد و در عین حال با صبر و حوصله از کنار تمام نا ملایمات روزگار گذشت. او همواره به تحصیل، تدریس و تربیت شاگردان، عشق می‌ورزید و توفیق خدمت به مردم را از خداوند می‌خواست، سر انجام آقای توسلی پس از ۷۶ سال عمر و بیش از نیم قرن، علم اندوزی و تدریس و سعی و تلاش، در اواخر عمر شریفش، علاوه بر کهولت سن، دچار عوارض قلبی نیز گردیده بود و برای ایشان هم مشکل بود، که در حوزه حضور داشته باشد و درس بگوید و در پای صندلی درس زانو بزند. ایشان شاگردانی داشتند که در بیت شریفش رفته، از محضر ایشان کسب فیض می‌کردند^۱، بدین طریق تا آخرین لحظه از تدریس و کتابت، کوتاهی نورزید، تا این که این عالم وارسته و اسوه‌ی تقوا و فضیلت، در ۲۵ اسد سال ۱۳۹۳ ه.ش با کوله باری از علم و دانش، در دیار غربت مشهد مقدس و عالم هجرت، دعوت حق را لبیک گفته و به سوی معبود خویش شتافته و به دیار ابدی پیوست و در همانجا به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد، (فصل نامه سمنگان شماره ۲ صص ۳۸، ۳۹۸)^۲.

^۱ - پایگاه اطلاع رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی بابه بهسود - <https://mfabbehsud.com>

^۲ - فصل نامه بازتاب سمنگان، شماره ۲، ص ۳۷-۳۸ سال ۱۳۹۸.

سید ابوالحسن موسوی (کلنگ)



سید ابوالحسن موسوی، معروف به سید کلنگ، فرزند سید طالب حسین موسوی، در سال ۱۳۰۲ ه.ش، در قریه شوراب دره صوف، ولایت سمنگان، چشم به جهان گشود.

دست توسل

سید ابوالحسن هفده ساله بود که مشغول کار و کاسبی شد، در سال ۱۳۱۹ ه.ش در یکی از مسافرت‌هایش، شبی از شب‌ها، در دامن کوتل کوه سبزک، بین منطقه «چهل» و «آب خورک» قافله اتراق کرد، او خیلی خسته بود، سردی زمستان هم زیاد بود، طاقتش طاق شده بود، بعد از نماز و صرف غذای شام، پنهان از همراهانش، بغض عجیب و رمز آلودی گلایش را فشرده و گریه بر وی عارض شد، از این رو، دست توسل به دامن مولا علی (علیه السلام) زد و از او درخواست نمود، که او را از این سختی نجات دهد، در حال گریه و زاری و راز و نیاز با خدا، خوابش برد، در خواب دید که در مدرسه «سرو لنگ دره صوف» اولین مدرسه دینی در سطح هزارستان،

جشن با شکوهی برگزار است و عده‌ی زیادی از علماء، در آنجا جمع هستند. او نیز در جمع آنها بود. از آن جمله، عالمی، او را نزد خود خواند و تکه کاغذی به او داد و گفت بخوان، وی در عالم خواب کاغذ را باز کرد، دید این مصرع در آن نوشته بود:

«دست و دل عاشقان، دامن حیدر گرفت»

از خواب بیدار شد. این مصراع در ذهنش بود، وقت نماز صبح شده بود. وضو گرفت و نماز خواند، بعد از نماز، قافله به سمت «مدر» از مناطق ولسوالی کهمرد-بامیان، حرکت کرد، او آن مصراع را با خود زمزمه می کرد. خواب خود را تعبیر به این کرد که باید مدح علی (علیه السلام) را بگوید و مداح او باشد.

جشن عید غدیر خم

تا برگشتن از ولسوالی کهمرد به خانه، بیست و چهار مخمس شعر، در مدح حضرت امیر (علیه السلام) سرود، همه را حفظ کرده بود. در منزل بود که شنید، آیت الله آخوند زوار، مدرس مدرسه «سرولنگ» به مناسبت عید سعید غدیر خم، مراسم جشن برپا کرده و به هرقریه، خط (نامه) ای فرستاده که مردم در آن جشن شرکت کنند، او آن اشعاری را که در سفر سروده بود، خوب از حفظ داشت، در حالی که تا هنوز شاعر نبود و مردم او را به عنوان یک شاعر، نمی شناختند و سواد خوب و کافی هم نداشت، آن اشعار را، در این مراسم، در حضور علمای بزرگ آنجا، از جمله ملا غلام علی کربلایی، آیت الله حاج شیخ عطاء الله توسلی، آیت الله شیخ محمد حسین (آخوند عرب) و شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) و سید میرزا حسین عادل، که از علمای بزرگ منطقه و از مدرسین مدرسه بودند، خواند، جمعیت زیادی از مردم نیز حاضر بودند، او ادعا نمود که این اشعار، ساخته خود من است، ولی آنها باور نکردند و از او امتحان گرفتند.

ملا میرزا حسین خطاب به او گفت: من این نوشته را به تومی دهم، اگر به نظم در آوردند سراینده آن اشعار هم تو هستی و اگر در مدت یک هفته نیاوردی، شاعر نیستی، خوشبختانه

همان شب، آن نوشته‌ها را به نظم در آورد، فردای آن روز، به مدرسه رفت و شعر را به آنها داد، برایی آنها ثابت شد که او شاعر است، بعد از آن، او را تشویق و کمک نمودند و حتی از او خواستند که در نزدشان درس بخواند. اما بد بختانه او به خاطر تأمین زندگی خانواده‌اش، نتوانست به درخواست آنها جواب مثبت بدهد و مشغول درس شود.

منقبت خوانی در دره صوف

بعد از این که اولین شعرش را سرود، دیگر دنبال خرید و فروش نرفت. و به کار کشاورزی (دهقان کاری) پرداخت و در کنار آن، مناقب حضرت علی (علیه السلام) را می‌سرود و در محافل و مجالس علمایی منطقه و بزرگان قوم، از جمله ملا غلام علی کربلای خواجه بلند منقبت می‌خواند. آنها او را تشویق می‌کردند و هدایایی هم برایش در نظرمی گرفتند. مردم سخت به وی علاقه پیدا کرده بودند و در هر جا، از او به نیکی یاد می‌کردند، در مراسم‌های مذهبی، مردم به وی مراجعه می‌کردند، او مجالس آنها را با صدای بم- سیار خوش و نغمات داودی، از منقبت مولا علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) زینت می‌داد، مردم و محبین خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) از شنیدن حماسه‌ها، شجاعت‌ها و فداکاری‌های آن بزرگواران، به وجد و سرور می‌آمدند و هدایایی به او تقدیم می‌کردند.

وی مدت بیش از پنجاه سال، در زادگاهش، شعر می‌سرود و در مجالس می‌خواند، از آنجا که سواد کافی نداشت، اکثر کتاب‌های پدر را نمی‌توانست مطالعه کند و از طرف دیگر، دسترسی به منابع زندگانی پیشوایان دین و امامان معصوم (علیهم السلام) نداشت، تا از این طریق اشعار خود را تحکیم بخشیده و غنای بیشتری بدهد.

لذا این مشکل را خوشبختانه از طریق دیگر حل کرد، بدین ترتیب که مرتب در مجالس سخنرانی و روضه خوانی حاضر می‌شد و به سخنان علما و بزرگان، به دقت گوش می‌داد و خلاصه‌ای از آن را به حافظه می‌سپرد و سپس بلافاصله به جای خلوت رفته آن را به نظم در می‌آورد.

قرار بود در سن ۲۱ سالگی، به خدمت سربازی برود، اما این کار با وساطت بزرگان محل، از جمله فیروز قریه دار خواجه بلند بهسود، نزد مأمورین دولت، پنج سال به تأخیر افتاد. خصوصاً مأمور حاجی میرزا جان و محمد خان که با حکومت، رابطه داشت، به مسؤل جمع-آوری مشمولین خدمت سربازی گفت: بلب شیعیان علی علیه السلام را مراعات کن، که این یکی از عندلیب‌های خوشخوان باغ خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله است، از آنجا بود که وی در سن ۲۶ سالگی به سربازی اعزام شد.

دوران سربازی؛ آشنایی با بزرگان هزاره هادر کابل

خدمت سربازی به وطن، یک اصل ضروری است، دوران سربازی برای یک جوان، بسیار آموزنده است، باید سربازی خویش را طبق برنامه‌ای رایج کشور، به اتمام برساند. سید ابوالحسن در سال ۱۳۲۷ه.ش در خدمت سربازی، استخدام شد، در حارندوی کابل، در «تولی اول کندک بانک شاهی» تعیین بست شد، وظیفه عسکری خویش را ادامه داد.

دو ارباب هزاره از «پشت بند» ولایت سمنگان، دین محمدخان و ملا خال مراد به خاطر مشکلات عسکرها در کابل آمده بودند، در قشله‌ای عسکری با سید ابوالحسن برخورد نمودند، گفتند: امروز جمعه است، اجازه رخصت شما را از قوماندان فرقه می‌گیریم، با هم به منبر بچه شاه قول می‌رویم. «بعد از ختم مجلس باید منقبت بخوانی، چشم ما را روشن کنی» او قبول کرد. بعد از ختم مجلس از آیت‌الله حاج شیخ محمد امین افشار رحمته الله علیه آن دو خان هزاره اجازه خواستند، که این سید سربازا اگر اجازه باشد منقبت بخواند، بسیار خوب خواهد شد.

آقای حاجی اجازه داد، وی بر سرپا ایستاد، تا صدایش بلند شد کسانی که از حسینیه خارج شده بودند، همه برگشتند. چون صدای او به سبک کابلی نبود، در نظر مردم کابل، خیلی جالب بود. این منقبت خوانی او، مورد توجه مردم کابل قرار گرفت و فوق‌العاده، او را تشویق کردند. نادر علی خان ترکمنی و پهلوان ابراهیم خان ترکمنی از پهلوانان معروف کشور

و قهرمان زمان خود بود، گلنگک را در مجلس دید و شب همراه دوستانش به منزل خود، دعوت نمود و ضیافت مفصلی به افتخار مهمانی وی ترتیب داد.

بعد از آن پهلوان ابراهیم، گلنگک منقبت خوانان، می‌رفتند، تا اکثر مردم کابل، به او علاقه پیدا کردند. شب‌ها با بایسکیل او را از کندک بانگ شاهی، به مجالس می‌بردند.

منقبت خوانی کابل/ مزار شریف

در کابل و مزار شریف، چهل روز بعد از میله‌ی گل سرخ، بیرق بسیار بزرگ، در مزار شریف، کابل و سایر ولایات، از طرف دولت بر افراشته می‌شد، آن بیرق را «جنده (جهنده) مولاعلی» (علیه السلام) می‌گویند. از اول صبح تا نزدیکی‌های ظهر، مراسم برافراشتن بیرق، طول می‌کشید، در دوران سربازی او هم در این مراسم شرکت می‌کرد.

در این جشن باشکوه و مجلل که منسوب به حضرت علی (علیه السلام) بود، در حالی که هزاران کبوتر، بالای سرش پرواز می‌کردند، در بین انبوه جمعیت با پیراهن سفید، در بر و عمامه سیاه بر سر و چین هزارگی در تن، آستین‌ها را بالا می‌زد و به مدح حضرت علی (علیه السلام) می‌پرداخت.

مردم سیل آسا، به دورش جمع می‌شدند و با گفتن صلوات و الله اکبر و جان جان نام خدا او را تشویق می‌کردند و او نیز در حال حرکت مناقب را به روش حماسی، با حرکات مخصوصی می‌خواند. پاها را از زمین بلند می‌نمود و صدای خود را زیر و بم خاصی می‌داد. در بعضی موارد، آشکارا، مشکل را به نثر تبدیل کرده و توضیح می‌داد و نظم و نثر را به هم می‌آمیخت و شیر و شکر درست می‌کرد.

بعد از اتمام سربازی، دوباره به زادگاهش برگشت و به منقبت خوانی پرداخت و به کشاورزی مشغول شد، اما با خود عهد کرده بود که همه ساله، در چهل روز ایام میله‌ای نوروز حضرت علی (علیه السلام) به کابل آمده منقبت بخواند و همین کار را هم می‌کرد. عده‌ی زیادی از منقبت خوانان از کابل و هرات و قندهار بودند، که اشعار عرفانی و در سطح بالا را می‌خواندند.

اما اشعار سید که بیشتر سروده خودش بود، ساده و عوام فهم بود و صدایش زیباتر و

رساتر از دیگرهم قطارانش بود، مخاطبین به گردش جمع می شدند و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) را گوش می دادند.

کشف حجاب توسط ظاهرشاه

محمد ظاهرشاه، پادشاه افغانستان، در سال ۱۳۱۶ الی ۱۳۴۷ ه. ش علماء بزرگان و شخصیت های مذهبی را، از جمله آیت الله حاج شیخ میرزا حسین دره صوفی، علامه اسماعیل بلخی را در زندان انداخته بود، در زمان حکومت محمد ظاهر شاه و صدارت شاه محمود خان، رفع حجاب گردید، در سال ۱۳۳۷ ش اولین دسته محموله ی سلاح جدید روسی به کشور رسید و اردوی افغانستان مجهز گردید و دولت شاهی، خود را بر تمام کشور مسلط دید، خانواده شاهی، اعم از شاه و صدر اعظم شاه محمود خان، تصمیم گرفتند به زنان اجازه دهند حجاب خود از صورت بردارند و خانواده شاهی در یکی از جشن های سال ۱۳۳۸ ش در منطقه کارته چهار، با روی باز در یکی از جشن ها حضور پیدا کنند، مأمورین عالی رتبه و افسران نظامی، آنها را بدرقه کردند، اندکی بعد، در ولایات این حکم دولتی، نیز به اجرا گذاشته شد، در قندهار از طرف مولوی صمد آخوند زاده، مخالفت صورت گرفت که توسط نیروهای دولتی سرکوب شد، والی قندهار، محمد صدیق خان، از مقامش عزل گردید.^۱

از این رو، ابوالحسن مجبور شد، از حجاب اسلامی و سنت کهن ملی دفاع نماید. و عده ای که کاری جز ترویج فحشا نداشتند، در کنار وی، به ساز و آواز و رقص و پایکوبی، می پرداختند و او ناگزیر بود با آنها مبارزه فرهنگی نماید.

در این زمان هنوز مردم، آزادی بیان نداشتند، سید ابوالحسن وضع موجود جامعه را به شعر تبدیل و از حکومت انتقاد می کرد، در شهر مزار شریف، به مداحی و منقبت خوانی پرداخت، در کابل گاه گاهی در حلقه های بزم، منقبت خوانان، حاضر می شد و از این گونه مجالس بهره می برد.

^۱ - اخلاقی، محمد اسحق هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۴۹۸، ۴۹۶، ۱۳۸۰ انتشارات اسماعیلیان قم

علی حق گفت در محراب افتاد چرا بر پور سفیان آن خطر نیست

شعرهای حماسی، انقلابی ثور ۱۳۵۷

بعد از اشغال افغانستان توسط شوروی، شعرهای این شاعر مردمی، رنگ سیاسی به خود گرفت، او توسط اشعارش، به افشای جنایات و قتل و غارت اشغالگران و دستگیری علماء توسط آن ددمنشان، پرداخت و مردم را به این وسیله تشویق به مبارزه علیه شوروی و خائنین نمود.

بعد از هجرت به ایران، به سرودن شعر پیرامون انقلاب اسلامی ایران، نهضت امام خمینی و رحلت امام خمینی پرداخت. برداشت او از شعر، این بود که شعر در نفس خود چیزی جز یک وسیله مهم ارتباط با مردم نیست و شاعر می تواند بسیار مختصر و کوتاه، از این طریق با مردم ارتباط برقرار کند و حرف دل خود را به آنها تفهیم کند و خواسته ها و آرزوهای خود را به وسیله شعر، در جامعه مطرح نماید، در حقیقت روابط معنوی و اخلاقی اش با مردم بر اساس شعر است، سیدابوالحسن با این زبان، با مردم سخن می گفت، هر چند شکسته نفسی می کرد و خود را شاعر نمی دانست، ولی عاشق سرودن شعر، در موضوعات مختلف دینی، سیاسی، اجتماعی، طنز و انقلابی بود.

رها کن تاشکند و با بخارا همین خاک اهل دین است آشکارا
گلنگک از شعر و مفهوم آن، برداشت متفاوت با شعرای جوان زمان خویش داشت. از این رو خود می گوید: من با آن چیزی که شعرای جوان از شعر در ذهن خود دارند، بیگانه هستم. شعرای جوان و تحصیل کرده امروزی، که بیشتر با ادبیات و شیوه های جدید سروکار دارند، از سروده های من خوش شان نمی آید و من هم نزد آنها شعر نمی خوانم.

چرا این شمع کوچک را فروزم در آن جایی که خورشید است تابان
در آن جایی ندارند شمع و فانوس نمایم من همانجا را چراغان

چرا ایشان به کلنگ معروف شد؟

علتی که او را کلنگگ می گفتند، این است که وقتی شعر خواندن، به اصطلاح وطنی، کلنگگ کرده شعر می خواند و مثل مرغ پر و بال می زد، ملا غلام علی کربلای او را تشویق می کرد می گفت: جان جان نام خدا کلنگگ کو، لذا ابوالحسن به این لقب معروف شد. آن چنان کلنگگ کرده شعر می خواند، که یک روز در کابل در کارته سه، بعد از شعر خواندن، سر دعوت کردن ایشان دعوی شد، هر کسی می گفت، باید خانه من بیاید، یک نفر گفت هر کس سید را می برد، باید هر شبی هزار و دو صد افغانی پول رایج آن زمان (سال ۱۳۴۴ ه.ش)، به ایشان پرداخت نماید و سرانجام، سید را خودش دعوت نمود.

چنین گفت خاک افغان بر بخارا	ببین پروردهی دامن ما را
به تقدیر تا بلند کردند صدا را	هراسان کردند اهل آسیا را

قوای شوروی اصحاب فیل است	پی تخریب دین اینجا دخیل است
مجاهد! را ابابیل اصیل است	ابر قدرت ز سنگستان ذلیل است

خبر برفت به بازار مجاهد	گرفتند عکس پیکار مجاهد
ز خون، صحراست گلزار مجاهد	به خارج بردند اخبار مجاهد

آوایی ماندگار

یکی از ویژگی های ممتاز کلنگگ، بیان فصیح، بلیغ آهنگ خاصی استثنائی او بود، در مدح و منقبت خوانی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام خوش بیان و گیرا و جذاب و دلشین بود، صدایش دارای جوهره ی مخصوصی منقبت خوانی بود، گونه و سیما و بیانش مردم را به وجد می آورد، به جرئت می توان ادعا نمود که در دره صوف بی نظیر بود، در محافل و مراسم

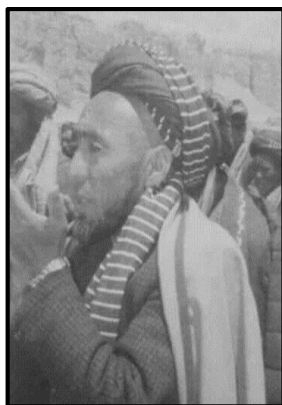
های گوناگون، مردم ایشان را دعوت می نمود، تا سروده های خویش را بخواند و مردم وی را به الفاظ الله الله و جان نام خدا، تشویق می کردند، صدای او توسط مردم به شکل قدیمی و سنتی در TAIB, SUNUE طیب های ۵۳۰ و سنیو، ضبط می شد، اکنون بعد از گذشت سال ها، آوای او در بین مردم، ماندگار بوده و دست به دست می شود، فیه (کسیت) های آن به ندرت پیدا می شود، محمد تقی کسیت فروش می گوید: خواندن های سید ابوالحسن گلنگک، ۲۵۰ کسیت که خواندن های مختلف النوع است، در نزد من موجود است، مردم هر فیه گلنگک را در بدل ۵۰۰ افغانی از من می خرند.

پرواز روح گلنگک

سر انجام در شب عرفه، مورخ ۱۱ دلو سال ۱۳۸۳ ه. ش درس ۸۲ سالگی، مرغ روح گلنگک، به پرواز درآمد و از دنیا رفت، در قبرستان بقیع، در شهر مقدس قم، به خاک سپرده شد و آثاری که از او باقی مانده، دیوان اشعار، سه جلدی می باشد که به نام (خنده ها از عشق گریه ها از غم، دیوان عالی فضائل و فریاد ملت) است.^۱

^۱ - توسلی، طلوع، (۱۳۹۹) دره صوف در گذر بحران تاریخ، انتشارات بیهقی بلخ

حجة الاسلام والمسلمين شيخ محمد علي توسلي



یکی از روحانیون فاضل، فعال، دلسوز با اخلاق و شجاع که مبلغ اسلام، سرشناس و با نفوذ و در منطقه از محبوبیت خاص برخوردار بود، شیخ محمد علی توسلی بود. ایشان از علما و چهره‌های برجسته جهادی و علمی دره صوف به شمار می‌رفت. آقای توسلی، علاوه بر تبلیغ و بیان معارف اسلام، برای توده‌های ملت در کنار تدریس و پرورش شاگردان با سواد، با تقوا و آگاه، می‌کوشید نسل نو طلاب جوان را، بیدار، روشن، با درد و انقلابی بار آورد.

ولادت

توسلی، فرزند ملا دوست محمد آخوند، در قریه اویلاق (پسقل) دره صوف بالا ولایت سمنگان، در تاریخ ۱۳۱۲/۳/۱۵ در یک خانواده دینی و علمی چشم به جهان گشود. با گذراندن کودکی، به خواندن و نوشتن پرداخت و در نزد ملای محل که در مکتب خانه محلی مروج آن

روز بود، قرآن کریم، بعضی کتب فارسی را به اندک زمان فرا گرفت.

تحصیلات

پدرش از علما و مشاهیر بزرگ آن زمان بود، مکتب خانگی را در همان قریه، نزد پدرش خواند و در ۱۲ سالگی نزد پدر کتب‌های علوم دینی، ادبیات عرب را خواند، دست قضا و تقدیر از آستین اجل برآمده در نوجوانی، پدرش را از دست داد، ایشان بعد از پدر، تحت تکفل برادر بزرگش شیخ محمدحسن توسلی، قرار گرفت، مدتی را در مدرسه او بیلاق و بعد هم در مدرسه قریه خوال کوتاه، نزد برادر بزرگش تلمذ نمود. و بعداً رهسپار مدرسه دهن شرط بلخاب شده، به تحصیلات خویش در آنجا دوام داد، سپس با فامیل خویش، راهی کشور عراق گردید، در نجف اشرف ساکن شد، دروس حوزه‌وی خویش را ادامه داد و از محضر اساتید بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف، استفاده اعظمی نمود، (او از اساتید خویش مانند آیت‌الله مرتضوی که از علمای برجسته حوزه علمیه نجف اشرف بود، همیشه به نیکی یاد می‌نمود.

ایشان در تشویق و ترغیب من، بی‌نهایت تلاش کرد). ایشان ادبیات عرب و منطق را نزد آیت‌الله الحاج شیخ محمدعلی مدرس افغانی، فرا گرفت و از شاگردان برجسته ایشان بود، بعد از اتمام سطوح عالیه درس خارج را نزد آیت‌الله سید محسن حکیم، یکی از مراجع تقلید عراق، تکمیل نمود و از جمله یاران و شاگردان ممتاز آقای حکیم بود، بعد از آقای حکیم، با اعلان مرجعیت از سوی امام خمینی رهبر در خدمت ایشان قرار داشته و از شاگردان ممتاز وی به حساب می‌آمد.

وکیل امام

اهل تشیع افغانستان، که یک سوم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و بیشتر ساکنین نُه «ولایت» شمال کشور را در برمی‌گیرند و در بیش از بیست «ولایت» کشور، زندگی می‌نمایند، از نظر عقیده در مسائل شرعی، به یک مرجع تقلید و فقیه متخصص به مسائل اسلامی

ضرورت دارد، که دارای یک سری شرایط و خصوصیات هستند. چه او در افغانستان، ایران و عراق و یا جاهای دیگر باشد، آن مرجع تقلید براساس خواست ملت و علما تعیین می‌شود. و علمای امین، از طرف همین مراجع تقلید، در کشورها، نماینده تعیین شده، مسؤل امر به معروف و نهی از منکر بوده و به جمع‌آوری سهمین مبارکین امام علیه السلام می‌پردازند، مطابق دستور آن مرجع دینی، طبق صلاح دید در حوزه‌های علمیه به مصرف می‌رسانند.

شیخ محمد علی توسلی، در زمان مرجعیت آیت‌الله حکیم رحمته الله علیه از سوی وی، در سطح دره صوف و شمال کشور، نماینده تعیین شد، با رحلت آن بزرگوار، از طرف امام خمینی رهبر به عنوان وکیل عام و تام، در سطح نه ولایات شمال کشور منصوب شد. در سال ۱۳۶۰ ه. ش. عضو فعال دفتر آیت‌الله نجفی مرعشی تعیین شد.

اطلاعات جهانی

شیخ محمد علی توسلی، در کنار دروس حوزه، تحقیقات جانبی نیز داشته است، با قلم رسا، بیان شیوا و خط عالی سرآمد روزگارش بود. اما علیرغم علمیت و شخصیت خویش، آدم متواضعی بود، که هرکسی با او رو به رو می‌شد، زود صمیمی می‌گردید، او عالم روشن-فکری بود، در زمانی که گوش دادن به رادیو از سوی اساتید و بزرگان حوزه ممنوع گردیده بود، ایشان به خاطر اطلاعات و معلومات جهانی، از رادیو به صورت پنهانی، استفاده می‌نمود و در مورد جنبش‌های آزادی بخش تحقیقات می‌نمود، او در شرایطی در مورد حکومت‌داری اسلامی و نوع آن تحقیق می‌کرد و می‌گفت عدالت اجتماعی در سایه دیموکراسی تحقق پیدا می‌کند، که هیچ یک از علمای دره صوف، در آن زمان با واژه دیموکراسی آشنایی نداشتند.

فعالیت های فرهنگی

مدت «۱۱» سال در حوزه علمیه نجف اشرف، از محضر بزرگان کسب فیض نمود، در سال ۱۳۵۵ ه. ش، با کوله بار از علم و دانش، به خاطر خدمت به مردم، رهسپار افغانستان

گردید و در سال ۱۳۵۶ ه.ش مدرسه علمیه کوتاه دایمیرداد را، به کمک برادرش، شیخ محمد حسن، اعمار کرد و در آنجا به جمع آوری و تربیت طلاب علوم دینی، پرداخت، این کار، تقریباً دو سال ادامه یافت. با آغاز کودتای هفت ثور سال ۱۳۵۷ ه.ش، شیخ محمدعلی توسلی، از سوی حکومت کمونیستی وقت، تحت تعقیب قرار گرفت و بالاچار مدرسه تعطیل شد، در ۲۲ سنبله سال ۱۳۵۷ ه.ش، برادرش شیخ محمد حسن، توسط حکومت دستگیر و روانه زندان سمنگان شد، بعد از دو ماه شکنجه‌های طاقت فرسا، با جمع دیگر از علما و بزرگان دره صوف، از بند رژیم وقت، رها شده و به زادگاهش برگشت.

یورش شبانه

اتحاد جماهیر شوروی در اثر چند سال برنامه ریزی، توانست با کودتای خونین ۷ ثور، مزدورانش را روی کار آورد، آنها به خوبی می دانستند، تنها قدرتی که می تواند ملت را علیه آنها بشوراند، اسلام است که منادیان آن روحانیون و علما می باشد.

دولت کمونیستی در ۲۰ دلو ۱۳۵۷ ه.ش، اقدام به دست گیری شیخ محمدعلی توسلی و برادرش، شیخ محمدحسن، می نماید، نیروهای تعلیم یافته نظامی حکومت کمونیستی، به قریه کوتاه شبانه، بی رحمانه یورش می برند، هدف شان در این برنامه دست گیری شیخ محمدعلی توسلی و برادرش شیخ محمد حسن بود، خوش بختانه، شیخ محمدعلی توسلی و برادرش، از این توطئه، جان سالم به در بردند، دشمن نتوانستند آنها را دستگیر نمایند ولی مردم منطقه را خیلی آزار واذیت نمودند.

تشکیلات جبهه آزادی بخش

بعد از آزاد سازی ولسوالی دره صوف توسط مجاهدین، شیخ محمدعلی توسلی به عنوان فرمانده و مسئول نیروهای دایمیرداد، از طرف مردم تعیین گردید. در سال ۱۳۵۹ ه.ش، جبهه آزادی بخش شمال، در ولسوالی دره صوف، تشکیل گردید، رئیس شیخ خادم حسین

ناطق، با اکثریت آرا، به حیث رئیس جبهه و شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمه الله به عنوان معاون جبهه، تعیین گردیدند. این جبهه، شامل ولسوالی های روی دو آب، خرم و سارباغ، دره صوف، کشنده، زارع، امرخ، شولگره (بوینه قره) و چهارکنت بود، توسلی، به عنوان مسؤل مالی جبهه، تعیین گردید، در آن زمان سید حسین حسینی امکانات تسلیحاتی و تجهیزات نظامی را که باخود آورده بود، به ایشان تسلیم کردند.

مهاجرت

شیخ محمد علی توسلی، در سال ۱۳۶۰ه.ش، به خاطر مریضی و هماهنگی، با بزرگان دره صوف، به کشور ایران سفر نمود. در آن جا تحت تداوی داکتران، قرار گرفت، کمی که حال شان بهبود پیدا کرده بود، دو باره راهی کشور گردید. در سال ۱۳۶۷ه.ش مدرسه دینی قریه کوتاه را فعال نمود و مشغول تدریس گردید؛ از تمام نقاط دره صوف، بلخاب و یکاولنگ، شاگردان زیادی، به دور وی، جمع و مشغول تحصیل شدند.

با فعال کردن مدرسه دینی کوتاه مریضی ایشان شدت پیدا کرد، داکتر معالجات و بزرگان منطقه، صلاح بر این دیدند که آقای توسلی، باید مجدداً در خارج از کشور، برای تداوی سفر نماید، ایشان در فصل خزان سال ۱۳۶۸ه.ش، بار دیگر جهت تداوی، به کشور ایران، سفر کرد، اما متأسفانه بعد از برگشت از کشور ایران، در بهار ۱۳۶۹ه.ش، مریضی اش شدت یافت، سرانجام در ۲۳ ثور ۱۳۷۰ه.ش در ولسوالی شولگره (بوینه قره) داعی اجل را لبیک گفته و به جوار معبودش شتافت.

آیة الله شیخ علی جمعه رضایی



عالمان رسالت‌ها و مسؤولیت‌های دینی خود را نسبت به مردم، با تمام سختی‌ها مشکلات روزگار انجام داده‌اند و با صبر، حوصله، شکیبائی و تحمل رنج و درد، با قامت استوار، مردم را هدایت و ارشاد نموده‌اند، هیچ مانعی نتوانسته از ادامه انجام مسؤولیت دینی و فرهنگی آنان، جلوگیری نماید. یکی از این شخصیت‌ها و چهره‌های علمی کشور، آیت الله شیخ علی جمعه رضائی بود.

ولادت

شیخ علی جمعه رضایی فرزند ملا جمعه رضایی در بهار سال ۱۳۲۰ ه.ش در خانواده متدین و مذهبی، سرشناس و دوستدار علم و دانش، در قریه‌ی شباشک در ولسوالی دره صوف علیا ولایت سمنگان دیده به جهان گشود. پدرش از طریق زراعت و مال‌داری امرار معاش

می کرد. ایشان دوران کودکی را در آغوش گرم خانواده سپری نمود؛ همین که پا به سن یازده سالگی می گذارد پدرش او را روانه مکتب خانه محلی که رایج آن روز بود نمود ابتدا خواندن قرآن کریم، کتب فارسی و نوشتن را آموخت.

تحصیلات

یازده ساله بود که تحصیلات علوم دینی را، در مکتب خانه محلی، قریه دروازه، نزد آخوند طهماسب، آغاز نمود، سپس دروس مقدماتی را تا کتاب حاشیه ملا عبدالله به مدت چهار سال نزد شیخ عبدالحسین آخوند زوار و مولوی علی نظر، در مدرسه سرولنگ و حسنی برج ادامه داد.

آقای رضایی، هجده سال داشت که به کابل رفت و از آنجا در بهار ۱۳۴۲ ه.ش، رهسپار نجف اشرف گردید، در نجف اشرف، با مشکلات عدیده‌ی مواجه شد، اما ذره‌ای خلل در سعی تلاش و استقامت ایشان در تحصیل علوم دینی، به وجود نیامد، بعضی اوقاتی مشکلات بر ایشان پیش آمده بود که مجبور شده بود، ماه‌ها در اتاق‌های صحن مقدس امیرالمومنین علی (ع) بگذراند.

ایشان پس از ورود به نجف اشرف مراتب علمی را نزد برجسته ترین اساتید زمان خود، به شرح ذیل گذراند: حاشیه و معالم را از محضر شیخ عیسی محقق خراسانی، آیت الله شیخ موسی اخلاقی دره صوفی، مطول را از محضر الحاج علامه محمدعلی مدرس افغانی و آیت الله شیخ موسی بامیانی، فراگرفت، همان طور بقیه کتب حوزوی را، نزد بزرگان و آیات عظام، آموخت؛ بعد از اتمام دروس سطح، درس خارج اصول را نزد آیت الله خوئی و آیت الله صدر گذراند و درس خارج فقه را نزد امام خمینی (ره) تلمذ نمود.

فعالیت های سیاسی

آیت الله رضایی در جریان تحصیل، به فعالیت های سیاسی برای به ثمر رساندن انقلاب اسلامی زد. حزب بعث عراق، با اطلاع یافتن از این فعالیت ها، ایشان را زندانی نموده و تمام

کتاب‌ها، دست نویس‌ها و کالت نامه‌ها و تقریرات دروس مراجع آن زمان، از جمله تقریر درس آیت الله فیاض جاغوری که زیر نظر خود ایشان کتابت شده بود، را از بین بردند؛ بر اثر فشارهای شدید حزب بعث، سید محمود دعاوی، سفیر ایران در عراق، طی دستور به سر قسول نجف، مراتب تهیه ویزه‌ی ایران را به ایشان صادر نمود.

تدریس

ایشان بر این باور بودند که وظیفه یک طالب علم، تنها یادگیری علم نیست، بل که می‌بایست این زحمات به بار نشسته و دیگران از ثمره‌ی آن بهره مند شوند، وی مدت هفت سال، در حوزه علمیه نجف اشرف، مشغول تدریس مطول، لمعتین و معالم بود. ولی به خاطر فشار شدید حزب بعث عراق، تدریس ایشان در عراق تعطیل شد، بعد از مهاجرت به ایران، به تدریس خود ادامه داد، اما در این زمان با احساس وظیفه نسبت به ایجاد اتحاد بین احزاب افغانستان، تدریس را برای مدتی محدودی متوقف نمود و برای ایجاد این امر خطیر، قدم جلو نهاد و روانه افغانستان شد، تا جنگ‌های کور داخلی را از بین ببرد، اتحاد و وحدت و همدلی را بین اجزای جهادی، به ارمغان آورد.

تلاش برای ایجاد اتحاد بین احزاب

ایشان علاوه بر مجاهدت‌های علمی خستگی ناپذیر در تحصیل، تدریس و اشاعه‌ی معارف اهل بیت، علیه السلام در دیگر عرصه‌ها نیز احساس وظیفه نمود. وی ایجاد اتحاد بین احزاب شیعی در افغانستان را وظیفه دینی خود دانسته، با داشتن شخصیت ممتاز، نافذ و فرا جناحی خود، توانست مجمع علمای مصلح را در راستای تحقق اتحاد پایه گذاری کند، از جمله علمای این مجمع، رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمته الله علیه، آیت الله ناصری، آیت الله شیخ محقق ترکمنی، آیت الله سجادی مزاری، آیت الله شیخ عطاء الله توسلی، آیت الله شیخ عبدالحکیم صمدی جاغوری، حجت الاسلام والمسلمین میرزائی جاغوری، سید عبدالعظیم حسینی، صابری

بهسودی، جبرئیلی هراتی، مصباح هراتی، آیت الله فاضل بهسودی و... را می توان نام برد، این مجمع، در سال های ۱۳۶۷-۱۳۶۶ ه.ش، توانست قدم های مثبتی، در تحقق اتحاد بین احزاب شیعه افغانستان بردارد.

ملاقات های مکرر با سران احزاب جهادی و سیاسی، چون شیخ محمد آصف محسنی، سید ظاهر محقق، شیخ زاده غزنوی، علی یاور افتخاری، سید حسین عالمی بلخی و دیگر احزاب و مقامات جمهوری اسلامی ایران و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، در راستایی تحقق اتحاد انجام داد.

بخشی از این تلاش ها، صلح بین حرکت و حزب وحدت، در سال ۱۳۷۵ ه.ش در ولسوالی دره صوف، به ثمر نشست، تا مردم از جنگ های کور داخلی، رنج نبرند و همه مردم در سایه اتحاد و همدلی، زندگی مشترک خویش را از نو آغاز نمایند.

تأیید طلاب افغانستان

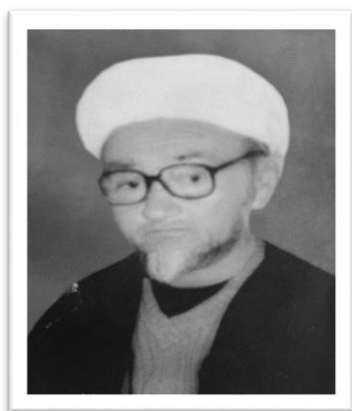
آیت الله رضایی، بین سال های ۱۳۵۸ الی ۱۳۶۸ ه.ش، عهده دار تأیید طلاب افغانستان، به دفتر تبلیغات اسلامی بود. که بیش از دو هزار تأییدیه، از ایشان، در آن دفتر موجود است، هم چنان بین سال های ۱۳۶۷ الی ۱۳۸۸ از طرف نماینده مقام معظم رهبری، عضو شورای نظارت بر مدارس علمیه شمال افغانستان بود. که ولایات بلخ، جوزجان، سرپل، بغلان، سمنگان، کندز، تخار و بدخشان را شامل می شدند، مدارس علمیه، در ساحات شمال کشور، از نو پایه گذاری و اکمال گردیدند و بیش از ۲،۵۰۰ نفر طلبه علوم دینی، را در آن زمان تحت پوشش خویش مساعدت و هم کاری نمودند.

کمک در تعمیر بارگاه یحیی بن زید

آیت الله رضایی، خدمات در راستای کارهای عام المنفعه انجام داده بود از جمله مساجد و تکایا در ولسوالی دره صوف، با کمک ایشان، احداث و تعمیر شده اند، و در مرمت

بارگاه حرم مطهر حضرت یحیی بن زید شهید علیه السلام در ولایت سرپل نقش مهم داشتند.
آیت الله رضایی، سرانجام روز شنبه ساعت ۹ قبل از ظهر، مورخ ۱۰ عقرب ۱۳۹۹ ه.ش،
به عمر هفتاد و نه سالگی، به نسبت مریضی که عائد حالش گردیده بود، دار فانی را وداع
گفت، و در قبرستان بهشت معصومه قطعه ۳۳ علما- قم به خاک سپرده شد.

حجة الاسلام والمسلمين شيخ محمد جواد حلیمی



ولادت

شیخ محمد جواد حلیمی، فرزند آخوند شجاع، در خانواده‌ای متدّین و اهل فضل که نسل اندر نسل، مسند قضاوت و امور مذهبی را به عهده داشت، در سال ۱۳۰۹ ه.ش در قریه‌ی خواجه بلند بهسود، ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان، پا به عرصه وجود نهاد، پدر بزرگوار شان آخوند شجاع، نخستین عالم زاهد و متقی بود که تمام زندگی ایشان با علم و عمل سپری شد.

تحصیلات

شیخ جواد حلیمی، هنوز به نوجوانی نرسیده بود، که درس هفت ساله گئی، پدر را از دست داد و در دامن پرمهر و محبت مادر بزرگوارشان، پرورش یافت؛ از همان دوران کودکی آینده‌ی درخشانی در وی نمایان بود. تحصیلات ابتدایی خویش را نزد ملا غلام علی کربلای،

آخوندطهماسب، آغاز نمود. و در حوزه علمیه، در رشته‌های فقه و اصول، قرآن، تفسیر، منطق و فلسفه، مشغول به تحصیل شد.

شیخ جواد حلیمی کلام شیوایی داشت، به دلیل عشق و علاقه فراوانی که به تحصیل داشت، سختی‌ها را با اطمینان خاطر، تحمل نمود. برای فراگیری علوم دینی، به مدارس مختلف روی آورد؛ ایشان از محضر اساتید بزرگوار هم‌چون، حضرت آیت‌الله حاج شیخ میرزا حسین، آیت‌الله شیخ عبد الحسین، سید عالم بلخاب، آخوند بکک و سایر اساتید آن زمان کتاب‌های سیوطی، مغنی، مطول، مختصر، لمعتین، رسائل و مکاسب را تلمذ نموده بود.

تواضع

ایشان از نزدیک با علما و اندیشمندان مذهبی، فکری، سیاسی آشنا شد، ارتباط مستقیم و مداوم با شخصیت‌های مشهور علمی، تأثیرات و تحولات عمیقی در فکر و روح وی گذاشت. در این ایام، در کنار تحصیل علم، سخت مشغول تدریس، تعلیم و تبلیغ بود. حلیمی نماد تواضع بود به کسی اجازه نمی‌داد به مدح و ستایش ایشان پردازد خود را کم‌تر از همگان می‌دانست این در واقع همان جلوه (من عرفه نفسه فقد عرف ربه) بود. طی دوران تحصیل در افغانستان، فضای علمی و معنوی مدارس متعددی از جمله: مدرسه حسنی برج، مدرسه سرولنگ، دهن شرط بلخاب و... تجربه کرده، با سپری نمودن سال‌های تحصیلی خود در مدارس مختلف توانست علوم دینی را از محضر علمای بزرگ و متبحری وقت حاصل نماید.

تدریس

شیخ محمد جواد حلیمی، سابقه درخشانی در تدریس داشته بود، از جمله در مدرسه سرولنگ، حسنی برج، تیوه‌تاش، نوامد و نوالی، تدریس نموده بود، طلاب دارالعلوم بیش از هر چیزی، حلیمی - را به سبب مهارت تامه و حیرت انگیزش در تدریس کتب بزرگ و حل

مسائل پیچیده می‌شناسند. ایشان تا آخرین ایام زندگی پر برکت خویش، به تدریس کتب مهم و بزرگ ادامه داد. فضای درس ایشان، بسیار صمیمانه و مملو از محبت بود. پس از دانش‌آموختگی و استفاده از معنویات، تفکرات، نگرش‌ها و دیدگاه‌های علمای مختلف، با کوله باری از علم و تجربه، به پیشنهاد شیخ رضاداد اعتمادی، مدیر حوزه علمیه امام محمد باقر علیه السلام نوامد، به این مرکز بزرگ علمی و دینی تشریف برد و تا واپسین لحظات عمر مبارکش، در آنجا به عنوان مدرس، در تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی، ارشاد و راهنمایی و اصلاح بین الناس مشغول شد.

سفر کربلا

پس از گذراندن چند سال عمر با برکت خویش، جهت زیارت عتبات عالیات، عازم کربلایی معلی شد، بعد از مراجعت به وطن، خدمت به اسلام و مسلمین را در قالب امر به معروف و نهی از منکر، و حل و فصل مناقشات و اختلافات فی‌مابین آغاز نمود. از جمله خدمات شایسته و قابل توجه ایشان، سعی و تلاش در ایجاد وحدت میان فرق اسلامی به ویژه شیعه و سنی در منطقه بود، او با یک دید به شیعه و سنی می‌نگریست، حتی در بسیاری موارد، به مراجعین سنی، بیشتر توجه می‌کرد و می‌فرمود: یک مرجع شیعه، باید چنین رفتاری داشته باشد، تا برادران سنی ما، در منطقه احساس بیگانگی نکنند.

ویژگی های فردی

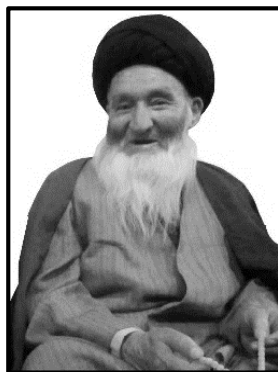
شیخ محمدجواد حلیمی، از معدود اشخاصی بود که دارای استعداد و سجایای اخلاقی بارزی بود گشاده روی اخلاق خوش و حاجت‌روایی ایشان، در بین مردم، زبان زد خاص و عام بود، به حدی با هیبت، با عظمت و با وقار بود. که در محفل و مجلس او بزرگان با ادب می‌نشستند، تا سخن نمی‌گفت، هیچ کس شروع به سخن نمی‌کرد، او با این عظمت و ابهت، بسیار با وقار و مهربان بود، سعی داشت هیچ کس از وی ناراحت نشود، برای علما و طلاب

دینی، فوق العاده ارزش قائل بود، مجلس را با سخنان پند آمیز، همواره گرم نگاه می داشت، درسخت ترین شرایط تبسم و لبخند از لبان ایشان دور نمی شد که این برخورد راحتی از مخالفان خود هم دریغ نمی کرد.

استقبال از انتقاد: ایشان نه تنها از انتقاد هراسی نداشت، که بالعکس از آن استقبال هم می کرد. وی انتقاد اطرافیان را با نهایت آرامش می شنید و سپس آنچه را لازم می دانست با متانت بر زبان می آورد. خط و مشی اعتدالی ایشان در مسایل مختلف همواره مواضع معتدلانه می گرفت و حقوق همه اقوام و مذاهب را در نظر داشت. مردم و مسئولان دولتی، بسیار به ایشان اعتماد داشتند و مراجعه می کردند. قضاوتش آنچنان عادلانه بود که نه تنها مردم خواجه بلند بهسود، بل که از راه های دور به محضر او آمده و به قضاوت ایشان حاضر می شدند. مهارت در حل و فصل منازعات تخصص ویژه ای در حل و فصل نزاع های خانوادگی و فامیلی داشت، به طوری که اختلافات دیرینه و چند ساله، که محاکم حکومتی از آن عاجز بودند؛ در عرض چند ساعت حل می کرد، بسیاری از پرونده هایی که محاکم قضایی، از حل آنها عاجز مانده بودند، توسط ایشان به راحتی حل و فصل می شد. که تمام زندگی خویش، را در مسیر تعلیم و تعلم و خدمت به اسلام و مسلمین سپری نمود، دارای پرونده ای درخشان در خدمت گذاری به مردمش بود.

حلیمی بالاخره پس از سال ها خدمت و تدریس علوم دینی و ایجاد صلح و آشتی، در میان مردم، بر اثر کهولت سن ونسبت مریضی که عاید حالش گردیده بود، در تاریخ ۲۰ جدی سال ۱۳۸۹ ه.ش، به عمر ۸۰ سالگی، زندگی را بدرود گفت و به لقاء الله پیوست، که در قبرستان قلفک خواجه بلند بهسود، به خاک سپرده شد.

حجة الاسلام الحاج سيدعلي حسن حيدري



ولادت

سيد حاجي علي حسن، درسال ۱۳۰۷هـ.ش در قريه‌ی تيوه تاش، «سرکوتل» قشلاق آخوند ها، ولسوالي دره صوف، ولايت سمنگان، ديده به جهان گشود. اين قشلاق را از آن جهت قشلاق آخوندها مي گفتند، که جد اعلاي سيد حاجي و کيل، سيد عزيز شاه و بعد سيد معصوم آخوند، رهبر ديني مردم بودند و همين طور عموي ايشان، سيد محسن شاه و سيد مسلم شاه و پدر ايشان، سيد حيدر شاه، همه آخوند بودند و مسؤوليت رهبري ديني و اجتماعي را به عهده داشتند، بنا بر اين ايشان در خانواده بسيار متدين و مذهبي، متولد گرديد.

تحصيلات

علي حسن، پس از دوران کودکی، قاعده بغدادی (۵ سوره و عم جزء) قرآن کریم

و کتاب‌های فارسی را نزد پدر و عمویش، سیدمسلم شاه و ملا غلام علی کربلایی فراگرفته و پس از این دوره، پدرش او را به مکتب‌خانه «نوآمد» نزد آخوند سید اسحاق نجفی، فرستاد مدت کوتاهی ایشان در آن‌جا، درس خواند و پس از آن، پدرش او را به مدرسه «سرولنگ» نزد آیت‌الله حاج شیخ میرزا حسین فرستاد. ایشان با استعدادی که داشت، پس از اندک مدتی، به عنوان طلبه ذکی و باهوش و درس‌خوان، در میان طلاب مدرسه، شناخته شد. پس از تحولاتی که در مدرسه «سرولنگ» پیش آمد و آخوند حاجی زندانی گردید و مرحوم آخوند زوار، ریاست مدرسه را به عهده گرفت؛ برای عده‌ای، این مسأله، گران تمام شد، در نتیجه سبب گردید که آخوند زوار، از مدرسه «سرولنگ» بنا به دعوت مولوی علی نظر، به مدرسه «حسنی برج بروند و حیدری، نزد آخوند زوار، به مدرسه «حسنی» رفت و در آن مدرسه درس و بحث خود را، به طور جدی، پی‌گیری نمود. به اعتراف هم درس‌هایش، سید حیدری از همه آنها برتر و بازدهی ایشان و بهره‌برداری از دروس، از همه لایق‌تر و سرآمد بود. کتاب‌های مقدمات در ادبیات عرب، حاشیه ملا عبدالله، منظومه در منطق و فلسفه، رسائل، مکاسب و کفایه در فقه و اصول را نزد اساتید مدرسه حسنی تلمذ نموده است.

آغاز فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی

تیوه‌تاش، قریه‌ی می‌باشد که در شرق ولسوالی دره صوف، قرار دارد؛ این منطقه هم مرز با برادران هزاره اهل سنت است، که در واقع در بین هزاره اهل سنت قرار دارد، سادات تیوه‌تاش، شیعه بوده و از دیر زمان، منبر داشته و روضه خوانی را مخفیانه انجام می‌دادند، روابط تنگاتنگ و پیرومریدی بین هزاره اهل سنت و سادات تیوه‌تاش، سبب شده بود که سادات بیشتر تقیه کنند و به همین جهت، سهل‌انگاری در بسیاری از مسائل شرعی، از برنامه‌های شیعی دور و درکمال جهالت و نادانی به سر می‌بردند، خیلی از مسائل ظاهری، بر اساس فقه اهل سنت اجرا می‌شد.

روضه خوانی‌ها، مخفیانه بود و در هنگام روضه خوانی، نگهبان می‌گذاشتند، تا مأمور

دولتی، در مجلس نیاید. حیدری طلبه‌ی جوان و فعال بود، فعالیت خود را از روضه خوانی، در ماه محرم الحرام، آغاز کرد. او در یک روز، در چهار قشلاق «پای کوتل»، «سبزک بالا» و «سبزک پایین» روضه می‌خواند و شب‌ها در «سرکوتل» که چند قشلاق بود و یکجا جمع می‌شدند، روضه می‌خواند.

حیدری می‌خواست، اوضاع منطقه را تغییر بدهد، با توجه به شور جوانی و عشق او به گسترش فرهنگ اهل بیت (علیهم‌السلام) تصمیم گرفت، در تیوه‌تاش، منبر (حسینی) بسازد و مردم را از تقیه بیرون بیاورد. البته مردم قبلاً در قریه «سرکوتل» حسینی (منبر) داشتند. منبری به نام سید عابدین، در آن زمان، مردم بیش از حد، تحت فشار حکومت محمد ظاهر شاه، قرار داشتند و نمی‌توانستند مراسم مذهبی خویش را علناً برگزار نمایند، زیرا مردم، در حال تقیه به سر می‌بردند. سید حیدری، که خود را توانا به تبلیغ می‌دید، می‌خواست که با ساختن «منبر» (حسینی) تقیه را بشکند.

آخوند زوار، ایشان را وکیل سهم امام (علیه‌السلام) تعیین نمود. بنا به فرموده‌ای آیت الله سید حمید الله جعفری، حیدری در وظیفه‌ی خود بسیار خوب درخشید و در میان وکلایی آخوند زوار، در جمع‌آوری وجوهات شرعی و پول نقد، سرآمد همه بود.

حیدری با ذکاوت و هوش سرشاری که داشت در مسائل شرعی و فقهی، تسلط کامل پیدا کرده بود، از همه شخصیت‌های برجسته‌ی مدرسه «حسنی برج» برتر و به مسائل شرعی، آشناتر و آگاه‌تر بود، به عنوان نمونه، در کتاب میراث هیچ یک از علماء دره صوف، از مدارس دیگر به پای ایشان نمی‌رسیدند. و در تقسیم میراث فقط ایشان می‌توانست، از عهده‌اش بیرون شود.

نقش ایشان در مرجعیت امام خمینی

در سال ۱۳۴۷ه. ش حضرت آیت الله العظمی حکیم (رحمه‌الله) به رحمت ایزدی پیوست و علامه شهید اسماعیل بلخی، در کابل به شهادت رسیده بود، مسأله تقلید در دره صوف، مطرح

گردید. مردم دره صوف، به شیخ عبدالحسین نگاه می کردند که او چه کار می کند...؟ آخوند زوار، با راهنمایی آقای میرزا حسین عادل، که فرمود: باید از آیت الله روح الله خمینی رحمته الله علیه تقلید کنیم، که هم عادل است و هم مجاهد، ایشان به خاطر اسلام و دین، با شاه ایران، در افتاده و تبعید شده است، همه مردم به امام خمینی رو آوردند و اعلان کردند که از آیت الله خمینی تقلید کنید.

حیدری، وکیل از طرف آخوند زوار، نماینده تعیین می شود، که باید به کابل برود، آخوند زوار، نامه‌ی به علماء کابل نوشت و از آنها رساله‌ی امام خمینی را خواست، سید حاجی وکیل، به کابل رفت، آیت الله محمد سرور واعظ، آیت الله محمد امین افشار، دیدار نمودند، از کابل ۵ جلد تحریر الوسیله حضرت امام خمینی رحمته الله علیه را همراه خود، به دره صوف آورد، به مردم فرمودند: در شرایط کنونی ایجاب می کند همه از آیت الله روح الله خمینی تقلید نمایند. حاجی وکیل، در امور تبلیغ بسیار توانا بود در زمینه‌ای تاریخ اسلام و مسائل شرعی، می توانست ساعت‌ها سخن بگوید. در شب‌های قدر، در «تکاب حسنی» ایشان تا سه ساعت روی «منبر» سخنرانی کرده بود و در ایام عاشورا همیشه در منطقه‌ی تیوه تاش به عنوان سخنران اصلی بود، طوری سخن می گفت که ضربه‌ی به وحدت مسلمین وارد نشود، همیشه استوار و محکم و بدون اهانت به کسی و تحقیر نمودن دیگران، حرف می زد و تا توان داشت از برخورد به دیگران و تحقیر مادون، جلوگیری می کرد.

فعالیت های عصر انقلاب

کودتای سال ۱۳۵۷ه.ش اوضاع افغانستان را، دیگرگون ساخت، و اولین برخورد رژیم، با علماء و محاسن سفیدان و بزرگان بود. اسم آقای حاجی وکیل را، به عنوان آخوند بزرگ منطقه، همراه پسر عموی ایشان و محاسن سفیدان و بزرگان تیوه تاش، به دولت داده بودند، لذا همه را زندان بردند، به جای سید حاجی، برادرش سید باقر شاه را زندان نمودند و به جای سید مولوی، برادرش تقی را زندانی نمودند، پس از مدتی با وساطت متنفذین قومی، آنها آزاد شدند، ولی این

برخورد، زنگ خطری بود برای علماء لذا حاجی و کیل، مدتی مخفی زندگی می کرد، شب ها به دور از خانه ی خود در خانه ملا غلام علی کربلای خواجه بلند، به سر می برد.

ملا غلام علی کربلای، مرد رنجبر تاریخ هزاره بود، او حکومت خلق و پرچم را خوب شناخته بود، به حاجی و کیل سفارش می کند، مدتی خود را مخفی نگه دارید و می توانید از همان مخفیگاه خود، با علماء و مردم در ارتباط باشید. لذا در اولین حرکت مردمی، ایشان با محاسن سفیدان، تصمیم گرفتند پسرعموی خود، عزیز الله صادقی را، به همراه ابراهیم، به عنوان نماینده، در جنگ تنگی «حسنی» فرستادند، تا به جمع انقلابیون، در آن ساحه پیوندند. پس از آزادی دره صوف، ایشان به عنوان عضو فعال شورای علماء، هم کاری خود را با انقلابیون آغاز کرد.

ایشان در دوران انقلاب ضمن تداوم وکالت از امام خمینی، از طرف آیت الله محمد شیرازی، آیت الله محقق کابلی و بعضی مراجع دیگر، خط وکالت و قضاوت داشت. یکی از خصوصیت های بارز ایشان، این بود که به همه احترام می گذاشت، مخصوصا به مراجع عظام تقلید احترام ویژه ای قایل بود و اجازه نمی داد کسی کوچک ترین بی احترامی، به مراجع و اهل علم نماید.

جلوگیری مردم از جنگ های داخلی

حاجی و کیل، یکی از شخصیت هایی بود که مخالف جنگ های کور داخلی بود، ایشان طرف دار صلح بود، البته گروه های سیاسی هم، به خاطر احترامی که به حاجی و کیل داشتند از موضع ایشان حمایت می نمودند.

نظر ایشان این بود، که جنگ های داخلی، بی معنی است، باید تمام مردم، از این جنگ ها، پر هیز نمایند، زیرا این جنگ ها، صبغه ای شرعی ندارند، همیشه می کوشید که مردم را از جنگ های تحمیلی داخلی جلوگیری نمایند، تا مال و جان و ناموس مردم، در امان باشند، و اتحاد، وحدت و همدلی در بین مردم باشد، از این رو بود که روز به روز محبوبیت حاجی و کیل، در بین مردم بیشتر می شد و حتی هزاره اهل سنت و جماعت، که هم مرز با قریه تیوتاش

بود را، از جنگ‌های داخلی منع می‌نمود و همیشه می‌فرمود: به این جنگ‌ها، دامن نزنید، به نفع هیچ کسی نیست، اگر در یک منطقه آتش جنگ روشن شود، دود آن به چشم همه خواهد رفت.

حاجی چرا به خارج مهاجرت نکرد؟

حاجی وکیل می‌فرمود: من در کنار این مردم بی‌بضاعت، می‌مانم، تا کمکی برای این مردم باشم و تکیه‌گاهی برای زندگی کردن آنها، اگر حاجی از تیوه‌تاش مهاجرت می‌کرد، امروز آن منطقه خرابه‌ی بیش نبود و در آنجا حتی یک نفر نمی‌ماند و دیگران منطقه را می‌گرفتند، این کار سید حاجی که از جای خویش تکان نخورد، با این که به نفع سید حاجی نبود، بل که هم از نظر مادی، هم از نگاه فرهنگی و علمی و هم از نظر معنوی، کاملاً به ضرر او بود، ولی کار بسیاری مهمی برای مردم و منطقه و مناطق اطراف تیوه‌تاش بود، بزرگان قریه خواجه بلند، از جمله ملاصفدر علی کربلای، غلام محی الدین شریفی، داکتر محمد عیسی رحیمی، سعید احمد فتاح زوار، بابہ مسلم و سایرین، حاجی وکیل را دعوت به این کار می‌کردند که در پهلوی ما بمانید و خارج سفر نکنید، شما تکیه گاه مردم در شرق دره صوف، به حساب می‌آید، که نتیجه مثبت در منطقه داشت، به همین جهت استقامت حاجی وکیل، مردم قریه تیوتاش را مفتخر ساخت، تا با افتخار تمام در تیوه‌تاش زندگی کرده و می‌کنند.

تأسیس مدرسه

در سال ۱۳۶۰ه.ش، آقای صادقی و طالبی که در آنجا بودند، پیشنهاد ساخت یک باب مدرسه‌ی دینی در تیوه‌تاش را دادند، پس از صحبت‌های که در بین علماء، حاجی وکیل و محاسن سفیدان، صورت گرفت، مورد موافقت همه واقع شد و همه راضی به ساخت یک باب مدرسه شدند، با پایه گذاری مدرسه و پس از تکمیل آن، طلبه‌ها، به هر سو رفتند، تنها کسی که مسئولیت اداره مدرسه را به عهده گرفت، حاجی وکیل بود؛ او با پایه داری خود، توانست

مدرسه و مردم خود را از خطرات انقلاب و نزاع‌های داخلی حفظ کند و این استقامت او سبب گردید که طلاب فاضل، محقق، نویسنده و برجسته در آن مدرسه تربیت گردد امروز همه از افتخارات مردم تیوه‌تاش و مردم منطقه به حساب می‌آیند و اگر حاجی و کیل، همانند دیگران، مهاجرت می‌کرد، امروز از تیوه‌تاش و مدرسه تیوه‌تاش و این همه طلاب فاضل خبری نبود.

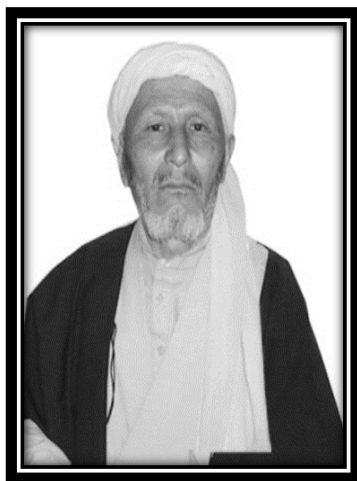
اخلاق حاجی و کیل

حاجی و کیل، مجسمه اخلاق بود، او با همه مردم، محترمانه برخورد می‌کرد و هیچ گاهی، کسی را اهانت نمی‌کرد، و اگر کسی به او اهانت می‌کرد، در برابر او موضع‌گیری نمی‌نمود؛ با این که توان برخورد راداشت. برخورد حاجی و کیل با مردم فقیر تیوه‌تاش، محترمانه و اسلامی بود و در طول عمرش، چنان بارز و آشکار بود که همه‌ی مردمی که با او زندگی کرده بودند، می‌دانند و آگاهی دارند، سجایای اخلاقی حاجی و کیل، بیش از آنست که در اینجا همه‌ی آن را بتوان آورد.

حاجی و کیل، مردی عالم، مخلص و خادم به اسلام و مسلمین بود، که تمام عمر با برکت خویش را با صبر و حوصله، از کنار تمام نا ملایمات زندگی گذشت، او همواره به تحصیل، تدریس و تربیت شاگردان توانا، عشق می‌ورزید و توفیق خدمت را از خداوند می‌خواست، بالاخره این عالم جید در ۲۴ ثور سال ۱۳۹۳ ه.ش، به دیار حق شتافت. درگذشت این مرد علم و عمل، ضربه‌ای بر پیکره‌ای اجتماع ما وارد کرد که قابل جبران نیست.^۱

^۱ - زندگی نامه آقای سید حیدری، دست نویس - توسط آیت الله سید حمیدالله جعفری ۱۳۹۹: ۸

حجة الاسلام والمسلمين شيخ غلام محي الدين شريفی



قریه‌های پر طراوت، در جنوب شرق دره صوف سر به آستان سلطان با شکوه سائیده، او نیز سوار بر سریر اقتدار سردر آغوش آسمان نهاده و ستیغ آسمان سایش به ابرها چنگ انداخته است، آن قله‌ای مغرور و سر فراز که سمبل پایداری، است «خواجه بلند بهسود» نامیده می‌شود، در گذشته‌های نزدیک انسان مصلح و خیر اندیشی در دامنه‌ای پر برکت خواجه بلند بهسود می‌زیسته، نام او حجة الاسلام والمسلمين غلام محي الدين شريفی است ۱۳۲۱-۱۳۹۸، پاکی را از طبیعت آموخته بود و پایداری را از کوه‌های مغرور و نشکن، جز نام نیک و یاد خیر، خاطره‌ای در خاطره‌ها به جای نگذاشته است.

ولادت

غلام محی الدین شریفی، فرزند ملا فیروز، در سپیده دم سال ۱۳۲۱ ه. ش خانه محقر و گلین ملا فیروز را، غرق در شادی و سرور کرد. در قریه خواجه بلند بهسود، دره صوف بالا ولایت سمنگان، در یک خانواده مذهبی، چشم به جهان گشود. در دو سالگی، پدرش دنیا را وداع گفت و به رحمت حق پیوست، او زیر قیمومیت پسر عمویش حاج غلام حیدر، قرار می گیرد. وی یتیمی را تجربه کرد و سخت کوش بار می آید، ایشان پس از سپری نمودن دوران طفولیت، در سن هفت سالگی، به مکتب خانه محلی رفته، دروس قرآن کریم و بعض کتب فارسی و احکام شرعیه را نزد آخوند شجاع، ملا غلام علی کربلای، به اندک زمانی فرا گرفت.

تحصیلات

ایشان در کودکی، از سایه پدر محروم گردیده بود، و برای آسایش در زندگی خانوادگی، کار می کرد، نان آور خانه بود، وقتی به سن پانزده سالگی رسید، قدم به مدرسه علمیه سرولنگ و سپس به مدرسه حسنی برج، کمج گذاشت، مدت پنج سال، کتاب جامع المقدمات، ادبیات عرب، منطق، فقه، اصول را نزد مرحوم شیخ عبدالحسین، معروف به آخوند زوار و بعضی اساتید آن روز، تلمذ نمود و در کنار تحصیل، مدام مشغول تبلیغ، تدریس و مطالعه بود. ایشان به این ترتیب، درس می خواند، فقط سه ماه زمستان در مدرسه بود، وقت بهار فرا می رسید، مشغول کار کشاورزی (دهقانی) می شد.

دین اسلام کارگران، دهقان و کشاورزان را در صف مجاهدان که جان و خون خویش را در راه خدا اتفاق می کند، قرار داده است ﴿الفلاحون کنوز الله فی الارض﴾^۱ کشاورزان گنج های الهی در زمین هستند.

^۱ - تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۸۴، باب ۲۲

دوران سربازی

زمانی شریفی، به خدمت سربازی فرا خوانده شد که جوان پرکار، پر تلاش و جدی بود و علاقه زیادی به تحصیل علم و دانش داشت، در ضمن کارگر خانه هم بود. وقت پا به سن ۱۹ سالگی گذاشت برای سربازی اعزام شد، مدت دو سال در ولایت کابل، فرقه ۸ ریشخور، در تولی اول کندک سوم، لوا دوم زره دار عسکر بود و ایشان مسلکی تانک زره پوش را انتخاب نمود.

در زمان حکومت محمد ظاهر شاه، رفتن به عسکری در جامعه هزاره، به یک کابوس مرگ تبدیل شده بود، هر کسی از خانه‌ای مردم هزاره، روانه خدمت سربازی می‌شد برگشت آن به خانه امر محال جلوه می‌کرد، خیلی از فرزندان مردم هزاره، که در خدمت سربازی استخدام می‌شدند، تا به امروز، سرنوشت شان معلوم نیست و خانواده‌ها چشم به راه فرزندان شان هستند، در دوران عسکری، هر روز به بهانه‌های مختلف، عسکرهای هزاره را مورد آزار، اذیت و شکنجه قرار می‌دادند، از این که غلام محی الدین شریفی، رتبه‌ای تولی می‌شری داشت، تا حد توان از شکنجه‌ای عسکرهای هزاره منع می‌کرد، وی پناه گاه عسکرهای بی‌پناه هزاره بود، علاوه بر انجام وظایف سربازی، زبان پشتو را نیز فرا گرفت و عسکری خویش را سپری نمود.

ایشان دوران سربازی را با اخذ ترخیص و سند افتخار عسکری را به دست آورد، به زادگاه خویش، باز گشته و مشغول کار کشاورزی گردید، او باید کار کند که مخارج فامیل خواهر و برادران خود را تأمین نماید، در آن زمان، مردم هزاره در اوج فقر و گرسنگی شدید، به سر می‌بردند که به سال بنگلادیش معروف بود.

مهاجرت

آقای شریفی، از این که دوران سربازی را به اتمام رسانیده، در تنور گرم زندگی آب دیده شده بود مرد پرکار بود، زمینه را مساعد می‌بیند، در مدرسه دینی سرولنگ، کتاب های فقه و اصول را دوباره شروع می‌کند. از آنجای که شوق و شغف زیادی به تحصیل علوم

دینی داشت، با تشویق حاج غلام حیدر پسر کاکایش، در سال ۱۳۵۹ ه. ش روانه کشور ایران گردید.

در آن زمان، با تشکیل یافتن گروه‌های سیاسی، انسان ناگزیر، باید یکی را برگزیند، آقای شریفی، دیدارهای مکرر با فرزند امام خمینی رحمه الله سید احمد آقا، سید حسین حسینی کمج، استاد صدرالدین قرین، سید کاظم مالستانی، شیخ قربان علی عرفانی، آیت الله اسلامی شهرستانی، شیخ عبدالعلی جاوید و استاد شهید عبدالعلی مزاری رحمه الله داشت. و با درک و احساس نیاز به یک تشکیلات منظم و انقلابی، در راستای فرامین الهی ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱ "زیرا حزب و جمعیت خدا پیروز است" «سازمان نصر» را که از متن توده‌های محروم جامعه، برخاسته بود و در ایام تحصیل حوزوی، بنیانگذاران آن را به خوبی می‌شناخت، که انسان‌های پاک و موجه است، انتخاب نمود، بعد از سپری نمودن دوران مهاجرت و اتمام دروس حوزوی، به کشور عزیزت می‌نماید، با شکل گرفتن جریان‌های سیاسی در افغانستان، غلام محی الدین شریفی، ملا صفدر علی کربلای، داکتر محمد عیسی رحیمی و عصمت الله، وارد حزب سازمان نصر شدند و از این راه مصدر خدمت به مردم قرار گرفت، ایشان حزب را وسیله خدمت به مردم می‌دانست، همیشه می‌فرمود: حزب یک وسیله‌ای بیش نیست، خدمت شرط است.

شریفی به منظور شناسایی و شناساندن عمیق اهداف جهاد و پیشبرد روند انقلاب اسلامی، وجود تشکیلات منظم سازمان یافته را ضروری می‌دانست. او عقیده و باور عمیق داشت که بدون تشکیلات منظم، انقلاب اسلامی و قیام مردم، به ثمر نخواهد نشست، این اهم و مهم را بارها در سخنرانی‌هایش یاد آوری می‌کرد و قرآن کریم واضح بیان فرموده: ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً﴾^۲ اگر برآستی اراده بیرون رفتن به سوی میدان جهاد داشتید قطعاً، باید ساز و برگ نظامی تشکیل داد؛ مقابله با دشمن، امکانات و تسلیحات لازم است.

^۱ - مائده/۵۶

^۲ - توبه/۴۶

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^۱. هر نیروی در توان دارید، برای مقابله با دشمن آماده کنید، و بدون تشکیلات سازمان یافته، کار به جای نخواهد رسید.

فعالیت های اجتماعی

استاد شریفی وقتی که وارد منطقه گردید، درد، الم، رنج، مصیبت، فقر و محرومیت که در جامعه از طرف زمامداران وقت، استبداد و بیدادگری دستگاه ظاهر شاهی، داود خانی، ببرک و ترکی به مردم روا داشته بود، براساس فرمایش گهربار پیامبر گرامی اسلام ﷺ «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» خود را مسئول دانسته، نبود مکاتب دولتی، بستن مدارس دینی، نا آگاهی مردم، فقر و تبعیض نژادی، روحیه ای این مرد بزرگ را آزار می داد و خودش می فرمود: در این شرایط، اباذر زمان لازم است. برای بیرون رفت از این معضلات، تشکیل نظام سازمان یافته، توأم با اندیشه های اسلامی، ضرورت است تا در برابر این همه بیداد گیری ها و سیه روزی ها، بایستد، از این رو بر اساس دستورات قرآن کریم، در برابر ظلم و استبداد و حامیان جور و ستم فریاد بکشد.

ایشان در برابر انجام فعالیت های اجتماعی، شب و روز را نمی شناخت، گاهی در سنگرهای جهاد مسلحانه، خالصانه، به صف مقدم جبهه می شتافت و مجاهدین را تشویق و روحیه می داد، گاهی برای آگاهی دادن به مردم و تربیت نسل آگاه و بیدار، سنگر تعلیم و تربیه را انتخاب می کرد و گاهی نیز در جمع مردم به موعظه و سخنرانی می پرداخت. در این راستا، در میان مردم دره صوف سعی، کوشش و تلاش های زیادی انجام داد. او همواره در کنار مردم و رهنمایی مردم، در تمام سختی ها بود و خدمات ارزنده و شایانی به مردم آن دیار نمود. ولی بعدها که جنگ های داخلی، به وقوع پیوست، سخت رنج می برد، فتوا و استفتاء مرجع تقلید حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی رحمته الله را در دست داشت، قریه به قریه می گشت و می

فرمود جنگ‌های داخلی حرام است، صبغه شرعی ندارد، این فرموده مرجع تقلید است. تا این که جنگ‌های بی‌معنی، در منطقه فروکش کرد وحدت و هم‌دلی در بین مردم تشکیل شد.

حمله گروه طالبان به دره صوف

آقای شریفی، در خاطرات خود نوشته: (گروه متحجر طالبان، درخزان سال ۱۳۷۳ ه.ش به عنوان فرشته سفید، در نقاب دین، اما با چهره سیاه، از قندهار، سر درآوردند، ولایات جنوبی را یکی پی‌دیگری تصرف نمود، دست به پاک سازی قومی زد، در ۱۷ اسد سال ۱۳۷۷ ه.ش طالبان شهر مزار شریف را اشغال کردند، متأسفانه به قتل عام فجیعی مردم غیر نظامی دست زدند، نیروهای شکست خورده مجاهدین، به دره صوف پناه بردند).

در ۲۲ سنبله سال ۱۳۷۷ ه.ش طالبان ولسوالی دره صوف را اشغال نمودند و قیودات سخت، بر مردم وضع کردند، هر روز مردم را خلع سلاح، لت کوب، جریمه و وادار به پرداخت پول نقد می‌نمودند، صبر و حوصله مردم، از ظلم طالبان، لبریز شده بود، زمستان سال ۱۳۷۷ نسبتاً به آرامی گذشت، زندگی مردم در سایه ترس و وحشت سپری شد.

در بهار سال ۱۳۷۷ ه.ش غلام میرکه^۱، در مناطق زاغ و فولاد، در غرب دره صوف، دست به قیام طالبان زد. در اواخر قوس ۱۳۷۷ حاجی محمد محقق بار دیگر به ولسوالی بلخاب بازگشت نمود و بعد از یک ماه سردار اره دار محمد حسین جهانی با بیش از صد نفر از افراد جنگی به ولسوالی دره صوف رسیدند.

سرانجام خشم مردم ساعت ۱۱:۰۰ شب ۸ حوت سال ۱۳۷۷ ه.ش فوران کرد، خون تازه ای بر کالبدهای نیمه جان مردم، جریان پیدا کرد. سردار اره دار، مالک اشتر نخعی زمان، با قشون سبز و جرار خود، از کوه پایه‌های بلخاب رسید، انگار که از آسمان فرشته‌ای نجات، در زمین دره صوف، آمده باشد، ابتدا پیروزی‌های چشم‌گیر نصیب مردم شد. گروه طالبان بعد از تجدید قوا، حمله‌های هوای و زمینی خود را با کمک استخبارات پاکستان و عربستان سعودی

^۱ - غلام میرکه، یکی از بزرگان هزاره‌های اهل سنت غرب دره صوف است.

آغاز کردند، مجاهدین به سمت کوه‌های حسنی عقب نشینی نموده و طالبان مرکز دره صوف را اشغال نموده، خانه و کاشانه مردم را، آتش زدند و تمام نقاط دره صوف در گیر جنگ فرسایشی شدند.

در ۱۸ حوت سال ۱۳۷۷ ش، گروه متحجر و تروریستی طالبان، حملات وسیع و شدید خود را، متوجه حوزه شرق دره صوف نمود، قریه‌های مشرف بر خواجه بلندبهبسود، دهمکی، زیدوری، قریه تیوه تاش را مورد حمله شدید قرار دادند و سپس جنگ مستقیم وارد ساحه - خواجه بلندبهبسود شد، شیخ غلام محی الدین شریفی، شیخ صفدر علی کربلای، داکتر محمد عیسی رحیمی، تقی کربلای، سعید احمد فتاح زوار و بابه مسلم، با هوش و درایت خاص که داشتند، سری تعظیم فرو نمی آوردند، تا تاریخ خود را سر بلندانه، به نسل‌های بعدی تحویل دهند؛ دست به قبضه سلاح داشته خویش می‌برند، تا برای نسل‌های بعدی مورد ملامت نباشند، چنان هوشیارانه، به مصاف طالبان وحشی می‌روند که هیچ کس، باور را نداشتند که آنان فاتح این جنگ نا برابر باشند؛ از طرف دیگر بزرگان قریه‌های هم‌جوار، دعوت می‌شوند که به گروه طالبان تسلیم شوند، چون با طالبان تا به دندان مسلح، جنگ نمی‌شود (مشت و درفش برابر نیست) طالبان، دره صوف را مورد حمله قرار داده و خط مقدم جبهه بر قله‌های بلند و کوه پایه‌های حسنی قرار گرفت؛ وقتی که بار دوم، سفیر گلوله از میله تفنگ فرزندان شجاع - خواجه بلندبهبسود، رها می‌شود، امید سبز و نوید تازه، برای مردم پیدا می‌شود، ملا ضربعلی جرس می‌گوید: من با کمال یأس و ناامیدی، به طرف زن و عیال خود می‌دیدم، خبر رسید که مردم خواجه بلندبهبسود قیام را شروع کرده‌اند، من چنان از جای خویش پریدم و بی‌اختیار روانه قشلاق خواجه بلندبهبسود شدم، آتش جرقه‌ای جنگ، بار دوم از اینجا شروع می‌شود، نیروی مردمی که در قله‌های حسنی پناه برده بودند، دوباره جان تازه می‌گیرند^۱.

سرانجام قیام جانانه مردم دره صوف، به نفع مجاهدین تمام می‌شود، تا برج دو قلوی تجارت جهانی انفجار نکرد، دنیا باور نداشتند که چگونه قیام دره صوف به نفع جهان است،

^۱ - رادیویی بی سی ۸:۳۰ دقیقه شب به وقت افغانستان.

کسی که چشم باز و گوش شنوا داشته باشد، انکار ناپذیر است. و همه حقایق در گذر زمان هویدا خواهد شد، گرچه خیلی ها برای شان، حقایق تلخ و قابل پذیرش نباشند^۱.

متوالی دفتر

آقای شریفی، به عنوان متولی دفتر مرجع تقلید آیت الله العظمی سید محمد حسین شیرازی رحمته الله در شهر کوئته پاکستان بود. ایشان در خدمت مردم بود و پاسخ گوی هر گونه مسائل شرعی و حل مشکلات مردم و دایر نمودن تعداد جلسات و دروس قرآنی و آشنای فرزندان مردم، با قرآن کریم و احکام شرعی بود که یکی از شاگردان ایشان، قاری بین المللی محمد طه شریفی می باشد، که ایشان در مسابقه حسن قرائت قرآن کریم، در اسلام آباد پاکستان، نفر اول مسابقه شناخته شد.

تأسیس مدرسه دینی

شریفی با درک ضرورت توجه به امور تعلیمی و تربیتی نونهالان و جوانان و بیرون رفت از معضل بیسوادی، به صد ها نونهال حیات دوباره بخشید؛ غنچه های زندگی و امیدهای آینده و فردای بهتر مردم، عصای چوپانی را کنار گذاشته قلم و کتاب را به دست بگیرند. لذا لازم بر این می بیند که باید در ساحه خواجه بلندبهدسود، حوزه علمیه باشد، اول منزل خویش را وقف مدرسه نمود، ولی این حویلی، گنجایش طلبه های جوان را نداشت، سپس در سال ۱۳۸۸ ه.ش در منطقه خواجه بلند، به مقدار چهار جریب زمین و تعداد (۱۰) باب خانه (قشلاق) همراه یک حلقه چاه آب، وقف مدرسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمود، که شانزدهمین مدرسه دینی، در سطح ولسوالی دره صوف به شمار می رود^۲.

^۱ - <http://www.dari-suf.blogfa.com> پایگاه اطلاع رسانی دره صوف سر زمین آزادگان

^۲ - وصیت نامه

غرض نقش ست کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقائی
مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در حق مسکینان دعائی

ویژگی اخلاقی

استاد شریفی، از کودکی به تقوا، صبر و پایداری در راه حق، عشق می ورزید و بسیار ساده روزگار را می گذاراند، او حلیم، بردبار، پرهیزگار، شب نماز، زهد و تقوا ایشان زبان زد علما بود.

آیت الله شیخ محمد ناصر امینی مسؤول دفتر حضرت آیت الله محقق کابلی فرمودند: (آقای شریفی در جمع که نشسته بود، همیشه آن جمع را بر تقوا و پرهیزگاری موعظه و نصیحت می کرد، ایشان شخصی خوش اخلاق بود، همواره خندان و خوش رُو به نظر می رسید، یکی از ویژگی های او، تواضع و بی توقعی بود و دوری از مجالس بیهوده که در آن، انسان نتواند چیزی یاد بگیرد، آن را ترجیح می داد انسان بهتر است شرکت نکند).

آیت الله محمد حسین مجاهد می گوید: (آقای شریفی سطح جهان بینی شان به حدی قوی بود، خیلی از وقایع که هیچ به وقوع نپیوسته بود پیش بینی می کرد، بعد از مدتی چنین می شد، آقای شریفی در سطح جهان بینی دایره المعارف بزرگ تاریخ بود، ایشان در تاریخ چنان تسلط داشت گویا در آن زمان شاهد حوادث بوده؛ با سینه مالا مال از رمز و راز از این جهان رفت^۱.

دیار غربت

سرانجام حاج شیخ غلام محی الدین شریفی در ۲۰ اسد سال ۱۳۹۸ ه. ش به اثر کهولت سن و نفس تنگی و فشار که عاید حالش گردیده بود، به سن (۷۸) سالگی در دیار غربت دور از وطن، در شهر کویت پاکستان، دعوت حق را لبیک گفته به سوی معبود خویش شتافت. در

^۱ - <https://mfabbhehsud.com> پایگاه اطلاع رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی بابه بهسود

بهشت حضرت زینب علیها السلام در هزاره قبرستان، به خاک سپرده شد، این قبرستان قدمت دارد با فرار هزاره‌ها در زمان حمله امیر عبدالرحمان خان به هزارستان^۱.

^۱ - توسلی، محمدنایب‌علی - طلوع عبدالمؤمن. (۱۳۹۰). سیمای برازندگان دره صوف انسیتوت کابل.



حجة الاسلام والمسلمين شهيد سردار محمد حسين جهاني



تاخون نداد قومی هرگز نگشت آزاد ماراست نیز سهمی زین افتخار آخر^۱
افغانستان (خراسان) قلب تپنده آسیا، در تاریخ پرفراز و نشیخ، همواره در برزخ بی-
مهری ها و جنگ های خونین، قتل عام ها کشتارهای دسته جمعی و تهاجمات ویران گر متجاوزان
داخلی و خارجی بوده، وهم چنان عزت، کرامت انسانی، ارزش و حقوق طبیعی، مدنی و اجتماعی
مردم این دیار نادیده گرفته شده است.
ازسوی دیگر، زیباترین صحنه های مقاومت و دفاع مردم ظلم ستیز و نبرد در برابر
ستم های داخلی و خارجی و شکست دشمنان، در این خطه خونین، رقم خورده است. در تاریخ

^۱ - شهید علامه بلخی (ره)

زرنگار مقاومت مردم ما، نمونه های والای از خود گذشتگی و ایثار وفداکاری های زیادی وجود دارد. چه بسیار مردان و زنان بزرگی، از تبار پاکان و مصلحان بوده اند، که در برابر ستم-گران و زورگویان داخلی و خارجی، تاپای جان، از عقائد مردم دفاع نمودند و با تقدیم جان و تمام هستی شان، آزادی، استقلال، امنیت و زندگی شرافت مندانه را به دیگران به ارمغان آورده اند.

ملت سرفراز و شهید پرور دره صوف، از ملت های پرافتخاری است که در امتداد تاریخ، با شکوفایی فکر و اندیشه و فرهنگ دینی و مبارزه با ظلم، ستم، بیدادگران داخلی و خارجی، ایفای وظیفه نموده و به عنوان پیشگامان انقلاب اسلامی در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۵۷، ۱۳۷۷، الی ۱۴۰۰ هـ ش، درخشیدند، و با تقدیم بیش از صد ها شهید، در سه دهه اخیر، در واپسین فصل نوین دیموکراسی، نام دره صوف را بر تارک تاریخ، بلند آوازه کرده است.

یکی از این شهدایی عزیز حجة السلام والمسلین شهید محمدحسین (سردار جهانی) است. ایجاب می کند، نسل نوین، با زندگی بزرگان و شخصیت های ملی، مبارزاتی و کسانی که می توانند، در زندگی ما، الگو باشند آشنا شوند.

ولادت

محمدحسین جهانی، فرزند علی دادخان، در سال ۱۳۳۱ ش، در قریه ی شیخه ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان، چشم به جهان گشود، وقت در خانه علی دادخان، قدم گذاشت، چشم همه را روشن نمود، پدرش آدم مذهبی بود، فرزند خود را محمد حسین نام گذاشت، که خیلی علاقه به ساحت مقدس اباعبدالله الحسین (علیه السلام) داشت، تا روزی فرزندش یکی از واعظان قهرمان صحرای کربلا باشد.

فرزندش کم کم بزرگ می شود، شوق و استعداد خاصی را در او مشاهده نمود، ابتدا وی را در مکتب خانه محلی همان قریه می فرستد، به اندک زمان خواندن و نوشتن کتاب های فارسی را نزد ملای محل، آموخت، از این که ایشان، ذوق و استعداد عالی داشت، پدرش او را

روانه مدرسه محمدیه علیه السلام شیخه نمود.

تحصیلات

آقای جهانی، بعد از سن ۱۵ سالگی، وارد حوزه علمیه شیخه شد، زلال زمزم معنویت و جذبه‌ی علمی آیت الله شیخ محمد جواد نجفی، شیخ نوراحمد نوری، وسید احمد مدرسی محمدحسین را به سوی خود کشاند، ادبیات عرب صرف، نحو، سیوطی، مغنی، مختصر و مطول را از نزد آن‌ها بهره گرفت. در اینجا بود که آروزی پدرش علی داد خان، جامه عمل پوشید، زیرا پسرش یکی از واعظان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام شده بود.

سردار جهانی، یکی از اشخاص تأثیرگذار و مؤثر، در قیام مردمی دره صوف بود که در تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۵۷ ه.ش علیه حکومت کمونیستی نور محمد ترکی، اتفاق افتاد، بعد از دو سال مبارزه، سرانجام، برای ادامه تحصیل در ماه میزان ۱۳۵۹ ه.ش، به کشور ایران، مهاجرت نمود، در حوزه علمیه مشهد مقدس، شامل شد و تا زمستان سال ۱۳۶۵ ه.ش، در نزد اساتید بزرگوار آیت الله حجت هاشمی، «خراسانی»، آیت الله حاج واعظ صالحی «نیشابوری» و دیگر علمای بزرگ، تحصیلاتش را ادامه داد.

شهید جهانی در زمستان ۱۳۶۵ ه.ش، چون هنوز کشورش در اشغال بیگانه گان بود، از مرز ایران به مدت چهل و هشت روز، پیاده، همراه یک کاروان، خود را به بلخاب و سپس به دره صوف رسانید. بعد از پنج سال خدمت و کار در دره صوف، دوباره در سال ۱۳۷۰ ه.ش عازم ایران شد و تا سال ۱۳۷۷ ه.ش تحصیلاتش را تا سطح عالی به اتمام رسانید، که حدود یک سال تحصیلات خویش را خدمت حضرات استاد رضازاده و آیت الله فلسفی، مشغول درس‌های خارج اصول و فقه گردید.

خیزش سال ۱۳۷۷ دره صوف

به مثل کوه چهل تن سر بلند باش به باغ تاریخ میهن یاسمن باش

به مثل چولی خُو سروی قامت دره صوف را خدا خویی به تن باش

شهید جهانی، در سال ۱۳۷۷ ه.ش همراه با استاد حاج محمد محقق و چند تن دیگر، از راه تاجکستان، وارد تخار شد، از تخار و پنجشیر، به بلخاب رفت و از بلخاب با قشون سبز جرّار صد نفری، بر علاوه سلاح‌های گرم و سرد، از قبیل ارّه دو سره، ۱۲ تیر و ۱۴ شمشیر مجهز بود، از آنجا وارد ولسوالی دره صوف گردید، مرکز ولسوالی دره صوف را با هم کاری تمام مجاهدین دره صوف، به تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۸ ه.ش از چنگ حاکمان وقت (طالبان)، آزاد ساخت.

شهید جهانی، در دره صوف، چنان در بسیج نیروهای مردمی، نقش مهم و کلیدی داشت که با شنیدن نام سردار ارّه دار، لرزه بر اندام طالبان وحشی افتاد، اینجا بود که از طرف مردم و یارانش، لقب «سرداری» را کمائی کرد. از آن به بعد، به نام سردار جهانی مشهور شد، سردار شهید به چند دلیل، از سلاح‌های سرد از قبیل (ارّه، تیر و شمشیر) در جنگ دره صوف و بامیان استفاده نمود، که در خاطرات خود نوشته است:

(در سال ۱۳۷۷ ه.ش اولین بار که وارد دره صوف شدم، روحیه مردم را چنان ضعیف دیدم، که فکرمی کردم، مردم شکست را قبول کرده‌اند؛ برای این که روحیه مبارزه علیه طالبان را در میان مردم به وجود بیاورم و رعب و وحشت را در دل آنان بی‌افکنم و طلسم آنها را درهم بشکنم، تا تأثیرات روحی و روانی منفی بالای دشمن، ایجاد کنم، به این لحاظ، از سلاح سرد (ارّه، تیر و شمشیر) استفاده نمودم که از آن به بعد، سردار جهانی لقب (ارّه دار) را از طرف سنگر داران و هم‌زمانش، به عنوان مدال قهرمانی به او اعطاء گردید.

سردار شهید می‌گفت: به چند علت وارد افغانستان شدم و خالصانه جهاد نمودم، تا ملت خویش را از زیر چمکه‌های خونین طالبان وحشی (در ظاهر به نام اسلام) نجات بدهم، مردمانی که هر روز مردم را به اسارت و غول و زنجیر برده و قتل و قمع می‌کردند.

الف: قتل عام‌های مردم هزاره‌ای شهر مزار شریف، مرادر آن وقت سخت تکان داد و به سخنرانی

مولوی «نیازی» یکی از سران طالبان، در مزار شریف، گوش دادم: هزاره‌ها باید از نو مسلمان شوند و یا از کشور خارج گردند، راه سوم شان هم زیر ریگ‌های گرم دشت‌های مارمل، شادیان و حیرتان مزار شریف، زنده دفن شوند، مال و اموال شان مباح است.

ب: مولوی «عمر» رهبر افراطی گروه طالبان، فتوی داده است که تا ده روز هر تعداد هزاره را مرد و زن، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، در شهر مزار شریف پیدا کردید، بکشید. و باز همان مولوی «نیازی» در یکی از سخنرانی‌هایش، در جمع طالبان در سال گذشته به ملا ملک گفت: ۱۹ هزار هزاره‌ها را می‌کشیم، ۱۹ هزار هزاره را «مُثَلَّه» می‌کنیم، ۱۹ هزار هزاره را اسیر می‌بریم. این‌ها بنده را وا داشت که باید داخل کشور بیایم و احتمال می‌رفت کم‌کم خط امامت، از افغانستان منقرض شوند.

ج: سومین عامل که بنده را به افغانستان کشانید، لزوم احیاء نهضت ملی، بر پایه‌ای عزت مذهبی، حاکمیت سیاسی و احیاء غرور ملی بود. طبیعی بود که مراکز قدرت مردم ما، کاملاً در شهرهای بزرگ، درهم کوبیده شده بودند و لازم بود مجدداً احیاء گردد، چون افغانستان در مرحله اقوام و قبائل است، وقتی چنین باشد، باید برای حفظ کیان ملی و شعور مذهبی و حاکمیت سیاسی، تلاش کرد، چون در این مرحله، هر نویسنده و حتی هر شاعر ملیت‌ها، بر پایه ارزش‌های ملیت خود، سخن یا شعر می‌گویند و شاعران کشورهای که در مرحله «ناسیونالیسم» رسیده‌اند، شعرشان به همان قالب و حال و هوای ناسیونالیسمی است، وقتی قبیله‌ای بخواهد بخاطر حاکمیت قبیله خود، قبائل دیگر را کافر بگوید و جان و مال و حتی نوامیس شان را، بر خود حلال بدانند، افراد قبائل دیگر الزاماً، باید از خود دفاع کنند، مخصوصاً در شرایط فعلی، پیروان محمد بن عبدالوهاب، در میان گروه طالبان، از اختیارات زیادی برخوردارند، در حال که اسلام، مالکیت شخصی هر فرد را محترم دانسته است، ولی آن‌ها پابند نیستند. از باب نمونه، در تابستان ۱۳۷۸ ه. ش که گروه طالبان، مناطق شمالی کابل را گرفتند، به نوامیس مسلمانان آن سامان تجاوز و بی‌بندوباری

کردند؛ بنا بر این، عامل آمدنم احیاء غرور ملی، عزت مذهبی، حاکمیت سیاسی مردم ما بود.

۵: چهارمین عامل آمدنم، احساس وظیفه بود، چون دوره سطح عالی را تمام کرده بودم، باید خدمت و اداء مسئولیت می کردم، بخشی از علماء و طلاب، یا محصلین شعار و یا وعده خدمت به مردم را می دهند، ولی در عمل تحقق پیدا نمی کند، مخصوصاً، در خارج کشور، عواملی که از داخل آمدن، جلوگیری کند، زیاد است، ولی دل را به دریا زد و آمدن، انسان باید تاریخ دوره و عصر خود را، درست تر و سرفرازانه تر و چون کوه ایستاده همانند کوه چهل تن، به نسل های بعدی منتقل نمایند، آدم باید در باغ تاریخ میهن، مانند گلی یاسمن باشد).

حملات طالبان بالای دره صوف

سردار اراده دار می گفت: وجود رژیم سیاه و ننگین تحریک گروه طالبان، برای مردم افغانستان، قابل قبول نیست، مخصوصاً بعد از سقوط بامیان، طالبان بالای مردم دره صوف «۱۲۸» بار تجدید قوی و تشکیلات نظامی آورده بودند و «۱۴۵۶» بار حملات سنگین، از زمین و هوا، بالای مجاهدین و قشون سبز دره صوف انجام دادند، ولی به کمک خدای بزرگ، مثل تصادف آب با صخر، سخت، عقب رانده شدند و مردم دره صوف، چون دژ آهنین، پا برجا و استوار همانند کوه بابا و پامیر نشکن ایستاده بودند.

سردار شهید، با این که یک فرمانده متبحر جنگی و سیاسی بود، یک شخصیت کاملاً فرهنگی، نویسنده توانا و شاعر چیره دست بود که در ادوار گوناگون شعر سروده است، از ایشان بیش از چهار هزار بیت شعر برجامانده است، نمونه از کلام وی، در وصف رهبر خردمند جامعه هزاره، استاد شهید عبدالعلی مزاری رحمته الله علیه سروده است.

پدر را مزرعه ای بی برگ و نوا مانده هنوز!	کوه بابا زغمت جامه سیه مانده هنوز!
خانه ها سوخت فلک هم به قضاوت بنشست	دود و آتش به سر «ایل» بجا مانده هنوز!

دوران پسا طالبان

وحدت و یک پارچه بودن جامعه، یکی از آرزوهای بلند و اصلی ترین ویژگی فکری سردار شهید بود، او با تمام توان در رابطه با اتحاد مردم، حفظ امنیت ملی و ایجاد فضای تفاهم، در جامعه می کوشید، او آرزو داشت، دیگر درِ معارف، به روی فرزندان کشور باز شود، تا مردم از جهل افراطیت، بیرون شود. دیگر در کشور صدای انفجار و نفرت شنیده نشود و بوی دود باروت، بر مشام کسی اشتشمام نشود، همه مردم افغانستان به یک چشم نگاه شود، عدالت اجتماعی و حقوق همه شهروندان، مساوی تحقق پیدا کند.

ایشان در دوران پسا طالبان (ریاست جمهوری) به عنوان رئیس ثارنوالی نظامی، در ولایت بامیان و اخیراً رئیس ثارنوالی نظامی ولایت دایکندی مصدر خدمات قرار گرفت، اخیراً از طرف رئیس جمهور وقت اشرف غنی احمدزی، رتبه ای ستر جنرالی برایش اعطا شده بود.

کارنامه درخشان

داشتن اراده شکست ناپذیر، شجاعت، مردانگی، صداقت و صبوری بیش از حد، او را می توان از ویژگی های منحصر به فرد سردار شهید گفت و کارنامه های سردار شهید از قبیل: مبارزات آزادی خواهانه اش در جهاد و مقاومت، بر علیه قشون سرخ شوروی سابق و گروه تاریک بین طالبانی، نویسنده گی تاریخ مردمش در دوران طالبان و اشعار زیبایش را می توان از کارنامه های درخشان او گفت و ابیاتی را در رثای مقاومت جانانه ای مردم دره صوف و «خجالت ناجو» سروده است.^۱

لباس سرخ در بر کرده بودی	سری خصم وطن قر کرده بودی
به کوهی جنگلک دشتک ودهی	چه خشمی بر ستمگر کرده بودی

^۱ - فصل نامه بازتاب سمنگان، شماره: ۳ ص ۲۲ سال ۱۳۹۸

پیراهن سرخ

شکسته قامت سرداری چیچل
فلک از جور چیچل گریه داره

عجب شور نوایی داره چیچل
که با غم آشنایی داره چیچل

(ام‌الله حیدری)

یکی از مسلمات اعتقادی ما این است که شهدا، در پیشگاه خداوند متعال، منزلت عظیم دارند و به تعبیر قرآن کریم، زنده بوده در نزد پروردگار خویش متعم اند، و از طرف دیگر مسئله‌ای شفاعت و واسطه فیض قرار گرفتن بندگان صالح خدا هم در پرتو آیات چون: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۱ امر پذیرفته شده می‌باشد، این امر هم بدیهی است که در کنار انبیاء، وائمه اطهار (علیهم‌السلام) اولیاء خاص او، شهدای اسلام، از بندگان صالح خدا می‌باشند، که با گذشتن از تمام هستی‌شان، به آن مقام عظمی رسیده اند.^۲

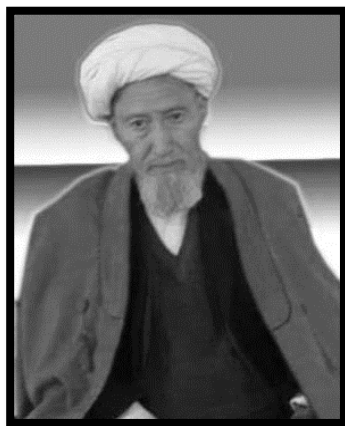
سرانجام شهید جهانی، همزمان با شگوف شدن گل‌های بهاری و ریاحین طبیعت در ۱۱ حمل سال ۱۳۹۵ ه. ش در دره گذرگاه چیچل ولسوالی دره صوف پایین ولایت سمنگان، در یک کمین نا جوان مردانه، (ماین کنار جاده) توسط خوارج زمان، گروهک متحجر و افراطی طالبان، همراه بایک سربازش، به درجه رفیع‌ای شهادت نایل گردید، پیراهن سرخ خونین را به تن کرد و یک ملت را به ماتم نشانید.^۳

^۱ - مائده/۳۹

^۲ - <http://www.dari-suf.blogfa.com> پایگاه اطلاع رسانی دره صوف سر زمین آزادگان

^۳ - ماه‌نامه شاهد سال اول، شماره دوم جوزا ص ۳ کابل ۱۳۹۵.

حجة الاسلام والمسلمين شيخ محمد نبي اميني



در طول تاریخ، شخصیت‌های بزرگ علمی و دینی، یکی پس از دیگری ظهور کرده و مکتب حیات بخش اسلام را زنده نگهداشته اند؛ آنچه که در پی می آید، گوشه‌ای از زندگی پر افتخار، عالمی از تبار شاگردان مکتب امام جعفر صادق (علیه السلام) است، که تا آخرین روزهای واپسین زندگی خود از تدریس بازنشست و هم‌واره براعتلای مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) سعی و تلاش نمود، او حجت الاسلام شیخ محمدنبی امینی است.

ولادت

شیخ محمدنبی امینی، فرزند غلام علی، در سال ۱۳۱۸ ه. ش در قریه‌ی جمبوغه سرولنگ، ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود. غلام علی، از تولد یگانه فرزندش، بسیار خوشحال شد، نام فرزندش را محمد نبی گذاشت، همین که در

سن هفت سالگی رسید، پدرش او را جهت آموزش در نزد آخوند محل، در مکتب خانه محلی فرستاد. وی در سن ده سالگی از محبت پدر محروم گردید، یتیمی را تجربه می کند و مسئولیت سرپرستی ایشان به عهده مادرش می افتد.

تحصیلات

از آنجای که غلام علی، آدم متین بود آرزو داشت که فرزندش محمد نبی را جهت تحصیل علوم به مدرسه دینی بفرستد، بعد از این که محمد نبی در سن پانزده سالگی می رسد، مادر متدینه اش، به آرزوی پدرش را جامه عمل می پوشاند و فرزندش را در سال ۱۳۳۳ ه. ش به مدرسه سرولنگ می فرستد محمد نبی، جامع المقدمات، ادبیات عرب، فقه و اصول را نزد مرحوم آخوندزوار، تحصیل نمود، مدتی هم در آن مدرسه به عنوان مدرس مشغول تدریس می گردد. تا این که در سال ۱۳۴۷ ه. ش جهت تحصیل و طی نمودن مدارج عالی تر، عازم نجف اشرف می گردد و در جوار بارگاه ملکوتی ابوالائمہ، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ماندگار می شود، او در نجف، از محضر اساتید آنجا، از جمله حضرات آیت الله شیخ محمد موسی اخلاقی دره صوفی، آیت الله محقق کابلی رحمته الله، آیت الله محمد حسین عرب و اساتید دیگر، کسب فیض نمود و همین طور سطوح عالیہ را به پایان رساند و چند سالی هم در درس خارج آیات عظام روح الله خمینی و آیت الله خوئی، شرکت نموده و کسب فیض می کند.

تا این که در سال ۱۳۵۳ ه. ش اوضاع عراق کاملاً دگرگون شده بود، گرایش افراطی بعثی ها، به مارکسیزم و خصومت با حوزه دین و عصیت عربی و نژادی آن ها، هر روز رنگ و بوی تازه ای به خود می گرفت، آقای امینی، در اثر فشار حکومت بعثی عراق، مجبور به ترک حوزه علمیه نجف اشرف گردیده و به زادگاهش، بازگشته از طرف مردم، به گرمی مورد استقبال قرار گرفت. ابتدا در مدرسه بوینه قره بلخ، به کرسی تدریس تکیه زد.

تدریس

آقای امینی، به وظیفه مقدس تدریس مشغول شد. از مهم ترین امتیازات و توفیقات آقای امینی، که او را در این جهت نمونه و ممتاز ساخته بود تدریس و شاگرد پروری او، در طول بیش از چهل سال بود، به تعبیر برخی، او بیش از نیم قرن، بر کرسی تدریس نشست و به تربیت شاگرد پرداخت، او با بیان شیوا و شیرین، توانست شاگردان زبده ای پرورش دهد.

دعوت بزرگان قریه چهارده

مردم قریه چهارده دره صوف، از آقای امینی دعوت می کنند تا در مدرسه قریه چهارده بیایند و آنجا مشغول تدریس شوند، زیرا مدرسه علمیه چهارده، در آن زمان فعال بود، آقای امینی دعوت بزرگان را لیک گفته در مدرسه چهارده آمده، شروع به تدریس نمود، بعد از مدت کوتاهی، طلاب زیادی گردش جمع وجود او جمع می شود که مدرسه گنجایش نداشته و پاسخ گوی نیاز طلاب نبود، لذا آقای امینی تصمیم می گیرد که با کمک مؤمنین منطقه، مدرسه را از نظر ساختمانی توسعه دهند، تقریباً مدت ۱۷ سال در آن مدرسه علمیه مشغول تدریس بود و طلاب زیادی راتحت تعلیم و تربیت قرار می دهد. سپس مدت پنج سال در مدرسه علمیه سرولنگ، مشغول تدریس شد. و دو سال دیگر، در مدرسه علمیه کمج مشغول تدریس و تعلیم و تربیه طلاب علوم دینی بود، شاگردان زیادی را تحویل جامعه داده اند که هر کدام خود مصدر خدمات قرار گرفتند.

فعالیت های تبلیغی

قابل یاد آوری است که آقای امینی، در تمام این مدت که در منطقه مشغول تدریس علوم دینی بود، برای ارشاد و تبلیغ توده های مردم، از هیچ سعی و کوشش، دریغ نمی ورزید، به خصوص در ایام محرم و ماه مبارک رمضان و مناسبت های مختلف، استفاده اعظمی نموده

و به تبلیغ و ارشاد پرداخته بود، همیشه پاسخ گوی مسائل شرعی و حل و فصل نزاع های قومی، مردمی و اجتماعی بود و از هیچ کوشش فروگذاری نمی کرد.

ویژگی اخلاقی

آقای امینی از کودکی به تقوا، صبر و پایه داری در راه حق، عشق می ورزید و بسیار ساده روزگار را می گذاراند، او بر این باور بود که اگر چیزی از لوازم زندگی تهیه می شود، ارزش مادی و معنوی آن باید سنجیده شود، پرهیزکاری زهد و تقوای ایشان، زبان زد علما بود. استاد امینی شخص خوش اخلاق بود، همواره خندان، خوش رو، به نظر می رسید، یکی از ویژگی های استاد امینی این بود، که متواضع و بی توقع بود. آنانی که با استاد آشنایی و حشر و نشر داشتند، به خوبی می دانند که سراسر زندگی استاد امینی، برای هم گان، به ویژه اهل علم، درس بود. اخلاق پسندیده و برخورد کریمانه ای او، بر کسی پوشیده نیست. شمرده و ملیح سخن می گفت، خاطره ها و حکایت های که نقل می کرد، شیرین بود و موضوعات علمی را مستدل، مطرح می نمود.

فعالیت های سیاسی

در سال ۱۳۵۷ ه. ش احزاب چپ گرایی کمونیستی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی سابق، دولت محمد داود خان را، طی کودتای خونین، سرنگون ساخت و سکوی قدرت را تصاحب نمودند، به دنبال آن، نیروهای تبلیغی خود را، تحت عنوان شوراهای و نهضت های سواد آموزی و... در تمام نقاط و قریه ها، دهات و شهرهای بزرگ کشور، فعال ساخته و شروع به تبلیغ عقاید الحادی شان کردند، به دنبال این، کم کم علما و شخصیت های مذهبی، سیاسی، روشن فکران و سران قبائل را دستگیر نموده روانه سیاه چال ها نموده و سپس به شهادت می رساندند.

این برنامه ای کمونیست ها، همه مردم را سخت تحت فشار قرار داده بود، که از جمله

آقای امینی، نگران شده فعالیت‌های نیروهای دولتی را زیر نظر گرفت. طرح آغاز جهاد و قیام عمومی را، با عده‌ای از علما و شخصیت‌های سیاسی و متنفذین قومی، همانند ملا غلام علی کربلای، شیخ محمد حسین معتمد، شیخ زکی، شیخ عطاءالله توسلی، شیخ اسدالله حبیب زاده، حاجی باز محمد سناتور، حاجی حبیب‌الله خان و حاجی امین خان، شبانه برنامه‌ریزی می‌کند، تا فصل زمستان به پایان برسد.

در قدم اول با علما و شخصیت‌های منطقه دره صوف، در میان گذاشته و هماهنگ، شروع به فعالیت می‌نماید، از جمله شیخ برات علی حمیدی، شیخ عبدالحسین غزنوی (آخوند زوار)، شیخ غلام رضا، شیخ کاظم جعفری، شیخ احمد علی احمدی، شیخ عطاءالله توسلی و سید حسن جوادی و...

گرچه تصمیم بر این بود که فصل زمستان به پایان برسد، تا قیام صورت بگیرد، ولی از آنجای که مردم در ترس و وحشت، شب را به صبح می‌رساندند، با یک جرقه کوچک، از منطقه «دایمیرداد» آغاز و به سرعت منطقه طور، دور مرکز، خواجه بلند بهسود و نوامد و تمام مناطق دره صوف، جنگ توسعه پیدا نمود. طی چند مرحله قیام مسلحانه و درگیری، تمام مناطق دره صوف، به طور کامل آزاد گردید و این حرکت کم‌کم، در سراسر کشور گسترش پیدا نمود، تا سرنگونی کامل حکومت کمونیست‌ها پیش رفت.

آقای عبدالؤمن طلوع می‌گوید: (استاد امینی در سال ۱۳۷۶ ه.ش به دو مدت سال در مدرسه دینی دولت آباد (سرده و پای مشهد) مدرس بود).

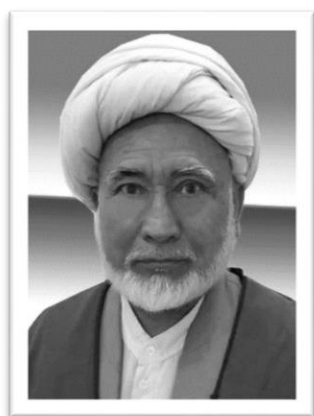
غروب غم انگیز

آقای امینی، در این مدت، بازهم از تدریس غافل نشدند، در مدارس دور مرکز دره صوف، از جمله مدرسه سرولنگ، مشغول تدریس گردیده و شاگردان زیادی از وجود ایشان بهره‌مند گردیدند. ولی با تحمل مشکلات چندین ساله و دشواری‌ها و معضلات عدیده، ایشان دچار کسالت جسمی و روحی گردیدند، سرانجام در اثر مصاب شدن به مرض کرونا

(kuved۱۹)، در سن هشتاد و سه سالگی، در ۱۴ جوزای سال ۱۴۰۰ در شفاخانه رهنورد شهر مزار شریف، به دیار باقی شتافت.

پیکراین عالم عامل و خدوم، با یک دنیا حسرت و آه، از شهر مزار شریف، به زادگاهش دره صوف انتقال پیدا کرد، در قبرستان جمبوغه به خاک سپرده شده. مرگ ایشان ثلمه جبران ناپذیر، بر حوزات علمیه شمال افغانستان بالخصوص، مدارس دینی دره صوف وارد گردید. اینجا این کلمه صدق می کند: مرگ یک قبیله، آسان تر از مرگ یک عالم است.

حجة الاسلام والمسلمين شيخ محمد حسين معتمدى



ولادت

محمد حسين معتمدى، فرزند حاج غلام رضا، در سال ۱۳۳۵ ه. ش، در قریه ی جمبوغه، ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان، در یک خانواده مذهبی، چشم به جهان گشود. دوران کودکی را در آغوش گرم خانواده سپری نمود، در سن هفت سالگی به مکتب خانه محلی، نزد ملای محل پنج سوره، قرآن کریم، خواندن کتب فارسی و نوشتن را به اندک زمانی فرا گرفت.

تحصیلات

در سن پانزده سالگی، وارد مدرسه علمیه سرولنگ شد و مشغول تحصیل جامع-المقدمات، صرف، نحو و ادبیات عرب گردید. از آنجای که یک جوان مستعد و نیرومند بود،

عشق و علاقه‌ای زیاد به کسب علم و دانش داشت، در سال ۱۳۵۱ ه.ش جهت زیارت عتبات عالیات، روانه کشور عراق می‌گردد که در آن زمان، مدارس دینی نجف اشرف، از رونق خوبی برخوردار بود، بعد از ورود به حوزه علمیه نجف اشرف، مدت پنج سال مشغول کسب علم و دانش شد و کتاب‌های اصول فقه، معالم الدین، رسائل و مکاسب را از محضر علامه یعقوب علی توسلی، علامه مدرس افغانی و آیت الله محمد امین بامیانی تلمذ می‌کند، ضمناً با دختر حجت الاسلام شیخ محمد نبی امینی ازدواج می‌کند.

بازگشت به وطن

در سال ۱۳۵۶ ه.ش کشور عراق، دچار بحران سردرگمی و کشمکش‌های داخلی گردید، دربِ حوزات علمیه بسته شد، از آن شور و شوق و نشاط آور، خبری نبود. معتمدی عازم کشور گردید و در زادگاهش، در کنار مردم مشغول تبلیغ می‌شود، که مکلفیت عسکری وی فرا می‌رسد، در مرکز دره صوف و ولایت سمنگان می‌رود، امتحان مدرسی می‌دهد و به تعبیر دیگر (مجلای مدرسی) می‌گردد که از وظیفه سربازی معاف می‌شود.

در سال ۱۳۵۷ ه.ش حکومت کمونیستی، روی کار آمد، استاد معتمدی، در کنار علمایی منطقه، به وظیفه ارشاد و آگاه سازی توده ها و تشویق مردم، به قیام و جهاد علیه حکومت کمونیستی و الحادی شوروی سابق، خالصانه فعالیت‌های فرهنگی می‌نمود.

کرسی تدریس

آقای معتمدی، بعد از قیام مردم دره صوف، در سال ۱۳۵۹ ه.ش بار دیگر جهت ادامه تحصیل، روانه حوزه علمیه قم می‌گردد، از سال ۱۳۶۵ ه.ش الی سال ۱۳۷۳ ه.ش در مدرسه علمیه شهر ساوه، مشغول تدریس گردید، در سال ۱۳۷۴ ه.ش دو باره وارد حوزه علمیه قم شد، که فعالانه در درس خارج اساتید شرکت می‌نمود.

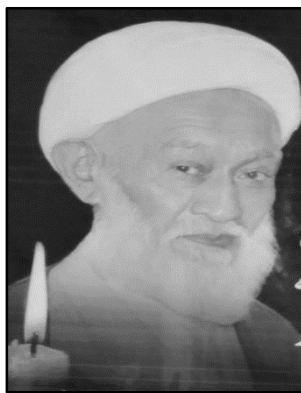
در سال ۱۳۹۰ ه.ش، از طرف جامعه المصطفی العالمیه عليه السلام به عنوان مدرس، عازم کشور

شد و در شهر مزار شریف، در مدرسه عالی امام جعفر صادق علیه السلام مشغول تدریس گردید، گرچه از طرف جامعه المصطفی العالمیه علیه السلام برنامه اعزام مدرس سه ساله بود، ولی ایشان بعد از دوران مأموریت سه ساله ای مدرسی، داو طلبانه به تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی ادامه می دهد، بنا بر توانایی خاص ایشان در تدریس و درخواست مدیریت مدرسه عالی امام جعفر صادق علیه السلام، از ایشان، استاد معتمدی در مدرسه مذکور ماندگار می شود، و از طرف جامعه المصطفی العالمیه علیه السلام به عنوان استاد نمونه، لوح تقدیر دریافت می نماید. تدریس و انتقال آموخته ها، به دیگران بود که تدریس مدت زیادی را ادامه داد و دروس حوزوی را تا مقطع کارشناسی (شرح لمعه، اصول فقه) ادامه داد، بسیاری از شاگردان ایشان، حالا جزء فضلا، اساتید، و مبلغان شده اند.

ویژگی اخلاقی

استاد معتمدی، بسیار انسان محجوب بود و اخلاق نیکو داشت و از جذابیت اخلاقی بالای برخوردار بود و با تمام اقشار جامعه، به خصوص طلاب دینی و شاگردانش، رفتار صادقانه و صمیمی داشت. ایشان تا آخر عمر، مشغول تعلیم و تربیه علوم دینی بود، او یکی از اعضای شورای علمای شهر مزار شریف بود. علاوه بر وظایف تدریس طلاب علوم دینی، در فعالیت های اجتماعی سهم به سزای داشت. سرانجام در تاریخ ۲۹ جوزا سال ۱۴۰۰ ه. ش به دور از خانواده، در اثر مصاب شدن به مرض کرونا (kuved۱۹) داعی حق را لبیک گفت، در واقع شهید راه تعلیم و تربیه طلاب و فعالیت های اجتماعی گردید و ثلمه ای بزرگ در مدارس علمیه کشور وارد گردید.

حجة الاسلام والمسلمين شيخ غلام رسول عارفي



ولادت

شيخ غلام رسول عارفي فرزند شهيد حاجي عبدالعزيز در سال ۱۳۱۷ه.ش در قرية تگاب حسنی ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان در يک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه محلی فرا گرفت سپس روانه‌ی مکتب دولتی گردید و تحصیلاتش را ادامه داد. پدرش آدم با تقوا مرد پر هیزگار بود خدمات زیادی انجام داده و در بین مردم از احترام ویژه‌ای برخوردار بود، ایشان تلاش نمود تا فرزندش غلام رسول درس بخواند روزی مصدر خدمت قرار بگیرد.

تحصیلات

غلام رسول زمان که پا به سن نو جوانی گذاشت با شور شوق فراوان پدرش شامل مدرسه دینی علی ابن ابی طالب علیه السلام در حسنی برج شد مدت اندک زمانی ادبیات عرب جامع-المقدمات صرف ونحو از نزد مولوی علی نظر، آیت الله شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) و اساتید آن روز فراگرفت، ایشان به خاطر ادامه تحصیل روانه‌ی مدرسه علمیه چهار محله چهارکنت بلخ، سپس مدت نزد سید عالم بلخاب شاگردی نموده بود. در سال ۱۳۳۲ ه. ش حضرت آیت الله سید محمد سرور واعظ از نجف اشرف به افغانستان مراجعت نمود آوازه علمیت او به هر طرف انتشار یافت و مدرسه علمیه محمدیه را تأسیس نمود؛ درس و بحث ایشان رونق پیدا نمود.

وقت شیخ غلام رسول عارفی آوازه و شهرت آقای واعظ را شنید فضای نفس کشیدن در کشور آماده شده بود روانه کابل شد در مدرسه محمدیه علیه السلام کابل بعد از خواندن صرف ونحو و کتاب درسی مانند: حاشیه، معالم، شرح لمعه، رسائل، مکاسب، کفایت الاصول، شرح منظومه و اسفار و... نزد آیت الله سرور واعظ، آیت الله محمد امین افشار تلمذ نمود، ایشان از استعداد عالی برخوردار بود و آینده درخشان داشت همواره مورد تشویق آقای واعظ و سایر اساتید قرار گرفت آیت الله محمد امین افشار دستور می فرمود عارفی شب‌های جمعه منبر برود. بنا بر مشوره‌ای آقای واعظ بادر نظر داشت شرایط حاکم در کشور، عارفی برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۵۵ ه. ش روانه کشور ایران شد در حوزه علمیه قم ادامه تحصیل داد.

کودتای ۷ ثور

اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بر اثر سال‌ها برنامه‌ریزی، کودتایی ۷ ثور را جهت به قدرت رساندن مزدوران شان (خلق و پرچم) در کشور عملی نمود؛ بعد از روی کار آمدن حکومت کمونیستی، آن حکومت روحانیت، دانشمندان، چهره‌های فعال و مخلص را دستگیر، زندانی و سپس به شهادت رساندند؛ سرانجام قیام ۲۵ دلو سال ۱۳۵۷ در دره صوف صورت گرفت حاج عبدالعزیز پدر غلام رسول عارفی با عده کثیری از محاسن سفیدان و بزرگان منطقه حسنی

توسط رژیم کمونیستی در قریه کمج به طوری فجیعی دست جمعی به شهادت رسیدند و گورهای دست جمعی در هر گوشه دره صوف به وجود آمدند، نیروهای خلق و پرچم از زمین و هوا هر روز خانه و کاشانه مردم دره صوف را بمباران می کردند و ملت را به خاک و خون می کشیدند که مردم دره صوف صدها نفر شهید و مجروح دادند، این خبر ناگوار به گوش عارفی می رسد با کوله بار از تجربه علم و دانش عازم کشور شد و مسئولیت سرپرستی فامیل، سر و سامان دادن جبهه ای قیام مردمی دره صوف و در خدمت مردم قرار گرفت و بعد از تشکیل احزاب جهادی مسئولیت حزب پاسداران جهاد اسلامی در دره صوف را به عهده داشت و همیشه مخالف جنگ های داخلی بود و برای هماهنگی و وحدت احزاب شیعی تلاش مستمر داشت که متأسفانه برادرشان شهید عبدالحمیدبای در جریان جنگ، بین احزاب به شهادت رسید و به عنوان شهید راه صلح مسما شد.

گردهمایی ۲۰ سنبله ۱۳۶۷

اولین تلاش ها برای تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان، در (جوزا) ۱۳۶۷ ش، جلسات گفت گو در نقاط مختلف هزارستان لعل، بهسود، جاغوری و بامیان برای مستحکم شدن پایه وحدت ملی هزاره ها برگزار شد.

گروه ها و احزاب سیاسی از آن استقبال کردند (اکبری، ۱۳۹۷: ۲۷۱) در ۲۵ سنبله ۱۳۶۷ ه. ش جلسه مهم و تاریخ ساز در حصه اول بهسود در پایگاه امام حسن عسکری علیه السلام برگزار شد و به تعداد هشت نفر اعضاء انتخاب شد تا روی تشکیل گنجره حزب وحدت تبادل نظر کنند (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۲۴۱) ۲.

آقای استاد عارفی نقش کلیدی و محوریت سخنگویی جلسه را به عهده داشت، این

۱ - اکبری، عبدالله. (۱۳۹۷). نامه ها و سندها ابوذر غزنوی، بنیاد تاریخ شفاهی افغانستان.

۲ - دولت آبادی، بصیر احمد. (۱۳۷۱). شناس نامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان) قم.



گردهمایی به تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان انجامید و استاد عارفی یکی از بنیانگذاران آن بود (عرفانی، ۱۳۷۲: ۸۷).^۱

تأسیس مراکز فرهنگی

مسئولیت وظیفه علماء در این مقطع تاریخی نهایت مشکل و ازطرفی بسیار مهم بود بناءً ایشان با درك مسئولیت اسلامی و انسانی خود جهت آگاهی مردم دست به تأسیس مراکز علمی، فرهنگی و آموزشی زد تا از این راه؛ جامعه را به سوی کمال و سعادت سوق دهد، همان بود که در سال ۱۳۶۷ ه.ش مدرسه علمیه علی ابن ابیطالب (علیه السلام) را تجدید بنا نمود و دهها طلبه جوان در آنجا مشغول فراگیری علوم دینی شدند. در سال ۱۳۶۹ ه.ش با لغزش زمین مدرسه حسنی برج به کلی تخریب گردید، ایشان این بار در تگاب حسنی حوزه علمیه را مجدداً تجدید بنا نمود که هم اکنون یکی از مراکز فعال علوم دینی است.

آقای عارفی به تعداد (۶) باب مکاتب سوادآموزی دولتی را در ساحات زیرکی، طور، بینی منگ، ليله، چهارده، و آهنگران تأسیس نمود که به صدها دانش آموز پسر و دختر در این مکاتب مشغول تحصیل شدند و به تعداد (۳) باب مسجد، حسینیه و (۲) باب کلینیک را تأسیس نمود تا مردم از نگاه مسایل عبادی پایگاه مستقل داشته باشند و کلینیک را در خدمت مردم گذاشتند و فعلاً در اختیار وزارت صحت عامه قرار دارد.

همچنان استاد عارفی به تعداد پنج جریب زمین شخصی خویش را در اختیار وزارت معارف قرار داد که در آنجا لیسه‌ی ذکور حسنی احداث شد.

دفاع از باورهای مذهبی مردم

با تسلط گروه افراطی متحجر طالبان به دره صوف نفس‌ها در سینه‌ها حبس شدند از پیرو جوان «التحیات» را سوال می‌کردند عده‌ای که یاد نداشتند مورد ضرب و شتم امر به

^۱ - عرفانی، قربان‌علی. (۱۳۷۲). حزب وحدت اسلامی افغانستان از گنگره تا گنگره. قم: انتشارات سراج.

معروف نهی از منکر گروه طالبان قرار می گرفتند، ایشان با علما و بزرگان خویشان را سپر مردم قرار داده بودند و با سخنرانی خویش در آن شرایط خفقان در مرکز دره صوف در حضور سران گروه طالبان از باورهای دینی و مذهبی مردم تشیع دفاع نمودند و زمینه‌ی برگزاری مراسم مذهبی عاشورای حسینی علیه السلام را در حاکمیت گروه طالبان فراهم ساختند ایشان در سال ۱۳۷۷ ه.ش با شروع مقاومت مردم دره صوف و حمله بالایی طالبان، شبانگاه جهت اطمینان دادن گروه طالبان و مخفی بودن طرح عملیات تا نا وقت شب در کنار گروه طالبان بودند و قبل از آغاز عملیات خود را از ساحه بیرون نمودند که نشان از ایثار و فداکاری ایشان بود.

شیخ غلام رسول عارفی از طرف مردم دره صوف در ترکیب هیئت سه نفری در کنار رئیس شیخ خادم حسین ناطقی و ناصری دبیر جهت جلب توجه، حمایت و همکاری جهان عازم دره پنجشیر گردیدند تا صدای مقاومت مردم دره صوف را به گوش جهانیان برسانند؛ تاجامعه جهانی متوجه گردد در دره صوف هم مرکز مقاومت وجود دارد.

وادی تبلیغ

در دوران حکومت گروه طالبان استاد عارفی شرایط و زمانه‌ای خویش را به خوبی درک نمود که آینده مردم ما تاریک است، لاجرم استاد عارفی بر وادی تبلیغ قرار گرفت و با صراحت تمام در مجالس و منابر سخنرانی‌های آتشین ایراد نمود و از آن‌های که با نقاب دین آمده بودند هر روز مردم را در مساجد، حسینه‌ها، مکاتب و شفاخانه‌ها انفجار می دادند و انتقاد نمود و علیه کسانی که از ماهیت دین اطلاع نداشتند تبلیغ می نمود که چرا آنها مردم را در تنگنای فرهنگی قرار داده‌اند و همه چیز را حرام اعلان کرده‌اند، ایشان در برابر شان موضع قاطعانه داشت.

اخلاق مداری

جناب استاد عارفی از نظر اخلاقی فرد متواضع، شجاع، مهمان نواز و سخی طبع بود با

این که علیرغمی که ایشان از قریه «حسنی» بود در تمام مناطق دره صوف از شهرت خوبی برخوردار بود.

ایشان تواضع و فروتنی خود را از دست نداد و دچار غرور، تکبر و نخوت نگردید؛ هر اندازه مهمانش بیشتر می گردید از مهمان دوستی او کاسته نمی شد و از احترام به مهمانانش کاهش نمی یافت؛ علاوه بر این آنچه از دستش ساخته بود و هر مقدار در حد توان از کمک به فقرا و مستمندان دریغ نمی کرد.

عضویت شورای شهریه

استاد شیخ غلام رسول عارفی در سال ۱۳۸۷ ه.ش تا زمان حیات شان مسئولیت اجرایی و عضویت شورای شهریه آیت الله خامنه ای دامتله را در شمال کشور به عهده داشت و خدمات ارزنده برای حوزه های علمیه شمال افغانستان نمودند، نظم در توزیع شهریه، برگزاری امتحان سراسری سالانه مدارس، برخورد یکسان و عادلانه به همه حوزه های علمیه و علما، وصل شهریه آیت الله مکارم شیرازی با هم کاری تعداد از علمامدارس شمال گسترش شهریه در مناطق محروم و دور افتاده بدخشان و سایر نقاط کشور، اعمار دفتر شورای شهریه و... از مهم ترین فعالیت های ایشان در دوره مسئولیت در شورای شهریه به شمار می رود، ایشان بیش از نیم قرن در خدمت مردم بودند.

سرانجام در سه جوزا سال ۱۴۰۰ ه.ش نسبت کهولت سن بر اثر مریضی که عاید حالش گردیده بود به عمرهشتاد و سه سالگی دعوت حق را لبیک گفت به دیار معبودش شتافت و در ادیره مولا علی علیه السلام شهر مزار شریف به خاک سپرده شد. روحش شاد یادش گرامی باد.

انجینر صدرالدین قرین



تولد/تحصیلات

صدرالدین قرین فرزند محمد یعقوب خزانہ دار، یکی از فرزندان پرتلاش، دلسوز و با درد مردم هزارستان بود، که در سال ۱۳۲۷ه.ش در قریه تحت جوی ولسوالی دره صوف - سمنگان چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی خود را در مکتب خانه محلی آغاز سپس دروس خویش را تا صنف نهم در مکتب مرکز دره صوف ادامه داد. پس از آن به شهر کابل رفت، با اخذ امتحان سویه در لیسه شاه دو شمشیره به صنف دهم شامل شد و صنف دوازدهم را به پایان رساند.

از این که صنف دوازدهم را موفقانه به اتمام رسانده بود، وارد انستیتوت پولی تخنیک کابل شد، در رشته‌ی انجینری (مهندسی) سیول برق شامل گردید، در ساله ۱۳۵۱ه.ش از اولین گروه دانشجویان بودند که از این دانشگاه فارغ التحصیل گردیدند، جلسات قرین، در جمع محصلین دانشگاهی به کالبد نیمه جان آنها، جان تازه می‌بخشید، شور و شوق و علاقه به وجود می‌آورد، از این رو، وی از طرف رژیم داود خان، مورد تعقیب قرار گرفت.

آموزگاری و جهاد فرهنگی

قرین در جریان تحصیل مدتی، به صفت معلم در مکتب لیسه حبیبیه مشغول خدمت گردید. از آنجا که در آن روزگاران اوج فعالیت‌های گروه‌های چپی جهت ترویج افکار و اندیشه‌های ضد دینی بود، استاد قرین، جهاد فرهنگی را آغاز کرد. او علاوه بر تدریس کتاب‌های درسی معمول، به گفته‌ی آقای حیدری^۱، یکی از هم‌صنفانش است، (قرین به ترویج معارف دینی و آشنا نمودن شاگردان با کتاب‌های مذهبی و تقویت اندیشه‌های اسلامی در برابر افکار انحرافی چپی‌ها و خود باختگان در برابر فرهنگ بیگانه پرداخت، تا از این طریق بتواند اعتماد به نفس آنان را تقویت، باورها و اعتقادات دینی آنان را استحکام، دین و ارزش‌های آن و عزت جامعه را حفظ نماید. پس از هشت ماه تدریس و فعالیت در لیسه عالی حبیبیه، از آنجا به صفت کارمند مدیریت برق در تخنیکم کابل استخدام شد).

قرین، کارمند انجینری برق تعیین شد مدت ایفایی وظیفه نمود، تمام محرومیت‌های مردمش را پی‌برد با دشواری‌های فراوان کم‌کم به پختگی رسید، وی دارای روحیه آزاد اندیشی بود و در کابل به روحانیت نوین سر و کار پیدا کرد، از آنجا با رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمته‌الله آشنا شد، وی یکی از هم‌کاران نزدیک رهبران سازمان نصر افغانستان بود.

نهضت جوانان در دانشگاه کابل

داکتر حق‌شناس درمورد نهضت جوانان دانشگاه کابل می‌نویسد: پس از سال ۱۳۴۳ ش (۱۹۶۴م) عده‌ای از اساتید مسلمان، آگاه و با ایمان دست به کار شدند و نخستین هسته‌ی مبارزه و مقاومت را در برابر کمونیست‌ها و در مرکز پوهنتون پایه‌گذاری کردند و یک تعداد از جوانان مسلمان و مبارز را به دور خود جمع نمودند، پوهاند غلام محمد نیازی با جمعی از هم‌فکران خویش چون استاد ربانی، توانا، سیاف و... بود.

در آغازین سال‌های ۱۳۴۸ بار دیگر حلقه‌های سیاسی در دانشگاه کابل شکل گرفت

^۱ - مسؤول نشریه‌ی تنظیم نسل نو هزاره مغل ۲۰۰۵

و جوانان وطن در دانشگاه کابل (نهضت جوانان) را در قالب مجالس و گردهمایی‌های سیاسی در دانشگاه کابل شروع نمودند که در رأس آن استادان عبدالرحیم نیازی، داکتر غلام محمد نیازی، داکتر عمر، انجینر صدرالدین قرین، پرفیسور برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، قاضی محمد امین وقاد، انجینر احمدشاه مسعود و... جوانان پر شوری بودند که در این حلقات حزبی-کار می نمودند.

با کودتای سردار داود خان در سال ۱۳۵۲ اعضا و هواداران آن تحت فشار رژیم وقت قرار گرفت. افسران و دانشجویان که داودخان را در کودتا یاری رسانیده بودند به احزاب کمونیستی تعلق داشتند که در آن سال‌ها و در دهه دیموکراسی مبارزان رقیب هم محسوب می شدند که در مکاتب، دانشگاه‌ها، مراکز علمی و ادوار دولتی درگیری‌هایی با هم داشتند. با قدرت گرفتن آنها، مخصوصاً وزیر داخله وقت که عضو حزب خلق بود، به دست‌گیری وسیع و گسترده‌ای زد، انجینر صدرالدین قرین، امین وقاد، داکتر عمر و... مخفیانه به اکادمی پولیس ملی استخدام شدند.^۱

اکادمی پولیس ملی

قرین، در اواخر سال ۱۳۵۲ش وارد «اکادمی پولیس ملی» نظامی کابل گردید در تعلیم گاه پولیس بیشتر از یک سال آموزش دید. برخی از قوانین و مقررات نافذ کشور توسط قانون داود خان لغو یا تعدیل گردید، رتبه دریم ساتنمن را کسب نمود، قرین به دلایل نامعلوم مدتی ترک وظیفه کرد، اما با کودتای ۷ ثور سال ۱۳۵۷ برای ایجاد تشکیلات حزبی که هدف-مندانه و در راستای منافع و آزادی مردم افغانستان می‌اندیشید، گاهی با بزرگان در کابل و اخصاً با استاد شهید عبدالعلی مزاری دیدارها و ملاقات داشتند.

حاجی خلیل دره صوفی می‌گوید: (به همین دلیل آقای قرین تعلیمات نظامی را دیده بود همراه با جمعی از دوستان صمیمی چریک‌های با تجربه بود، تهاجم نظامی نیروهای اتحاد

^۱ - حق شناس، دکتر شیر احمد نصری دسایس و جنایات روس در افغانستان (از امیر دوست محمد خان تا ببرک) تهران: ۱۳۶۳.

شوروی به افغانستان و آزادسازی برخی از ولسوالی‌های شمال افغانستان از تحت حاکمیت حزبی کابل، اراده آقای قرین با همزمانش را مبنی بر مبارزات مسلحانه بر علیه نیروهای اشغال-گر و نجات کشور ادامه و گسترش دادند).

دیدارها با رهبر شهید

آقای حیدری می‌گوید: (در سال ۱۳۵۰ش رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمته تازه از عسکری ترخیص شده از ولایت خوست به کابل آمده بود (قبلاً باهم در سال‌های ۱۳۴۷ش با شهید بلخی ارتباط داشتیم، سیمایی عبدالعلی مزاری توجه مرا به خود جلب کرده بود) ما در تکیه خانه چنداول دیدارهای با استاد شهید به طور مکرر داشتیم و گاه در پارک زرنگار و بعضی اوقات در مساجد باهم به گفتگو می‌نشستیم و طبیعی است که اندیشه‌های انقلابی عسکر تازه ترحیض شده روح ما را متلاطم ساخته و در مسیر مقدس مبارزه و مقاومت به توده‌ها رهنمون می‌ساخت.

رهبر شهید برای ما می‌گفت: اگر ملا می‌شوی باید مجتهد شوی، اگر روضه خوان می‌شوی باید واعظ و خطیب شوی، اگر دزد راه زن می‌شوی باید بانک را بزنی نه خانه مردم بیچاره را، اگر سیاست‌مدار می‌شوی باید رئیس و وزیر شوی نه مأ‌مور و اگر انجینر می‌شوی باید مدیر و سر دفتر شوی^۱...

این اندرزها به گونه‌ی بر روح روان ما تأثیر کرد که همه را مو به مو به اجرا گذاشتیم، قرین مدیر برق در پلی تخنیکم کابل شد، من مدیر نفت و گاز در بندر آی‌خانم تخار شدم. با نزدیک شدن کودتای ۷ ثور سال ۱۳۵۷ش که به سرنگونی حکومت داود خان انجامید. با ایجاد حکومت نور محمد ترکی ابرهای سیاه تاریک فضای کشور را تیره کرده بودند، قرین از آنجا روانه‌ی ولسوالی دره صوف گردید).

^۱ - مصاحبه‌ی اختصاصی با غلام حیدر حیدری مسؤول نشریه‌ی تنظیم نسل نو هزاره مغل، ۱۴۰۳.

زندان سمنگان

با سرنگونی حکومت داودخان قرین، در دره صوف آمد در بعضی محافل و مجالس سخنرانی‌هایی داغ آتشین ایراد می‌کرد و جلسات مخفیانه با شیخ علی اکبر نهضت داشت. رژیم کمونیستی که تازه به قدرت رسیده بود، تشکیل جلسات مخفیانه قرین را تحت تعقیب داشتند، تا این که در ۲۲ سنبله ۱۳۵۷ ش دستگاه استخباراتی دولت او را همراه چند تن دیگر دستگیر کرده از جمله برادر وی معلم سراج، معلم عبدالوهاب واثق، شیخ کاظم جعفری، شیخ خادم حسین ناطقی، شیخ عبدالحسین (آخوندزوار)، طالب حسین قریه‌دار^۱ و... مجموعاً ۱۶ نفر به زندان سمنگان فرستاده شدند و مورد شکنجه سخت قرار گرفتند.^۲

مبارزه مسلحانه

با وقوع فاجعه‌ی هفت ثور سال ۱۳۵۷ ش، و روی کار آمدن کمونیست‌ها در افغانستان که سرآغاز تحول و رویدادهای جدیدی در حیات اجتماعی و سیاسی مردم ما گردید، سه راه در برابر اتحاد ملت قرار گرفتند که با انتخاب هر کدام سرنوشت و آینده‌ی خویش را رقم می‌بزند:

— طرف‌داری از حکومت وابسته.

— سکوت در برابر ستم و بیدادگری و نظاره‌گر فجایع آن.

— مبارزه‌ی مسلحانه.

برای رهایی وطن و دفاع از هویت دینی جهاد در مقابل حکومت ضد دینی را آغاز کردند. همان طوری که ملت ما با داشتن روحیه‌ی استقلال طلبی در برابر تهدیدات هویت دینی، در تاریخ افغانستان هرگز اسارت و بردگی غیر را نپذیرفته و بارها در برابر اشغال‌گران و دست‌نشانده‌گان آن‌ها مقاومت کردند و استقلال کشور را حفظ کردند، این بار نیز علیه

^۱ - توسلی، طلوع دره صوف در گذر بحران تاریخ ص ۹۲-۱۳۹۹

^۲ - عبدالمومن طلوع، مغول‌ها هزاره، هزارستان - <https://mogholha.blogfa.com>

حکومت ضد دینی دست نشانندگان روس، قیام و نهضت اسلامی را آغاز نمودند. مردم دره صوف پیش آهنگ آن گردید، باتلاش و محوریت علماء و موسفیدان متدین، در زمستان سال ۱۳۵۷ش، برای آزاد سازی ولسوالی دره صوف قیام کردند، قرین، با در دست گرفتن تفنگ همگام با سایر مردم مؤمن دره صوف، در جهاد مسلحانه شرکت نمودند و سلاح را قلم و خط خون را سرمشق خود قرار دادند.

از آنجا که قرین معتقد بود، پیروزی علیه دشمنان دین و وطن، جز در قالب تشکیلات منظم و منسجم میسر نیست، با آگاهی و شناخت که از کادر رهبری سازمان نصرافغانستان به ویژه از رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمته داشت و بیش تر اعضای آن را محصلین دانشگاه کابل و عالمان دین، روشن فکران مبارزین تشکیل می داد، به عضویت آن در آمده و جهاد و مبارزه را در قالب تشکیلات ادامه داده و در جبهات مختلف دره صوف و... حضور فعال و مؤثر داشت.

قرین، هرچند در ابتدا به صورت یک مجاهد و افراد عادی جبهه، در صحنه های نبرد در جمع همزمانش حضور می یافت اما ایمان، تقوا، اخلاص، شهامت، صبر و استقامت، حلم و بردباری، صداقت، درستکاری، فروتنی، ساده زیستی و مدیریت او باعث شد تا به عنوان فرمانده زبده در دره صوف منصوب گردد. او هر چند عضو یک جریان مبارز بود اما به وحدت نیروها در سطح منطقه می اندیشید و تنش های که در منطقه توسط برخی افراد ایجاد می گردید، همراه با دیگر خیر خواهان با درایت خنثی کرده و وحدت را حفظ می نمود و جلو ایجاد پراکندگی و اختلاف در جامعه را می گرفت.

سفر به هزارستان

قرین، طنین فریاد بلند مبارزات داد خواهانه ی مردم محروم خویش را از بزرگان شنیده و با چشم سردیده بود، از این رو تصمیم گرفت به مناطق محروم هزارستان سفر کند بیشتر درد و رنج محرومیت مردم را لمس کند.

حاجی خلیل دره صوفی می گوید: (من در سال ۱۳۶۵ش در دهن رشقه‌ی بهسود میدان وردک بودم، تازه آفتاب طلوع کرده بود چند فرد نظامی با پای پیاده از سمت دکنه به طرف دهن رشقه آمدند گفتند کاروان استاد عبدالعلی مزاری بود که همراهان استاد مزاری، استاد عزیزالله شفق، استاد قرین، حیدر دهقان، و چند تن دیگر، جهت خاتمه بخشیدن جنگ‌های داخلی و ایجاد وحدت بین احزاب و گروه‌ها سخت در تلاش بودند، تا این هیولا از جامعه بر چیده شود).

استاد قرین استقلالیت عمل خویش را در قبال بی عدالتی‌های حکام استبدادی عوض نمود و آشکارا سیاست‌های خویش را برای مردمش تشریح می نمود و به پیمان خویش صادقانه وفادار و تا آخرین توان به آن پابندی داشت.

مسافرت‌ها

در خاطرات سیاسی رهبر شهید آمده، (من برای آقای قرین سفارش کردم یک پایگاه نظامی در شولگر و یک پایگاه در دره صوف درست کنید^۱. قرین، سرگرم فعالیت‌های گوناگون سیاسی اجتماعی و نظامی در منطقه بود و در آن سال به خاطری بعضی از ضرورت‌ها و مشکلات جبهه در سال ۱۳۶۱ش به خارج از کشور سفر کرد وارد کشور ایران گردید و فعالیت‌های سیاسی ایشان در خارج از کشور در میان مهاجرین و گروه‌های سیاسی و محافل فرهنگی بود.

بنا به گفته‌ی علی یاور حبیبی: (استاد قرین در قم با کمک افرادی هم چون رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمته، عزیزالله شفق، قربانی علی عرفانی، محمدناطقی، صابری لعلی، یوسف واعظی، سیدحسین حسینی دره صوفی، آیت الله میرحسین صادقی ترکمنی (پروانی)، دفتر سازمان نصر در قم را فعال ساختند).

پس از یک سال اقامت در ایران، سپس با کاروان نظامی رهسپار وطن گردید، بار

^۱ - خاطرات سیاسی، رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری ص ۱۳۰

دیگر جهت سروسامان دادن جبهات تازه تشکیل در سال ۱۳۶۵ ش روانه‌ی کشور ایران گردید، در بخش از خاطرات سیاسی رهبر شهید آمده، قرین درخواست تجهیز و اکمالات قطعات و جزو تام‌های تازه تشکیل را می‌کند.^۱

هم گام با رهبر شهید

استاد قرین، در چندین مرحله در سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۶۴ همگام با رهبر شهید سلاح و امکانات نظامی از ایران به افغانستان آورد. در مرحله اخیر در سال ۱۳۶۷ کاروان نظامی رهبر شهید مزاری رحمته از سوی استخبارات داکتر نجیب شناسایی شد که در این باره حاجی خلیل دره صوفی چنین می‌گوید: (کاروان نظامی شهید مزاری از سوی استخبارات دولت داکتر نجیب کشف تحت مراقبت و چندین بار مورد حملات هوایی و زمینی قرار گرفت. و در این حالت شایعه گم شدن و اسارت استاد شهید عبدالعلی مزاری رحمته بر سر زبان‌ها افتاد و این وضع یک حالت سردرگمی آمیخته با وحشت و امیدواری را به وجود آورد، سرپرست کاروان نظامی زمین خورده را، استاد قرین به دوش گرفت تا به بامیان رساند).

کمین‌گاه چپل

در ۱۵ حمل سال ۱۳۶۴ ه. ش مکتوب از جانب استاد شهید عبدالعلی مزاری، از شولگر به پایگاه نظامی سازمان نصر دره صوف مواصلت نمود در آن مکتوب از استاد شیخ کاظم جعفری مسؤل سازمان تقاضایی کمک و همکاری را می‌نماید.

شیخ احکام‌الدین حکیمی می‌گوید: (استاد کاظم جعفری، به فرمانده استاد انجینر صدرالدین قرین به کمیت ۵۰ نفر از چریک‌های ورزیده سازمان نصر دره صوف به شولگر فرستاد، طبق پلان و نقشه‌ای استاد شهید عبدالعلی مزاری در کوه استراتژیک البرز پسته وسد

محکم ایجاد می کند، تا در یک فرصت مناسب بالای ولسوالی چمتال حمله نماید و ولسوالی متذکره از تصرف نیروهای شوروی آزاد نمایند).^۱

آقای احمدی می گوید: (بعد از مدتی قرین دو باره به دره صوف باز می گردد، اما متأسفانه در مسیر بازگشت در گذرگاه چپچل به کمین مخالفین مواجه و تعداد از همزمان قرین شهید و زخمی شدند، اسامی شهدای چپچل قرار ذیل اند:

ضابط غلام حسین، مهدوی، حمزه از بند نوامد، رجب بشیر از خواجه بلند بهسود، پهلوان گل محمد، محسن گلوانسای، حاجی خلک، حیدر دهقان از مرکز دره صوف و... جام شهادت را نوشیدن).^۲

قرین، از دیدگاه بزرگان

استاد عزیزالله شفق بهسودی می گوید: (قرین یکی از جوانان تحصیل یافته ی کابل. جوان متعهد، مذهبی و دلسوز مردم بود و قریحه شعری و ذوقی سرشاری داشت گاهی در فراق یاران شعر می سرود، هم کاری نظامی و هم کار فرهنگی می کرد. در رسایی شهادت رهبر شهید در مزار شریف شعر جانسوز سرود، قرین از یاوران نزدیک رهبر شهید بود).

روحه عدالت آمد خروشید	رهبر وحدت آمد خروشید
موسم همت آمد خروشید	اسوه غیرت آمد خروشید
از شهر کابل آمد خروشید	فرمانده گل آمد خروشید
با خون سرشته آمد بنالید	قاعدی رفته آمد بنالید
عاشق رفته آمد بنالید	خون فرشته آمد بنالید
از شهر کابل آمد خروشید	فرمانده گل آمد خروشید
با خون معطر آمد بگریید	نوگل پرپر آمد بگریید

^۱ - <http://www.dari-suf.blogfa.com> پایگاه اطلاع رسانی دره صوف سر زمین آزادگان

^۲ - مصاحبه ی اختصاصی با عاشور علی احمدی، کلانتر ناحیه ۱۱ شهر مزار شریف ۸: ۱۴۰۲

شهید سنگر آمد بگریید آن باب انور آمد بگریید
فرمانده گل آمد خروشید از شهر کابل آمد خروشید

محمدرضا ضیایی^۱ چنین می نویسد: (استاد قرین، در دره صوف با انگیزه و انرژی ویژه‌ی که داشت به تعلیم و تربیت جوانان و مدافعان مردمی پرداخت و به پایگاه تربیتی و دفاعی سازمان نصر، شکوه و رونق خاص بخشیده بود. و هر صبح شام نه تنها اهالی پایگاه بل که همسایه‌های دور دست و قریه‌های اطراف مردم صدا و نجوای منظم قرین را می شنیدند).
استاد قرین برای رسیدن به هدف و برآورده شدن آرمان‌های مقدس و پیروزی قیام و مقاومت‌های مردمی از هیچ نوع فداکاری دریغ نکرد. خرد، بزرگی و فداکاری‌های او سرمشق نسل فردایی ماست.

حاج احمد احمدی^۲ چنین می نویسد: در اجلاس مسئولان و فرماندهان گروه‌های جهادی در بامیان در تابستان ۱۳۶۸ ش که به تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان گردید، استاد قرین، در فعالیت‌های سیاسی در کنار رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری نقش مهم داشت. استاد قرین، مرد جهاد، مبارزه، متعهد و آرام بود، او با لبان ملیح دوستانش را همراهی می کرد.
خیرالله فهیمی^۳ می گوید: استاد قرین بعد از انحلال احزاب سیاسی، و تشکیل حزب وحدت اسلامی، هم چون پروانه‌ای عاشق دور شمع اهداف و آرمان‌های مردم خویش سوخت و حضور عاشقانه در صحنه‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی داشت، چنان تا آخرین لحظه‌ی زندگی‌اش پاک زیست و قامت راست از این دارفانی پاک رفت.

محمدعلی شجاعی^۴ چنین می گوید: استاد قرین، در ایام جوانی اندیشه آزادخواهی داشت و کارهای او الهام گرفته از رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری بود، وی از افراد تأثیر

^۱ - محقق نویسنده و پژوهشگر، محمدرضا ضیایی.

^۲ - حاجی احمد احمدی دیپلمات سر قونسل‌گری افغانستان در مشهد ایران.

^۳ - جنرال پرافتخار و نیک نام، خیرالله فهیمی

^۴ - جنرال، روزهای دشوار مرد، محمدعلی شجاعی.

گذار و از رهبران فکری انقلابی در دره صوف به شمار می‌رفت. در دوران جهاد نقش مهم به سزایی داشت.

داکتر محمد عیسی رحیمی می‌گوید: استاد قرین، بزرگ‌ترین پرچم‌دار آزادخواهی بود که عمر گران مایه‌اش را در راه جهاد و آزادی وقف نمود.^۱

هادی پویان می‌گوید: (استاد صدرالدین قرین از جمله بنیانگذاران حزب وحدت اسلامی افغانستان بود، وی یکی از پیش قراولان بود که بعد از فتح - دره صوف و صفحات شمال قدم به قدم خط رهبر شهد را تعقیب کرد، هرگز به جبهه پشت نکرد، تا آخرین رمق حیات خویش به خط ولایی رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری ماند، با قامت رسا سرخ رو به دیار ابدی شتافت).^۲

حاجی سلطان علی سلطانی می‌گوید: (استاد قرین شخصیت مبارز و آزادخواه، از محدود کسانی بود در آوان جوانی به حزب حسینی پیوست و شخصی فرهنگی بود، تحت تأثیرات سازمان آزادی بخش فلسطین قرار گرفت و از منطق قوی و بیان رسا برخوردار و آینده نگر بود، یادی از استاد قرین قابل توجه از نظر اجتماعی و از نظر خلق نو اندیشی حایز اهمیت است).^۳

محمد علم جويا^۴ چنین می‌گوید: (آشنایی من با استاد قرین از سال ۱۳۵۹ ش شروع شد. ایشان از نگاه اخلاق و رفاقت مجاهد متعهد و پاک سخت یک انسان متواضع و مبارز خود ساخته بود، تا امروز شخصیت خود ساخته‌ای آن مجاهد پاک و راستین هرگز فراموشم نگردیده است. در آن زمان مجاهدان خود ساخته و پاک مانند قرین بسیار کم پیدا می‌شد).

یکی دیگر از ویژگی‌های مرحوم قرین این بود که تا آخر مجاهد پاک ماند و مانند بسیاری از مجاهدان دیگر آلوده نگردید و هم‌چنان پاک از این دنیای فانی به سوی معبودش

^۱ - داکتر محمد عیسی رحیمی، عضویت کمیته مرکزی حزب وحدت اسلامی.

^۲ - مسؤول کمیته فرهنگی مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان

^۳ - حاجی سلطان علی سلطانی ولسوال دره صوف بالا ولایت سمنگان

^۴ - محمد علم جويا مسؤول عمومی فرهنگی شمال حزب وحدت اسلامی افغانستان.

سفر کرد. محمد علم جويا نسبت به جدایی و دوری از ایشان تحت عنوان "قرین نامه" چنین شعر سروده است.

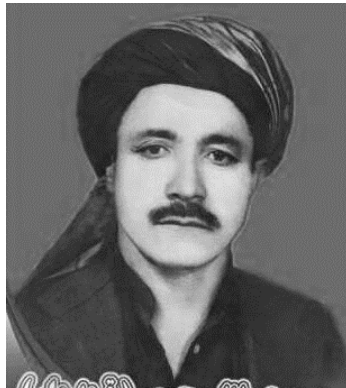
قرین روح رنجورم قرینم	دوای زخم ناسورم قرینم
انیس روز و شب هایی جوانی	به وقت ناله و شورم قرینم
به یاد روزگاران قدیمی	هم اینک خون دل خورم قرینم
از آن هنگامه های مستی دل	کنون دورم کنون دورم قرینم
فرستم پیک روح خویش سویت	اگر خود، در ته گورم قرینم
بود گور من اکنون هجر میهن	قرین روح رنجورم قرینم
به میثاقی که بستی با وفا باش	منم «جویایی» آن شورم قرینم

دچار مریضی

استاد قرین، پس از تحولات انقلاب در کشور، عمر خود را وقف جهاد فی سبیل الله کرد، در جریان انقلاب سه تن از برادران استاد قرین، معلم سراج، حاجی طاهر و محمد قاسم به شهادت رسیدند این حوادث بر روح و روان وی تأثیر منفی نمود، ایشان مدتی دچار مریضی گردید در ۶ سنبله ۱۳۸۹ به رحمت حق پیوست.^۱

^۱ - <https://mfabbhehsud.com> - پایگاه اطلاع رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی بابه بهسود

طالب حسین قریہ دار



طالب حسین فرزند نور احمد بیک در سال ۱۳۰۷ ه.ش در قریہ ی نوآمد ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان به دنیا آمد. بعد از سپری نمودن دوران کودکی، دروس ابتدایی را نزد ملای محل در مکتب خانگی فراگرفت. بنا بر توصیه غلام نبی بیک فرقه مشیر، نور احمد بیک پسرش طالب حسین را جهت ادامه تحصیل روانه مکتب خانہ ی محلی در قریہ جمبوغہ نمود، نزد ملا احمد علی کتاب های فارسی و مروج روز را آموخت.

طالب حسین در سال ۱۳۲۸ ه.ش به مکلفیت عسکری رفت و در فرقه ریشخور کابل مشغول تعلیمات عسکری شد. بعد از ختم دوره عسکری به زادگاه خویش بازگشته مسئولیت فامیل و امور کارهای اجتماعی را به دوش گرفت و در سال ۱۳۴۲ از طرف مردم قریہ نوآمد به حیث قریہ دار تعیین شد و تا سال ۱۳۵۷ در خدمت مردم دره صوف قرار داشت.

بعد از کودتای ۷ ثور، در ۲۲ سنبله ۱۳۵۷ از طرف دولت خلق و پرچم با عده‌ای دیگر از بزرگان و متنفذین ولسوالی دره صوف دست گیر شده و به مدت دو ماه در ولایت سمنگان و کابل زندانی شد که ایشان را بسیار شکنجه نموده بودند.

بعد از رهایی از زندان، کشور را ترک گفته به کویته پاکستان رفت و با بزرگان آن شهر سردار عیسی خان، غلام علی آزاد، سعید احمد علی برگید، حاجی عبدالحسین مقصودی، نوروز علی چنگیزی، ابوذر آشنایی پیدا نمود و در بنای مکتب (اسکول) تنظیم نسل نو هزاره سهم فعال گرفت. و بار دیگر با گروه‌های جهادی در اوایل سال ۱۳۵۹ ه.ش به وطن بازگشت که این بار در کابل از سوی کمونیست‌ها و استخبارات تحت تعقیب قرار گرفته در منطقه پل سرخ کابل توسط محمد هاشم خان که از ولسوالی روی دو آب بود شناسایی و سپس دستگیر و روانه زندان پلچرخ شد. بعد از کشته شدن نور محمد ترکی و به قدرت رسیدن حفیظ الله امین، طالب حسین خان قریه دار از زندان آزاد شد. از طریق پلخمری و دهنه غوری به ولسوالی خرم و سارباغ و سپس به ولسوالی روی دو آب آمد که در آنجا مورد استقبال گرم مولوی اسلام محمدی و وکیل نور محمد خان قرار گرفت.

با ورود طالب حسین خان قریه دار در ولسوالی روی دو آب - سمنگان این خبر به گوش گل حسین قریه دار رسید با ده‌ها نفر مسلح به بدرقه ایشان رفتند و در خمی چهارچشمه از ایشان استقبال گرم نمودند و سپس به زادگاهش ولسوالی دره صوف رسیدند. و به حیث مسؤل عمومی نظامی مجاهدین دره صوف تعیین شد و در جنگ روس‌ها علیه مجاهدین در ولسوالی دره صوف و حمله بالای نیروهای کمونیستی در قزل توپچاق و ولایت سمنگان نقش محوری داشت.

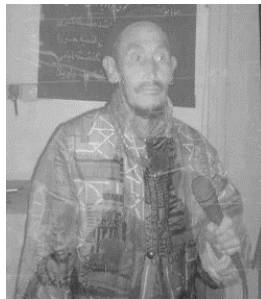
در سال ۱۳۷۰ همراه فامیل به مزار شریف کوچ نمود. و در سال ۱۳۷۶ با تصرف مزار شریف توسط گروه طالبان دست به بسیج نیروهای مردمی زد و از طرف حزب وحدت فرمانده شرق مزار شریف بود و مناطق قزل آباد، علی چوپان و میدان هوایی شهر مزار شریف را از لوٹ وجود گروه طالبان پاک سازی نمود.

در سال ۱۳۷۷ با سقوط دوباره شهر مزار شریف طالب حسین خان قریه دار به ولسوالی دره صوف بازگشت و بعد از تصرف ولسوالی دره صوف توسط گروه طالبان به هم کاری قوماندان قاسم جان سمنگانی باعث نجات مردم دره صوف شد.

تا این که بار دیگر مردم دره صوف در اواخر سال ۱۳۷۷ علیه گروه طالبان بسیج شدند و بعد از سه سال مقاومت علیه گروه طالبان سرانجام آن ها را شکست دادند و پیروز شدند. در دوران مقاومت سه ساله مردم طالب حسین قریه دار در کنار مردم دره صوف نقش مهمی در بسیج و تشویق مردم به دفاع از ننگ و ناموس علیه گروه طالبان داشت.

بعد از سقوط گروه طالبان در سال ۱۳۸۱ و دوران جمهوریت حامد کرزی در کنار مسئولین ولایت بلخ به شهر مزار شریف رفت و به مدت ده سال در خدمت مردم بود و در همه صحنه ها حضور پر رنگ و فعال داشت. سرانجام مریضی که عاید حال ایشان شد به تاریخ ۱۵ حوت سال ۱۳۸۹ ه. ش داعی حق را لبیک گفت و آسمانی شد. یادش گرامی باد.

شیخ صفدر علی کربلایی



ولادت

صفدر علی کربلای فرزند محمود کربلای در سال ۱۳۲۵ش در قریه‌ی خواجه بلند بهسود ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان به دنیا آمد. او دروس ابتدایی را نزد ملا غلام علی کربلای و آخوند شجاع الدین آموخت سپس روانه مدرسه تازه تأسیس حسنی برج شد و ایشان اولین شاگردان مولوی علی نظر بود در مدرسه حسنی برج و مدرسه سرولنگ زانوی شاگردی را خم نمود از محضر اساتید چون مولوی علی نظر شیخ آخوند عبدالحسین زوار، سید آخوند قدم و آیت الله محمد حسین عرب تا کتاب مطول را درس خواند.

در زمان صدارت داودخان که فضایی خفقان را در کشور حاکم بود، عسکری رفتن در بین جامعه هزاره به کابوس مرگ تبدیل شده بود. و زنده بر گشتن از عسکری امری محال بود و جرئت برای نفس کشیدن باقی نمانده بود، در سال ۱۳۴۲ه.ش روانه خدمت عسکری شد و در محبس ننگرهار به شاگردی ملا محمد تقی بهلول گناباد در آمد.

در سالش ۱۳۴۵ش جهت زیارات عتبات وعالیات توسط کاروان به عراق رفت و مدتی نزد اساتید حوزه نجف شاگردی نمود. در سال ۱۳۵۰ش به وطن بازگشت نمود در کابل در کانون

حزب روحانیت نوین در آمد. سپس به دره صوف آمد در مدارس علمیه دره صوف حضور یافت در مدرسه حسنی برج دوباره آمد درس را شروع نمود در حالی که خود از اساتید مجرب مدرسه حسنی به شمار می رفت، در سال های ۱۳۵۴-۱۳۵۸ در نظام واحدی سیاسی و با شروف گروه های نو ظهور در کشور عضویت فعال سازمان نصر را کسب کرد هم رکاب رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمه الله گردید و جنگ خانمان سوز ۹ ماهه چارکنت را پایان داد و صلح کرد. در زمستان سال ۱۳۶۱ ش روانه کشور ایران گردید در شهر قم ساکن شد تحصیلات خود را در آنجا از سر گرفته تا سال ۱۳۶۴ ش دروس حوزه و مکتب شبانه را دوام داده و در همین سال با اشتراک در یک امتحان کانکوری در مؤسسه راه حق موفق شد (آن مؤسسه تحت نظر حضرت آیت الله مصباح یزدی اداره می شد) و درس حوزوی را به اتمام رسانید.

در سال ۱۳۶۸ ش با اتحاد ۸ هشتگانه احزاب سیاسی ایشان از جانب رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری رحمه الله مأمور شد در ولایات شمال کشور سفر نمود مردم واحزاب سیاسی را به وحدت همدلی فراخواند تا این که حزب وحدت اسلامی تأسیس شد و مردم از بلایی جنگ داخلی نجات پیدا کردند.

در سال ۱۳۷۷ مسلط شدن گروه طالبان در دره صوف تمام خانه های مردم را آتش زدند رمق در جان مردم نمانده بود، ایشان مصدر خدمات قرار گرفت و مردم را به آسایش و باز سازی خانه و کاشانه دعوت نمود تا زمین خدا را آباد کند. ایشان با استناد به این حدیث امام صادق علیه السلام «کونودعاه الناس بغیر السنتکم لیرو منکم الاجتهاد والصدق والورع» عمیقاً به شناخت سیاست عملی معتقد است. به باور او شناخت زمانی نیز باید روشنگرانه و خط مش درست ترسیم نموده باشد و به رشد عقلانیت مردم کمک کند. این دانش آموخته حوزه علمیه، علاوه بر کار نامه درخشان حوزه و سیاست، در عرصه سازندگی نیز بایستوانه مردم، مشاء تحولات و

برکات چشم‌گیری قرار گرفت. بدون شک، تقوا، اخلاق و اخلاص این مرد بزرگ، موجب استقبال گرم و اعتماد عموم مردم شده بود.

صفدرعلی کربلای پیرامون حضور و خدماتش در عرصه سازندگی اظهار داشت: خدمت و فعالیت در عرصه سازندگی وظیفه دینی است. برای ساختن و آبادانی وطن آن قدر تلاش می‌کنم تا «سازندگی» تبدیل به فرهنگ در جامعه شود.

او در باره انگیزه‌ها و اهداف خود از فعالیت و خدمت در عرصه سازندگی اظهار داشت: قرآن کریم می‌فرماید: «هو انشاکم من الارض واستعمرکم فیها»^۱ یعنی او شما را از زمین آفرید و از شما خواست که در آن آبادی به وجود آورید. علت حضور من در عرصه سازندگی، انجام وظیفه دینی و پیاده کردن ارزش‌های اسلامی در جامعه است. سازندگی خود یک وظیفه دینی است و پیاده کردن ارزش‌های اسلامی در جامعه است.

در سال ۱۳۸۱ با باز شدن فصل نوین دموکراسی در کشور پرده سیاه ظلمت طالبانی از فضایی کشور برچیده شده بود و درب معارف بر روی مردمان این سرزمین گشوده می‌شد، با کوشش و تلاش آقای صفدرعلی کربلایی سنگ بنایی مکتب خواجه بلند بهسود، توسط ایشان در همان قریه بر زمین نهاده شد.^۲

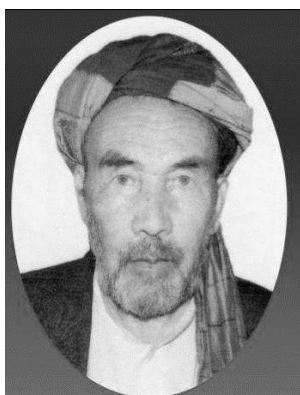
بنابراین هرکاری زمینه‌سازی لازم دارد. مثل معروف این است که «تَبَّتِ الْعَرْشُ ثُمَّ انْقَشَ»^۳ اول زمین را هموار و بعد طرح را پیاده کن. اعمار سرک، مراکز عبادی، علمی (مکتب)، کشاورزی و مال‌داری مانند این‌ها تحت عنوان آباد کردن می‌گنجد و در ساختار مسجد جامع حضرت بلال^(ره) شهر مزار شریف و مرمت کاری حرم مطهر یحیی ابن زید نقش موثر داشتن. صفدرعلی کربلای می‌گفت وقتی وارد حوزه سیاست شدم، احساس کردم وظیفه من ایجاب و اقتضا می‌کند در ساخت و ساز اماکن و راه‌های عبور و مرور مردم باید خود پیش‌تاز از همه باشم تا مردم به آباد

^۱ - هود ۶۱

^۲ - پروفایل معارف ولایت سمنگان ص ۱۸

کردن خانه دل گرم شوند از مهاجرت‌های بی‌معنی خارج از کشور جلوگیری به عمل آید. سر انجام این مرد بزرگ در سال ۱۳۹۸ دارفانی را وداع گفت به رحمت حق پیوست.

حاجی محمد حسین تحویل دار



محمد حسین تحویل دار در سال ۱۳۲۴ در یک خانواده‌ای روشن فکر و متدین دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی خویش را نزد پدرش میرزا احمد علی وکیل آموخت و در سال ۱۳۴۴ شامل نظام عسکری شد و برای حفظ نوامیس ملی و دفاع از تمامیت ارضی افغانستان به خدمت عسکری پرداخت. وی در طول زندگی به حدی کوشا و پرتلاش بود که در کنار خدمت عسکری و محرومیتی که در آن زمان وجود داشت نمی‌توانست به قلم و کاغذ

دسترسی پیدا کند. لذا به خاطر بالا بردن توانایی علمی اش با انگشت بر روی خاک نوشته و به این ترتیب ظرفیت پروری کرد.

بعد از سپری نمودن دوران خدمت عسکری در سال ۱۳۴۶ به حیث تحویل دار و خزانه دار آمریت معدن ذغال سنگ ولسوالی دره صوف گماشته شد که تا سال ۱۳۵۷ به این وظیفه ادامه داد. وی در ضمن انجام وظایف محوله از این که شعور سیاسی مردم و ملت خویش را بالا برده باشد جنبش روشن گری را باهم کاری سید اسدالله نکته دان، شیخ علی اکبر نهضت، سید حسن روح الله، مرحوم خادم حسین ناطقی، شیخ محسن (بابه مسلم) و تعداد کثیری از روحانیون، روشن فکران و هم پیمانانشان تشکیل دادند تا بتوانند زمینه را برای یک حرکت انقلابی و عدالت خواهی بسترسازی نمایند. از این که وی کارمند فعال در حکومت آن زمان بود از بسیاری رازهای درون حکومتی واقف بود و می دانست که چگونه به اعتقادات دینی مردم بازی صورت می گیرد. وی شخصی دین دار و معتقد به ارزش های اسلامی بود. لذا نتوانست اهانت به دین و ارزش های اسلامی را تحمل نماید. بالاخره با جمع کثیری از هم پیمانان و هواداران خویش در ۲۵ دلو سال ۱۳۵۷ دست به انقلاب زدند.

با وجود این که حاجی تحویل دار در زمان انقلاب از جایگاه ویژه ی اقتصادی؛ سیاسی و اجتماعی برخوردار بود ولی از امتیازات خویش دست برداشت. روشن است که انقلاب ۲۵ دلو ۱۳۵۷ یک انقلاب نامنظم و بدون هدف نبوده و مردم آگاهانه، با درایت کامل و شعور سیاسی با درک وضعیت موجود علیه بی عدالتی، ظلم و استکبار قیام نمودند. این قیام با همکاری مردم طور آغاز گردید، بعد از قیام دولت خلق و پرچم خانه های آن ها را به آتش کشیدند ولی باز هم دست از مبارزه برنداشتند و در این راه افراد زیادی به شهادت رسیدند. با این حال؛ به خاطر تحقق بخشیدن آرمان های بلندشان هیچ وقت دست از مبارزه و تلاش بر نداشتند تا این که این قیام گسترده شده و از تمام نقاط افغانستان در مقابل نظام مستبد شورش بر پا گردید و نظام های مستکبر محلی را واژگون نمودند.

بعد از فتح ولسوالی های هزارستان- شورایی را به نام شورای انقلابی اتفاق شکل داده

شد و از مجاهدین شمال افغانستان به خاطر وسعت و انسجام بخشیدن مجاهدین و تشکیل نمودن یک حکومت اسلامی و عادلانه در ولسوالی ورس ولایت بامیان دعوت نمودند، شهید استاد عبدالعلی مزاری، استاد محمد کاظم جعفری، حاجی محمدحسین تحویل دار، حاجی علی محمد وکیل و حاجی تولی مشر به نمایندگی از مجاهدین شمال افغانستان عضویت شورای را نیز به عهده داشتند. که متأسفانه مجاهدین نتوانستند باهم توافق کرده و یک حکومت اسلامی را شکل دهند. بعد از بی نتیجه شدن شورای ورس، اتحادیه مجاهدین شمال افغانستان شکل گرفت که محمدحسین خان تحویل دار عضویت شورای رهبری اتحادیه مجاهدین شمال را به عهده داشت. فعالیت اتحادیه مجاهدین شمال بعد از شکل گیری احزاب و تشکل های سیاسی و آغاز فعالیت آن ها در شمال کشور و به وجود آمدن اختلافات سیاسی میان سیاسیون وفادار به احزاب سیاسی کم رنگ گردید و بعضی از اعضای رهبری اتحادیه مجاهدین خود را درگیر اختلافات سیاسی احزاب نساخته و فعالیت در اتحادیه را متوقف نمودند که به دنبال آن به فعالیت های اتحادیه مجاهدین شمال نقطه پایان گذاشته شد.

حاجی محمدحسین تحویل دار یکی از اعضای فعال رهبری اتحادیه مجاهدین بود. با توجه به دلایلی که در فوق تذکر یافت و هم چنین با قاطعیت و اراده مستحکم که در حفظ اتحاد و همبستگی مجاهدین داشتند و از این که مجاهدین به دلیل مداخلات احزاب مختلف نتوانستند اتحاد و همبستگی خود را حفظ و از فرصت های پیش آمده استفاده بهینه نمایند کم کم فعالیت های سیاسی را کنار گذاشته و در امور اجتماعی و فرهنگی مشغول شدند.

حاجی تحویل دار از آنجایی که از آغاز تا انتهای قیام بر حق مردم علیه حاکمیت دست نشانده اتحاد جماهیر شوروی در رأس مجاهدین قرار داشت و قبل از آن مدت زیادی را به عنوان کارمند فعال در آمریت معدن ذغال سنگ فعالیت کرده بود و هم چنان ایشان از نعمت سواد برخوردار بود، با توجه به برخورداری تحویل دار از امتیازات فوق اکثر از محققین و نویسندگان و دانش پژوهان به خاطر تکمیل نمودن تحقیقات شان در ارتباط به انقلاب ۱۳۵۷ به حاجی تحویل دار مراجعه می نمودند که ایشان با کمال حوصله مندی چشم دیدهای شان را

از عمل کردهای حکومت وقت و فعالیت‌هایشان، در شکل‌دهی قیام و آغاز انقلاب را در اختیار آن‌ها قرار داده و از این طریق سهم خویش را در راستای انتشار پیام انقلاب ۱۳۵۷ ادا نمودند. امروز با اطمینان کامل گفته می‌توانیم که هر تحقیق میدانی که در ارتباط به انقلاب ۱۳۵۷ صورت گرفته در آن نشانی از گفته‌ها و یا نقل‌قول‌هایی از ایشان دیده می‌شود که این خود در ماندگاری انقلاب نقش به‌سزایی ایفا نموده است. سرانجام؛ ایشان در سحرگاه شانزده هم‌رمضان (۲) سرطان سال ۱۳۹۵ ه.ش چشم از جهان فروبست.

ملا محمد جواد مولوی زاده



درد ورنج روزگار انسان‌ها را وادار به مبارزه و تلاش برای فردای بهتر می‌نماید و در کوران زندگی اوشان را آبدیده می‌نماید. ملا محمد جواد مردی بود که نیم قرن زندگی‌اش را تلاش، جدیت و مبارزه دوام‌دار تشکیل داده بود و بهترین دوران زندگی‌اش متأسفانه در بستر مریضی سپری شد اما با آن‌هم هیچ‌گاه تن به ذلت و زبونی نداده و تا آخرین نفس زندگی برای آینده روشن تلاش نمود و نبود جز مرد رنج‌دیده و مظلوم تاریخ ملا محمد جواد مولوی زاده که در مسیر زندگی خون دل خورد و در برابر بی‌عدالتی‌ها رزمید و سرانجام چراغ عمرش به خاموشی گرایید. در این مختصر مقال تلاش نموده‌ام تا فرازهای از زندگی ملا محمد جواد را به ترسیم کشم تا یادگار نسل‌های بعدی باشد و درس بزرگی از زندگی آن بزرگ مرد تاریخ گرفته شده و قدردان آن پیر خرد باشند.

ولادت

محمد جواد مولوی زاده در سال ۱۳۲۰هـ ش در قریه حسنی برج ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان در یک خانواده فرهنگی و روحانی زاده شد. و بعد از سپری نمودن دوران کودکی در سن هفت سالگی دروس مقدماتی تحصیل را آموخت و در مدرسه دینی حسنی برج نزد پدرش مولوی علی نظرادبیات عرب را فرا گرفت و سپس جهت ادامه تحصیل عازم مدرسه دینی سرولنگ و مدرسه آیت الله تقدسی در کابل شد. در ایام تعطیلی به دره صوف باز می گشت که متأسفانه در دوران محمد ظاهر شاه توسط عساکر جلیبی دولت به شکل جبری به دره صوف آورده شد.

چون یکی از یازنه هایش خلیفه (صابر) از عسکری فرار نموده بود و در بدل آن شخص عسکر جلیبی دولت، ایشان را با خود آورده بود اما متأسفانه در علاقه داری کشنده موثر واژگون شد و تمام مسافرین زخمی و بعضی ها کشته شد که در آن حادثه دردناک ملا محمد جواد به شدت زخمی شدند و به علت نبود داکتر و عدم تداوی درست مدت سی سال از بهترین دوران عمر شریفش در بستر مریضی سپری شد.

در سال ۱۳۵۹ بعد از تجاوز روس ها به افغانستان مجبور به مهاجرت به ایران شد و در مشهد مقدس مدرسه عباس قلی خان مقیم شد. مدتی تحت تداوی قرار گرفت و بعد از بهبودی با عشق و علاقه که به درس و بحث دینی داشت در درس های لمعه حضرت آیت الله صالحی افغانی اشتراک می نمود و هم چنان در کنار درس دست از فعالیت های سیاسی و اجتماعی بر نداشته همیشه خدمت گذار مردم و جامعه بود. اطاق درسی ایشان در مدرسه عباس قلی خان مرکز فعالیت ها و گفتمان سیاسی بود.

بعد از سال ۱۳۶۱ چندین بار به هدایت رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری حامل مکتوب و پیام های استاد شهید عبد العلّی مزاری به مسؤولین در دره صوف بود و در مدت پنج سال حد اقل پنج بار عازم وطن شد و با مشقات و رنج های فراوان علی رغم مریضی و کسالت در خدمت سازمان نصر و یار بی بدیل رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری بود.

ملا محمد جواد مولوی زاده سال‌ها در کنار مجاهدین سازمان نصر در مدرسه دینی سرولنگ هم‌گام با استاد جعفری و احمدی از جمله بزرگ‌ترین حامیان سازمان نصر بود و در جلب و جذب چریک‌های سازمان نصر نقش محوری داشت. ایشان مبلغ توانا و سخنران بزرگی بود که در سطح ولسوالی دره صوف از شهرت به سزایی برخوردار بود و در دوران که در مدرسه دینی سرولنگ بود در کنار فعالیت‌های اجتماعی برای همیشه در مساجد و تکیه خانه‌های قریه خوال چهارمغز و جمبوغه ملا امام بود.

در دوران حکومت داکتر نجیب‌الله سال‌ها مبلغ و ملا امام مساجد شهر مزار شریف بود از جمله در مسجد فاطمیه کارته صلح، مسجد ییلاقی‌ها در کارته زراعت هم‌چنان به مدت چند سال در ولایت تخار (طالقان) ملا امام مردم بود.

متأسفانه ملا محمد جواد بعد از واژگون شدن موتر، مریضی‌اش خوب نه شد و همیشه با رنج و درد مریضی حال و روز خوب نداشت. بعد از سال ۱۳۷۶ مریضی‌اش بیشتر شد و در ۲۱ عقرب سال ۱۳۷۷ به عمر ۵۷ سالگی دارفانی را وداع گفت و جوادانی شد و در قبرستان تگاب حسنی به خاک سپرده شد. یادش گرامی باد.

ملا علی حسین عالمی



ملاعلی حسین عالمی فرزند غلام حسین یکی از شخصیت‌های برجسته علمی و سیاسی دره صوف بود که در سال ۱۳۲۲ه.ش در قریه (کنه قشلاق) نوآمد دیده به جهان گشود. ایشان بعد از فراگیری تعلیمات ابتدایی نزد ملای قریه سپس روانه حوزات علمیه دره صوف شد و به فراگیری علوم دینی پرداخت و به جایگاه علمی بالایی نایل گردید و در بخش سیاسی چهره فعال و تأثیر گذار شد. که از آوان انقلاب ۱۳۵۷ه.ش تا آخرین لحظات عمر شریفش هیچ گاهی آرامش نداشت و همواره در خدمت مردم و ملت دره صوف بود.

درخشان ترین دوران فعالیت ایشان که به صورت ماندگار باقی خواهد ماند. نقش چشم گیر ایشان در سازمان نصر افغانستان بود که مسئولیت پایگاه شهید نهضت (پایگاه مستضعفین) را به عهده داشت و مسئول درجه اول آن پایگاه به شمار می‌رفت و در تمام تحولات جاری در دره صوف نقش برانزنده و تعیین کننده داشت و تا زمان خانه نشین شدن همیشه در کنار مجاهدین سازمان نصر و بعداً در کنار مسئولین حزب وحدت افغانستان حضور فعال داشت. ایشان در سال ۱۳۸۱ به عمر ۵۹ سالگی به اثر فشار خون بلند، داعی حق را لیک گفت به دیار ابدی شتافت.

روح این فقید سعید شاد و خاطراتش پاینده باد.^۱

^۱ - مصاحبه‌ی اختصاصی عبدالؤمن طلوع، با محمد رضی عالمی ۱۵: ۱۳۹۸

شیخ خادم حسین کربلایی «محقق»



خادم حسین کربلایی محقق فرزند محمد حیدر در سال ۱۳۲۵ در قریه نوالی ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان چشم به جهان گشود. در عمر چهار سالگی پدر را از دست داد و مادر مهربانش خادم حسین را در سن شش سالگی نزد شیخ عبدالحمید فرستاد تا سواد یاد بگیرد. در سال ۱۳۳۷ راهی مدرسه حسنی برج شد و در آن مدرسه مدت ۶ سال شاگردی شیخ عبدالحسین آخوند زوار را نمود. سپس شیخ خادم حسین محقق جهت ادامه تحصیل به ولسوالی بهسود رفت و به مدت ۴ سال نزد آخوند حاجی کوه بیرونی درس خواند. و در سال ۱۳۴۷ روانه ی عتبات عالیات شد. هدف از این مسافرت شیخ خادم حسین محقق قرار ذیل بود:

۱- زیارت عتبات عالیات کربلا و نجف اشرف

۲- آشنایی بیشتر با مراجع تقلید و ادامه درس حوزه

در بدو ورود به نجف اشرف خدمت حضرت آیت الله حکیم می رسد و با تشویقات مکرر ایشان و توصیه نسل جوان به درس و بحث مصمم می شود در مدت اقامت در نجف اشرف از محضر آیت الله مدرس افغانی استفاده نموده به درس های ایشان حاضر می شد، بعد از بازگشت به وطن در سال ۱۳۴۸ به خدمت عسکری رفت. در دوره عسکری به تدریس علوم دینی پرداخت.

بعد از سپری نمودن دوره مکلفیت عسکری بار دیگر در سال ۱۳۵۰ برای ادامه تحصیل به ولایت بغلان شهر پلخمری نزد شیخ حیدر مدرس رفت و در کنار درس کتاب‌های مطول وقوانین را تدریس می‌نمود.

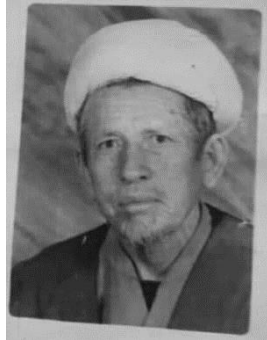
بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به زادگاهش دره صوف برگشت و در کنار علما و بزرگان دره صوف هم‌چون شیخ کاظم جعفری و استاد احمدی دست به مبارزه علیه نظام خلق و پرچم زده و در انقلاب مردم دره صوف سهم فوق‌العاده مهمی داشت.

بنا به اصرار مردم و مسئولین دره صوف ایشان برای آوردن کمک و صحبت با بزرگان جهاد به کشور پاکستان رفت و بعد از برگشت از پاکستان به دستور و خواهش استاد جعفری، حاج محمد محقق ورهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری مسئولیت تدریس در مدرسه دینی جنگ- آغلی را به دوش گرفت و در سال ۱۳۶۶ عازم ولایت بغلان شد و مسئولیت فرهنگی مدرسه جنگ آغلی را به عهده گرفت. با شوق و شغف زاید الوصفی به تدریس پرداخت، همیشه شاگردانش را تشویق به فراگیری علم فقه و اصول می‌نمود و در کنار درس‌ها روزهای پنجشنبه و جمعه طلاب را به آموزش اسلحه و فنون نظامی تشویق می‌کرد.

ایشان در سال ۱۳۷۱ ه.ش مسئولیت تدریس در مدرسه دینی تیوه تاش را به عهده گرفت و بعد از آن در سال ۱۳۷۵ مسئولیت تدریس در مدرسه دینی امام حسن عسکری سرولنگ را به دوش گرفت. با سقوط شهر مزار شریف توسط گروه طالبان و جنگ در دره صوف ایشان در کنار مسئولین دره صوف به بسیج نیروهای مردمی علیه گروه طالبان اقدام نمود و دوشا دوش مردم دره صوف به مبارزه علیه گروه طالبان پرداخت سرانجام در ۶ سنبله سال ۱۳۸۰ داعی اجل را لبیک گفته و کشتی زندگی‌اش به ساحل ابدی لنگر انداخت و جاودانه شد.^۱

^۱ - ماهنامه همبستگی ملی، سال چهارم، شماره ۷۸- ص ۱۴- ۱۳۸۰

ملا محمد رضا رضوی



ملا محمد رضا رضوی فرزند ملا محمد در سال ۱۳۱۹ در قریه ی کته قشلاق نوآمد دریک خانواده مذهبی به دنیا آمد. دوران طفولیت را در این قریه سپری نمود سپس تعلیمات ابتدایی را نزد پدرش که خود یکی از علما منطقه بود فرا گرفت. از آن جای که دارای استعداد سرشار و ذکاوت عالی بود به تشویق پدر روانه ای حوزات علمیه شد و به فراگیری علوم دینی پرداخت.

ایشان در سن ۱۶ سالگی ابتدا در مدرسه سرولنگ نزد استاد فرهیخته شیخ عبدالحسین آخوند زوار دروس ابتدایی صرف و نحو را فرا گرفت. بعد از رفتن آخوند عبدالحسین به مدرسه حسنی برج همراه آخوند در آن مدرسه می‌رود و به درس و بحث علمی پرداخته مدارج بلند علمی را فرا گرفت.

بعد از حمله روس‌ها در افغانستان ایشان درس‌ها را ترک گفته با جمعی از طلاب و شخصیت‌های منطقه علیه روس‌ها جهاد را شروع نمود و بعد از آزادی افغانستان بازهم در کنار مجاهدین همیشه خدمت گذار مردم بود.

متأسفانه در اواخر عمر جهت کهولت سن خانه نشین شده بود و در ۲۳ اسد سال ۱۳۸۹ه. ش نسبت مریضی که عاید حال ایشان شده بود به عمر ۷۰ سالگی دارفانی را وداع گفت به رحمت حق پیوست. یادش گرامی باد

آیت الله حاج شیخ علی احمد حلیمی



یکی از علمای معاصر کشور، که عمر شریف و با برکت خویش را در راه تحصیل و تدریس علوم دینی و تبلیغ احکام شرعی گذراند و در راه گسترش فرهنگ اسلام با تربیت شاگردان باسواد و فاضل و هم‌چنان با سخنرانی و بیان معارف اسلامی، برای علاقه‌مندان و دل‌باختگان به اسلام، سال‌ها تلاش و فعالیت نمود؛ ایشان آیت الله الحاج شیخ علی احمد حلیمی می‌باشد، ایشان به عنوان یکی از اساتید و عالمان بزرگ و خوش‌نام و دارای پایگاه اجتماعی، در خطه‌ای شمال کشور، مطرح است که هم اکنون، به بیان و شرح حال علمی و فعالیت‌های حوزوی و فرهنگی وی، پرداخته می‌شود.

ولادت

شیخ علی احمد، فرزند ملا امیر حمزه، در سال ۱۳۵۰ ه. ش در یک خانواده مذهبی و روحانی در قریه جرس، از ولسوالی دره صوف بالای ولایت سمنگان، چشم به جهان

گشود. پدرش از تولد یگانه فرزندش، خیلی خوشحال شد، علی احمد، از همان آوان کودکی، تحت تربیت و تعلیم آموزگاران مکتب خانه‌های محلی و سنتی رایج آن روز قرارداد داشت و با آموزش روخوانی و روان خوانی قرآن کریم، آشنا شده و به فراگیری کتاب‌های سواد آموزی، پرداخته و در سایه توجه خاص پدر و مادرش، تربیت شده و پرورش یافته است، از این که وی از استعداد عالی خدادادی برخوردار بود و در آوان کودکی آثار رشد و سعادت از سیمایش نمایان بود، پدرش خیلی علاقه داشت، تا فرزندش درس بخواند، روزی در سکویی منبر قرار بگیرد و یکی از واعظان سرور و سالار ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و مصدر خدمت به خلق الله شود.

تحصیلات

آقای حلیمی، پس از سپری نمودن دوران مکاتب ابتدایی، در سال ۱۳۶۵ ه. ش به صورت رسمی، وارد مدرسه علمیه محمدیه شیخه شد به فراگیری و آموزش دروس علوم حوزوی، پرداخت. حلیمی، با استعداد خدادی و پشتکار مخصوص به تحصیل کتاب‌های ادبی، مانند صرف و نحو، همت گماشته و از محضر اساتید آن دیار، چون آقای سید علی اکبر نجفی و سید حمیدی، بهره گرفته است. وی پس از چند ماه تحصیل در مدرسه علمیه یاد شده، برای ادامه آموختن علوم حوزوی، همراه استاد نجفی، راهی منطقه‌ای تیوتاش گردیده و با استقرار در حوزه علمیه امام حسن العسکری (علیه السلام) این دیار، از محضر اساتید این حوزه کسب فیض نموده، جرعه نوش جوی بار فضل و خوشه چین خرمن دانش این بزرگواران گردید.

سفر به شهر عشق

آقای حلیمی، با توانایی ذاتی و سرشار و شوق و اشتیاق خاصی که به تحصیل علوم دینی داشت، جهت ادامه فراگیری علوم حوزوی، در ماه میزان سال ۱۳۶۷ ه. ش راهی کشور جمهوری اسلامی ایران گردید، پس از ورود به این کشور، در شهر قم رحل اقامت افکند به آموزش علوم متداول اسلامی پرداخت.

وی برای تکمیل دروس مقدماتی و حوزه وی خویش، از محضر اساتید نامدار حوزه علمیه قم، چون برهانی، آیت الله عطا الله توسلی، عالمی، تقدسی، توسلی، فلاح زاده، امین شیرازی و مدقق، متون آموزشی را تلمذ نمود.

ایشان برای آموزش متون دروس سطوح عالی حوزه، چون فقه و اصول، در درس های اساتید مشهور حوزه علمیه قم، مانند: سید احمد حسینی خراسانی، وجدانی فخر، طاهری مازندرانی، علوی، پور علی رضا و علی محمدی خراسانی، حاضر گردیده و بهره جسته است. وی کفایه اول را، از محضر استاد جواد مروی، جلد دوم کتاب ارزشمند کفایه الاصول را، همراه با مباحث اصولی کتاب سترگ فرائد الاصول شیخ الاعظم انصاری، در محضر استاد سید رسول موسوی تهرانی آموزش دیده است، دروس فلسفه و کلام اسلامی را، از محضر اساتید چون غلام رضا فیاضی و ربانی گلپایگانی، فرا گرفته است.

آقای حلیمی، برای تحصیل دوره های عالی فقه استدلالی و اصول و فراگیری آرای فقیهان مشهور امامیه در این حوزه، در مجالس درس های خارج فقه و اصول، از محضر حضرات آیت الله محمد فاضل لنکرانی، آیت الله وحید خراسانی، آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله میرزا جواد تبریزی، شرکت جسته و کسب فیض نموده است. همزمان با فراگیری دروس خارج تخصصی فقه و اصول، ضمن یاد گیری و مباحثه آن، به تدریس متون درسی و آموزشی حوزه، مانند کتاب «البهجة المرضیه»، کتاب «المغنی للیب» کتاب «الحاشیه علی التهذیب المنطق التفتازانی»، کتاب وزین «المنطق» و کتاب ارزشمند «الحلقه الاولى» فقیه ژرف اندیش و نوآور، سید محمد باقر صدر و پاره ای از کتاب های فاخر «الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة» فقیه شهید نامدار شیعه، زین الدین عاملی را، تدریس نموده است.

برگشت به افغانستان

آقای حلیمی، پس از فراگیری علوم اسلامی و کوله باری از دانش با زیور تقوا آراسته با تدین، کسب تجارب علمی، تدریسی، به هدف تدریس و ترویج علوم اهل بیت

عصمت و طهارت (علیه السلام) و آشنایی جامعه اسلامی افغانستان، با معارف ناب دینی و تربیت نسل جوان، با آموزه‌های مکتب اسلام، در ۴۰۰ سال ۱۳۸۲ ه. ش راهی افغانستان و دیار خویش گردید.

این عالم دین، پس از ورود به زادگاهش، در دره صوف، مورد استقبال گرم و پر شور بستگان و هم‌وطنان خویش قرار گرفته و با ایراد سخنرانی‌های اخلاقی، در جمع توده‌های مردم منطقه، به بیان حقایق و معارف اهل بیت (علیهم السلام) پرداخته و در آنجا اقامت نمود.

این بازگشت، هم‌زمان با روی کار آمدن حکومت مؤقت حامد کرزی و باز شدن فصل نوین دیموکراسی در کشور بود، که فصل خدمت، عرصه‌ای باز دهی از ذخیره‌های است که بیش از دو دهه اندوخته بود، آقای حلیمی، در جهت اعتلاء کلمه توحید و انتشار فرهنگ ناب اهل بیت (علیهم السلام) خود را در خدمت ملت قرار می‌دهد، مردمی که طی قرون متمادی، نسل اندر نسل، شلاق‌های ستم حکام جور را خورده بودند، و تا مرز ۶۲٪ قتل عام رسیده و به دور از معارف نگه داشته بودند، همه مردم از آن تاریخ تلخ رنج می‌بردند، خوش بختانه با باز شدن در مکاتب و مدارس، مردم ما سیل آسا رجوع نمودند و در دانشگاه‌ها، مکاتب و مدارس، نمرات خوبی را از آن خود نمودند.

تأسیس حوزه علمیه

آقای حلیمی، پس از اقامت در زادگاهش و با همکاری عده‌ای از مؤمنین، ساختمان یک باب مدرسه علوم دینی را با هدف تربیت و علم آموزی نسل جوان مردم منطقه، بنیان نهاده و برای احیای ارزش‌های دینی و ایجاد وحدت در میان مردم منطقه، همت گماشت، این مدرسه را، مزین به نام امام زین العابدین (علیه السلام) نموده به تدریس کتاب‌های چون صرف، نحو، منطق، فقه و اصول، در این مدرسه، اشتغال پیدا کرد. پس از تأسیس حوزه علمیه عالی ثقلین، در سال ۱۳۸۷ ه. ش توسط آیت الله سید میرهادی سجادی مزاری، برای تدریس متون آموزشی حوزوی،

در شهر مزار شریف، از سوی مؤسس مدرسه ثقلین، دعوت شد و ایشان هم این دعوت را لبیک گفته به شهر مولا علی علیه السلام آمد.

وی با ورود در شهر مزار شریف، در مدرسه ثقلین اقامت نمود و تدریس کتاب‌های رایج درسی سطوح عالیه حوزه، چون رسائل شیخ اعظم انصاری و مکاسب آن فقیه نوآور و متبحر امامیه و کفایه الاصول آخوند، ملا محمد کاظم هروی خراسانی، پرداخت.

تبلیغ

یکی از رسالت‌های الحاج شیخ علی احمد حلیمی که به او اهتمام تام و تمام داشت، مسأله تبلیغ و نشر معارف دینی بود، ایشان بسیار منبر می‌رفت، احادیث خوب و مضامین زیبا، برای تبلیغ انتخاب می‌کرد، وی علاوه بر این، به شاگردانش توصیه اکید می‌نمود، از مسأله تبلیغ غافل نباشند و همواره تشویقات آقای حلیمی، به عنوان مهم‌ترین عامل تحرک طلاب، برای حضور در عرصه‌های تبلیغی نقش مؤثر ایفا می‌کرد.

علاوه بر ایام محرم و مناسبت‌های خاص، در ایام جمعه و مناسبت‌های مختلف در سال- های ۱۳۹۵ الی ۱۳۹۸ ه.ش در مسجد جامع امام ابوحنیفه رحمه الله در مقر نیروهای نظامی قوماندانی قول اردوی ۲۰۹ شاهین، در حضور رؤسا، فرماندهان، کارمندان دولتی، اعم از دانشجویان و صدها جنرالان، افسران، بریدملان و سربازان، با ایراد سخنرانی‌های حماسی و عاشورایی، و وحدت بخش، در میان اقوام و مذاهب افغانستان، فضای خاصی ایجاد نمود، سرانجام از سویی رئیس هیئت برگزاری عاشورای حسینی و قوماندان قول اردوی ۲۰۹ شاهین، دگر جنرال عباس توکلی، لوح تقدیر عاشورایی تفویض و لقب بیهقی زمان به ایشان داده شد.

سوابق مدیریت و مسؤولیت‌ها

آقای حلیمی پس از استقرار در شهر مزار شریف و تدریس در مدرسه عالی ثقلین، مدیریت و ریاست چند نهاد علمی و حوزوی را، نیز بر عهده داشت: مدیریت مدرسه عالی

ثقلین، ریاست شورای عالی مدارس دینی صفحات شمال کشور و ریاست هیئت علمی شورای شهریه. افزون بر تدریس متون آموزشی حوزوی، توانایی و مهارت انسانی خویش را در اداره مدرسه عالی ثقلین، به خوبی نشان داده و با جلب اعتماد مؤسس این نهاد علمی حوزوی، از سوی وی، به عنوان مدیر مدرسه عالی ثقلین انتصاب گردید.

استاد حلیمی، مدتی است که مدیر مدرسه عالی ثقلین بوده و با اداره بخش‌های آموزشی، تربیتی و پژوهشی، کتابخانه آن، به عنوان مدیر موفق، وظایف شرعی و قانونی خویش را به بهترین وجه، ایفا نموده و به فعالیت‌های علمی و اداری خویش، پرداخته است. افزون بر تدریس و اداره حوزه ثقلین، به مدت ده سال است که ریاست شورای عالی مدارس علوم دینی را در شمال افغانستان، به عهده داشته و در این سمت، نیز نقش تأثیرگذاری داشته و به توانمند سازی و ارتقای کیفی حوزات علوم دینی مدارس تحت پوشش و توسعه علوم و معارف اسلامی در جامعه دینی، تلاش دارد. بر اثر حضور دوامدار، در عرصه‌های علمی و اجتماعی، تجارب فراوانی که در این عرصه‌ها کسب نموده، دست‌آوردی خوبی است، علاوه بر تدریس و مدیریت چند نهاد علمی و حوزوی یاد شده، ریاست هیئت علمی شورای شهریه را در شهر مزار شریف بر عهده دارد و در کنار دیگر عالمان نام‌دار این شهر، به انجام وظایف شرعی و قانونی خویش پرداخته است. وی، افزون بر آن، یکی از ائمه جمعه شهر مزار شریف بوده و به اقامه نماز جمعه تا کنون اشتغال دارد. عمرش دراز بادا.

آخربه يادت! بی اختیار گریستم!؟



این جانب دگروال «محمدنایب علی توسلی» مدیر حفظ و مراقبت اسلحه و تخنیک قول اردوی ۲۰۹ شاهین ذریعه‌ای امریه مدیریت اوپراسیون قول اردوی ۲۰۹ شاهین، مکتوب نمبر ۵۲۶ تاریخ ۱۲ ثور سال ۱۳۹۸ ه.ش طی یک مأموریت رسمی، که در کوک تپه‌ای ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب، استخدام شده بودم، چشمم به تابلوی زیبایی افتاد و بی اختیار از سوز قلب، های های گریستم! و اطرافیانم متعجب شدند و با نگاه‌های سؤال بر انگیز و حرکات دست و صورت، متحیرانه می گفتند گریه چرا؟!

هر آن بغض بیشتر گلویم را می فشرد و راه نفسم بند می آمد و گلوام را خفه می کرد و با چشمان اشک آلود و نگاه حسرت آمیز گفتم! نگاه کنید به این تابلویی که نوشته است «کارتۀ مارشال عبدالرشید دوستم، جادهٔ مولوی عبدالمتین اندخوی» و این نکته، بیان گر معرفت و قدر شناسی این مردم را نشان می دهند، که از دو شخصیت سیاسی و مذهبی خویش، اینگونه تجلیل نموده و برای نسل های آینده و دیگران معرفی می کنند.

مارشال عبدالرشید دوستم، رهبر ملی و سیاسی و مولوی عبدالمتین اندخویی، یکی از علمای مبارز ضد ظلم، ستم و استبداد این مردم بودند، که به همراه آیت الله حاج شیخ میرزا حسین هزاره دره صوفی، در سال های ۱۳۱۶ الی ۱۳۲۹ ه.ش در زندان مخوف دهدادی بلخ و دهمزننگ کابل بودند و انواع شکنجه ها را به جان خریدند و سرانجام با هم از چنگال وحشیان قرون وسطایی، شبانه از زندان دهمزننگ کابل، فرار کردند، که همه شما مولوی عبدالمتین اندخویی را خوب می شناسید.

چشم من به این تابلو افتاد، قلبم آتش گرفت و دلم برای مظلومیت تاریخی آیت الله حاج شیخ میرزا حسین (آخوند حاجی) سوخت، مولوی متین اندخوی و خیلی از علما دیگر، در زندان بودند و او خودش را فدای مکتب تشیع و هدایت مردمش کرد و باعث تحولات بزرگ در منطقه و در سطح هزارستان شد. او اولین مؤسس مدرسه دینی در سطح هزارستان بزرگ بود و سبب خدمت شایان در فرهنگ اسلامی جامعه گردیده بود.

متأسفانه کسی از او یادی نمی کنند و غریبانه، بی نام و نشان و گم نام باقی مانده است، در هیچ جایی و حتی در زادگاهش دره صوف، تجلیل و نشانی از او دیده نمی شود.

من نمی دانم تقصیر از کیست...؟

مقصر کیست...؟

عامل بی معرفتی چیست...؟

بگذار تاریخ قضاوت کند برادران من...!!!

متأسفانه در دره صوف، تمام شخصیت های علمی، فرهنگی و سیاسی آنان گم نام باقی

مانده است.

گریه بر مظلوم عین غیرت است

اشک من تفسیر مظلومیت است

...

آخر به یادت بی اختیار گریستم!؟

محمد نایب علی توسلی



محمد نایب علی فرزند کربلای شیخ عبدالله توسلی در ۲۱ حمل سال ۱۳۵۸ ه.ش در قریه خواجه بلند بهسود ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان در یک خانواده مذهبی و روحانی دیده به جهان گشود. پس از سپری نمودن دوران طفولیت در سن ۷ سالگی شامل مکتب خانه محلی گردید.

دوره ابتدایی را در مکتب ابوذر غفاری و دوره ثانوی را در لیسه حبیبیه کابل سپری نمود، ادبیات عرب تا سطح فقه و اصول را در حوزه های علمیه صادقیه مزار شریف، جامعه امامیه کویت، عباس قلی خان مشهد خواند، از دانشگاه عالی غرستان کویت سند لیسانس حقوق و کمپیوتر ساینس را به دست آورد؛ با ورود در دانشگاه یونیورسیتی ویرجینیای شهر کویت از رشته ی «مطالعات علوم سیاسی» در مقطع لیسانس فارغ التحصیل شد.

تجربه کاری:

– به هدف خود کفایی و رشد اقتصادی مردم افغانستان شرکت در مؤسسه خیریه

«برک BARAC»

- به هدف سهیم شدن در خدمات تعلیمی از بهر تنویر اذهان کودکان افغانستان. به
- حیث استاد، معاون تدریسی و معاون اداری لیسه عالی غرجه،
- مدیریت مکتب خصوصی بین المللی «افق فردا» در کابل،
- پیشینه فعالیت های رضا کارانه در زمینه رشد کودک،
- روان شناسی آموزشی، مدیریت آموزشی، تعلیم و تربیه اسلامی،
- اداره امور تجاری و توسعه ای در کشور،
- ختم درگیری های مسلحانه، همکار خبرگذاری و ارزیابی برنامه های تلویزیون
- جهانی کوثر (پنجمین شبکه بزرگ تلویزیونی افغانستان).

دستاوردها:

اخذ تقدیرنامه ها و مدال کشور دوست اسپانیا، اتریش، تندیس کشور ناروی، و در سال ۱۳۸۹ هـ ش به عنوان یکی از (۱۸) بهترین چهره ها برای کسب جایزه ی «سی ان ان» گزینش و نیز از سوی رادیو بی بی سی به عنوان شخصیت هفته انتخاب شد.

به عنوان فعال مدنی، حقوق بشر، کارآفرین افغان، و در نشریه های چون مجله هشت صبح، آسیا تایمز، اشپگل آلمان، سلام وطن دار، بی بی سی و صدای آمریکا، در زمینه ی اطلاع رسانی مقاله های نوشته و نیز میزگرد انجام داده. و با جمع دوستان سایت انترنیتی دره صوف را راه اندازی و مدیریت نموده است.

کارکردها:

- سال ۱۳۸۳-۱۳۸۴ مدیر مکتب خصوصی بین المللی «افق فردا» و کارمند تلویزیون کوثر.
- سال ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ کارمند مؤسسه برک ایفای وظیفه نموده.
- سال ۱۳۸۶ جذب پوهنتون حربی و نظامی گردید. در اواخر سال ۱۳۸۶ به حیث افسر تخنیک و حفظ مراقبت اردوی ملی در حوزه جنوب غرب تعیین بست شد.
- سال ۱۳۸۷ - ۱۳۹۰ در ولایات هرات، بادغیس، غور و فراه به حیث معاونیت آمریت تخنیک ایفا وظیفه نموده است.

— سال ۱۳۹۱ - ۱۳۹۳ به حیث استاد جهت ارتقا و قابلیت های تأمینات محاربوی، در مکتب تأمینات لوژیستیکی و تخریکی وزارت دفاع ایفا وظیفه نموده است.

— سال ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ به حیث معاون تعلیم و تربیه وزارت دفاع ملی ایفای وظیفه نموده است.

— سال ۱۳۹۶ - ۱۴۰۰ به حیث مدیر حفظ و مراقبت اسلحه و تخریک قول اردوی ۲۰۹ شاهین ایفای وظیفه نموده است.

— در سال ۱۴۰۲ باتسلط یافتن گروه طالبان به افغانستان وظیفه را ترک نموده و به کشور پاکستان مهاجرت نمود و در شهر کویته مقیم گردید، در پهلوی کارگری به کارهای فرهنگی مشغول بوده است.

تألیفات:

- نیم نگاهی به جغرافیای دره صوف
- ستیغ حماسه ها - دیدگاه نسل نو
- بگذار زنده بمانم (در عصر روشنایی، دهمزنگ کابل)
- سلام سر زمینم افغانستان
- خاطرات سفر، (نیمه دوم قرن بیست و یک)
- دره صوف در گذر بحران تاریخ
- خاطرات فراموش ناشدنی قهرمانان
- چهره های برازنده یی دره صوف

عبدالؤمن طلوع



عبدالؤمن فرزند ملا محمد جواد در سال ۱۳۵۳ ه.ش در قریه حسنی برج ولسوالی دره صوف بالا ولایت سمنگان در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. پدرش ملا محمد جواد مولوی زاده فرزند مولوی علی نظر مؤسس و بنیادگذار مدرسه علمیه حسنی برج بود. عبدالؤمن کودک دو ساله بیش نبود که مادر مهربانش را از دست داد. بعد از فراگیری قرآن کریم نزد سید احمد زوار در سال ۱۳۶۰ همراه پدر به ایران مهاجر شد و در مدرسه علمیه عباس قلی خان دروس مقدماتی حوزوی را نزد اساتید شروع نمود که در اولین سال های تحصیل اشتیاق به درس مکتب پیدا نمود در پهلوی درس حوزه به مکتب خود گردان افغانی ها جذب شده و تا صنف پنجم مکتب را در مدرسه عسکریه حاج آقای فاضل زاده هراتی خواند، بعد از آن جذب مکاتب ایرانی شده تا صنف دوازده را در مکاتب دولتی مشهد مقدس سپری نمود و موفق به اخذ دیپلم از مدرسه شهید محمود طالقانی مشهد شد. دروس حوزه را تا سطح فقه (جلدین لمعه) خوانده است.

در سال ۱۳۷۱ش عازم افغانستان شد و به تأسیس مکتب دولتی در قریه حسنی برج اقدام نمود که به مدت ۵ سال در قریه حسنی برج و تگاب حسنی معلم بوده است.

از سال ۱۳۷۲-۱۳۷۵ جذب دانشکده اقتصاد دانشگاه بلخ شد و از دیپارتمنت پلان گذاری اقتصاد ملی فارغ التحصیل شده است.

از سال ۱۳۷۶ الی ۱۳۷۹ در قریه تگاب حسنی معلم بود.

در سال ۱۳۷۹ به کشور پاکستان مهاجر شد. در پهلوی کارگری قالین بافی به فراگیری زبان انگلیسی اقدام نمود و مدت ۱۸ ماه در شهر کویت پاکستان کورس انگلیسی خوانده است.

در سال ۱۳۸۳ کارمند انتخابات ریاست جمهوری در شهر کویت پاکستان بوده است.

باردیگر در سال ۱۳۸۴ به افغانستان برگشت و در شهر مزار شریف مقیم شد.

کارکردها:

- از ۱۲ ماه دسامبر ۲۰۰۴ الی ۳۱ ماه جون ۲۰۰۶ کارمند مؤسسه سازمان بین المللی مهاجرت در شهر شبرغان و مزار شریف بوده است.
- در سال ۱۳۸۶ مشاور والی ولایت سمنگان از طرف دفتر تحکیم ثبات ایفای وظیفه نموده است.
- در سال ۱۳۸۷ به مدت یک سال کارمند وزارت معادن و پترولیم در شهر کابل بود.
- در سال ۱۳۸۸ کارمند دفتر سولدریتی فرانسوی ها در شهر آبیگ سمنگان بود.
- در سال ۱۳۸۹ در انتخابات پارلمانی به حیث کاندید مستقل از طرف مردم ولایت سمنگان اشتراک نموده بود.
- اشتراک در مظاهره شهرک سجادیه شهر مزار شریف علیه مافیایی زمین و در اخیر به اتهام رهبری مظاهره مردمی به مدت ۲۲ ماه ویست و پنج روز در زندان به سر برده است.

فعالیت‌های فرهنگی:

- نوشتن ده‌ها مقاله در موضوعات مختلف که تعدادی از این مقالات در مجله‌های احزاب سیاسی چاپ شده است.
- تألیف کتاب «دره صوف در گذر بحران تاریخ» به هم‌کاری محمدنایب علی‌توسلی.
- نوشتن خاطرات روز شمار زندان ولسوالی نهر شاهی.
- تألیف کتاب «هزاره‌های شمال» افغانستان.
- تألیف کتاب «تاریخ ترکمن‌های» افغانستان.
- سرانجام ایشان با تسلط گروه طالبان، بار سوم به کشور ایران مهاجر شد و در شهر مشهد زندگی می‌کند.

نمايه ها

۱	افسران ۴۷۳, ۴۳۵, ۳۷۰, ۲۹۱, ۲۳۲,
احمد علي شاه تمسكي ۷۵,	افشار ۱۷۴, ۱۷۰, ۱۱۵, ۹۱, ۶۶, ۴۸,
ارزگان ۲۵۱, ۲۴۹, ۲۴۸, ۲۰۶, ۵۷, ۵۸,	۴۹۹, ۳۶۸, ۲۷۲
ازبيگ ۲۳۲,	افغانستان ۴۸, ۴۷, ۴۶, ۳۳, ۳۱, ۲۸, ۲۶,
اسپانيا ۴۷۸,	۵۰, ۵۱, ۵۶, ۵۸, ۵۹, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۷۰,
استاد خليل الله خليلي ۱۴۰, ۱۳۶,	۷۱, ۷۲, ۷۳, ۸۱, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۷, ۸۸,
استاد شهيد عبدالعلي مزاری ۳۳۵, ۳۵۹,	۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۷, ۹۹, ۱۰۰, ۱۱۱,
۳۸۳, ۴۰۲, ۴۱۴, ۴۳۵, ۴۴۰, ۴۴۱	۱۲۱, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۸, ۱۳۱, ۱۳۳,
استاد عزيز الله شفق ۴۴۱, ۴۴۰, ۴۳۹,	۱۴۰, ۱۴۳, ۱۴۹, ۱۵۳, ۱۶۰, ۱۶۱,
استاد محمد حسين معتمدی ۴۲۳,	۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۷, ۱۸۵, ۱۸۷, ۱۹۷,
اشرف غني احمدزی ۴۱۵, ۷۵,	۲۱۵, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۷,

- انقلاب، ۹، ۲۰، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۶۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۴
- اکادمی پولیس ملی ۴۳۵،
امیر حبیب‌الله کلکانی ۴۹، ۵۴،
امیر عبدالرحمان ۲۶، ۴۵، ۴۶، ۸۳، ۸۹، ۹۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۴
- ایران، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۸۱، ۸۴، ۹۷، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۴۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۳۰۴، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۴۰
- آ آلمان ۸۱،
آخوند بکک ۹۱، ۱۲۹، ۳۸۸،
آیک ۴۸، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۴۵،
آیت الله العظمی سید محمد حسین شیرازی ۴۰۶،
- ۲۵۶، ۴۷۵، ۴۷۶

آیت الله العظمی محقق کابلی ۴۰۳,
 آیت الله حاج شیخ عطاالله توسلی ۳۵۷,
 ۳۶۶, ۳۵۹
 آیت الله حاج شیخ علی احمد حلیمی,
 ۴۶۹
 آیت الله خوئی ۳۰۸, ۳۰۵, ۲۶۵, ۲۶۴,
 ۳۸۲, ۳۱۵
 آیت الله شیخ قربان علی محقق کابلی,
 ۳۱۵
 آیت الله شیخ محمد جواد نجفی ۲۰۴,
 ۳۱۶, ۳۱۴, ۳۱۳
 آیت الله شیخ محمد حسین عرب ۳۵۱,
 آیت الله شیخ محمد قائینی ۱۵۵,
 آیت الله شیخ محمد موسی اخلاقی ۳۰۴,
 آیت الله صالحی افغانی ۴۶۰,
 آیت الله محقق هجده نهر ۲۷۲,
 آیت الله العظمی خامنه‌ای ۴۳۲,
 آیت الله العظمی مکارم شیرازی ۴۳۲,
 آیت الله حاج شیخ علی جمعه رضایی,
 ۳۸۱
 آیت الله حاج شیخ میرزا حسین ۹۲, ۹۰,
 ۲۴۳, ۲۲۲, ۱۸۸, ۱۸۶, ۱۴۹, ۱۴۸, ۹۷,

۳۲۳, ۳۰۱, ۲۹۶, ۲۷۹, ۲۵۴, ۲۴۶,
 ۴۷۶, ۳۹۲, ۳۸۸
 آیت الله حاج شیخ عطاالله توسلی ۳۵۷,
 آیت الله شیخ آصف محسنی ۸۵,
 آیت الله شیخ خادم حسین/حاج آخوند
 کوه بیرونی ۳۱۲,
 آیت الله شیخ عبدالحسین/آخوند زوار,
 ۵۰۲, ۴۲۸, ۳۵۶, ۳۰۰, ۱۴۸, ۶۲, ۶۰,
 آیت الله شیخ عبدالحکیم صمدی ۱۸۱,
 آیت الله شیخ علی جمعه ۱۰۱, ۱۰۰, ۹۰,
 ۲۶۳, ۲۶۲
 آیت الله شیخ غلام رضا زریافته ۳۱۳,
 آیت الله شیخ محمد موسی اخلاقی ۴۱۸,
 آیت الله شیخ محمد حسین ترکستانی,
 ۳۵۴
 آیت الله محقق کابلی ۴۱۸, ۳۹۵,
 آیت الله محمد اسلم یوسفی ۳۵۹,
 آیت الله محمد امین افشار ۴۲۸, ۳۹۴,
 آیت الله محمد حسین مجاهد ۴۰۷,
 ب
 باجگاه ۲۴۹,
 بازار سوخته ۷۵,

بامیان، ۱۳۵، ۹۸، ۹۰، ۸۶، ۸۵، ۷۲، ۵۵،
 ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۱۶، ۱۹۷، ۱۶۸،
 ۳۶۶، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۹، ۴۴۲، ۵۰۰

بخارا، ۳۷۱، ۱۲۳، ۱۲۲،

بریدملان، ۴۷۳،

بغلان، ۳۸۴، ۳۰۰، ۲۵۹، ۱۶۸، ۱۳۵، ۴۸،

۴۶۶

بلخ، ۶۳، ۶۲، ۶۰، ۵۶، ۵۵، ۵۳، ۴۸، ۴۷، ۶،

۱۰۹، ۹۹، ۹۷، ۸۵، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹،

۱۳۰، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱،

۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۱،

۱۶۵، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰،

۱۸۸، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۶۸،

۲۲۰، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۰۹، ۲۰۵، ۱۹۰،

۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳،

۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۴۲، ۲۴۰،

۲۸۹، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۷۱، ۲۵۹،

۳۰۸، ۳۰۶، ۳۰۲، ۳۰۰، ۲۹۸، ۲۹۱،

۳۵۷، ۳۵۰، ۳۴۶، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۲،

۴۲۸، ۴۱۸، ۳۸۴، ۳۷۳، ۳۶۲، ۳۶۱،

۴۷۶، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۲

بلخاب، ۱۸۹، ۱۲۹، ۹۱، ۸۳، ۵۶، ۴۸، ۴۷،

۲۳۳، ۲۰۹، ۲۰۳، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۱،

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۸، ۳۰۴،

۳۰۶، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۸،

۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۸

بنگلادیش، ۴۰۱،

بوینه قره، ۳۷۹، ۳۰۲، ۲۵۸، ۱۶۸، ۱۰۹،

۴۱۸

بهسود، ۱۳۱، ۱۱۱، ۹۱، ۸۳، ۵۵، ۵۲،

۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۹،

۱۹۶، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۸،

۲۶۷، ۲۶۲، ۲۴۲، ۲۱۶، ۲۰۶، ۱۹۹،

۲۹۶، ۲۹۴، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۸،

۳۱۲، ۳۰۸، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۱، ۲۹۹،

۳۶۳، ۳۶۲، ۳۴۱، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳،

۴۰۷، ۴۰۵، ۴۰۰، ۳۹۰، ۳۸۷، ۳۶۸،

۴۶۵، ۴۴۵، ۴۴۱، ۴۳۹، ۴۲۹، ۴۲۱،

۴۷۷، ۴۹۴، ۵۰۳

بینی منگ، ۲۷۳،

پ

پاسداران جهاد اسلامی، ۷۰،

پاکستان، ۱۱۲، ۹۱، ۸۳، ۶۵، ۵۸، ۵۷،

۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۴، ۲۵۶، ۲۰۳، ۱۶۲،

۴۸۲، ۴۷۹، ۴۶۶، ۴۴۸،

پرفیسور برهان الدین ربانی، ۴۳۵، ۶۵،

- جرس ۴۰۵، ۲۸۸، ۱۱۰،
جلال آباد ۳۲۷،
جمبوغه ۴۱۷، ۳۵۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۱۹۳،
۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۷، ۴۶۱
جوزجان ۳۸۴، ۲۵۸، ۸۶،
چ
چارکنت ۳۱۲، ۳۰۶، ۹۱، ۶۲،
چاریکار ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۱۳، ۵۲، ۴۹،
چیچل ۴۴۱، ۴۱۶، ۳۳۹،
چمتال ۴۴۱، ۲۲۴،
چهارده ۲۰۹، ۱۷۱، ۱۰۳، ۹۹، ۶۲، ۵۷،
۲۳۳، ۲۴۲، ۲۵۴، ۳۰۵، ۳۲۶، ۴۱۹، ۴۳۰
چهارکنت ۲۰۹، ۱۹۶، ۱۶۸، ۹۱، ۷۲،
۲۱۵، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۳۷۹، ۴۲۸
چیل ۲۹۳، ۲۰۹، ۱۱۵،
ح
حاج احمد احمدی ۴۴۲،
حاج کاظم یزدانی ۹۰، ۸۷،
حاج محمد محقق ۴۶۶،
حاجی خلیل دره صوفی ۴۴۰، ۴۳۹،
حاجی عبدالغیاث ۲۴۷، ۲۴۶،
حاجی محمد محقق ۴۰۴، ۷۴، ۷۳،
حاجی عبدالحسین مقصودی ۴۴۸،
پشتو تولنه ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹،
پشتون ۲۳۹، ۸۸، ۷۵، ۵۹، ۴۵، ۴۳،
پغمان ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱،
پل برق ۳۰۲، ۱۶۸،
پل سرخ ۴۴۸،
پنجشیر ۴۳۱، ۴۱۲،
پیچگاه آبخورک ۱۱۶،
پیشقل ۲۷۲، ۲۷۰،
ت
تاجیک ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۸، ۵۹، ۴۹،
۲۳۲، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۷۲
تاشقرغان ۱۸۸، ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۳۸، ۵۰،
۱۸۹، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۴۷
تخار ۴۶۱، ۴۳۶، ۴۱۲، ۳۸۴، ۲۴۹، ۴۸،
ترکمن ۳۱۵، ۲۹۳،
ترکستان ۲۳۹،
تنظیم نسل نو هزاره مغل ۴۳۴، ۳۴۰، ۵۱،
۴۳۶، ۵۰۲
تنظیم نسل نو هزاره ۴۴۸، ۳۴۰،
تیوتاش ۳۹۶، ۳۹۵، ۱۰۹،
ج
جاغوری ۲۴۹، ۱۸۱، ۱۵۷، ۱۵۱، ۹۱، ۸۲،
۲۵۱، ۳۸۳، ۴۲۹

- خیرالله فهیمی ۴۴۳،
 د
 داغستان ۵۷، ۵۸، ۸۱،
 داکتر غلام محمد نیازی ۴۳۵، ۶۵،
 داکتر نجیب ۴۴۰،
 داکتر محمد عیسی رحیمی ۴۴۳،
 دالان ۳۰۲،
 داملا آدینه محمد عرب ۱۳۷، ۱۳۳،
 داودخان ۴۳۷، ۴۳۵، ۴۲۰، ۲۵۴، ۶۵،
 دایکندی ۴۱۵، ۲۹۲، ۷۷،
 دایمیرداد ۲۰۹، ۱۹۶، ۱۰۸، ۹۰، ۵۶، ۵۲،
 ۲۱۲، ۲۷۰، ۲۷۳، ۳۰۵، ۳۲۶، ۳۷۸، ۴۲۱
 دره صوف ۱۳۱،
 دره صوف پائین ۱۱۷،
 دره صوف ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۶،
 ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳،
 ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶،
 ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲،
 ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۴،
 ۱۳۷، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹،
 ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴،
 ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲،
 ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۷۱،
 حامد کرزی ۴۴۹، ۷۵،
 حرکت اسلامی ۷۰،
 حزب اسلامی ۷۰،
 حزب حسینی ۶۵، ۷۱،
 حزب وحدت ۴۳۰، ۴۲۹، ۷۴، ۷۳، ۷۲،
 ۵۰۳، ۵۰۲، ۴۹۹، ۴۶۳، ۴۴۸، ۴۴۴، ۴۴۳،
 حزب وحدت اسلامی ۴۳۰، ۴۲۹، ۷۲،
 ۴۹۹، ۴۴۲،
 حسنی برج ۲۹۶، ۲۸۱، ۲۸۰، ۱۰۵، ۱۰۴،
 ۳۴۴، ۳۲۴، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۸، ۲۹۷،
 ۴۲۸، ۴۰۰، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۸۸، ۳۸۲،
 حکومت کمونیستی ۳۵۶، ۳۳۶، ۲۶۶،
 ۴۲۴، ۴۱۱، ۳۷۸، ۳۵۷،
 حیرتان ۴۱۳، ۲۱۵،
 خ
 خادم حسین محقق ۴۶۵،
 خراسان ۱۲۱، ۹۷، ۸۱، ۸۰، ۶۳، ۳۱،
 ۲۴۰، ۱۸۵، ۱۶۶، ۱۴۹، ۱۲۶، ۱۲۳،
 ۵۰۴، ۴۹۴، ۴۰۹، ۳۲۱،
 خلم ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۴، ۶۰، ۴۸،
 ۱۸۸، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۴۰،
 ۲۸۵، ۲۵۰، ۲۳۵، ۲۲۰، ۲۱۷، ۲۰۳،
 خواجه بلندبهدود ۴۰۶، ۴۰۵، ۳۹۹،

۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۶،
 ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۳،
 ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۰،
 ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹،
 ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴،
 ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۱،
 ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۱،
 ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲،
 ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲،
 ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۷۶

دره یوسف، ۲۳۹، ۱۴۴، ۱۲۲، ۸۱، ۴۷،

۲۴۰، ۲۸۹، ۲۹۶

دگر جنرال عباس ۴۷۳،

دوشی ۲۵۱،

دولت آباد ۳۱۶، ۲۰۵، ۱۶۸، ۱۳۷،

دهدادی، ۱۷۷، ۱۷۱، ۱۴۰، ۹۹، ۵۵، ۵۰،

۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴،

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲،

۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۸،

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۱۴، ۴۷۶

دهمزننگ، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۱، ۹۹، ۶۳، ۶۲،

۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷،

۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶،

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷،

۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۲۷، ۳۶۱، ۴۷۶

دهن شرط، ۲۷۲، ۲۷۰، ۱۹۶، ۱۵۴، ۹۱،

۳۲۲، ۳۲۸، ۳۷۶، ۳۸۸

ر

روسیه ۳۴۹، ۲۱۵، ۸۱، ۵۰،

رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری، ۴۳۴،

۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰

رهبر شهید استاد مزاری ۴۶۰،

ز

زنان، ۲۴۲، ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۳، ۳۱، ۲۸،

۳۷۰، ۴۱۰

زندان، ۱۷۱، ۱۶۶، ۹۹، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۵۷،

۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴،

۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷،

۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵،

۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷،

۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۹،

۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۴،

۳۲۳، ۳۲۷، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۸،

۳۹۴، ۴۳۷، ۴۷۶

ژ

ژنرال نبی عظیمی ۲۹۱،

س	۴۶۹, ۴۷۷, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۹۴, ۴۹۷,
سازمان فدایان ۷۰,	۵۰۱, ۵۰۲
سازمان نصر, ۱۸, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۳۴۶, ۳۴۷,	سوریه ۳۵۳, ۳۴۶,
۳۴۹, ۴۰۲, ۴۳۴, ۴۴۰, ۴۴۱, ۴۴۲,	سید اکبر شاه ورسی ۱۵۳,
۴۶۱, ۴۶۳	سید حسن رئیس, ۱۲۹, ۲۰۱, ۲۰۴, ۲۲۲,
سال بنگلادیش ۳۱۶, ۳۰۲,	۲۲۴, ۲۳۶, ۲۴۶, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۳, ۳۲۲
سراج التواریخ ۴۹۹, ۳۳۰, ۸۳, ۴۴,	سید حسین حسینی ۴۰۲, ۳۷۹, ۳۴۶, ۳۴۴,
سربازان ۲۰۷,	سید حمید الله جعفری ۳۹۳,
سردار محمد حسین جهانی ۴۰۹,	سید خواجه محمد نعیم خان ۱۷۷, ۱۷۵,
سمنگان, ۶, ۶۳, ۶۶, ۶۷, ۶۹, ۷۵, ۷۶,	سید خواجه نعیم خان, ۱۷۶,
۸۱, ۹۸, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴,	سید حاجی وکیل ۳۹۷,
۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱,	سید کلنگگ, ۳۶۵,
۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۳۰,	ش
۱۳۱, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۸, ۱۳۹,	شاه امان‌الله خان, ۵۱, ۵۳, ۵۵, ۸۲, ۴۷, ۵۰,
۱۶۸, ۱۸۰, ۱۸۶, ۲۱۴, ۲۱۶, ۲۲۳,	۸۴, ۹۷, ۲۳۸
۲۳۶, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۵۹, ۲۶۶, ۲۷۸,	شفاخانه علی آباد ۲۹۴,
۲۸۱, ۲۸۵, ۲۹۰, ۲۹۶, ۳۰۰, ۳۰۴,	شولگره, ۳۷۹, ۲۴۰, ۲۳۹, ۱۰۹, ۷۲, ۵۹,
۳۱۲, ۳۲۶, ۳۳۰, ۳۳۴, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۵۱,	۵۰۰
۳۵۵, ۳۶۳, ۳۶۵, ۳۶۸, ۳۷۵, ۳۷۸,	شهر مزار شریف, ۱۰۵, ۷۳, ۵۳, ۴۸, ۴۷,
۳۸۱, ۳۸۴, ۳۸۷, ۳۹۱, ۴۰۰, ۴۱۰,	۱۴۸, ۱۸۷, ۱۹۰, ۱۹۲, ۲۱۵, ۲۴۷,
۴۱۵, ۴۱۶, ۴۱۷, ۴۲۳, ۴۲۴, ۴۲۷,	۳۶۲, ۴۰۴, ۴۱۳, ۴۲۲, ۴۴۹, ۴۸۲
۴۳۳, ۴۳۷, ۴۴۷, ۴۴۸, ۴۶۰, ۴۶۵,	شهید علامه بلخی ۴۰۹, ۲۲۱, ۶۳,
	شیخ قنبر وکیل ۲۴۷,

- ص
صدر اعظم شاه محمودخان ۳۷۰،
صدر اعظم وقت محمد هاشم خان ۲۴۰،
صفدر علی کربلای ۴۵۱، ۴۰۵،
ط
طالب حسین قریه دار ۴۴۷،
طالبان، ۹۸، ۹۲، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۴۴، ۴۲،
۴۱۳، ۴۱۲، ۴۰۵، ۴۰۴، ۳۶۲، ۲۰۰، ۹۹،
۴۴۹، ۴۴۸، ۴۳۱، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴،
۴۸۳، ۴۷۹، ۴۶۶،
طالقان ۴۶۱، ۲۵۰،
طور، ۲۰۲، ۱۹۶، ۱۶۶، ۱۱۳، ۹۰، ۸۷،
۳۰۵، ۲۹۹، ۲۸۱، ۲۶۵، ۲۴۰، ۲۱۰،
۴۲۱، ۳۹۲، ۳۸۲، ۳۶۰، ۳۳۹، ۳۰۷،
۴۳۶، ۴۳۰،
ع
عاشورا، ۳۶۱، ۳۶۰، ۱۹۵، ۱۷۲، ۱۷۰، ۴۵،
۳۹۴
عباس دلجو ۲۹۲،
عبد الخالق هزاره ۵۷،
عبد الباقي مینگک باشی ۱۹۰،
عبد الخالق هزاره ۵۸، ۵۶،
عبدالرشید دوستم ۴۷۶، ۴۷۵،
شیخ محمد جواد حلیمی ۳۸۹،
شیخ احکام الدین حکیمی ۴۴۱،
شیخ برات علی حمیدی ۴۲۱، ۲۰۴، ۲۰۰،
شیخ خادم حسین ناطقی، ۳۷۹، ۶۹، ۶۷،
۴۳۷، ۴۳۱،
شیخ سلطان ۲۸۱، ۱۷۴، ۱۲۹، ۹۱، ۸۵،
شیخ عبدالله کربلای خواجه بلند ۳۰۱،
شیخ علی اکبر نهضت ۴۳۷،
شیخ علی اکبر نهضت ۴۵۶،
شیخ غلام رسول عارفی، ۴۲۷، ۲۹۹، ۱۰۵،
۴۳۲، ۴۳۱،
شیخ غلام محی الدین شریفی، ۳۹۹، ۱۱۱،
۴۰۷
شیخ کاظم جعفری ۴۶۶، ۴۳۷، ۴۲۱،
شیخ محمد تقی بهلول ۲۲۲، ۲۰۴، ۱۷۴،
شیخ محمد علی توسلی ۳۷۸، ۳۷۵، ۱۰۹،
شیخ محمد نبی کربلای ۳۲۴، ۲۹۶،
شیخه، ۳۱۶، ۳۱۲، ۲۱۲، ۲۰۹، ۱۰۷، ۵۲،
۴۱۱، ۴۱۰،
شیر علی خان هزاره، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱،
۲۵۱
شیعیان، ۱۸۹، ۱۶۱، ۹۱، ۹۰، ۷۱، ۳۹،
۴۹۶، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۸۰،

عبدالؤمن طلوع، ۴۶۳، ۴۲۱، ۱۵۵، ۲۶،

۴۸۱

عراق، ۳۲۸، ۲۷۹، ۲۷۳، ۶۶، ۶۵، ۶۴،

۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۵۳، ۳۵۲،

۴۱۸، ۴۲۴

علامه الحاج شیخ محمدعلی مدرس

افغانی ۳۲۳،

علامه سید اسماعل ۳۷۰،

علی حسین عالمی ۴۶۳، ۲۰۵،

غ

غرجستانی ۵۰۰، ۴۹۸، ۱۵۳، ۶۴، ۴۵،

غلام محی الدین شریفی، ۲۹۹، ۱۱۲،

۴۰۰، ۳۹۹،

غلام نبی بیگ چپه شاخ ۲۹۱، ۲۴۷،

غلام نبی بیگ چرخ‌ی ۲۱۵،

غلام نبی بیگ فرقه مشر هزاره ۲۹۱،

غلام نبی خان چپه شاخ ۲۹۲، ۲۴۹، ۲۳۶،

غلام نبی خان چرخ‌ی ۲۹۲، ۵۰، ۴۷،

غوربند ۲۹۳،

ف

فاریاب ۱۳۵،

فراه، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۶۳،

۲۵۰، ۲۵۲

فرقه مشیر فتح محمد میرزاد خان هزاره،

۲۴۹

فلسطین ۳۳۵،

فهیم جان توخی قندهاری ۳۲۷،

فیض آباد ۲۵۸،

ق

قرین، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۰۲،

۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴

قریه مقصود ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۹۸، ۵۳،

قطغن ۲۳۴، ۱۴۵، ۵۶، ۴۹،

قم، ۱۵۳، ۱۲۸، ۱۲۷، ۹۹، ۹۷، ۹۲، ۲۸،

۳۲۸، ۲۹۷، ۲۹۳، ۲۸۱، ۲۷۸، ۲۳۹،

۳۷۰، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۳۵،

۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۴، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۷۳،

۴۹۹، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۷۱، ۴۴۰، ۴۳۰،

۵۰۴، ۵۰۰،

قندوز ۲۹۲، ۴۸،

قندهار، ۲۲۰، ۱۹۷، ۸۶، ۸۵، ۶۰، ۵۱،

۴۰۴، ۳۷۰، ۳۶۹، ۲۹۲،

قول اردوی ۲۰۹ شاهین ۴۷۹،

ک

کابل، ۶۵، ۶۳، ۶۲، ۵۹، ۴۹، ۴۶، ۴۵، ۳۷،

۷۱، ۷۳، ۷۸، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۹،

- ل
لیسه حبیبیه ۴۳۴,
م
مارمل ۴۱۳، ۶۷،
محبس، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۱، ۹۹، ۶۳، ۶۲،
۱۷۶، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳،
۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰،
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶،
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵،
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۳،
۳۱۴، ۳۲۷، ۴۹۸
محمد داود خان ۴۲۰، ۸۶، ۶۶،
محمد صدیق فرهنگ، ۴۸،
محمد ظاهر شاه، ۲۳۰، ۲۱۸، ۱۹۴، ۱۲۸،
۲۵۴، ۲۵۲، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۰، ۲۳۶،
۳۹۳، ۲۹۴، ۲۷۴، ۲۷۳
محمد ظاهر شاه، ۱۴۳، ۱۳۰، ۶۳، ۶۰، ۵۶،
۲۹۶، ۲۷۱، ۲۳۴، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۹،
۳۱۳، ۳۷۰
محمد حسین تحویل دار ۴۵۷، ۴۵۵،
محمد رضا ضیایی ۴۴۲،
محمد علم جو یا ۵۰۲، ۴۴۴،
محمد علی شجاعی ۵۰۳، ۴۴۳،
- ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳،
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۵۳،
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۱،
۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۶،
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰،
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸،
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷،
۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۹۰، ۲۹۲،
۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸،
۳۴۶، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۸۲، ۳۹۳، ۳۹۴،
۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۴،
۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۷۶، ۴۹۶، ۴۹۷،
۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱
کشنده، ۳۷۹، ۲۳۹،
کمج، ۳۲۹، ۳۲۴، ۲۹۶، ۲۰۹، ۲۰۵، ۱۰۲،
۴۲۹، ۴۱۹، ۴۰۲، ۴۰۰، ۳۴۴، ۳۳۰،
کوئته، ۲۰۳، ۱۶۲، ۱۲۸، ۹۱، ۸۱، ۶۴، ۴۵،
۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۶، ۲۹۰، ۲۶۹، ۲۰۹،
۴۹۷، ۴۹۶، ۴۸۲، ۴۷۷، ۴۴۸، ۴۰۷،
۵۰۰، ۵۰۲
گ
گلبالدین حکمتیار، ۴۳۵،
گلوانسای ۴۴۱، ۲۹۹، ۲۸۱، ۲۰۰،

- محمد کریم خلیلی ۷۴،
محمد گل خان مهمند ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۴،
۲۳۹، ۲۴۰
- محمد نایب علی توسلی ۲۲۲،
مدرسه ۸۲، ۶۱، ۶۰، ۵۷، ۵۶، ۴۷، ۴۶،
۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۸،
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،
۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۹،
۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴،
۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵،
۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱،
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸،
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰،
۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۷۰،
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵،
۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹،
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴،
۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴،
۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۵۲،
۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۷۸،
۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶،
- ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۱۹،
۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۰،
۴۷۶، ۵۰۳
- مدرسه علمیه سرولنگ ۲۰۱، ۲۰۴، ۳۱۶،
۴۰۰، ۴۱۹، ۴۲۳
- مسکو ۲۹۲، ۲۱۵، ۵۰،
مشهد ۱۴۷، ۹۲، ۸۵، ۸۲، ۷۰، ۶۴، ۴۶،
۱۴۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۱،
۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۷، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸،
۳۲۸، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳، ۴۱۱،
۴۲۸، ۴۹۸
- مصر ۲۳۶، ۱۷۸،
معلم عبدالوهاب واثق ۴۳۷،
ملا دوست محمد آخوند ۱۰۱، ۱۰۲، ۹۰،
۱۷۴، ۱۹۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴
ملا غلام علی کربلایی ۸۳، ۵۲، ۴۵،
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳،
۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۱۲، ۲۶۲،
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۶۶
ملا فیض محمد کاتب هزاره ۳۳۰، ۹۰،
ملا محمد جواد مولوی زاده ۴۶۱، ۴۵۹،
ملا محمد رضا رضوی ۴۶۷،
منبر غریب ۱۷۱، ۱۶۸، ۴۵،

- ۳۴۶, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۶, ۳۷۶, ۳۷۷,
 ۳۸۲, ۳۸۳, ۴۱۸, ۴۲۴, ۴۲۸
 مولانا خال محمد خسته ۱۲۶,
 مولانا شاکر, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵,
 ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۳۱
 مولانا شاکر بلخی, ۷۹, ۱۲۱, ۱۲۳, ۱۲۵,
 ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۵۸
 مولانا شیخ الحدیث چاریار قل ۲۵۰,
 مولوی علی نظر, ۱۰۴, ۱۰۵, ۲۰۹, ۲۸۰,
 ۲۹۵, ۲۹۶, ۲۹۷, ۳۰۰, ۳۲۴, ۳۵۶,
 ۳۸۲, ۳۹۲, ۴۲۸
 میدان وردک, ۸۳, ۸۶, ۱۵۸, ۲۴۳, ۲۶۲,
 ۳۱۲, ۴۳۹
 میر آخور احمد علی خان هزاره ۵۱,
 میرزا فتح محمد خان ۲۹۲,
 ن
 ناروی ۴۷۸,
 نجف اشرف, ۴۶, ۶۰, ۶۱, ۸۲, ۹۲, ۹۹,
 ۱۰۰, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۲۸, ۱۴۸, ۱۴۹,
 ۱۶۷, ۲۰۰, ۲۲۰, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۴,
 ۲۶۶, ۲۷۰, ۲۷۱, ۲۷۴, ۲۷۷, ۲۷۹,
 ۲۸۰, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۰۹, ۳۱۴, ۳۱۷,
 ۳۱۸, ۳۱۹, ۳۲۳, ۳۲۸, ۳۴۴, ۳۴۵,
 ۳۴۶, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۶, ۳۷۶, ۳۷۷,
 ۳۸۲, ۳۸۳, ۴۱۸, ۴۲۴, ۴۲۸
 نوالی, ۹۰, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۱۴, ۱۶۵, ۱۷۰,
 ۱۹۶, ۲۰۴, ۲۰۸, ۲۶۱, ۲۶۳, ۲۶۴,
 ۲۶۵, ۲۶۷, ۲۷۹, ۳۱۴, ۳۲۳, ۳۸۸
 نوآمد, ۵۲, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۲۹, ۱۶۸, ۱۷۲,
 ۱۹۸, ۲۰۹, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۵, ۲۸۵,
 ۲۸۷, ۲۸۹, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۲, ۴۲۱, ۴۴۱
 نور محمد ترکی, ۶۶, ۲۴۸, ۳۵۶, ۴۱۱,
 ۴۳۶
 و
 وزیر محمد گل خان مہمند ۲۵۵, ۲۳۴,
 ۵
 هرات, ۵۱, ۵۸, ۸۵, ۸۶, ۱۱۱, ۱۴۹, ۱۶۴,
 ۱۹۷, ۲۴۰, ۲۴۵, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۶۹,
 ۴۷۹, ۵۰۳
 هزارجات, ۸۳, ۸۵, ۸۷, ۸۸, ۹۰, ۹۲,
 ۱۲۷, ۱۵۳, ۱۷۴, ۱۸۱, ۱۹۷, ۲۰۳,
 ۲۰۹, ۲۱۱, ۲۱۹, ۲۶۴, ۲۷۸, ۲۹۳,
 ۳۱۳, ۳۱۵, ۳۶۵, ۴۳۹, ۴۹۶, ۴۹۹
 هزارستان, ۲۶, ۲۸, ۳۵, ۳۶, ۴۵, ۴۷, ۵۷,
 ۵۸, ۶۰, ۷۰, ۷۱, ۸۲, ۸۵, ۸۸, ۸۹, ۹۵,
 ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۲۵, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹,

۱۴۷, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۵۸,	یقین خان پاراچناری ۴۵, ۴۹, ۵۰, ۵۱,
۱۵۹, ۱۶۰, ۱۶۳, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۶۸,	یکه ولنک ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۷۴,
۱۶۹, ۱۸۶, ۱۸۹, ۱۹۴, ۱۹۶, ۲۰۱,	یکه توت ۳۰۲,
۲۰۳, ۲۰۶, ۲۰۸, ۲۱۶, ۲۲۰, ۲۶۲,	یوسف خان ۵۲, ۲۴۶,
۲۷۰, ۲۷۲, ۲۷۸, ۲۸۵, ۲۸۹, ۲۹۴,	یوسف واعظی ۴۴۰,
۳۰۲, ۳۱۳, ۳۵۷, ۴۲۹, ۴۳۷, ۴۳۹, ۴۷۶	یولمرب ۲۰۳,
هزاره ستان ۴۳۳,	یونس حیران ۲۳۸,

ی

یعقوب خزاندار ۱۷۴,

منابع و مأخذ

- ^{۱-} کربلای، ملا غلام علی «کشف النسب» خطی، خواجه بلند بهسود دره یوسف ۱۳۱۲.
- ^{۲-} آرمیدخت، دوکتور مشایخ فریدنی بلخ، کهن ترین شهر خراسان ایرانی، آسیای مرکزی، در قرون نخستین اسلامی، تهران صص ۸، ۱۰: ۱۳۷۶.
- ^{۳-} داودی، عبدالحمید ناصری مشاهیر تشیع در افغانستان ج ۱ ص ۲۲، انتشارات امام خمینی ۱۳۷۹.
- ^{۴-} غرجستان، نشریه مرکز انسجام امور ملیت هزاره، شماره ۶ ص ۱۸ سال دوم، ۱۳۶۷.
- ^{۵-} اسراء/ ۷۹، قرآن کریم.
- ^{۶-} رسولی، سیدهاشم الکافی، ج ۲ ص ۲۲۶ باب علامات و صفات مومن.
- ^{۷-} توسلی، محمدنایب علی خاطرات سفر نیمه قرن بیستم، ص: ۴۰۵ انتشارات اکبر کابل ۱۴۰۰
- ^{۸-} توانا، عبدالحمید، خاطرات مولوی سمندابی سمنگان، صفحه ۸۵-۸۷، چاپ پشاور ۱۳۷۲
- ^{۹-} حسن زاده، غ. علی آشنای با حوزه های علمیه ص ۱۲۱ انتشارات دارالتفسیر ۱۳۹۰
- ^{۱۰-} دیوان شهید سید اسماعیل بلخی بنیاد اندیشه کابل ۱۳۹۷.
- ^{۱۱-} سوریه مریم/ ۳۳، قرآن کریم.
- ^{۱۲-} دیوان خطی اشعار، سردار محمدحسین جهانی

- ۱۳- دولت آبادی، بصیر احمد احیایی هویت ص ۲۰۸ انتشارات ابتکار دانش ۱۳۸۵.
- ۱۴- لعلی، انجینر علی داد سیری در هزارجات ص، ۲۸۲، ۱۰۴ انتشارات اسماعیلیان قم ۱۳۷۲.
- ۱۵- دلجو، عباس، هزاره‌ها و حاکمیت‌های استبدادی صد سال اخیر، ج ۱ ص ۳۰۹ انتشارات مقصودی کابل. ۱۳۸۰
- ۱۶- مقصودی، حاجی عبدالحسین هزاره جات سر زمین محرومان ص ۹۲-۱۰۴ باذل کویته ۱۳۶۸
- ۱۷- عظیمی، ژنرال محمدنبی، اردو و سیاست، ج ۱ ص ۲۹۱، انتشارات میوند کابل ۱۳۷۷.
- ۱۸- تاریخ افغانستان، موزه تمدن شناسی آرشیف ملی - Kabul Museum Mundigak
- ۱۹- نایل، حسین مسایل هزاره تاریخ، رجال، ادبیات و فرهنگ ص ۳۷۰ ج ۵ انتشارات بنیاد اندیشه ۱۳۹۷
- ۲۰- مقصودی، حاجی عبدالحسین هزاره جات سر زمین محرومان ص ۹۲-۱۰۴ باذل کویته ۱۳۶۸
- ۲۱- داکتر سید عبدالله کاظم، ۱۳۹۵ رویداد لویه جرگه کبیره دارالسلطنه ص ۷۶، ۱۳۰۳
- ۲۲- کاشانی، ملا فتح الله تفسیر کبیر منهاج الصادقین، یکی از تفاسیر مهم شیعه در قرن دهم ه. ق به شمار می‌رود.
- ۲۳- توسلی، طلوع «دره صوف در گذر بحران تاریخ» ج ۱ ص ۲۲۵ انتشارات بیهقی، بلخ ۱۳۹۹
- ۲۴- شیعیان افغانستان، نویسنده: محمد عزیز بختیاری، صفحه: ۲۴۴-۲۴۵ انتشارات شیعه شناسی ۱۳۸۵
- ۲۵- عظیمی، محمد عظیم آشنائی با بناهای تاریخی مدارس افغانستان علم و دانش - خراسان، تهران ۱۳۹۱
- ۲۶- پوپل، مدون ثریا مجموعه مقالات احمد علی کهزاد، ریاست اطلاعات و ارتباط عامه اکادمی علوم عامه کابل. ۱۳۹۶.
- ۲۷- مصباح زاده، محمد باقر تاریخ سیاسی مختصر افغانستان ص ۲۱۷ پژوهش‌های آفتاب ۱۳۸۸
- ۲۸- داودی، عبدالحمید ناصری مشاهیر تشیع در افغانستان ج ۲ ص ۱۶۱، انتشارات امام خمینی ۱۳۷۹

۲۹- سفر نامه ترکستان زمین، آیت الله حاج شیخ عبدالحکیم صمدی جاغوری، صص ۱۳۶۸:

۱۴، ۱۶

۳۰- موسوی، دکتر سید عسکر هزاره‌های افغانستان، نقش سیمرخ قم ۱۳۷۹.

۳۱- حسن، محسن.. ارمغان سمنگان (زندگی نامه مشاهیر علمی و ادبی). کابل: انتشارات نعمانی ۱۳۸۰

۳۲- یزدانی، حسین علی پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها. لیتوگرافی: انتشارات عرفان قم ۱۳۷۲.

۳۳- حنیف بلخی، محمد حنیف پرتا و وس، شعر فارسی در آریانا. چاپ اول، پشاور: بی ۱۳۶۳.

۳۴- حنیف بلخی، محمد حنیف. مفاخر بلخ. پشاور: انجمن ادبی بلخ ۱۳۷۹.

۳۵- خانوف، تیمور. تاریخ ملی هزاره. مترجم عزیز طغیان. چاپ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان ۱۳۷۲.

۳۶- خلیق، صالح محمد. عرفان و تصوف اسلامی در بلخ باستان ۱۴۰۲.

۳۷- خلیق، صالح محمد. تاریخ ادبیات بلخ، از کهن ترین روزگاران تا اوایل سده بیست و یکم. کابل:

انجمن نویسندگان، بلخ ۱۳۸۷.

۳۸- توسلی، محمد نایب علی.. خاطرات سفر نیمه دوم قرن بیستم: انتشارات اکبر کابل ۱۴۰۰.

۳۹- سالنامه نادر شاهی، سال ۱۳۰۹

۴۰- بینوا، عبدالروف دایرة المعارف آریانا ج ۶ (به زبان پشتو). کابل: وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان

۱۳۵۵

۴۱- ریاضی هروی، محمد یوسف.. عین الوقایع تاریخ افغانستان. چاپ اول، بنیاد موقوفات محمود افشار

تهران ۱۳۶۹

۴۲- زابلی مغولی، محمد افضل بن وطن.. مختصر المنقول در تاریخ هزاره مغول. کویت: بی نا. ۱۳۳۲

۴۳- کاتب، فیض محمد هزاره. سراج التواریخ. ج ۳ مؤسسه انتشارات عرفان تهران ۱۳۹۳

۴۴- سجادی، عبدالقیوم، جامعه شناسی افغانستان حوزه قم ۱۳۸۰.

۴۵- بکتابش، محمد کاظم سیمای برازنده میمنه، صفحه ۶۸، پشاور ۱۳۸۰

۴۶- یزدانی، حاج کاظم پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها ج ۲، انتشارات عرفان قم ۱۳۷۲.

۴۷- خاطرات سیاسی: استاد خلیل الله خلیلی.

- ۴۸- سوره روم/قرآن کریم
- ۴۹- سوره قصص/ ۳ قرآن کریم
- ۵۰- سوره انبیاء/ ۳۰ قرآن کریم
- ۵۱- سوره المنافقون/ ۷ قرآن کریم
- ۵۲- پروفایل معارف ولایت سمنگان ص ۱۸، ۱۳۹۷
- ۵۳- رحیم، عبدالرحیم ماجرای محبس ملاچرمگر، یادیاران، ص ۱۸، سال ، مطبعه دولتی کابل
۱۳۴۵
- ۵۴- خلیق، صالح محمد تاریخ ادبیات بلخ/ از کهنترین روزگاران تا اوایل سده بیست و یکم کابل
۱۳۸۷
- ۵۵- فرهنگ، میر محمد صدیق افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱ ص ۶۵۸، انتشارات وفایی ۱۳۷۴
- ۵۶- فرهنگ، میر محمد صدیق افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۶۰۷، ۶۰۸.
- ۵۷- غرجستانی، محمد عیسی تاریخ هزاره و هزارستان ص ۲۰۹، ۱۹۸۹ م.
- ۵۸- جغتایی ولوی، مهدی رحمانی-منصور تاریخ علماء بلخ، بنیاد پژوهش های اسلامی استان
قدس رضوی، ج ۱ ص ۴۶۶. مشهد ۱۳۸۶
- ۵۹- موسوی، سیدعسکر. هزاره هادرافغانستان. مترجم اسدالله شفاپی: انتشارات مؤسسه فرهنگی -
هنری نقش سیمرخ تهران ۱۳۷۹
- ۶۰- نایل، حسن.. سیری در ادبیات دری سده سیزدهم. کابل: اکادمی علوم افغانستان (انستیتوت زبان و
ادبیات دری) ۱۳۶۵
- ۶۱- دولت آبادی، بصیر احمد شناسنامه افغانستان - وضعیت فرهنگی افغانستان ص ۴۶۶-۴۶۷
۱۳۷۱
- ۶۲- افغانستان، اسلام ونوکرایی سیاسی صفحه ۲۱۵-۲۱۷ اثر اولیوروا، افغانستان شناس فرانسوی،
ترجمه: ابوالحسن سروی قدمقدم، چاپ آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.

- ۶۳- حق شناس، دکتر شیر احمد نصری دسایس و جانیات روس در افغانستان (ازامیر دوست محمد خان تا ببرک) تهران: ۱۳۶۳.
- ۶۴- اکبری، عبدالله نامه‌ها و سندها ابوذر غزنوی، بنیاد تاریخ شفاهی افغانستان ۱۳۹۷.
- ۶۵- دولت آبادی، بصیر احمد. شناس نامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان) قم ۱۳۷۱.
- ۶۶- عرفانی، قربان علی.. حزب وحدت اسلامی افغانستان از گنگره تا گنگره). قم: انتشارات سراج ۱۳۷۲.
- ۶۷- زندانیان روحانیت تشیع افغانستان ۱۳۶۶/ حسین شفائی ج ۱ ص ۲۹۶، ۱۳۶۶.
- ۶۸- شریفی، نظام‌الدین (بیوگرافی خطی شیخ میرزا حسین معروف به آخوند حاجی). ۱۳۹۹.
- ۶۹- سراج التواریخ ج ۳ ص ۷۲ فیض محمد کاتب هزاره سال ۱۹۱۴.
- ۷۰- ۱ - پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها ج ۱ ص ۲۴۷.
- ۷۱- نهج الفصاحه، (کلمات فصار رسول اکرم (ص) ص ۵۸۰ (نرم افراز)
- ۷۲- خاطرات شیخ محمد طاهر مفید، صفحه رسمی رسا مفید قسمت "۶۱" (از جنگ آغلی تا تورنتو)، ۱۴۰۲.
- ۷۳- تاریخ ملی هزاره ص ۲۵۸ تیمور خانوف مترجم عزیز طغیان سال ۱۳۷۳.
- ۷۴- ۱ زابلی، ملا محمد افضل وطن داد مختصر المنقول در تاریخ هزاره مغول ص ۱۸۶، کویت ۱۳۳۲.
- ۷۵- دولت آبادی، بصیر احمد هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۲۸۱ انتشارات دانش. ۱۳۸۵
- ۷۶- لعلی، انجینر علی داد سیری در هزارجات ص ۳۵۵، ۱۳۷۲.
- ۷۷- محلاتی، هاشم رسولی غرالحکم ص ۱۳۷۷: ۶۳۳.
- ۷۸- ۱ - موسوی، دکتر سید عسکر هزاره‌های افغانستان، نقش سیمرخ قم ۱۳۷۹.
- ۷۹- نایل، حسین سایه روشنی‌ها از وضع جامعه هزاره، مطبعه دولتی کابل ۱۳۷۴.
- ۸۰- فرهنگ، میر محمد صدیق افغانستان در پنج قرن اخیر صص ۵۲۸، ۵۲۷، ۵۲۰.
- ۸۱- ۱ - هروی، نجیب مایل، تاریخ و زبان در افغانستان، موقوفات افشار دانشگاه تهران ۱۳۶۲.

- ۸۲- کاتب، فیض محمد هزاره سراج التواریخ ص ۵۱ جلد سوم چاپ تهران انتشارات سید جمال الدین حسینی ۱۳۷۲.
- ۸۳- ناطقی محمد سال‌های تغییر؛ روایت نیم‌قرن زندگی، انتشارات شفاهی افغانستان - کابل ۱۳۹۶.
- ۸۴- غرجستانی، محمد عیسی تاریخ هزاره و هزارستان ص ۲۰۹، ۱۹۸۹ م.
- ۸۵- یزدانی، حسین علی حاج کاظم پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها ج ۱ ص ۲۴۷، تهران ۱۳۷۲.
- ۸۶- دختر وزیر، بانوی زیبای هزاره نویسنده دکتر لیلیاس همیلتون Dr. Lillias Ann Hamilton ص ۲۵۶ سال ۱۹۸۴ م
- ۸۷- شجاعی، اسحاق ستاره شب دیجور، ص ۲۲ انتشارات: ادبیات هنر مقاومت، تهران ۱۳۸۳.
- ۸۸- رهنمائی بامیان، انجمن تاریخ افغانستان، صفحه ۲۲-۳۴، احمد علی کهزاد ۱۳۳۴.
- ۸۹- فرهنگ، میر محمد صدیق افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۲ ص ۵۸۵ انتشارات اسماعیلیان ۱۳۷۴.
- ۹۰- توسلی، محمدنایب «دره صوف ستیغ حماسه‌ها» ج ۲ ص ۵۶ انتشارات انستیتوت تعلیمی کابل ۱۳۹۵.
- ۹۱- غرجستانی، محمد عیسی کله منارها در افغانستان، ص ۱۸۹ انتشارات اسماعیلیان قم ۱۳۷۲.
- ۹۲- وفایی، مختار، دره گزباستان، نیم‌نگاهی به ولسوالی شولگره ولایت بلخ ۱۳۹۴.
- ۹۳- پُته‌خزانه در ترازوی سنجش، نوشته حبیب‌الرحمن قلندر خان مومند، مترجم ج جلال اوحدی کویت ۱۴۰۱.
- ۹۴- توسلی، محمدنایب علی وئلاگ، دمی با تاریخ، برخی از نبشته‌های محمدنایب علی توسلی، دره صوفی.
- ۹۵- اخلاقی، محمد اسحق هزاره در جریان تاریخ، ج ۲ ص ۴۹۸، ۴۹۶ انتشارات اسماعیلیان قم ۱۳۸۰.
- ۹۶- جاوید، سید محمد علی خاطرات من برهه‌ی حساس از تاریخ، انتشارات نشرنگار کابل ۱۳۶۵.

جرايد ومجلات مورد استناد

۹۷- ماهنامه محافظان ملی افغان- قول اردوی ۲۰۹ شاهین، سال هشتم، شماره ۶، و شماره: ۹ بلخ

۱۳۹۶

۹۸- دیدگاه نسل نو، نشریه تنظیم نسل هزاره مغل شماره ۱۲ سال اول دسامبر کویته ۲۰۰۴.

۹۹- ماهنامه فریادجاویدان، شماره ۴ ص ۳۵ عقربچاپ شیرغان ۱۳۷۰.

۱۰۰- مجله پشتو، چاپ پشاور شماره هفتم، ص ۶، پشاور: ۱۹۷۶.

۱۰۱- فصل نامه بازتاب سمندگان، شماره ۴ ص: ۱۳، سال ۱۳۹۸.

۱۰۲- آزاد افغانستان، پشاور، شماره ۲۵، ص ۶ سال ۱۳۳۱

۱۰۳- دیدگاه نسل نو هزاره مغل سال چهارم شماره ۴۵ دسامبر ۲۰۰۶ ص ۱۲.

۱۰۴- روزنامه آزاد افغانستان، (۱۳۳۱) پشاور شماره مسلسل ۲۵ ص ۶.

۱۰۵- هفته نامه ی وحدت. (۱۳۷۱). کابل شماره مسلسل ۷۹ ص ۵.

۱۰۶- روزنامه ی وحدت. (۱۳۸۵). کابل شماره مسلسل ۴۵ ص ۳.

۱۰۷- روزنامه ی اطلاعات روز. (۱۳۹۴). کابل شماره مسلسل ۲۶ ص ۴.

۱۰۸- روزنامه ی افغانستان (۱۳۸۹). کابل شماره مسلسل ۱۸ ص ۵.

۱۰۹- (روزنامه ی راه عدالت. (۱۴۰۲). شماره مسلسل ۶ ص ۱۲.

۱۱۰- هفته نامه ی معارف اسلامی. (۱۴۰۳). کابل شماره مسلسل ۱۲۰ ص ۳.

۱۱۱- هفته نامه ی معارف اسلامی. (۱۴۰۳). کابل شماره مسلسل ۱۲۲ ص ۳.

۱۱۲- هفته نامه ی معارف اسلامی. (۱۴۰۳). کابل شماره مسلسل ۱۲۳ ص ۳.

۱۱۳- امید، هفته نامه مردم افغانستان شماره ۳۳۳ ص ۵ کابل ۱۳۷۷.

۱۱۴- هفته نامه وحدت شماره ۷۹ ص ۵ سال ۱۳۷۱

۱۱۵- هفته نامه تفاهم ملی، شماره ۲ ص ۸ کابل، ۱۳۹۹.

۱۱۶- هفته تفاهم ملی شماره ۴ ص ۱۳۹۹، کابل ۸

۱۱۷- ماهنامه ی راه توسعه، ص ۳۲ کابل، ۱۴۰۰

- ۱۱۸- ماه نامه دیدگاه نسل نو، هزاره مغل شماره ۲ ص ۱۲: کویته ۲۰۰۵
- ۱۱۹- هفته نامه ی وحدت.. کابل شماره مسلسل ۸۰ ص ۶. ۱۳۷۱
- ۱۲۰- هفته نامه وحدت شماره ۹۲ ص ۶ سال ۱۳۷۱
- ۱۲۱- ماه نامه شاهد سال اول، شماره دوم جوزا ص ۳ کابل ۱۳۹۵.
- ۱۲۲- فصل نامه بازتاب سمندگان، شماره ۳ ص: ۲۱، سمندگان ۱۳۹۸.
- ۱۲۳- جریده شماره ۳۰ ص ۲۹ -اتفاق اسلام هرات ۱۳۰۳.
- ۱۲۴- جریده بلخ / بیدار.. روزنامه. ص ۴ بلخ ۱۳۱۸.
- ۱۲۵- ماهنامه راه عدالت، شماره ۷ ص ۱۲: ۱۴۰۲
- ۱۲۶- غرjestان، نشریه مرکز انسجام امور ملیت هزاره، شماره ۶ سال دوم کابل، ۱۳۶۷
- ۱۲۷- دیدگاه نسل نو هزاره مغل سال اول شماره دوازدهم دسامبر ص ۶ کویته ۲۰۰۴
- ۱۲۸- دیدگاه نسل نو نشریه حزب تنظیم نسل نو هزاره مغل شماره ۱۲ ماه دسامبر کویته ۲۰۰۴.
- ۱۲۹- ۱ مجله اوقاف، «مدرسه ها» شماره دوم، ص ۳۰، پشاور: ۱۳۵۰.
- ۱۳۰- مجله حبل الله ص ۱۸ شماره ۸۴، ۱۳۷۰
- ۱۳۱- ماهنامه همبستگی ملی، سال چهارم، شماره ۷۸- ص ۱۴- ۱۳۸۰
- ۱۳۲- مجله ماه نامه تنظیم نسل نو هزاره مغل ص ۴۵ شماره ۲۶، کویته ۱۹۹۲ م.
- ۱۳۳- مجله پیام مستضعفین. آخرین شماره: ۳۰ خرداد ۱۳۶۷. ص ۶

مصاحبه های اختصاصی نویسنده با:

- ۱۳۴- حجت الاسلام والمسلمین شیخ نظام الدین شریفی، با آیت الله شیخ عبدالحسین (آخوند زوار) ضبط کسیت (نوار).
- ۱۳۵- حجت الاسلام والمسلمین استاد عزیز الله شفیق بهسودی، یکی از نویسندگان و پیشگامان انقلاب اسلامی افغانستان.
- ۱۳۶- حجت الاسلام والمسلمین محمد علم جويا، محقق، نویسنده و شاعر، مسؤول فرهنگی حزب وحدت اسلامی در زون شمال.

- ۱۳۷- حجت الاسلام والمسلمین حاجی سلطان علی سلطانی، ولسوال دره صوف بالا ولایت سمنگان، مسؤل کمیته مرکزی حزب وحدت اسلامی در زون شمال
- ۱۳۸- حجت الاسلام والمسلمین شیخ حسین علی مشهور به حاجی خلیل دره صوفی از پیشگامان جهاد و مقاومت دره صوف، رئیس دفتر مرکزی حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان و رئیس هیئت مدیره مصلاهی رهبر شهید، استاد عبدالعلی مزاری در کابل.
- ۱۳۹- غلام علی حیدر حیدری مسؤل نشریه ی تنظیم نسل نو هزاره مغل
- ۱۴۰- حجت الاسلام والمسلمین حاجی احمد احمدی دیپلومات افغانستان در مشهد مقدس، پژوهش - گر مسائل ادبی و تاریخی افغانستان.
- ۱۴۱- جنرال محمد علی شجاعی، جنرال پرافتخار و نیک نام دره صوف زمین.
- ۱۴۲- شیخ عبدالله کربلایی - قریه خواجه بلند بهسود عالم بزرگ و متفقد قومی، روزگاری هم نشین مولوی علی نظر بوده.
- ۱۴۳- استاد دین محمد جاوید، استاد دانشگاه ابن سینا کابل، پژوهش گر مسائل ادبی و تاریخی افغانستان.
- ۱۴۴- حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد پیکار، یکی از علما و مدرسین حوزه علمیه دره صوف.
- ۱۴۵- عاشور علی احمدی، کلانتر ناحیه ۱۱ شهرداری مزار شریف، یکی از فعالان حقوقی در افغانستان (مقیم مزار شریف).
- ۱۴۶- شیخ محمد امین، نواسه ی آیت الله شیخ جواد نجفی (مقیم هرات)
- ۱۴۷- آیت الله شیخ احمد علی حلیمی، مؤسس مدرسه امام زین العابدین - جرس، ریاست شورای عالی مدارس دینی صفحات شمال کشور.
- ۱۴۸- استاد شیخ محمد علی امینی، مدیر مدرسه خاتم النبیین، یکی از علما و مؤسسين علمیه دره صوف.
- ۱۴۹- آیت الله شیخ محمد اسلم یوسفی، کار شناس تاریخ تشیع افغانستان.
- ۱۵۰- آیت الله سید حمید الله جعفری، محقق پژوهش گر در حوزه دین، یکی از نویسندگان و پیشگامان انقلاب اسلامی افغانستان (مقیم مشهد)

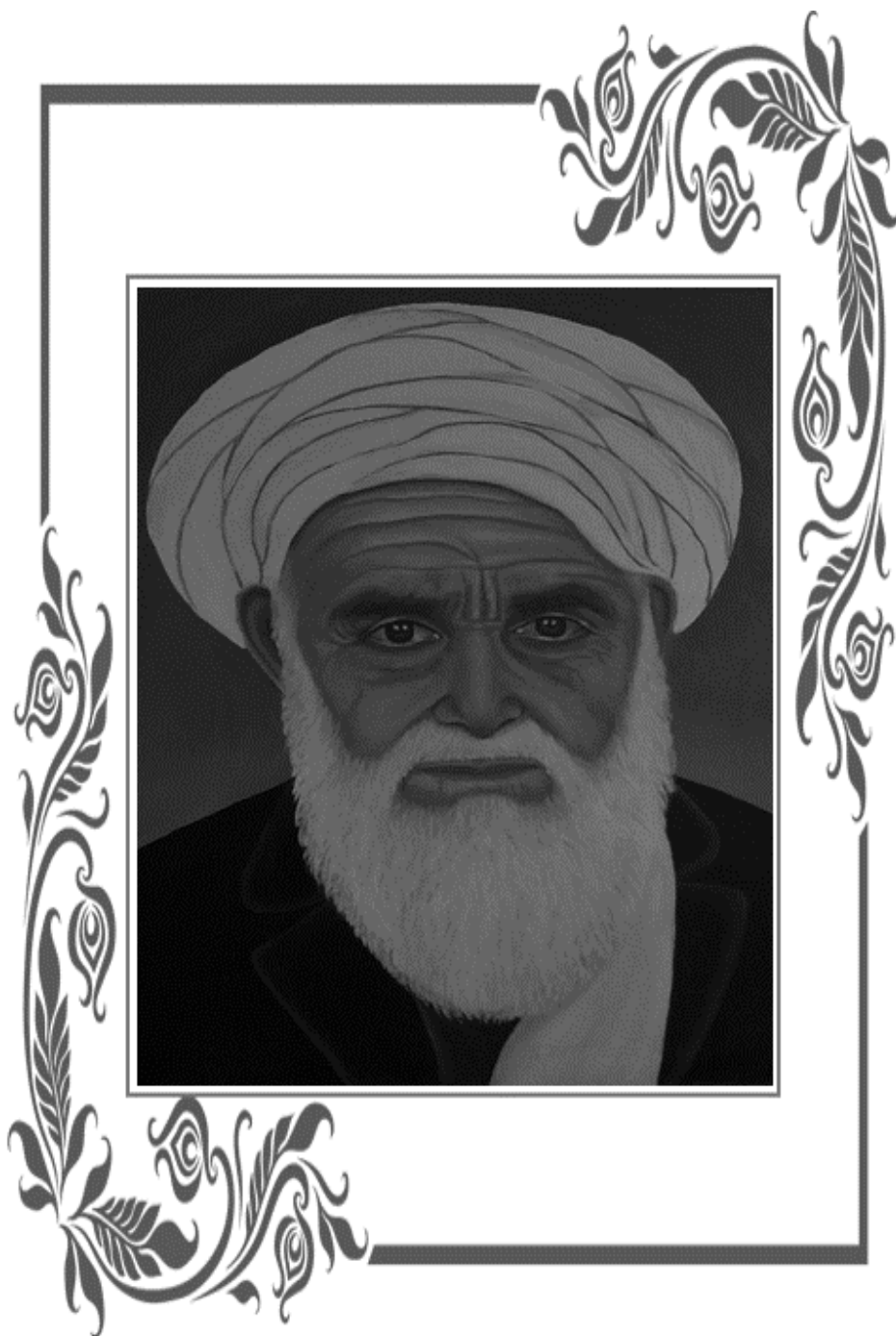
منابع رسانه ای

- ۱۵۱- <http://www.dari-suf.blogfa.com> - پایگاه اطلاع رسانی دره صوف سر زمین آزادگان
- ۱۵۲- <https://mfabbehsud.com> - پایگاه اطلاع رسانی مجمع فرهنگی اجتماعی بابه بهسود
- ۱۵۳- <https://parsiban.com> - پایگاه اطلاع رسانی پارسی بان در گستره ادبیات و فرهنگ
- ۱۵۴- <https://www.payam-aftab.com> - پایگاه اطلاع رسانی پیام آفتاب
- ۱۵۵- <https://nakhl3.blogfa.com> - / مؤسسه فرهنگی امام جعفر صادق
- ۱۵۶- <https://www.mfacebbook.com> - Great Hazara Jat - معلومات در مورد هزاره ها
- ۱۵۷- <https://www.mfacebbook.com> - صفحه رسمی محمدنایب علی توسلی
- ۱۵۸- <https://mogholha.blogfa.com> - طلوع جهان زرد، مغل ها هزاره ها و هزارستان
- ۱۵۹- <https://jfp-af.org> - پایگاه اطلاع رسانی حزب عدالت و آزادی افغانستان
- ۱۶۰- <https://rezazi.ai.blogfa.com> - یادداشت های رضاضیایی
- ۱۶۱- <http://www.hawzahqom.ir> - سایت حوزه علمیه قم
- ۱۶۲- <https://ofoghandisha.com> - سایت افق اندیشه
- ۱۶۳- <http://www.hawzahqom.ir> - سایت حوزات علمیه قم
- ۱۶۴- <https://www.sabzmanesh.net> - بنیاد جهانی سخن گستران سبز منش
- ۱۶۵- <https://www.ariaye.com> - آریایی
- ۱۶۶- <https://www.adeli-af.com> - /
- ۱۶۷- <https://www.khorasanzameen.net> - خراسان زمین
- ۱۶۸- <http://www.afghanpaper.com> - شبکه اطلاع رسانی افغانستان
- ۱۶۹- https://t-me.translate.google.com/Darisuf_ziba - کانال دره صوف زیبا من
- ۱۷۰- <https://www.facebook.com/rasamufid> - صفحه رسمی رسامفید
- ۱۷۱- <https://af.shafaqna.com> - شفقنا افغانستان
- ۱۷۲- <https://www.afintl.com> - افغانستان انترنشنل
- ۱۷۳- <https://www.bbc.com/persian/afghanistan> - بی بی سی فارسی افغانستان

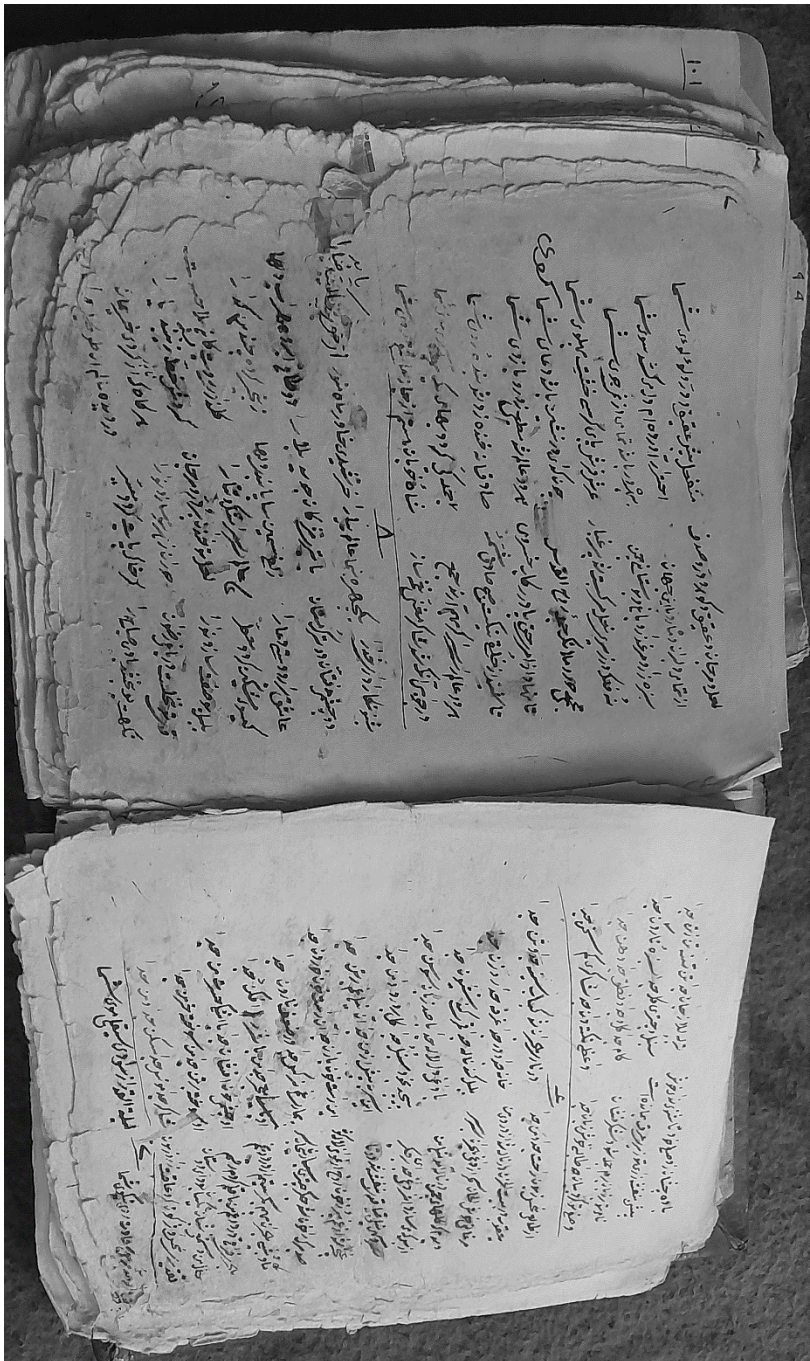
- ۱۷۴- <https://www.youtube.com/channel> - سنترال افغانستان
- ۱۷۵- <https://am.media/fa> - هشت صبح
- ۱۷۶- <https://www.etilaatroz.com> - اطلاعات روز
- ۱۷۷- <https://www.jomhornews.com/fa/news> - خبرگزاری جمهوری
- ۱۷۸- <https://www.khabaronline.ir> - خبر ایرنا
- ۱۷۹- <https://amu.tv/fa/> - آمو

پیوست ها: ۱ نگاره ها

پیوست‌های: الف



ملاغلام علی کربلای، مرد رنجبر در تاریخ هزاره



دیوان خطی مولانا شاکر بلخی، شاعر سده‌ی هجدهم میلادی



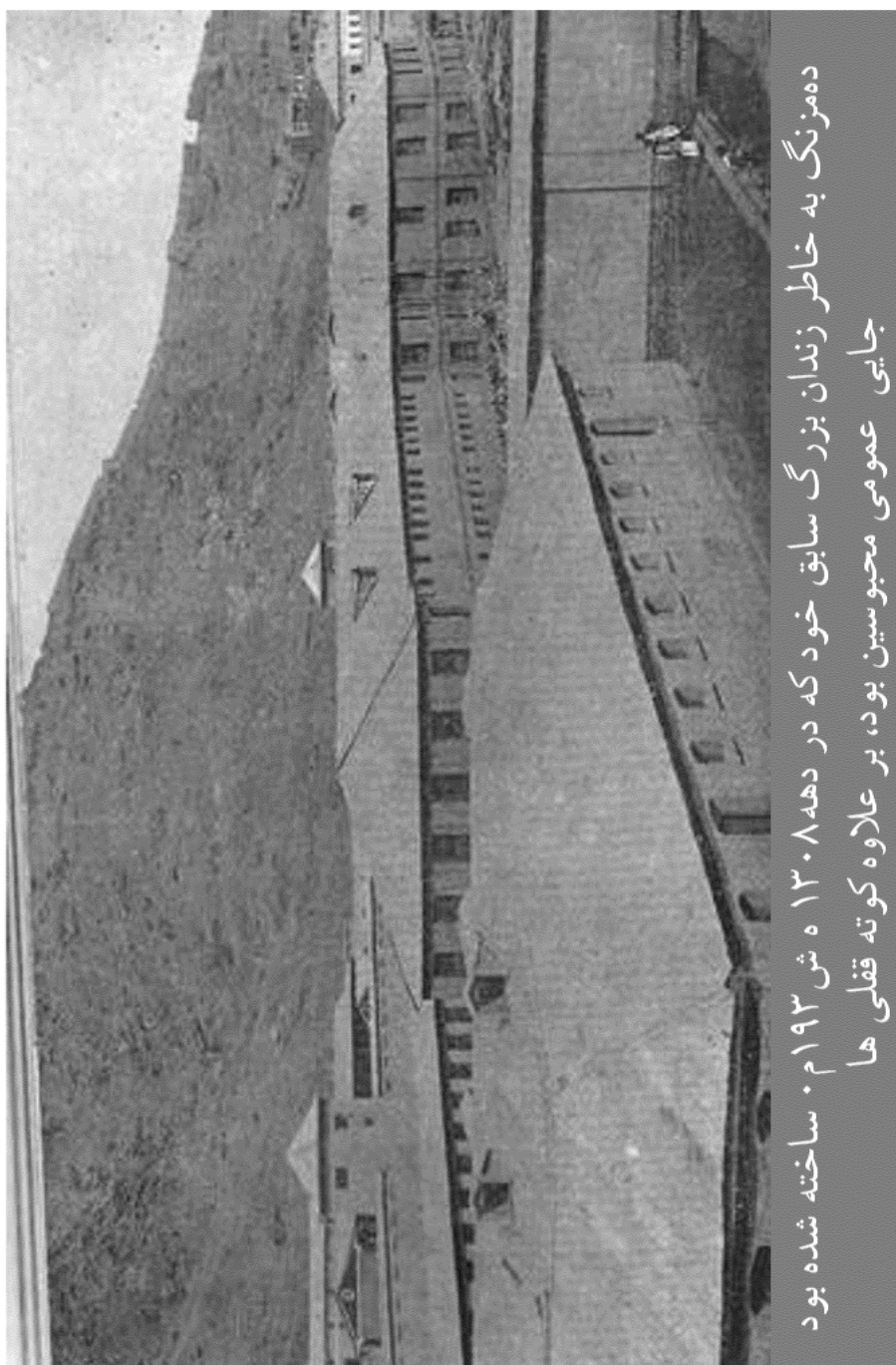
داملامحمدآدینه عرب، استاد آیت الله حاج شیخ میرزاحسین
در مدرسه میرزاقاسم جان در خلم-بلخ



محبوسین زندان دهمزننگ سال ۱۳۲۲ ه.ش، به بند کشیدند انسانیت
علما و نخبگان آن زمان، آیت الله شیخ میرزا حسین دره صوفی



یادبود، از آیت الله حاج شیخ میرزا حسین هزاره دره صوفی





زندان سرایی موتی کابل اغلب علما، نجیبگان آن روز، در اینجا حبس بودند



غلام نبی بیک فرقه مشر دره صوفی



آیت الله شیخ علی جمعه نوالی



حجت الاسلام شیخ محمدنبی کر بلای کمیج

ملا دوست محمد آخوند



آیت الله شیخ عبدالحسین (آخوندزوار)





حجت الاسلام مولوی علی نظر



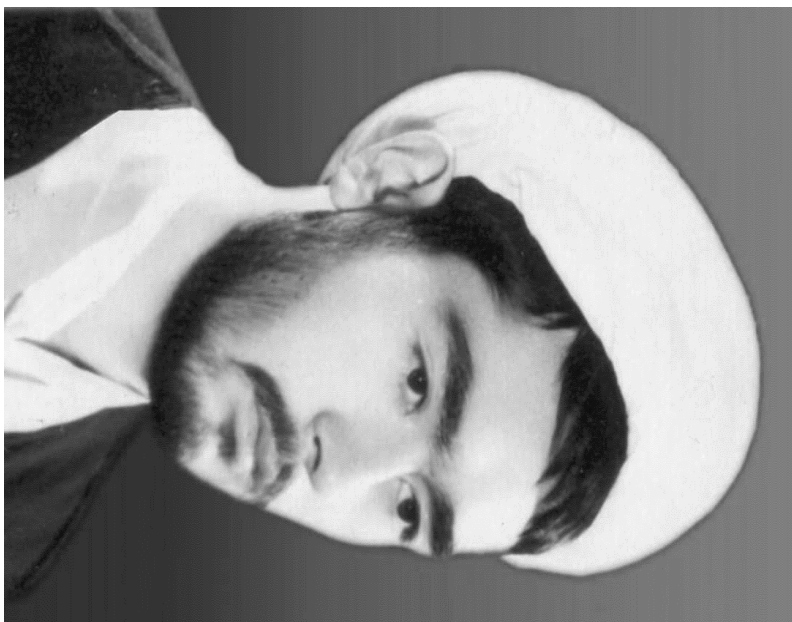
آیت الله شیخ محمد موسی اخلاقی

حجت الاسلام شیخ علی اکبر نهضت

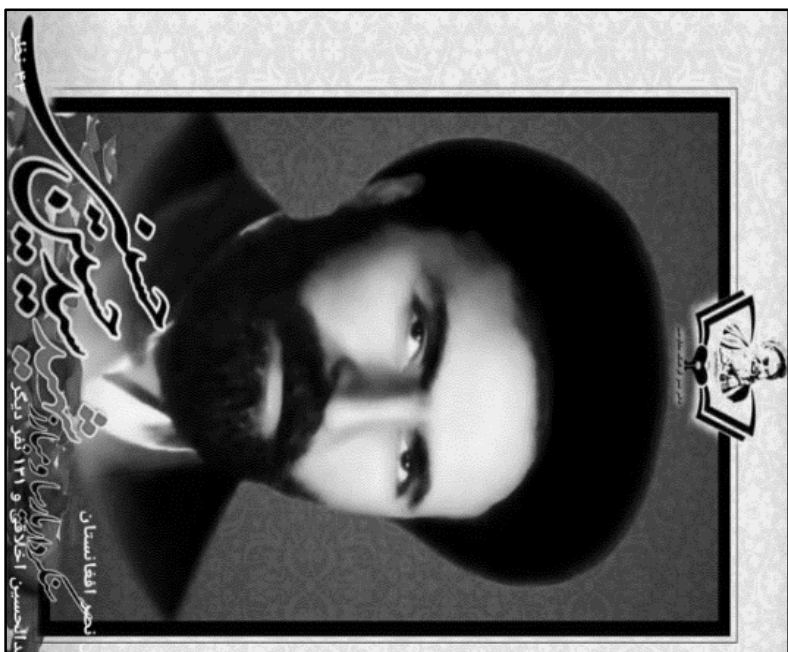


آیت الله شیخ محمدجواد نجفی

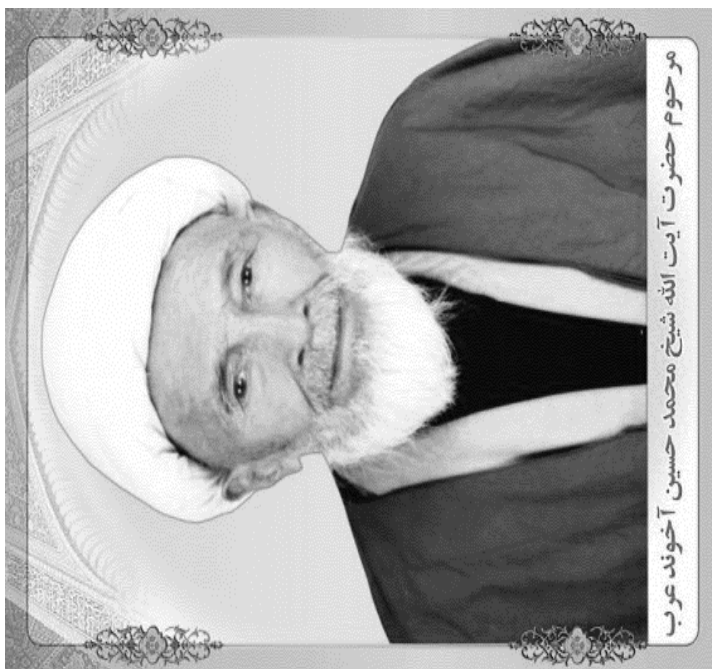




حجت الاسلام شیخ عبدالعلی جاوید



حجت الاسلام سیدحسین حسینی



آیت الله شیخ محمد حسین عرب (ترکستانی)



آیت الله شیخ عطاءالله توسلی



سید ابو الحسن موسوی (کننگی)



حجت الاسلام شیخ محمدعلی، توسلی



حجت الاسلام شیخ جواد کربلایی



آیت الله علی جمعه رضایی



حجت الاسلام سید حاجی علی حسن حیدری



حجت الاسلام شیخ غلام محی الدین شریفی

حجت الاسلام شیخ محمدنبی امینی



حجت الاسلام شیخ محمدحسین، سردار جهانی





حجت الاسلام شیخ غلام رسول عارفی



حجت الاسلام شیخ علی حسین عالمی





آیت الله شیخ علی احمد حلیمی



حاجی عبدالوهاب راتیق

حجت الاسلام شیخ عبدالله کربلایی



آیت الله سید حمیدالله جعفری





حجت الاسلام شیخ خادم حسین ناظقی

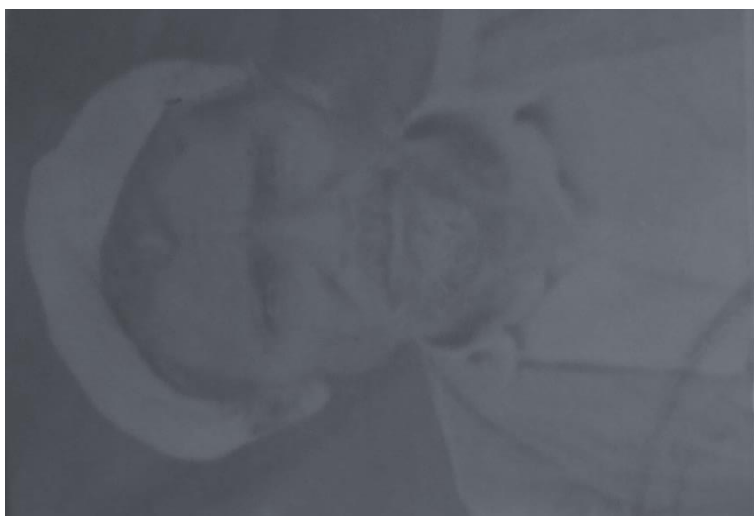


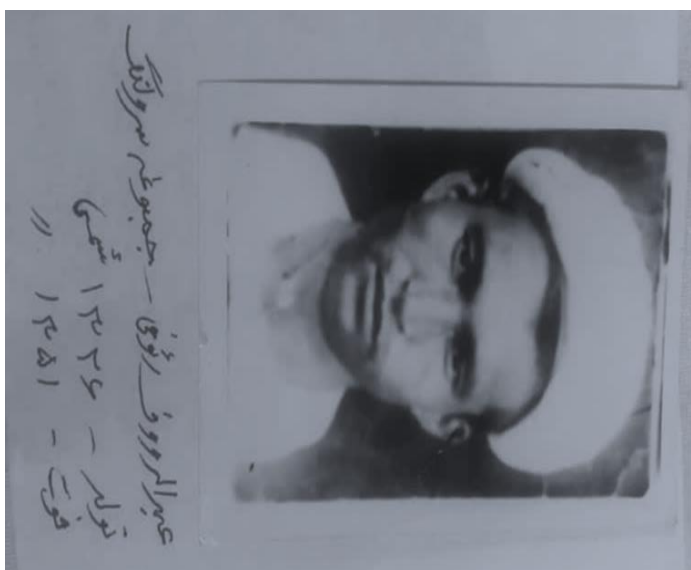
حجت الاسلام شیخ محمد رضا رضوی

حجت الاسلام شیخ عبدالهادی توفیق



حجت الاسلام شیخ محمدجواد مولوی زاده





حجت الاسلام شیخ امیر محمد ناصری دبیرزاده



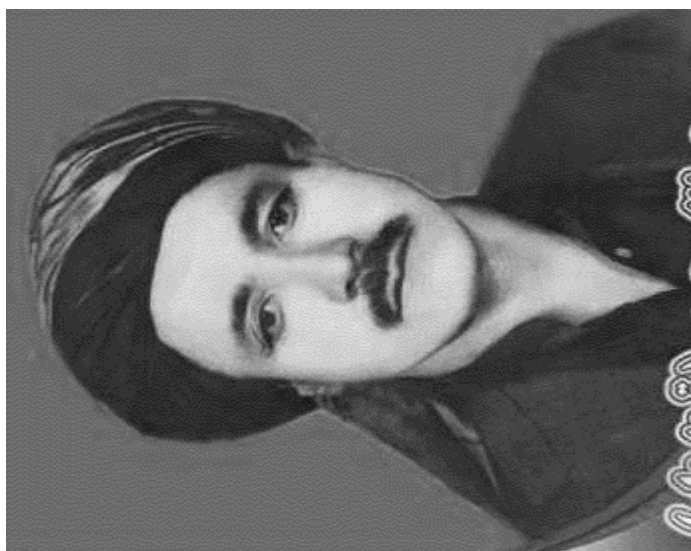
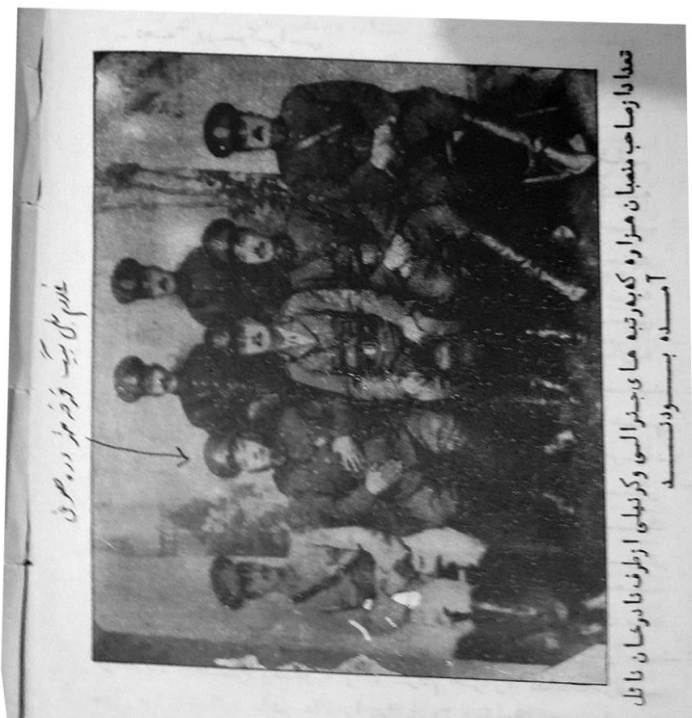
محمدنی زوار (نبی جان) معمار مدرسه سرده، پای مشهد - بلخ



آیت الله شیخ نور احمد



استاد صدراالدین قرین، همراه رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری بزرگی



طالب حسین خان قریه دار



شیخ صدرعلی کرلانی



شیخ محسن (داه) مولا

پیوست های: ۲ نگاره های بخش مدارس

پیوست‌های: ب

نمایی مدرسه دینی سرولنگ - دره صوف





نمایی مدرسه دینی نوامد- دره صوف



نمایی مدرسه چیل - روی دو آب





نمایی مدرسه دینی مرکز - دره صوف

نمایی مدرسه دینی دهن کشکک-دره صوف





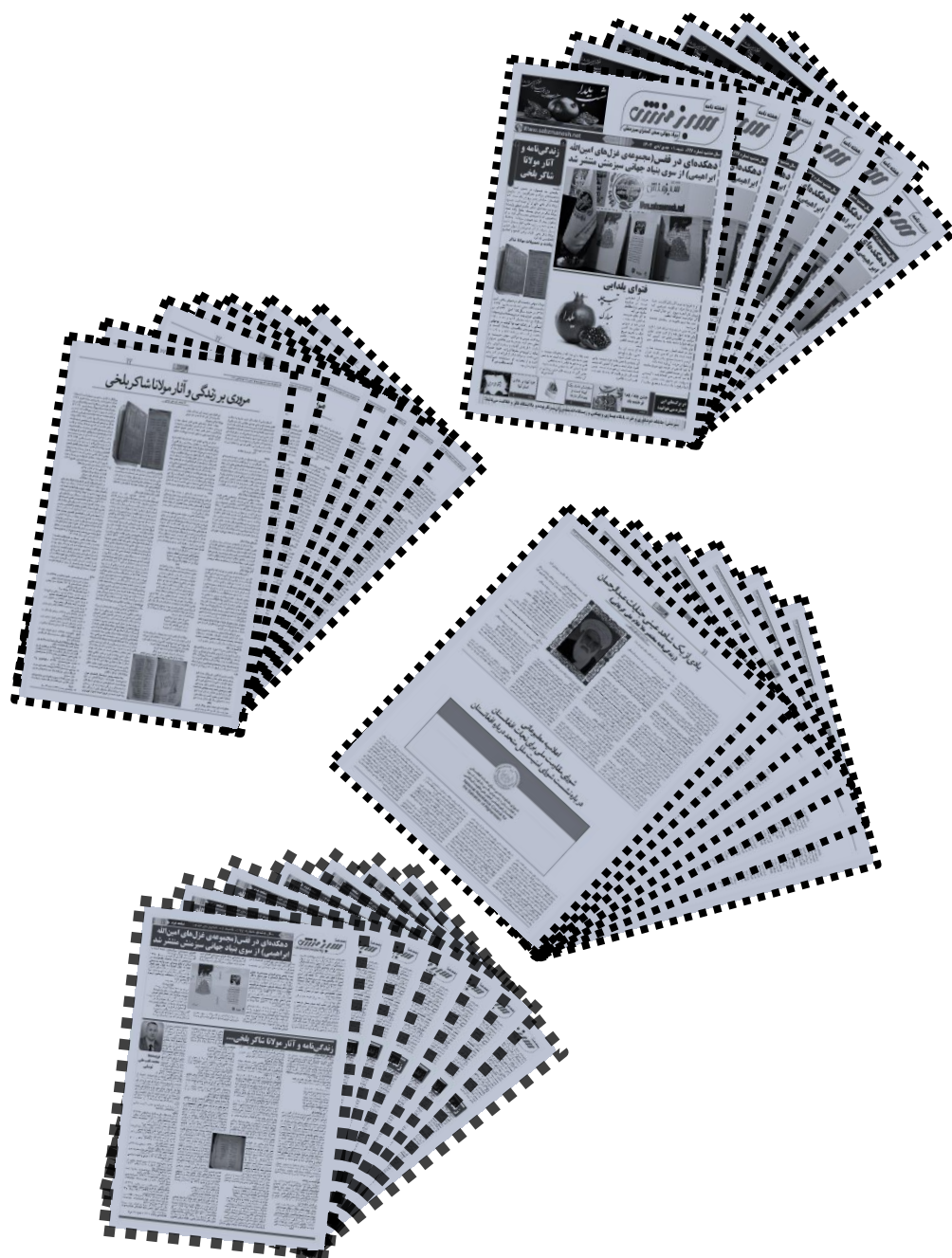
نمایی مدرسه دینی و مسجد خواجه بلند بهسود - دره صوف

نمایی مدرسه دینی شیخه -دره صوف





نمایی مدرسه دینی آبجورک - روی دو آب



Mohammad Naieb Ali Tawassuli

Muhammad Naieb Ali, the son of Sheikh Abdullah Tawassuli of Karbalai, was born on the ٢١st of ١٣٥٨ A.H. in the village of Khwaja-Baland Behsud, Dar-e-Souf Bala district, Samangan province, in a religious and spiritual family. After spending his childhood at the age of ٧, he joined the local home school

He spent the primary period at Abu Zarghafari School and the secondary period at Habibiyeh High School in Kabul, he studied Arabic literature up to the level of jurisprudence and principles in the fields of Sadeghieh Mazar-e-Sharif, Imamiya Jamia-Quita, Abbas-Qali Khan Mashhad, he obtained a bachelor's degree in law and computer science from the University of Georgia-Quita. Upon entering the University of Virginia in Shahr-Quita, he graduated from the field of "Political Science Studies" in the bachelor's course.

work experience:

- For the purpose of self-sufficiency and economic development of the people of Afghanistan, participating in the "BARAC" charity organization
- With the aim of contributing to educational services by enlightening the minds of Afghan children. As a professor, teaching assistant and administrative assistant of Ghorja High School ,
- Management of international private school "Afq Farda" in Kabul,
- Background of voluntary activities in the field of child development ,
- Educational psychology, educational management, Islamic education ,

- Administration of commercial and development affairs in the country ,
- The end of armed conflicts, news and evaluation partner of Kotsar Global TV (Afghanistan's fifth largest TV channel).

Achievements:

- Received certificates and medals of the friendly country of Spain, Austrlia,
- the statue of Norway, and in ۱۳۸۹ he was selected as one of the (۱۸) best faces to win the "CNN" award and was also selected as the personality of the week by BBC radio.
- As a civil activist, human rights activist,
- and Afghan entrepreneur,
- he has written articles and held roundtable discussions in publications such as Hasht Sobh Magazine,
- Asia Times, Spiegel-Alman, Salam Watandar, BBC, and Voice of America. Together with his friends, he has launched and managed the Darhe Souf Internet site.

Functions:

- ۱۳۸۳-۱۳۸۴ director of the international private school "Afq Farda" and employee of Kawsar TV.
- Worked as an employee of Burke Institute in ۲۰۱۵-۲۰۱۵.
- In ۲۰۰۶, he was appointed to the Military and Military University. At the end of ۲۰۰۶, he was appointed as a technical and maintenance officer of the national army in the southwest area.
- ۱۳۸۷-۱۳۹۰ served in the provinces of Herat, Badghis, Ghor and Farah as the deputy of the technical directorate.
- In ۱۳۹۳-۱۳۹۱, he served as a professor in the Ministry of Defense's Logistics and Technical Supply School as a

- professor for the promotion and capabilities of Moharebavi supplies.
- In ۱۳۹۴-۱۳۹۵, he served as the Deputy Education Minister of the Ministry of National Defense.
- In ۱۴۰۰-۱۳۹۶, he served as the director of maintenance and maintenance of weapons and equipment of the ۲۰۹ Shaheen Army Corps.
- In ۱۴۰۲, when the Taliban group became dominant in Afghanistan, he left Tifa and migrated to Pakistan and settled in the city of Quetta, she was also engaged in labor and cultural activities.

Authors:

- A glance at the geography of Dareh Souf Valley
- The glory of the tpics - the view of the new generation
- Let me live (Dar Asr Shoranai, Dahmzang, Kabul)
- Hello, my land is Afghanistan
- Travel memories, (second half of the ۲۰th century)
- Draisuf valley in the history crisis
- Unforgettable memories of heroes
- Graceful faces of Dare-Suf

Abdul Momin Tollu

Abdul Momin, the son of Mulla Mohammad Javad, was born in ۱۳۵۳ AH in the village of Hasani Borj in the district of Dari Suf Bala, Samangan province, in a religious family. His father Mullah Mohammad Javad Molavizadeh was the son of Molavi Ali Nazar, the founder of Hasani Borj seminary.

Abdul Momin was not more than two years old when he lost his kind mother. After learning the Holy Qur'an from Seyyed Ahmad Zawar in ۱۳۶۰, he immigrated to Iran with his father and studied at the Abbas Qali Khan seminary. He started the seminary preparatory course with the professors, and in the first years of school, he found a passion for school. During the course of the seminary, he was recruited to the self-governing school of the Afghans and studied the fifth grade of the school at the Askarieh school of Haj Agha Fazelzadeh Herati. After that, he was recruited to Iranian schools until he spent the twelfth grade in the public schools of Mashhad, and succeeded in obtaining a diploma from the Shahid Mahmoud Taleghani School of Mashhad. (Lameh) has read.

- In ۱۳۷۱, he went to Afghanistan and established a public school in the village of Hasani Burj, where he was a teacher for ۵ years.
- From ۱۳۷۲-۱۳۷۵, he was recruited to the Faculty of Economics of Balkh University and graduated from the Department of National Economic Planning.
- He was a teacher in Tagab Hasani village from ۱۳۷۶ to ۱۳۷۹.
- He immigrated to Pakistan in ۱۳۷۹. While working as a carpet weaver, he learned English and studied English for ۱۸ months in the city of Quetta, Pakistan.
- In ۲۰۰۳, he was an employee of the presidential election in the city of Quetta, Pakistan.
- He returned to Afghanistan again in ۲۰۰۴ and settled in the city of Mazar-i-Sharif.

Functions:

- From December ۱۲, ۲۰۰۴ to June ۳۱, ۲۰۰۶, he was an employee of the International Organization for Migration in Shaberghan and Mazar-e-Sharif.
- In ۲۰۰۶, the adviser to the Governor of Samangan Province has performed his duties on behalf of the Office of Stability Consolidation.
- In ۲۰۰۸, he was an employee of the Ministry of Mines and Petroleum in Kabul for one year.
- In ۲۰۰۸, he was an employee of the France solidarity office in Aibek, Samangan.
- In ۲۰۰۹, he participated in the parliamentary elections as an independent candidate on behalf of the people of Samangan province.
- Participating in the demonstration of Sajjadih town of Mazar-e-Sharif city against the land mafia and recently

he has been in prison for ۲۲ months and twenty-five days on the charge of leading a popular demonstration.

Cultural activities:

- Writing dozens of articles on various topics, some of which have been published in political party magazines.
- Authoring of the book "The Dari-e-Suf Valley in the Crisis of History" with the collaboration of Mohammad Naib Ali Tawassli.
- Writing diaries of Nahr Shahi district prison.
- Author of the book "Hzarah of the North" of Afghanistan.
- Author of the book "History of the Turkmens of Afghanistan".
- Finally, with the domination of the Taliban, he immigrated to Iran for the third time and lives in the city of Mashhad.

Translated: by Liaqat Ali Sharifi

Pioneers of Dari-suf



انتشارات قلم چاپ و نشر فرهنگ

ISBN: 974 - 4 - 32655 - 328 - 4



9

744326

553284